



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

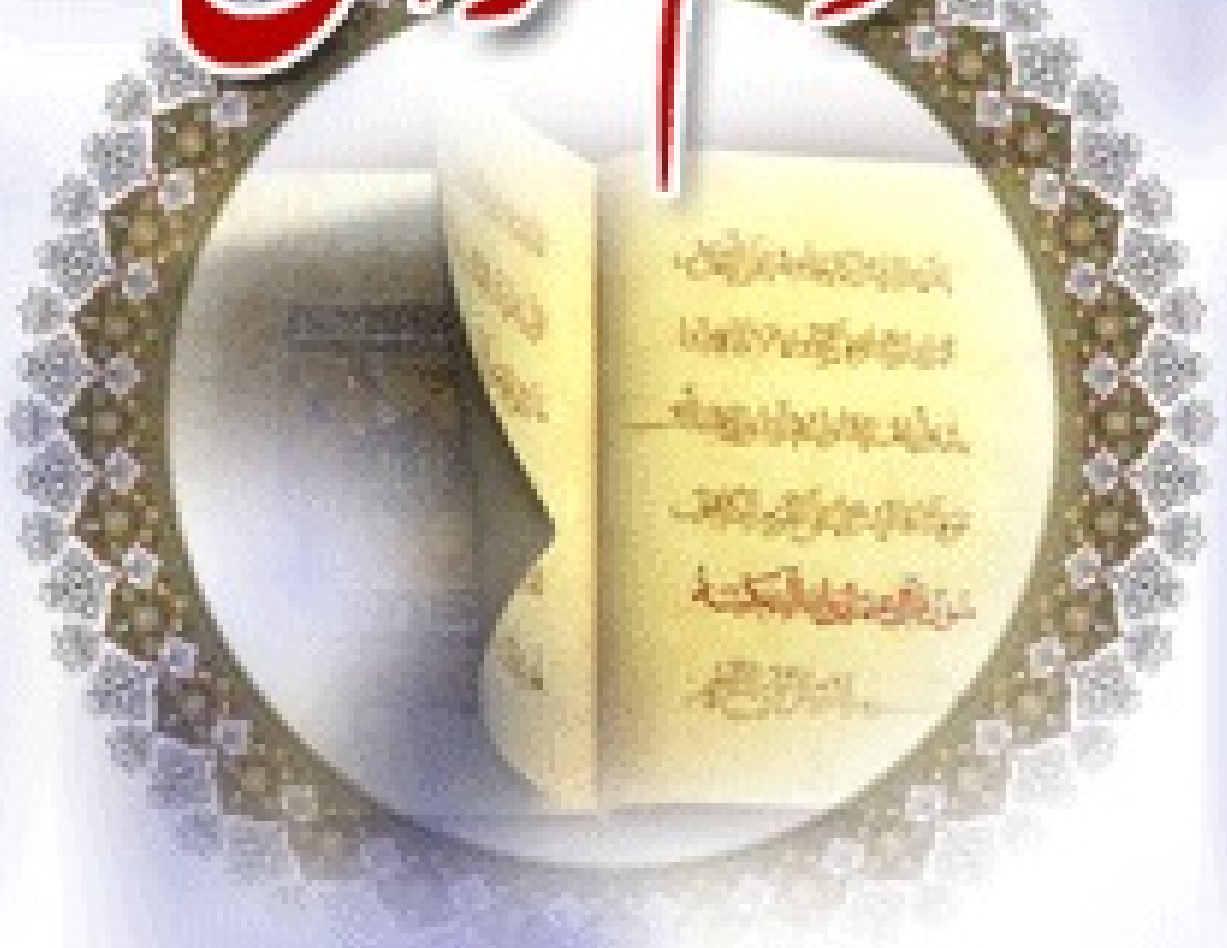
www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



پروہمشی

در

علوم قرآن



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پژوهشی در علوم قرآن

نویسنده:

حبیب الله احمدی

ناشر چاپی:

فاطمیما

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	پژوهشی در علوم قرآن
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	پیشگفتار
۱۱	انگیزه قرآن
۱۱	ویژگیهای قرآن
۱۲	قرآن پژوهی
۱۲	ویژگی های این نوشتار
۱۳	وحی
۱۳	وحی یا آموزه الهی
۱۴	قرآن و آموزه الهی
۱۵	کار برد قرآنی وحی
۱۶	وحی همگون انبیا
۱۷	حقیقت وحی
۱۹	ویژگی های وحی
۲۱	مراحل آگاهی انسان
۲۵	تحلیل های ناسازگار از وحی
۲۸	تشخیص وحی
۳۱	راه های دریافت وحی
۳۳	گذری به آنچه گذشت
۳۴	نزول وحی
۳۴	توضیحات
۳۴	معنای نزول
۳۵	زمینه وحی فراگیر

۳۷	اولین آیه ها
۴۱	آغاز بعثت
۴۱	توضیحات
۴۳	نزول قرآن در ماه رمضان
۴۷	نزول دفعی ، نزول تدریجی
۵۱	آخرین سوره
۵۳	بررسی یک نکته
۵۴	نام گذاری سوره ها
۵۶	فضای مکه
۵۸	فضای مدینه
۶۰	اسباب نزول
۶۳	شان نزول اختصاصی
۶۵	سخنی با فخر رازی
۶۶	معیار مکی و مدنی
۶۷	راه شناخت مکی و مدنی
۶۹	معنای آیه
۶۹	توضیحات
۶۹	معنای اصطلاحی آیه
۷۰	کار برد آیه در روایات
۷۱	توقیفی بودن حدود آیه ها
۷۴	فایده شناخت آیه ها
۷۶	آخرین آیه
۷۷	سخنی با سیوطی
۷۸	گذری بر مطالب این بخش
۷۹	تدوین و جمع قرآن
۷۹	دیدگاه ها

۸۷	دیدگاه منتخب
۸۷	توضیحات
۸۷	مرحله اول
۹۷	مرحله دوم
۹۹	مرحله سوم
۹۹	توضیحات
۱۰۳	دیدگاه علی (ع)
۱۱۱	مروری بر گذشته
۱۱۲	صیانت قرآن
۱۱۲	توضیحات
۱۱۲	دلیل تواتر
۱۱۲	استدلال به آیه های قرآن
۱۱۳	پاسخ شبهات
۱۱۵	قرائت متواتر در قرآن
۱۱۵	اشاره
۱۱۹	رسول الله (ص) و اختلاف قرائت
۱۲۴	ائمہ (ع) و اختلاف قرائت
۱۲۹	پدیده اختلاف قرائت
۱۳۵	تواتر قرآن
۱۳۵	توضیحات
۱۴۳	فقها اسلام و قرا سبع
۱۵۱	مروری به آنچه گذشته
۱۵۲	محکم و متشابه
۱۵۲	پیدایش این بحث
۱۵۶	عوامل ابهام واژه
۱۶۵	تفسیر متشابهات

۱۶۵	توضیحات
۱۷۰	چرا قرآن مشتمل بر متشابه است؟
۱۷۲	مروری بر آنچه در این بخش گذشت
۱۷۳	ناسخ و منسوخ
۱۷۳	شیوه های قانون گذاری و ابلاغ قانون
۱۷۸	موارد نسخ
۱۸۵	آنچه در این بخش گذشت
۱۸۶	اعجاز قرآن
۱۸۶	اعجاز در سخن
۱۹۲	رمز اعجاز
۲۰۲	ابعاد اعجاز قرآن
۲۰۲	توضیحات
۲۰۳	بخش اول: (زیبا سخن)
۲۰۳	توضیحات
۲۰۳	ویژگی های سخن
۲۰۳	الف ویژگی های حروف و واژه
۲۰۹	ب انتخاب اعراب
۲۱۱	ج ساختار جمله
۲۲۱	نمونه های دیگر
۲۲۴	سجع
۲۲۸	بخش دوم: (سخن زیبا ابعاد معارف قرآن)
۲۲۸	توضیحات
۲۲۸	ابعاد انسان
۲۳۵	قرآن و حقوق انسانی
۲۴۲	هوشیاری سیاسی و دفاعی
۲۴۸	اعجاز و دانش بشر

۲۵۴	امی بودن رسول الله (ص)
۲۵۴	اشاره
۲۶۳	پیامبر و زبان قوم
۲۶۳	زبان قوم چیست؟
۲۶۴	ویژگی های زبان قوم
۲۷۱	ویژگی های زبان قرآن
۲۷۳	بررسی شبیهات
۲۷۳	۱ مثال های قرآن
۲۷۹	۲ قسم و نفرین در قرآن
۲۸۱	۳ طرح آداب و رسوم
۲۸۳	۴ دانش مخاطب
۲۸۴	۵ رهنمود به واقعیتها
۲۸۶	۶ جدال
۲۸۸	۷ فضای سخن
۲۹۱	۸ شان نزول و طرح سؤال
۲۹۳	۹ تو صیف ها
۲۹۸	۱۰ قرآن و فرهنگ مردگرایی
۳۰۴	۱۱ تسامح و مبالغه
۳۰۷	پی آمدهای بازتاب فرهنگ زمانه
۳۰۸	نگاهی به آنچه گذشت
۳۱۰	عترت (ع) و زبان قرآن
۳۱۰	توضیحات
۳۱۱	زبان دیگر قرآن
۳۱۲	سبک شناسی و روشها
۳۱۲	ضرورت سبک شناسی
۳۱۴	روشها

۳۲۲	بررسی
۳۳۰	نگاهی دیگر
۳۴۰	مقام رفیع عترت (ع)
۳۴۰	توضیحات
۳۴۱	محورهای اتحاد قرآن و عترت (ع)
۳۴۳	عترت مفسر قرآن
۳۵۰	خلاصه آنچه گذشت
۳۵۱	فهرست منابع و مآخذ
۳۵۴	درباره مرکز

سرشناسه : احمدی حبیب الله - ۱۳۳۶ عنوان و نام پدیدآور : پژوهشی در علوم قرآنی مولف حبیب الله احمدی مشخصات نشر : حبیب الله احمدی ۱۳۷۶. مشخصات ظاهری : ۳۱۲ ص جدول شابک : ۹۰۰۰ ریال ؛ ۹۰۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : پشت جلد به انگلیسی A research in Quran - sciences . یادداشت : کتابنامه ص [۳۱۱] - ۳۱۲؛ همچنین به صورت زیرنویس موضوع : قرآن -- تحقیق موضوع : قرآن -- بررسی و شناخت رده بندی کنگره : BP۶۵/۳ /الف ۳ پ ۴ رده بندی دیویی : ۵۱/۷۹۲ شماره کتابشناسی ملی : م ۷۷-۷۷۵۳

پیشگفتار

انگیزه قرآن

موضوع سخن قرآن، انسان شناختی و رهنمود آن در ابعاد گوناگون می باشد تامین این هدف مهم با استمداد از آموزه های قدسی مقدور است و ویژگی وجود انسان به گونه ای است که ، تنها با بهره وری از کوثر معارف غیبی به مقصد می رسد از همین رو با شروع زندگی انسان معارف وحی ارزانی وی شده است . عامل تبلور ارزشهای انسانی در جامعه ، وحی است اگر وحی نبود زندگی اجتماعی انسان شکل و تداوم نمی یافت خوی حیوانی و خواهش های نفسانی زندگی اجتماعی رافرو می پاشید به همین جهت عامل تشکل زندگی اجتماعی و تمدن بشر وحی است وانگیزه وحی شکوفایی ارزشهای انسانی می باشد.

ویژگیهای قرآن

وحی به ویژه قرآن برای تامین این مهم ، از ویژگی های پایه ای بهره ور است ، که بدون آنها این هدف تامین نمی شود قرآن حق مدار و بی پیرایه از هرگونه باطل گرایمی باشد(بالحق انزلناه وبالحق نزل لا- یاتیه الباطل). قرآن در تمام عرصه های اعتقادی ، رهنمود مطمئن و در تمام عرصه های عملی راه کار عملی است : . (ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم). قرآن در تمام زمینه ها داور حق مدار است که آخرین حرف را می زند: . (انه لقول فصل). قرآن زیباترین و شیرین ترین سخن در عرصه سخن است : . (والله نزل احسن الحدیث). قرآن سخنی روان و هم خوان با خواسته های فطری انسان است : . (ولقد یسرنا القرآن للذکر). قرآن رهنمودی پایان ناپذیری است که نه پیام آن پایان می پذیرد و نه سخن او کهنه می شود: . (بحرالا یدرک قعره

یجری مجری الشمس والقمر). سخن قرآن همواره سخن روز است قرآن سخن زیبایی است که نه زیبایی های ظاهر آن پایان دارد و نه به پایان معارف عمیق آن می توان رسید. (ظاهره انیق وباطنه عمیق). اینها برخی از ویژگی های قرآن است

قرآن پژوهی

در مورد قرآن سخن بسیار گفته و نوشته شده است جاذبه های قرآن همواره هنر آفرینان را به عرصه بی پایان زیبایی های قرآن فراخوانده است شیفتگان قرآن در زمینه های گوناگون تفسیری، علوم قرآنی (قرآن پژوهی)، کلام، فقه و سخن گفته و نوشته اند پژوهش در پیرامون قرآن باید با توجه به ویژگی های آن باشد تا بتوان از کوثر معارف شهد شیرین چشید و از هر گونه خطر پرهیزید بدین جهت آشنایی با ویژگی های قرآن بویژه در عرصه قرآن پژوهی (علوم قرآن) پیش نیاز تفسیر و فقه و هر گونه بهره وری از قرآن است بدون آشنایی از خصوصیات، بهره وری صحیح میسر نخواهد شد.

ویژگی های این نوشتار

در زمینه علوم قرآنی از آغاز وحی نوشتار فراوان پدید آمده، که هر کدام به توان هنر خویش زیبایی دیگری در این زمینه آفریده است گرچه بسیاری از آنها از محورا اصلی بحث خارج شده و به بحث های تفسیری، کلامی، فقهی و پرداخته اند و برخی مشتمل بر اطنا می باشند انگیزه این نوشتار پژوهش یک دوره علوم قرآنی به صورت موجز و مستدل به زبان فارسی می باشد در این نوشتار تلاش بر گزیده گویی بوده و از پرداختن به موضوعات بیرون از علوم قرآنی پرهیز شده است و نیز از محورهای غیرضروری علوم قرآنی نیز صرف نظر شده است این نوشتار افزون بر شیوه جدید، در بسیاری از موارد ممکن است دیدگاه های جدیدی را مطرح کند که در این گونه موارد خوانندگان عزیز عنایت بیشتر نموده و در صورت مواجه شدن با کاستی رهنمود لازم را ارائه خواهند فرمود در این نوشتار سعی

شده در آغاز هر سرفصل به محورهای اصلی آن اشاره شود و در پایان هر فصل فشرده آن فصل جمع بندی شود، تا خواننده گرامی بهتر در فضای سخن قرار گیرند به امید اینکه مورد پذیرش صاحب سخن زیبا((خدای سبحان)) قرار گرفته و مشمول دعا‌های خیر حضرت ولی عصر(سلام الله علیه) و خوانندگان گرامی باشیم .

وحی

وحی یا آموزه الهی

سخن در پیرامون وحی از عرصه گسترده ای برخوردار است ، در ابعاد گوناگون تفسیری ، کلامی ، فلسفی وحی مورد کاوش می باشد همه آن بحث ها هماهنگ با موضوع علوم قرآنی نیست لیکن چون علوم قرآنی پیش نیاز تفسیر می باشد ، شناخت برخی ابعاد وحی که در فهمیدن قرآن ، مفسر را یاری می نماید بایسته است از این جهت روی کرد به مباحث وحی در علوم قرآن در زمینه های مفهوم وحی ، حقیقت وحی و ویژگی های وحی و امثال اینها می باشد اما مطالبی چون امکان وحی ، مقایسه وحی قرآنی با دیگر کتب آسمانی ، تجرد روح انسان و ویژگی های روح مجرد و مطالبی از این قبیل که بیشتر رنگ کلامی و یا فلسفی دارد، ارتباط آن چنانی با علوم قرآنی ندارند در علوم قرآن تلاش برای شناخت ویژگی های وحی رسالی است تا با بررسی ویژگی های وحی برخی شبهات در این رابطه پاسخ داده شود. برخی و بلکه بسیاری برای شناخت وحی و یا ویژگیهای آن تلاش می کنند مفهوم صحیح از واژه وحی بدست آورند به گمان این که اگر به این کار موفق شوند شناخت صحیح از وحی حاصل می شود در صورتی که راه صحیح فهمیدن وحی زبان خودوحی یعنی قرآن

است و قرآن حقیقت وحی را تبیین نکرده، تنها خصوصیات این آموزه الهی را طرح نموده است و در بیان ویژگی ها هم تنها وحی تعبیر نکرده است بلکه تعبیرات گوناگون نموده است که اگر ترجمه لغت راه گشا باشد باید تمام آن واژه ها ترجمه شوند ولی ترجمه واژه آنچنان کارآیی در شناخت حقیقت وحی ندارد.

قرآن و آموزه الهی

قرآن از این آموزه و تعلیم الهی به انزال، تلاوت، قرائت، القاء، اظهار، فرقان، تعلیم، وحی و تعبیر نموده است. (بالحق انزلناه وبالحق نزل) (۱)، ((قرآن را به حق فرود فرستادیم و به حق هم فرود آمده است)). (اللّه الذی انزل الكتاب بالحق والمیزان) (۲)، ((خدای آن چنانی که کتاب و میزان را به حق فرود فرستاد)). (قرآنا فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث) (۳)، ((قرآنی را که قطعه قطعه بر تو فرود فرستادیم، تا با مکث آرامش بر مردم بخوانی)). (تلک آیات اللّٰه نتلوها علیک بالحق وانک لمن المرسلین) (۴)، ((آنها آیه های خدای سبحان هستند که بر تو به حق تلاوت می کنیم و تو از فرستادگان خداهستی)). (سنقرئک فلا تنسی) (۵)، ((قرآن را به تو قرائت می کنیم هیچ گاه آن را فراموش نمی کنی)). (انا سنلقى الیک قولاً ثقیلاً) (۶)، ((ما به زودی بر تو سخن گرانبقدر و سنگین القا خواهیم کرد)). (فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول) (۷)، (خدای سبحان کسی را از علم غیبش آگاه نمی کند مگر کسی که مورد رضایت او باشد از پیامبران)). (وعلمک ما لم تکن تعلم) (۸)، ((خدای سبحان حقایقی به تو یاد می دهد که هیچ گاه قادر

نیستی آنها را یاد بگیری)). (ولقد اوحينا اليك والى الذين من قبلك) ((۹)), ((بر تو و بر پیامبران پیش از تو وحی کردیم)). (ان هو الا- وحی یوحی) ((۱۰)), ((قرآن جز وحی چیز دیگری نیست)). اینها همه تعبیر از یک حقیقت می باشد، از این حقیقت به وحی یاد می شود گرچه مفهوم واژگانی وحی به لحاظ ویژگیهایش بیشتر رهنمود به خصوصیت وحی است زیراواژه وحی را به اشاره سریع ((۱۱)), سرعت ((۱۲)), سخن پنهانی, ((۱۳)) اشاره ((۱۴)) معنا نموده اند این تیرها، ویژگی های وحی را بهتر می رساند که در کار برد این واژه ممکن است برخی این خصوصیات در نظر باشد و ممکن است در مثل وحی رسالی تمام خصوصیات مورد توجه باشد چنانکه ابن اثیر می گوید وحی بر کتاب و اشاره، رسالت، الهام، سخن پنهانی اطلاق می شود در هر صورت شناخت واژه وحی و امثال آن در راه یابی به حقیقت وحی رسالی آن چنان کمکی نمی کند به خصوص با توجه به کاربردهای قرآنی آن.

کاربرد قرآنی وحی

قرآن وحی را در خصوص آموزه غیبی و وحی رسالی به کار نبرده است بلکه وحی به معنای القا مطلب به دیگر با مراتبی که دارد به کار رفته است حتی در مصادیق متضاد رحمانی و شیطانی، وحی تعبیر شده است. واژه وحی در الهام مطلب به دیگر در سطح جماد گرفته تا وحی رسالی کاربرد دارد، (واوحی فی کل سما امرها) ((۱۵)), ((دستور هر آسمانی را به آن وحی نموده است)). (واخرجت الارض اثقالها بان ربك اوحى لها) ((۱۶)), ((زمین سنگینی های خود را بیرون نمود زیرا خدای سبحان چنین وحی

و دستوری به او داده است)). در مورد حیوان نیز می فرماید: ((واوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا)) (۱۷)). (پرورش دهنده تو بر زنبور عسل وحی کرد که از کوه ها، خانه ها انتخاب کند)). در مورد آموختن به انسان عادی می فرماید: ((واوحینا الی ام موسی ان ارضعیه)) (۱۸)), ((بر مادر موسی (ع) وحی کردم که موسی را شیر بنوشان)). (واوحیت الی الحواریین ان آمنوا بی)) (۱۹)), ((بر حواریون عیسی (ع) وحی کردیم که به من ایمان آورید)). در مورد آموختن به ملائکه می فرماید: ((اذا یوحی ربک الی الملائکه)) (۲۰)), ((آنگاه که پروردگار تو بر فرشته ها وحی کرد)). حتی وحی در القات شیطانی به کار رفته است: ((ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم)) (۲۱)), ((شیطانها بر دوست داران خود وحی می کنند)). ((و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن یوحی بعضهم الی بعض)) (۲۲)), ((برای پیامبری از میان انسانها و جن ها دشمنانی قرار دادیم که برخی بر برخی دیگر وحی می کنند)). با توجه به مراتب این گونه آموزه ها از کاربردهای قرآنی که به صورت یک نواخت می باشد نمی توان از خود واژه به حقیقت یا ویژگی وحی رسالی پی برد برای دست رسی به ویژگی های وحی راه دیگری باید انتخاب نمود البته این تعبیرات از یک لحاظ درخور توجه هستند که اختصاص به وحی رسالی رسول الله (ص) ندارند، بلکه در مورد آموزه غیبی و الهی سایر انبیا هم همین تعبیرات آمده است .

وحی همگون انبیا

از کاربردهای قرآن این نکته به خوبی آشکار است که این نوع آموزه که وحی رسالی نامیده می شود

اختصاص به پیامبر خاصی ندارد بلکه حقیقت وحی و ویژگی های آن مربوط به وحی تمام انبیا می باشد از این آموزه الهی در مورد همه انبیا تعبیرهایکسان است: (نزل عليك الكتاب بالحق مصدقا لما بين يديه وانزل التوراه والانجيل) ((۲۳)), ((به حق بر تو کتاب فرود فرستاد در حالی که این کتاب مصدق کتاب های آسمانی است که در دست رس تو است و تورات و انجیل را فرود فرستاد که از ارسال کتاب های آسمانی تعبیر به انزال نموده است)). (كذلك يوحى اليك والى الذين من قبلك الله) ((۲۴)), ((این چنین خدای سبحان بر تو و بر همه انبیا پیشین وحی کرد)). از همه تعبیر به وحی شده است معلوم می شود حقیقت و ویژگی های وحی در طول تاریخ رسالت یک سان است, لذا قرآن که از هر گونه تحریف در امان مانده است وقتی وحی را معرفی می کند نسبت به همه وحی های پیش نیز معرفی خواهد بود خصوصیت وحی رسول الله (ص) همان خصوصیت وحی نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سایرانبیا (ع) می باشد که هرگونه پیرانه و باطل از دامن وحی انبیا(ع) زدوده است وحی سایرانبیا نیز ویژگی هایی که بیان خواهد شد بهره ورنند گرچه از کتاب هایی که به نام کتاب مقدس آسمانی در دست است چنین نکته ای استفاده نشود قرآن که وحی خالصی است دامن همه را تطهیر و ویژگی های همه را یکسان بیان نموده است .

حقیقت وحی

مفهوم واژه وحی و تعبیرات دیگری که در قرآن از این حقیقت شده است ما

را در فهمیدن حقیقت وحی یاری نمی کند و شاید حقیقت وحی رسالی برای غیر پیامبران قابل درک نباشد و تا انسان پیامبر نباشد قادر نخواهد بود این حقیقت را درک کند و از کاربردهای قرآن هم این چنین استفاده می شود که قرآن اصراری ندارد که حقیقت وحی را تبیین کند تا انسان های عادی آن را درک کنند بلکه قرآن توجه بیشتر به بیان ویژگی های وحی دارد از حقیقت وحی مانند بسیاری از معارف که قابل درک همگان نیست با سکوت عبور کرده است مانند این که در مورد ارائه ملکوت آسمان ها و زمین به ابراهیم خلیل (ع) می فرماید این کار را برای یک اهدافی که قابل درک شما نیست و برای این که ابراهیم به یقین برسد انجام دادیم: (و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض وليكون من المؤمنين) ((۲۵)). ((ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم برای انگیزه هایی ، از جمله این که او از یقین کنندگان قرار گیرد)). ((واو)) در (ولیکون من المؤمنین) نقش مهمی ایفا می کند سخن از وسط شروع شده یعنی اهدافی بزرگ در نظر داشتیم که قابل فهم شماها نیست آنچه برای شما قابل درک است بازگو می کنیم و آن این که ابراهیم با دیدن ملکوت یقین به حق پیدا کند و مانند این که در مورد دست به دست شدن قدرتها در روزگاران می فرماید: (وتلك الايام نداولها بين الناس وليعلم الله الذين آمنوا منكم) ((۲۶)), ((قدرتها را دست به دست می کنیم برای اهدافی که قابل درک شما نیست و برای امتحان انسانها تا مؤمن از غیر مؤمن مشخص شود

و خدای سبحان انسانهای مؤمن را بشناسد)). و نظایر این تعبیرها که در قرآن آمده است در هر صورت ما آیه ای سراغ نداریم که حقیقت وحی را تبیین نموده باشد آنچه سخن در قرآن در مورد وحی است درباره ویژگی های وحی است .

ویژگی های وحی

الف : آگاهی فرابشری

از برخی آیاتی که عنوان شد یکی از خصوصیات این آموزه الهی به دست آمد این نکته اشاره شد که وحی یک آگاهی معمولی نیست وحی یک آگاهی برخواسته از تدبیر عقلانی انسان نیست و یک دانش برخواسته از نبوغ انسانی نیست و نیز وحی یک آگاهی درونی و تجلی سلوک و مکاشفه انسان نمی باشد بلکه وحی رسالی یک آگاهی فرابشری است وحی یک تعلیم قدسی و ملکوتی است و آگاهی است که ویژگی های آگاهی و دانش بشری را ندارد وحی آموزه غیبی است و برخواسته از اندیشه و عرفان و تجربه پیامبر نیست و اصولاً پیامبر یک واسطه بیش نیست این چنین نیست که دست آوردهای وحی در اختیار پیامبر باشد وحی آموزه ای است که از جانب خدای سبحان از ملکوت به پیامبر متجلی می شود: (انک لتلقى القرآن من لدن حکیم علیم) ((۲۷)), ((تو قرآن را از نزد خدای حکیم و علیم دریافت می کنی فرشته وحی را از غیب بر پیامبر نازل می کند)) (نزل به الروح الامین علی قبلک لتکون من المنذرين) ((۲۸)), ((قرآن را جبرئیل روح الامین بر قلب تو فرود آورده تا تو از بیم دهندگان باشی پیامبر در این آگاهی نقشی ندارد و تنها واسطه است)). (قال الذین لا يرجون لقائنا انت بقرآن غیر هذا او بدله قل ما یکون

لی ان ابدله من تلقا نفسی ان اتبع الا ما یوحی الی ((۲۹)). ((آنانکه به قیامت ایمان ندارند به پیامبر می گفتند قرآنی غیر از این قرآن بیاور و یا این قرآن را تبدیل به قرآن دیگر کن! در جواب آنها بگو که من از نزد خود اختیاری ندارم که تبدیل کنم من آنچه را که وحی است پیروی می کنم)). (قل انزلہ الذی یعلم السرفی السموات والارض (۳۰)), ((بگو قرآن را آن کسی که پنهان را در آسمان ها و زمین می داند نازل کرده است)). (فاعلموا انما انزل بعلم اللہ (۳۱)), ((بدانید قرآن با علم الهی نازل شده است و از علم الهی نشأت گرفته است)). (وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان (۳۲)), ((وآنچنان وحی بر تو کردیم بوسیله فرشته وحی به دستور ما اگر وحی نبود نه کتاب خدا را (قرآن) می شناختی و نه می دانستی ایمان چگونه است)). (وعلمک ما لم تکن تعلم (۳۳)), ((خدا به شما آموخت آموزه هایی که هیچ گاه خودت آن را یاد نمی گرفت)). این تحلیل وحی از زبان وحی است وحی خود را این گونه معرفی می کند که یک تعلیم قدسی و غیبی و الهی است که از ملکوت بر پیامبر ارزانی می شود پیامبر نقش واسطه را دارد، وحی آموزه غیبی محض است: (ان هو الا وحی یوحی (۳۴)), ((قرآن جز وحی الهی نیست)). وحی را نمی توان با دانش های بشری مقایسه کرد زیرا وحی آگاهی فرابشری است ولذا کاستی ها و سایر ویژگی های

دانش بشری را ندارد.

ب: مصون از تردید

از ویژگی های مهم دیگر وحی این است که چون یک تعلیم قدسی و فراتر از دانش بشری است تردید و خطا که دو ویژگی آگاهی های بشری است در آن راه ندارد که با توضیحی که داده می شود چگونگی این ویژگی آشکار خواهد شد.

مراحل آگاهی انسان

۱ خود آگاهی

گرچه همه علوم افاضه از سوی خداست که مبدا هر فیض و نعمت است: (فما بکم من نعمه فمن الله) (۳۵)، ((هر نعمتی از جانب خداست)). لیکن همه آگاهی ها یکسان نیست، بلکه مراحلی دارد یک نوع آگاهی وجدانی و یافتنی است که به طور مستقیم بدون واسطه ((صورت علمیه در ذهن)) برای انسان حاصل می شود که از آن به علم حضوری یاد می کنند ویژگی این نوع آگاهی این است که چون واسطه در کار نیست اشتباه در تطبیق و خطا در آن راه ندارد و عالم هیچ گاه در معلوم خود تردید نمی کند عالم در صحنه حضور است، حقیقت محض است مانند این که کسی در درون دریا قرار دارد در وجود آب نمی تواند شک کند آگاهی های حضوری مانند آگاهی انسان به هستی خودش آگاهی انسان به نفسانیات و خواسته های درونی خویش، مانند احساس گرسنگی، تشنگی، خوش حالی و درد و رنج انسان هیچ گاه در هستی خودش شک نمی کند احساس گرسنگی را با تشنگی اشتباه نمی کند خوش حالی را با ناراحتی اشتباه نمی گیرد در درک این حقایق نیازی به رهنمود دیگری ندارد خود آگاه است در این آگاهی ها خطا راه ندارد این آگاهی قابل انکار و

تردید نیست انکار اینها انکار بدیهیات می باشد البته علم حضوری یک سان نیست مراحل و مراتب می تواند داشته باشد، لیکن ویژگی های اصلی که اشاره شد در همه مراحل مشترک هستند.

۲ آگاهی کسبی

نوع دیگر از آگاهی انسان آگاهی با واسطه است یعنی انسان که عالم و آگاه می شود، آگاهی او به صورت ذهنی یا صورت علمی خودش که همراه اوست و به آن معلوم بالذات گفته می شود، است آنگاه وقتی آن صورت علمی منطبق با معلوم خارج باشد، می شود علم، و آن خارج معلوم بالعرض می باشد برای توضیح بیشتر: وقتی شما یک گل زیبایی را در درون گلدانی می بینی به آن آگاهی داری که فلان نوع گل با چه زیبایی هایی در درون گلدان قرار دارد آنچه معلوم بالذات شما است آن صورت علمی این گل است که در وجود شما نقش بسته است و از شما جدا هم نیست، لذا اگر از آن صحنه دورشدی و دیگر آن گل را نمی بینی، باز هم آن صورت با خصوصیاتش در ذهن شما وجود دارد، می توانی آن گل را به خاطر بیاوری این صورت علمی شما معلوم بالذات است اگر این خصوصیات با آن گلی که در خارج است تطبیق کند، علم شما حقیقی واقعی خواهد بود اگر تطبیق نکند، خطا و اشتباه خواهد بود لذا خطا یا تردید در این گونه معلومات انسان راه دارد که از آن تعبیر به علم حصولی و آگاهی کسبی می کنند که انسان در رسیدن به آن، نوعی نقش دارد، تحصیل می کند خود آگاه نیست در هر صورت ویژگی این نوع آگاهی، احتمال خطا و

تردید است ، که ممکن است با آن معلوم خارجی هماهنگ باشد و ممکن است نباشد این نوع آگاهی انسان هم یک نواخت نیست زیرا گاهی راه تحصیل آن حس ظاهری است ، گاهی خیال و گاهی عقل و برهان و استدلال که هر کدام مرحله و ویژگی هایی دارد که اینجا جای طرح آن نیست نوع معلومات انسان در معارف ، و علوم حسی و تجربی ، عقلانی از این قبیل است تمام این مراحل در یک جهت همگون هستند و آن این که احتمال خطا و اشتباه در این گونه معلومات راه دارد. با توجه به این دو نوع آگاهی انسان ، وحی و آموزه الهی از قسم اول آگاهی است یعنی علم حضوری است آن هم بالا-ترین و زلال ترین مرحله علم حضوری است لذا ویژگی این نوع علم را هم در مرحله بالا-برخوردار است و آن این که خطا و شک و تردید در آن راه ندارد پیامبر (ص) هیچ گاه وحی را با غیر وحی اشتباه نمی کند هیچ گاه در شناخت وحی تردید نمی کند هیچ گاه در بعثت خودش تردید ندارد نیاز به دلیل برهان و تایید این و آن و یا حتی نیاز به معجزه ندارد تا خودش باور کند که پیامبر شده است و مطالبی که بر او وحی می شود علوم غیبی است نه القات شیطانی نشاء وحی نشاء حضور کامل و آگاهی محض و بدون تردید است در آنجا شک راه ندارد، القا شیطان راه ندارد لذا وحی خود آگاهی درونی پیامبر نیست ولی مانند خود آگاهی و علم حضوری انسان بلکه بالاترین مرحله خود آگاهی و علم حضوری ویژگی

های آن را دارد: (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ)، ((این کتاب که وحی است تردید بردار نیست)). چرا شک بردار نیست؟

چون وحی است حق محض است در حق محض هیچ گونه ابهام، خطا و تردید نخواهد بود این مسائل از ویژگی های علوم حصولی است ظهور محض و زلال ترین مرحله ظهور آمیخته به این مسائل نسبت نه کسی که صحیح می اندیشد در حقیقت وحی تردید می کند و نه رسول (ص) و واسطه وحی در مورد آن شک می کند زیرا آنجا عرصه تردید نیست همانند عرصه قیامت که شک بردار نیست نه این که فقط وقوع آن شک بردار نباشد بلکه چون صحنه قیامت ظهور محض است عرصه شک و تردید نیست. (ربنا انك جامع الناس ليوم لا ريب فيه) ((۳۶))، ((خدا یا تو مردم را برای روزی که شک بردار نیست گرد آورنده هستی)). هیچگاه پیامبر شک نمی کند که آنچه نازل شده وحی است یا القات شیطان پیامبروحی را فراموش نمی کند مرحله ای از علم و حضور است که حضور آن دائم است نسیان و فراموشی راه ندارد، (سنقرئك فلا تنسى) ((۳۷))، ((رسول الله ص) هیچگاه وحی را فراموش نمی کند)). در عرصه وحی نه خطانه نسیان نه القا شیطان هیچ کدام راه ندارد اصولاً شیطان بر پیامبر نفوذ و تاثیر ندارد و اگر برخی نصوص موهم خلاف این معناست همه آنها مفهوم صحیح دارند. در هر صورت از مطالب گذشته نکاتی آشکار شد نخست این که شناخت حقیقت وحی برای انسان عادی امکان ندارد دو دیگر این که وحی یک آموزه فرابشری است و تحلیل

صحیح از وحی خود آیه هاقرآن می باشد که آن را تعلیم قدسی که پیامبر در آن نقش ندارد معرفی می کند سه دیگر این که وحی چون همانند علم حضوری است ویژگی های آن هم را در مرتبه بالا- دارد ولذا خطا و نسیان , در آن راه ندارد بر این اساس تحلیل های دیگر از وحی مانند تدبیر عقلانی یا عرفانی و یا تجربه آموزه انسانی و امثال اینها مردود خواهد بود و نیز افسانه هایی که پیامبر را مردد در نبوت خویش دانسته و یا وحی را بالقا شیطانی اشتباه کرده بی اساس خواهد بود.

تحلیل های ناسازگار از وحی

روش صحیح در تحلیل وحی زبان خود وحی است که به برخی آیه ها آن اشاره شد در این راستامبانی و تحلیل های غلط اظهار شده است که به لحاظ اهمیت موضوع برخی آنها را یادآوری می کنیم . برخی وحی را نتیجه سیر و سلوک و مکاشفات درونی پیامبر می پندارند که پیامبر در اثر صفای باطنی و اعتدال مزاج قلب و روح او به مرحله شهود و مکاشفه رسیده یعنی خدای سبحان از بیرون با پیامبر سخن نمی کند بلکه چون قلب پیامبر زلال و منور می شود از درون مظهر چشم و گوش الهی شده و وحی او همان الهام ها و مکاشفات درونی وی می باشد این دیدگاه را به برخی عرفا و صوفی های مسلمان نسبت می دهند و البته در عبارات برخی افراد منحرف و در واقع ملحد و توجیح گر وحی نیز چنین سخنانی دیده می شود که وحی را خود گوش پیامبر دانسته که از درون بر خواسته بر او نازل می شود شرح کوتاه در این باره

در بخش سبک‌شناسی و روش‌های همین نوشتار آمده است. برخی دیگر وحی را نتیجه رشد عقل استدلالی و برهان پیامبر پنداشته‌اند که در اثر ارتباط با عقل فعال می‌تواند چنین معارفی را دست پیدا کند، یعنی پیامبر چون فردی سرشار از عقل و ذکاوت است، در اثر رشد عقلانی و ارتباط با عقل فعال معارف را از جانب خدای سبحان دریافت می‌نماید، از این نوع تحلیل تعبیر بر تدبیر عقلانی می‌نمایند. تحلیل سوم نیز وجود دارد که وحی همان بازتاب نبوغ اجتماعی پیامبر است در حقیقت پیامبر نیز همانند سایر انسان‌ها است لیکن به لحاظ مرتبه بالای از درک و فهم بهتر، می‌تواند به آموزه‌هایی که حاصل تجربه طولانی زندگی اجتماعی انسان‌هاست دست پیدا کند در واقع معارف وحی همان معارف تجربی اجتماعی جامعه می‌باشد که پیامبر به لحاظ ویژگی‌های فردی خود بهتر از دیگران به این رتبه نایل شده و بهتر به درک این تجربیات موفق می‌شود در واقع وحی همان جلوه و بازتاب آموزه‌های بشری است که در اثر نبوغ پیامبر در عرصه روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و در او جلوه گرفته شده است در هر صورت این نوع تحلیل‌ها هم در مورد وحی بر چشم می‌خورد و هم درباره برخی از دست‌آوردهای آن که برخی گرچه اصل وحی را این چنین تفسیر نمی‌کنند لیکن در بسیاری از ابعاد نفوذ وحی مانند مسائل سیاسی و حکومت‌داری چنین می‌پندارند که وحی در مسائل سیاسی جامعه دخالت ندارد حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جامعه را تدبیر عقلانی و

تجربیات اجتماعی بشر شکل می دهد و وحی این عرصه ها قدم نهاده است این عرصه ها تدبیر اجتماعی بشر است و اگر پیامبری در این راستا سخنی دارد به لحاظ تدبیر اجتماعی وی است نه تعلیم الهی و وحی در هر صورت بی پایگی هر سه دیدگاه از مطالب قبلی روشن شد زیرا که هر سه دیدگاه با تفاوت هایی که دارند در این جهت همگون هستند که وحی را برخاسته از درون پیامبر می پندارند حال یا رشد عقلانی یا تجلی عرفانی و یا تجربه انسانی ، هر کدام باشد وحی را تابشی از افکار و مکاشفات و اندوخته های بشری می پندارند و زبان وحی که وحی را الهام از بیرون پیامبر می داند و می گوید پیامبر هیچ نقشی در معارف وحی ندارد و معارف وحی برخاسته از اندیشه و عرفان پیامبر نمی تواند باشد، بلکه یک آگاهی فرادانش بشری است ، تمام این مسلک ها را مردود می نماید زیرا وحی یک تعلیم قدسی و غیبی است که اصولاً در اختیار و در دست رس بشر نمی باشد و اگر بشر در رشد عقلانی و کشف عرفانی و اندوخته انسانی خویش میلیون سال هم رشد و تعالی پیدا کند، به آموزه های الهی همانند وحی دست رسی پیدا نخواهد کرد، که خود تصریح نمود که اگر وحی نباشد تو که پیامبر هستی در بالاترین مرحله تکامل عقلی و عرفانی هستی ، هیچ گاه به این معارف نمی رسیدی: (و علمک ما لم تکن تعلم) ((۳۸)) البته رشد عقلانی و نیز بعد عرفانی پیامبر زمینه ساز وحی است یعنی پیامبر چون از ذکاوت و تقوا در

مرحله عصمت برخوردار است ، چون مراقب نفس خویش است و چون از لحاظ استعداد و تفکر بالاتراز مرحله انسان ها قرار دارد، این زمینه فراهم شده که معارف قدسی را بتواند از عالم ملکوت دریافت کند نه این که اینها باعث می شود که از درون خود بجوشد بین این دو سخن ، فاصله بسیار است و احتمالا- برخی از فلاسفه مسلمان و نیز عرفای پاک و منزّه مسلمان نیز منظورشان همین نکته باشد، که اینها نمی خواهند بگویند وحی از درون قلب پیامبر می جوشد یا نتیجه رشد تفکر اوست بلکه رشد فکری و صفای باطنی پیامبر رازمینه ساز تجلی وحی می دانند همان که همه متکلمان مسلمان می گویند که از شرایط نبوت عصمت و طهارت و تقوای پیامبر است در هر صورت سخن از هر کسی باشد، این سه مبنا و نیز مبانی مشابه آن چه در اصل وحی و چه در ابعاد نفوذ وحی بی پایه خواهند

بود و هماهنگ با آیه های قرآن و انبوه روایات و آثار عترت (ع) نمی باشد و با تمام این معارف و متون دینی ناسازگار است البته هر کدام از این تحلیل ها نارسایی های دیگری نیز دارند، مانند این که در تدبیر عقلانی همانند سایر معلومات حصولی خطا و تردید راه دارد یا مکاشفات عرفانی قابل انتقال به دیگری نیست دریافت های شخصی است و امثال این اشکالات ، به لحاظ این که بی پایگی این تحلیل ها آشکار شد، دیگر نیازی به گسترش سخن در این زمینه ها دیده نمی شود.

تشخیص وحی

با توجه به مبنای صحیح در تحلیل وحی که ویژگی بالاترین مرتبه علم

حضوری رادارد, پاسخ شبهات دیگر نیز که افسانه ای بیش نیستند در رابطه با وحی روشن می شود, زیرا این شبهه ها ناشی از عدم تحلیل صحیح وحی می باشد که وحی را در حد اندیشه های حصولی و بشری انسان تنزل داده اند, آنگاه برخی شبهات را پذیرفته اند در واقع اساس وحی را زیر سؤال برده اند! اینان در مورد وحی بگونه ای اندیشیده اند که پیامبر و معارف وحی را همانند سایر آموزه های انسانی پنداشته که تردید در آنها روا می باشد, به طوری که پیامبر (ص) قادر به تشخیص معارف وحی نمی شود سخن فرشته را از سخن شیطان تشخیص نمی دهد! الهامات رحمانی را از القات شیطانی باز نمی شناسد! پیامبر وقتی به رسالت رسیده است خود باور ندارد و مطمئن نیست که این مقام چه مقامی است و این معارف از کدامین سو بر او متجلی می شود! و افسانه های جعلی و بی پایه را نیز در این راستا نام می برند از جمله داستان ساختگی ورقه بن نوفل و افسانه غرانیق را می توان یاد کرد.

افسانه ورقه بن نوفل

خلاصه این داستان که در کتاب های علوم قرآن به خصوص اهل سنت راه پیدا کرده, این است که وقتی اولین تجلی ملکوتی وحی در جبل النور در غار حرا به رسول الله (ص) آشکار شد, حضرت از بالای کوه پایین آمدند, حالت هایی که به او دست داده بود و سخنانی که می شنید نمی دانست چه کسی با او سخن می گوید و حالت خود را تشخیص نمی داد, وقتی به خانه بازگشت همسرش خدیجه, حال مضطرب و

لرزان او را مشاهده کرد و از خصوصیات او پرسید در نهایت نه حضرت و نه خدیجه نتوانستند موقعیت پیامبر را تشخیص دهند! و چون ورقه بن نوفل یک عالم مسیحی و پسر عموی خدیجه بود، به پیش او رفته و شرح حال حضرت را باز گو نمودند ورقه هم از ویژگی های او جويا شد که اگر این چنین باشد القا شیطانی، اگر آن چنان باشد نبوت رحمانی است آنگاه وقتی قراین و شواهدی که ورقه گفته بود به عنوان نشانه های نبوت در رسول الله (ص) مشاهده شد، مطمئن شدند که به مقام رسالت مبعوث شده است!! ((۳۹)).

افسانه غرائق

مشابه این داستان، افسانه غرائق است که رسول الله (ص) از این که وحی الهی بین او واقربای کافرش جدایی افکنده بود ناراحت بود! و امیدوار بود که آیه ای نازل شود موجب التیام و همدلی با اقوام او گردد در هنگامی که سوره نجم نازل می شد و حضرت آن را تلاوت می نمود به این آیه ها که رسید (افرایتم اللات والعزی و مناه الثالثه والاخری)، ((ای مشرکان آیا دو بت بزرگ لات و عزی را دیدید، آیا سومین بت، منات را دیدید)). شیطان به صورت حیوانی سفید بر او ظاهر شد و این جمله را اضافه کرد: (تلك الغرائق العلی وان شفاعتھن لترجی)، ((اینها سفید پوشان بلند مرتبه هستند که امید شفاعت آنها می رود)). حضرت هم این جمله ها را قرائت کرد آنگاه سوره را ادامه دادند! مسلمانان و نیز مشرکان مکه از این موضع گیری خوشحال شده و سجده کردند! ((۴۰)) باور نمودن این افسانه ها در مورد وحی ناشی از عدم

آگاهی به ویژگی های وحی و رسالت است که پیامبر در عرصه نبوت شک می کند که پیامبر شده یا نه آنگاه به تایید یک عالم نصرانی مطمئن می شود که پیامبر شده است! و یا پیامبر القات شیطان را از الهامات رحمان تشخیص نمی دهد در لابلای آیه هاقرآن آیه هاشیطانی را قرائت می کند! افسانه بودن این داستانها آشکار است و هیچ مسلمانی با شناختی که از نبوت و مقام وحی دارد به این افسانه ها توجه ندارد گرچه اینها بهانه دست مستشرفان معاند و بهانه جویی قرار می دهد و باعث خورده گیری به اسلام و رسول الله (ص) می گردد برای زدودن این تهمت، بر علمای اهل سنت است که این افسانه ها را از باورهای خویش تطهیر کنند و بهانه به دست دشمنان اسلام و قرآن ندهند عرصه وحی عرصه تردید بردار نیست تا کسی در مقام نبوت خودش شک کند یا القات را با وحی به اشتباه بگیرد آنجا آشکاری و آگاهی محض است هیچ چیز به چیز دیگر مشتبه نمی شود راه های دریافت وحی بسیار مطمئن است که هیچ گونه راه نفوذ شیطان و یا بروز نسیان و اشتباه در آن راه ندارد.

راه های دریافت وحی

چگونگی دریافت وحی را در یک تقسیم کلی می توان به دو قسم با واسطه و بی واسطه تقسیم نمود، که هر دو راه مطمئن و بدون نفوذ شیطان و نسیان و امثال این کاستی ها می باشد این دو راه را مورد بررسی قرار می دهیم.

الف: وحی لدنی

قسم اول که وحی بی واسطه است آن معارف است که پیامبر به طور

مستقیم بدون وساطت هیچ موجود دیگر حتی جبرئیل و فرشته وحی از جانب خدای سبحان دریافت می کند که به این ((وحی لدنی)) گفته می شود که آموزه الهی از نزد خدای سبحان است (وانک لتلقى القرآن من لدن حکیم علیم) ((۴۱)), ((تو قرآن را از نزد خدای حکیم و علیم دریافت می کنی)). در گرفتن این وحی هیچ چیز واسطه نیست بلکه عروج و صعود و قرب معنوی پیامبر به آن مرحله قباب قوسین , به آن مرحله ای که حتی فرشته وحی را یارای همراهی نبود, شرط است تا وحی را مستقیم دریافت نماید, حال این گونه وحی آیا تنها معارف عمیق الهی و مفاهیم قرآن است یا در مرحله الفاظ هم چنین شیوه تحقق دارد این بحث دیگری است آنچه مسلم است رسول الله (ص) وحی لدنی این چنین داشته است .

ب : وحی با واسطه

قسم دوم , وحیی است که توسط جبرئیل یا موجود دیگری بر پیامبر تجلی پیدامی کند و پیامبر صدا را که قرآن تلاوت می کند از فرشته یا درخت و یا شیئی دیگری شنود: (نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین) ((۴۲)), ((فرود آورد به قلب تو آن را روح الامین تا این که تو مردم را از عقاب الهی بیمناک کنی)). این نوع وحی , وحی با واسطه است حال واسطه ممکن است فرشته باشد یا درخت یا شیئی دیگر که به این ویژگی ها آیه اشاره دارد: (وما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من ورا حجاب او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشا انه علی حکیم) ((۴۳)), ((خدا با بشر

سخن نمی گوید مگر از سه راه , وحی (وحی لدنی) یا از پشت پرده (مانند درخت که وحی از طریق آن بر موسی (ع) متجلی شده) ((۴۴)) و یا با فرستادن رسول و فرشته وحی)). هر دو طریق به نوعی مطمئن است که به هیچ وجه انحراف در آنها راه ندارد و وحی را سالم از خدای سبحان گرفته و حفظ کرده و سالم به گوش مردم ابلاغ می کند: (عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احد الا- من ارتضی من رسول فانه یسلک من بین یدیه ومن خلفه رصدا لیعلم ان قد ابغوا رسالات ربهم) ((۴۵)), ((خدای سبحان عالم به غیب است و بر غیب خویش کسی را آگاه نمی کند مگر کسانی که مورد پسند و رضایت او باشند از پیامبر آنگاه وقتی او را (پیامبر را) از غیب آگاه می کند در اطراف او نگهبانانی قرار می دهد تا بدانند که پیامبران وحی را سالم به گوش مردم رسانده اند)).

وحی با حفظ حراست نگهبانان الهی صیانت دارد, هم در مرحله گرفتن هم در مرحله حفظ و نگه داری و هم در مرحله ابلاغ به مردم وقتی به گوش مردم رسید آنگاه , حجت خدا تمام شده اگر خطا و اشتباهی صورت بگیرد از ناحیه مردم است .

گذری به آنچه گذشت

درباره وحی مطالبی چون مفهوم وحی , کاربرد قرآنی وحی , همگون بودن وحی انبیا و حقیقت وحی , ویژگی های مهم وحی که تعلیم فرادانش بشری و مصونیت از هرگونه خطا و تردید دارد و تحلیل صحیح وحی از زبان وحی طرح شد و نیز به تحلیل های غلط تدبیر عقلانی و یا مکاشفه عرفانی

و یا اندوخته های دانش انسانی اشاره شد که این برداشتها همه خلاف آیه هاقرآن و بدور از معارف اسلامی است و همه اینها ناسازگار با زبان و تحلیل قرآن می باشد و در بین سخن به این نکته اشاره شد که پیامبر در نبوت خود و وحی آسمانی تردید نمی کند و در تشخیص وحی نیاز به تایید دیگری ندارد و نیز شیطان راه نفوذ بر انبیا ندارد و هیچ گونه القات شیطانی در عرصه وحی وجود ندارد تا با وحی اشتباه گرفته شود و افسانه هایی که در این رابطه داستان شده همگی بی پایه هستند که باید از معارف زلال و اندیشه های برهانی وحی و اسلام زدوده شوند و در پایان راه های دریافت وحی اشاره شد و این نکته نیز توجه داده شد که وحی در سه مرحله، گرفتن و نگه داری و ابلاغ مصون از تغییر و نسیان است تا سالم به گوش مردم برسد و اتمام حجت شکل بگیرد به گمان این که این مقدار از بحث وحی که ارتباط با علوم قرآنی دارد، و فضای روشن و دیدگاه صحیحی در این راستا در افق فکری خواننده باز نموده باشد، این بخش را پایان می بریم .

نزول وحی

توضیحات

نزول وحی، زمینه وحی فراگیر، آغاز رسالت رسول الله (ص)، اولین آیات نازل شده، آخرین سوره نازل شده، نام گذاری سوره ها، فضای مکه، فضای مدینه، اسباب نزول، شان نزول اختصاصی، سوره های مکی و مدنی ترتیب سوره ها، معنای آیه توقیفی بودن آیه ها، فایده شناخت آیه ها، آخرین آیه، از جمله بحث های این بخش می باشد.

معنای نزول

نزول به معنای فرود آمدن چیزی از بلندی می باشد وقتی چیزی جابجا شود و از بالا به پایین بیاید، می گویند فرود آمد و نازل شد ((۴۶)). نزول به دو شکل تحقق دارد: گاهی جسمی از بلندی فرود می آید مانند باران از ابرها نازل می شود که یک جسم جابجا شده و تغییر مکان داده است در این نوع از نزول که در اجسام تحقق دارد، به صورت ((تجافی)) است یعنی وقتی آن جسم به پایین فرود می آید دیگر در جای اول نخواهد بود و نوع دیگری از نزول شکل می گیرد که در عین حال که در مرحله بالا تحقق دارد به پایین هم نزول می کند که به این نوع نزول ((تجلی)) گفته می شود که این نوع نزول در مجردات تحقق دارد در وحی نزول به شکل دوم یعنی تجلی است، با این که حقایق قرآن در مرحله خودش تحقق دارد به صورت لفظ در آمده بر پیامبر متجلی می شود قرآن یک مرحله از وجود دارد که در نزد خدای سبحان است: (وانه فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم)) ((۴۷))، ((قرآن در ام الكتاب در نزد ماست که بلند مرتبه و حکیم است)). قرآن نازل می شود

یعنی از آن مرحله تنزل نموده به صورت لفظ عربی در می آید تادر فکر رس همگان در آید: (انا انزلناه قرآنا عربيا لعلکم تعقلون) ((۴۸)), (ما قرآن را به صورت لفظ عربی نازل کردیم تا شاید شما در آن تعقل کنید)). به نوعی که رسول الله (ص) صدای تلفظ قرآن را می شنود و بر مردم ابلاغ می کند.

زمینه وحی فراگیر

نیازمیشگی انسان به معارف قدسی و فرادانش بشری سبب نزول وحی بر انسان است طبیعت گرایش انسان به زندگی خاکی و دنیاگرایی وی همواره سعادت او را که توجه به مبدا و معاد است, تهدید می کند و برای رهایی از این خطر همزمان با زندگی فردی انسان وحی بر او ارزانی شده است: (قلنا اهبطوا منها فاما یاتینکم منی هدی فمن تبع هدای فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون) ((۴۹)), (از آن بهشت فرود آید آنگاه که رهنمود من بر شما ارزانی شد هر آن که آن را پذیرفت در دنیا و آخرت بیمناک و محزون نخواهد بود)). آموزه های الهی با زندگی فردی شروع شده و بدون وقفه ادامه داشته است: (ولقد وصلنا لهم القول لعلهم یتذکرون) ((۵۰)), ((سخن وحی را به هم پیوسته ارزانی آنان نمودیم تا شاید متنبه شوند)). (ثم ارسلنا رسلنا تترا) ((۵۱)), ((پیامبران خود را پشت سر هم فرستادیم)). و چون نیازهای انسان متفاوت بوده, وحی نیز به تناسب تفاوت ها, تکامل و توسعه یافته به خصوص در زندگی اجتماعی بشر این امر بهتر آشکار است که به فراخور نیازها, وحی که خود عامل توسعه و تکامل است نیز رشد نموده است روند تکامل و توسعه جامعه بشری به مرحله ای

می رسد که پذیرای وحی فراگیر می شود یعنی در اثر رشد زندگی اجتماعی و متمدن و بالنده شدن افکار و اندیشه ها نیازهای او نیز توسعه یافته و زمینه برای یک برنامه شامل و کامل فراهم می شود به دیگر سخن ، زندگی اجتماعی توسعه یافته در زمینه های گوناگون و رشد عقلانی و اجتماعی و ایجاد روابط تنگاتنگ اجتماعی که از پیچیدگی روز افزون نیز برخوردار است رشد استعداد های پنهان نیازها راروز افزون ، فزونی بخشیده است ، تا مرحله ای که جامعه پذیرای وحی کامل و دین فراگیر شد بنابر این ارزانی شدن وحی کامل به لحاظ زمینه سازی جامعه می باشد رشد جامعه نیاز جامع فراهم می کند و وحی جامع و فراگیر پاسخ دهنده این نیاز است . نتیجه این که گر چه در هنگام نزول وحی فراگیر و بعثت جهانی رسول الله (ص) جامعه بشری به انواع ناهنجاری اعتقادی و اجتماعی دچار بود، که خود وحی از آن به جاهلیت یاد می کند: (ولا تبرجن تبرج الجاهلیه الاولی) ((۵۲))، ((همانند ظاهر شدن جاهلیت ابتدایی در ملا عام ظاهر نشوید)). و نیز جامعه را در خطر سقوط معرفی می کند: (وکنتم علی شفا حفرة من النار) ((۵۳))، ((شما بر لبه پرتگاه گودالی از آتش قرار داشتید)). لیکن جهل و آلودگی سبب وحی جهانی نیست ، اگر چنین بود انسان بدوی بیشتر درگیر این مسائل بود، باید وحی فراگیر ارزانی وی می شد آنچه سبب ارزانی شدن وحی فراگیر است ، توسعه اجتماعی و نیاز روز افزون جامعه به وحی کامل می باشد و دین کامل اگر چه از یک نقطه مانند حجاز آغاز می شود، لیکن مخاطب آن تنها

مردم حجاز نیستند مخاطب , همه انسانها و پیام فراگیر همگان است بر این اساس جو بعثت جهانی رسول الله (ص) را نباید در محدوده عربستان جستجو نمود بلکه در افقی فراترزمینه های جهانی آن را باید چشم اندازی نمود.

اولین آیه ها

در این که کدام آیه ها ابتدا بر رسول الله (ص) نازل شده اند, دیدگاه های گوناگون از سوی پژوهش گران شیعه و سنی وجود دارد.

الف دیدگاه نخست این است که آغاز رسالت رسول الله (ص) با نزول پنج آیه اول سوره علق می باشد هنگامی که حضرت در غار حرا در جبل النور در حال مناجات بودند فرشته وحی بر او متمثل شده خطاب به حضرت نموده که بخوان : (بسم الله الرحمن الرحيم اقرا باسم ربك الذي خلق الانسان من علق اقرا وربك الاكرم الذي علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم). برای اثبات این گونه ادعاها برهان عقلی وجود ندارد, تنها به نقل روایات و تاریخ می توان اطمینان نمود چندین شاهد روایی این دیدگاه را تایید می کند افزون بر این که دیدگاه مشهور نیز می باشد و به لحاظ این که شواهد نقلی دیگر را می توان به گونه ای با این دیدگاه سازگار نمود, این دیدگاه بهترین می باشد. ((عن الرضا(ع) : سمعت ابي يحدث عن ابيه (ع) اول سورة نزلت (بسم الله الرحمن الرحيم اقرا باسم ربك الذي خلق) و آخر سورة نزلت (اذا جا نصر الله)(۵۴)), ((امام رضا(ع) رب و از پدرم شنیدم که می فرمود: اولین سوره ای که نازل شد, (بسم الله الرحمن الرحيم اقرا باسم ربك الذي خلق) و آخرین سوره

و (اذا جا نصر الله) می باشد. ((عن ابی عبد الله (ع) اول ما نزل علی رسول الله (ص) (بسم الله الرحمن الرحیم اقرا باسم ربك الذی خلق) و آخره (اذا جا نصر الله) ((۵۵)) این روایت از امام صادق (ع) نقل شده است و مضمون آن همان روایت قبلی است. ((عن ابی جعفر (ع) انه كانت اول سورة نزلت (اقرا باسم ربك الذی خلق) ((۵۶)) (امام باقر (ع) می فرماید: اولین سوره ای که نازل شده (اقرا باسم ربك الذی خلق) است)). ((عن الباقر (ع) نزل جبرئیل علی محمد (ص) فقال یا محمد، اقرا قال وما اقرا، قال (اقرا باسم ربك الذی خلق الذی خلق الانسان من علق اقرا وربك الاكرم الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم) ((۵۷)). (امام باقر (ع) نقل می کنند، جبرئیل (ع) بر محمد (ص) نازل شد و گفت بخوان گفت چه بخوانم، گفت بخوان (اقرا باسم ربك). روایت دیگر از طریق اهل سنت از عایشه نقل شده: قالت اول ما یری به الرسول الرؤیا الصالحة فجاءه الملك فقال (اقرا باسم ربك الذی خلق الذی خلق الانسان ما لم يعلم) ((۵۸))، (اولین مرتبه که رسول الله (ص) فرشته را خواب دید به او گفت بخوان، (اقرا باسم ربك الذی خلق) تا آیه پنجم روایات دیگری به همین مضمون از طریق اهل سنت از صحیح بخاری و نیز مستدرک حاکم نقل شده است ((۵۹)). سیوطی هم می گوید در این که اولین آیه هانازل شده کدامند، اختلاف است لیکن دیدگاه صحیح این است که ((اقرا باسم ربك الذی خلق)) اولین آیه

ها هستند ((۶۰)) گرچه تعبیر برخی روایات سوره علق است لیکن با توجه به شواهد دیگر روایی و تاریخی منظور همان پنج آیه اول سوره می باشد.

ب دیدگاه دوم این که سوره مدثر اولین قسمت قرآن است که نازل شده است از جابر بن عبد الله انصاری نقل شده که از وی پرسیدند: ((ای القرآن انزل؟

قال: (المدثر)) ((۶۱)), ((کدام قسمت قرآن نازل شده است؟

گفت: (مدثر). که ممکن است اشتباه از جابر باشد و یا بهتر است گفته شود منظور وی بعد از وقفه ای که در نزول وحی پدید آمده می باشد، چون مدتی وحی متوقف شد آنگاه در شروع مجدد اولین سوره مدثر نازل شده باشد. ج: دیدگاه سوم که برخی تمایل دارند آن را بپذیرند این است که اولین سوره حمد بوده است که فاتحه الکتاب نامیده شده است بر اساس روایت شرحییل حضرت اول ندای وحی را شنید که می گفت: ((یا محمد، قل (بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين حتى بلغ ولا الضالين)) ((۶۲)) اولین ندای وحی به حضرت گفت: سوره حمد راتا ولا الضالين بخوان. نکته ای این دیدگاه را ممکن است تایید کند و آن این که رسول الله (ص) و همراهان از آغاز بعثت نماز می خواندند و در اسلام نماز بدون فاتحه الکتاب، یعنی سوره حمد تشریح نشده است، بنابراین اولین سوره همین سوره می باشد و روایات ((لا صلوه الا ان یقرها)) ((۶۳))، ((نماز نیست مگر این که سوره حمد قرائت شود)) هم تایید می کند افزون بر این در روایات سوره حمد فاتحه الکتاب نامیده شده است، یعنی اولین

سوره کتاب مانند: ((من قرا فاتحه الكتاب اعطاه الله بعدد كل آيه من السما ثواب تلاوتها))((۶۴)),((کسیکه فاتحه الكتاب را قرائت کند خدای سبحان ثواب تلاوت هر آیه ای که از آسمان نازل شده است را به او خواهد داد)). و معلوم است در ابتدای بعثت که قرآن تدوین نشده بود تا سوره حمد در اول آن قرار گیرد و فاتحه الكتاب نامیده شود این که این سوره فاتحه الكتاب نامیده می شود به این جهت است که اولین سوره ای است که نازل شده است , یعنی آغاز کتاب است در نزول نه در نوشتار. از این مطالب می توان پاسخ داد زیرا این که روایت می فرماید اولین سوره فاتحه الكتاب است بدین اعتبار است که اولین سوره ای که کامل نازل شده فاتحه الكتاب است نه این که اولین آیه هامنظور باشد که از این جهت با دیدگاه اول ناسازگار نیست و فاتحه الكتاب نامیده شدن این سوره به لحاظ همین جهت است که اولین سوره کامل که شروع کتاب با آن است این سوره است . و این که گفته شد از آغاز نماز خوانده می شده است , و در اسلام نماز بدون فاتحه الكتاب سراغ نداریم , اولاً اگر از اوائل بعثت و لو بعد از نزول چند سوره هم نماز تشریح شده باشد صحیح است گفته شود نماز از آغاز بعثت است و فاتحه الكتاب پنجمین سوره است که نازل شده است افزون بر این از کجا از اول بعثت نماز اسلام به همین صورت بوده است , چه بسا با اذکار دیگر باشد و رسول الله (ص) قبل از بعثت هم نماز می

خواننده همان نمازی که در دین ابراهیم خلیل مشروع بوده است، چه بسا ابتدای بعثت همان نماز را می خوانده و روایت ((لا صلوه الا بقرائتها)) هم زمان صدورش بعد از نزول سوره حمد بوده است دلیل نمی شود که سوره حمد اول نازل شده باشد اگر سوره حمد پنجم هم باشد روایت می تواند بگوید ((لا صلوه الا- بقرائتها)) در هر صورت با توجه به این که می توان شواهد روایاتی را با دیدگاه اول سازگار نمود، بهترین دیدگاه همان است که پنج آیه اول سوره علق ابتدا نازل شده اند.

آغاز بعثت

توضیحات

همان گونه که در مورد اولین آیه هانازل شده دیدگاه های گوناگون وجود دارد، دربارۀ آغاز بعثت رسول الله (ص) نیز اختلاف است معروف در اعتقاد شیعه که برخی شواهد روایی نیز آن را تایید می کند این است که آغاز بعثت رسول الله (ص) در روز بیست و هفتم ماه رجب چهل سال بعد از عام الفیل بوده است حتی در روایات برای این روز به همین اعتبار احکام خاصی بیان شده است: ((عن الصادق (ع) فی الیوم السابع والعشرون من رجب نزلت النبوه علی رسول الله (ص) لا تدع صیام یوم السبع وعشرین فانه یوم الذی نزلت فیہ النبوه علی محمد(ص)) ((۶۵))، ((از روزه بیست و هفتم رجب غافل مباش که این روزی است که رسالت بر رسول الله (ص) نازل شده است)). ((عن الرضا(ع) بعث الله عز وجل، محمداً رحمه للعالمین فی سبع وعشرین من رجب فمن صام ذالک الیوم کتب الله له صیام ستین شهراً)) ((۶۶))، ((از امام رضا(ع)

(نقل شده است که خدای سبحان محمد (ص) را به عنوان رحمت برای همه انسان ها در روز بیست هفتم ماه رجب به رسالت مبعوث کرد هر کس این روز را روزه بدارد خدای سبحان ثواب شصت ماه روزه را بر او عطا می کند)). برخی روایات اهل سنت نیز همین دیدگاه را تایید می کند از ابو هریره: ((من صام یوم سبع وعشرين من رجب كتب الله تعالی صیام ستین شهرا وهو الیوم الذی نزل فیہ جبرئیل علی النبی (ص)) ((۶۷)), ((هرکس روز بیست و هفتم ماه رجب را روزه بگیرد ثواب شصت ماه روزه دارد در این روز جبرئیل بر پیامبر (ص) نازل شده است)). از سلمان فارسی (ره) نیز نقل می کنند: ((فی رجب یوم ولیله وهو لثلاث بقین من رجب فیہ بعث الله محمدا (ص)) ((۶۸)), ((در ماه رجب شب و روزی است که سه روز به آخر ماه مانده که در آن روز خدای سبحان محمد را به رسالت مبعوث نموده است)). دیدگاه دوم که یعقوبی آن را انتخاب می کند این که آغاز بعثت رسول الله (ص) دوازدهم ربیع الاول می باشد که بر این دیدگاه دلیل ذکر نشده است تنها نقل تاریخ یعقوبی است ((۶۹)). دیدگاه سوم که معروف در اعتقاد اهل سنت است و شواهد قرآنی را بر آن تطبیق می کنند این که آغاز بعثت رسول الله (ص) بیست چهارم و یا بیست و هشتم ماه رمضان است دلیل این دیدگاه را آیه هاقرآن که دلالت می کنند قرآن در ماه رمضان نازل شده است قرار داده اند, مانند: (شهر رمضان

الذی انزل فیہ القرآن (۷۰))، ((ماه رمضان ماهی است که در آن قرآن نازل شده است)). سؤالاتی در پیرامون این استدلال مطرح است که اگر آن سؤال ها بی جواب بماند، این دیدگاه قابل دفاع نخواهد بود. آنگاه بهترین دیدگاه همان دیدگاه اول است که آغازبعثت، بیست و هفتم ماه رجب می باشد.

نزول قرآن در ماه رمضان

آیه هاقرآن به خوبی دلالت دارند که قرآن در ماه رمضان نازل شده است، برخی آیه هادلالت دارد قرآن در ماه رمضان نازل شده است: (شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن) (۷۱)) برخی آیه هازمان این نزول را تعیین می کند که در شب بوده است: (انانزلناه فی لیلہ مبارکہ) (۷۲))، ((ما قرآن را در شب مبارکی نازل کردیم)). آنگاه سوره قدر آن شب را مشخص می کند که شب قدر است: (انانزلناه فی لیلہ القدر) از مجموع آیه هاستفاده می شود که قرآن در ماه رمضان نازل شده است لذا بادیدگاه اول ناسازگار است که می گفت شروع نزول قرآن در ماه رجب بوده است. پذیرش این دیدگاه سؤال هایی را سبز می کند که باید از آنها پاسخ داد ابتدا این که مفهوم این آیه هاین است که تمام قرآن در ماه رمضان نازل شده است و به همین لحاظستایش ماه رمضان به حساب می آیند و این نکته با موضوع مسلم و ضروری در نزد تمام مسلمانان ناسازگار است و زیرا این نکته یقینی است که قرآن در طول بیست و سه سال رسالت رسول الله (ص) نازل شده است افزون بر این، این دیدگاه با آیاتی دلالت دارندقرآن یک

مرتبۀ نازل نشده است بلکه نزول آن تدریجی بوده است ، ناسازگار می باشد اصولاً یکی از اعتراض های مخالفان قرآن همین بود که چرا قرآن یکجا بر رسول الله (ص) نازل نمی شود: (لولا نزل الیه القرآن جمله واحده كذلك لثبت به فؤادک ورتلناه ترتیلاً) چرا قرآن یکجا بر او نازل نمی شود، لیکن این بهانه ای بیش نیست به تدریج نازل کردیم تا قلب تو را تثبیت کنیم و با ترتیل بر تو خواندیم اینها برخی سؤالهای اساسی است که باید به آنها پاسخ داده شود. بیشتر اهل سنت و برخی از علما شیعه مانند شیخ مفید، سید مرتضی ، ابن شهر آشوب از این سؤال پاسخ می دهند که منظور از نزول قرآن در ماه رمضان نزول تمام قرآن نیست بلکه منظور آغاز نزول است که در ماه رمضان بوده است زیرا نسبت هر حادثه ای را می توان به زمان شروع آن داد ((۷۳)) فرضاً ساختمانی که پنج سال طول می کشد تا احداث شود می توان گفت این ساختمان در فلان سال یعنی سال شروع ساختمان ساخته شده است . لیکن این پاسخ صحیح نمی باشد زیرا نسبت نزول قرآن به ماه رمضان در صورتی صحیح خواهد بود که یا تمام قرآن و یا حداقل معظم یعنی اکثر سوره های آن در ماه رمضان نازل شده باشد در همان مثال ساختمان در صورتی می توان احداث ساختمان را به سال شروع آن نسبت داد که بیشتر کارهای آن انجام گرفته باشد و الا- اگر ساختمانی در سالی که شروع می شود تنها کلنگ آن زده شده باشد یا مثلاً پی ریزی شده باشد و

آنگاه اتمام آن ده سال طول کشیده باشد نمی گویند این ساختمان در فلان سال (سال شروع) ساخته شده است با نزول اندکی از قرآن در ماه رمضان نمی توان گفت قرآن در ماه رمضان نازل شده است . برخی با توجه به مخدوش بودن جواب قبلی جواب دیگر داده اند و آن این که ((واژه قرآن)) جنس است و منظور از قرآن در آیه نزول مقداری از قرآن است یعنی جنس قرآن و اگر حتی یک آیه هم نازل شده باشد صحیح است گفته شود در ماه رمضان قرآن نازل شده است , زیرا اسم جنس به یک مصداق هم اطلاق می شود مانند این که اگر یک قطره آب در داخل ظرفی باشد صحیح است گفته شود آب داخل ظرف است همان طور که به دریای آب هم گفته می شود آب در دریاست و این تعبیر مجاز هم نیست بلکه یک کار برد حقیقی است اگر اندکی از قرآن در ماه رمضان نازل شده باشد صحیح است گفته شود قرآن در ماه رمضان نازل شده است آنگاه با دیدگاه اول که می گوید آغاز رسالت در ماه رجب است , نیز سازگار خواهد بود , زیرا بنابر این دیدگاه , اکثر قرآن بعد از ماه رمضان و اندکی از آن قبل از ماه رمضان و مقداری هم در ماه رمضان نازل شده است . این جواب هم از جهت دیگر مخدوش است , زیرا گرچه این سخن از لحاظ کاربرد واژگانی بی اشکال است , لیکن با لحن آیه هایاد شده سازگار نیست زیرا لحن و سیاق آیه هاستایش ماه رمضان است و

بزرگ ترین فضیلت ماه رمضان را به این می داند که قرآن در آن نازل شده است اگر منظور اندکی از قرآن باشد چه فرقی با سایر ماه ها پیدامی کند و چه فضیلتی به حساب ماه رمضان می شود که بر دیگر ماه ها شرافت دارد که قرآن در آن نازل شده است در حالی که در برخی از ماه ها چندین برابر ماه رمضان قرآن نازل شده باشد. در این زمینه جواب سومی مطرح است که برخی از اهل سنت و نیز علمای بزرگ شیعه مانند صدوق ((۷۴)) (قدس سره) آن را پذیرفته اند که منظور از نزول قرآن نزول آن به صورت آیه و سوره نمی باشد که به مردم ابلاغ شود بلکه منظور نزول آن بر قلب رسول الله (ص) است یا بر بیت المعمور یا بیت العزه یا آسمان دنیا می باشد این دیدگاه بر گرفته از برخی شواهد تاریخی و روایی است مانند جملاتی که از ابن عباس نقل شده است که ((شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن, قال ابن عباس فی رمضان وفی لیله القدر وفی لیله مبارکه جمله واحده ثم انزل بعد ذلک فی مواقع النجوم ((۷۵)))) عن ابن عباس: ((نزل القرآن جمله واحده لاربعة وعشرين من رمضان فوضع فی بیت العزه فی السما الدنیا)) ((۷۶)) صدوق نیز از امام صادق (ع) نقل می کند: ((نزل القرآن جمله واحده الی بیت المعمور ثم نزل فی طول عشرين سنه)) ((۷۷)), ((قرآن یک جا بر بیت المعمور نازل شده است آنگاه در طول بیت سال بر پیامبر نازل شده است)). این شواهد تاریخی که روایت

معتبر نیستند سخنان ابن عباس و حکایت شده است اما روایتی که صدوق (ره) نقل می کند اگر معتبر هم باشد با سیاق و سخن آیه ها هماهنگ نیست زیرا همین آیه قرآن را هادی و رهنمود برای مردم معرفی می کند، اگر منظور نزول آن بر بیت المعمور باشد چگونه قرآنی که در بیت المعمور است رهنمود مردم کره زمین است بنابر این هیچ کدام از این جواب های اشکال نیست و راهی این محققین پیموده اند قابل پیروی نیست دیدگاه دیگر برخی علمای شیعه مانند فیض کاشانی ((۷۸)) و ابو عبدالله زنجانی ((۷۹)) ابراز نموده اند که منظور از نزول قرآن در ماه رمضان فرود آمدن الفاظ قرآن نیست بلکه منظور حقایق و مفاهیم آن است و نیز مراد فرود آمدن قرآن بر قلب رسول الله (ص) می باشد که در روایات تعبیر به بیت المعمور نموده است این سخن صرف نظر از تحلیلی که درباره روایت بیان می کند سخن متینی می باشد و می توان گفت دیدگاه صحیح است لیکن این که کسی بگوید منظور از بیت المعمور قلب رسول الله (ص) می باشد بی دلیل است توضیح همین دیدگاه در بخش بعدی آمده است .

نزول دفعی , نزول تدریجی

دیدگاهی که با شواهد قرآنی همراه است این که منظور از فرود آمدن قرآن در ماه رمضان نزول یک جای آن است که مفاهیم و حقایق قرآن بر قلب رسول الله (ص) فرود آمده است اما مفاهیم در غالب الفاظ عربی در مدت بعثت رسول الله (ص) شکل گرفته است این دیدگاه را که المیزان طرح می کند در واقع همان دیدگاه فیض کاشانی است با این تفاوت

که روایت را شاهد ادعا قرار نمی دهد تا آن اشکال متوجه شود که به چه دلیل منظور از بیت المعمور قلب پیامبر است بلکه بر دیدگاه خود شواهد قرآنی بیان می کند از جمله این که فرق است بین انزال و تنزیل ، انزال نزول دفعی و یک مرتبه فرود آمدن چیزی را می گویند و تنزیل نزول تدریجی چیز را می گویند قرآن در مورد نزول قرآن در ماه رمضان تعبیر به انزال نموده است که همان نزول دفعی است معلوم می شود قرآن یک مرحله ای دارد که مرحله مفاهیم و حقایق آن است که در آنجا لفظ و آیه آیه و سوره سوره نیست مقام جمع و وحدت است که مقام احکام است یک مرحله فصل فصل و قطعه قطعه دارد که مقام تفصیل قرآن است : (کتاب احکمت آیاتہ ثم فصلت من لدن حکیم خبیر) ((۸۰)) مرحله احکام همان مرحله جمع و حقایق قرآن است که یکجا بر قلب رسول الله (ص) نازل شده است مرحله تفصیل قرآن همان به صورت الفاظ آیه و سوره آمدن قرآن است ، می باشد: (انا جعلنا قرآنا عربیاً) ((۸۱)) ، ((ما قرآن را به صورت لفظ عربی در آوردیم)) . دیگر این که آیه ها قرآن این نکته را تایید می کند که گاهی رسول الله (ص) عجله در قرائت قرآن داشتند می خواستند قبل از تنظیم الفاظ از سوی خدای سبحان قرائت کنند معلوم می شود مفاهیم و معانی در نزد حضرت بوده هنوز در غالب الفاظ در نیامده بوده است که حضرت قادر بوده عجله در قرائت کنند: (لا تحرك به لسانک لتعجل به) ((۸۲)) ، ((زبان خود را به قرآن با عجله حرکت

نده)). (ولا- تعجل بالقرآن من قبل ان يقضى اليك وحيه) (۸۳)), ((قبل از اتمام وحی قرآن عجله در قرآن نکن)). به این دیدگاه کمترین اشکال متوجه است و می تواند آن را پذیرفت, زیرا با شواهد قرآنی همراه است و روایت را هم توجیه ننموده است و با دیدگاهی که می گفت شروع بعثت در ماه رجب است سازگار است و با رهنمود بودن قرآن نیز هم خوانی دارد یعنی می توان گفت قرآنی که بر قلب رسول الله (ص) نازل شده است هدی للناس است هم اکنون رهنمود مردم می باشد زیرا وقتی حقایق قرآن نازل شده باشد, که حقیقت رهنمود قرآن به همان حقایق و مفاهیم آن است و در نزد رسول الله (ص) آماده باشد و لو هنوز به صورت لفظ در نیامده و حضرت دستور تلاوت آنها را بر مردم ندارد لیکن چون مفاهیم آماده است تا در موقع مناسب خود باز شده بر مردم ابلاغ شود هم اکنون می توان گفت این پیام رهنمود مردم است مانند این که یک نامه در بسته به کسی بدهند و به او بگویند این نامه راه گشای, مشکلات شماست, لیکن تا رسیدن فرصت مناسب آن را باز نکن هم اکنون صحیح است که گفته شود این نامه سر بسته راه گشاست در عین حال دو اشکال مهم دیگر متوجه این دیدگاه است که اگر از آنها هم پاسخ داده شود قابل پیروی خواهد بود. الف: بر اساس بیان علامه قرآن در ماه رمضان به صورت حقایق نه الفاظ بر قلب حضرت نازل شده است که همان مرحله احکام و جمع قرآن

است که در شب قدر ماه رمضان جمله واحده بر حضرت نازل شده است این دیدگاه با ویژگی شب قدر هماهنگ نیست زیرا قدر به معنای اندازه و تقدیر است که در حقیقت مرحله تفصیل و تفکیک حقایق است نه مرحله احکام و جمع آنها (فیها یفرق کل امر حکیم) ((۸۴)) هر امر حکیمی و جمع شده در این شب تفکیک و جدا می شود این نکته با تفصیل و آیه آیه بودن قرآن هماهنگ است ، نه مرحله وحدت و حقایق آن . ب : افزون بر این ، اشکال دوم متوجه بیان علامه است و آن این که برای دریافت مرحله جمع و حقایق قرآن که به صورت جمعی گرفته می شود انزال قرآن نیاز نیست بلکه صعود رسول الله (ص) لازم است یعنی برای گرفتن مرحله حقایق قرآن بدون واسطه از نزد خدای سبحان باید رسول الله (ص) بالا برود تا به آن مقام و مرحله برسد و حقایق را بلا واسطه دریافت کند نه این که قرآن نازل شود تا به پیامبر برسد. این دو اشکال از جانب حضرت استاد مفسر فرزانه قرآن آیه الله جوادی آملی در درس های تفسیر ترتیبی خود که به فارسی هم نگاشته می شود طرح شده است و حضرت استاد ((حفظه الله)) از هر دو اشکال پاسخ داده اند از اشکال اول به این صورت پاسخ دادند که : اجمال دو نوع است گاهی چیزی به گونه ای مجمل است که جز نیات را در بر ندارد لیکن گاهی به گونه ای مجمل است که در عین اجمال جزئیات را همراه دارد تکرار دارد که

اجمال با کشف و تفصیل همراه است شب قدر گر چه شب تقدیر و اندازه و تفریق و تفکیک امور است و لیکن این تفریق به صورت جزئیات در عین اجمال می تواند باشد که به این نکته ظریف خود علامه در تفسیر سوره دخان توجه پیدا کرده است ((۸۵)). از اشکال دوم هم این گونه پاسخ دادند که برای گرفتن مرحله بالای قرآن صعود رسول الله (ص) شرط است لیکن همین دریافت حقایق از مرحله بالا همانند تجلی سایر فیوضات الهی دو نسبت دارد، از آن جهت که به بنده نسبت داده می شود صعود لازم است تا شایسته دریافت فیض شود و از آن جهت که به خدا نسبت داده می شود باید فرود آید و ناز شود تا به بنده برسد و لذا تعبیر از این حقیقت به انزال بی اشکال خواهد بود بر این اساس می توان گفت منظور از نزول قرآن در ماه رمضان نزول دفعی و یک مرتبه قرآن است که بر قلب رسول الله (ص) نازل شده است و آیه ها قرآن را در این رابطه این گونه معنا نمود اما نزول تدریجی قرآن مربوط به طول رسالت حضرت می باشد و این دیدگاه ناسازگار با آغاز رسالت در ماه رجب نیست که مقداری آیه ها قبل از ماه رمضان نازل شده باشد آنگاه حقایق قرآن یکجا در ماه رمضان تجلی بیابد و سپس همین حقایق در طول رسالت به صورت لفظ در آمده و نازل شود (والله سبحانه هو العالم).

آخرین سوره

از محتوای برخی سوره می توان اطمینان حاصل نمود که در اواخر رسالت رسول الله (ص) نازل شده اند مانند سوره

نصر، سوره توبه و سوره مائده و لیکن از درون سوره نمی توان این نکته را به دست آورد که فلا-ن سوره آخرین سوره می باشد لذا برای تشخیص آخرین سوره باید به شواهد روایی و تاریخی رجوع نمود و شواهد روایی در این رابطه متفاوت است برخی دلالت دارند آخرین سوره که به صورت کامل نازل شد توبه است: ((آخر سوره نزلت تامه سوره براه)) ((۸۶)) برخی از شواهد دلالت دارد آخرین سوره مائده است: ((عایشه یا جبیر تقرا سوره المائده فقلت نعم فقلت اما انها آخرسوره نزلت فما وجدتم فیه من حلال فاستحلوه وما وجدتم من حرام فحرموه)) ((۸۷)). سوره مائده آخرین سوره ای است که نازل شده است هر حکم حلالی در آن مشاهده کردید حلال بدانید (نسخ نشده است) و هر حکم حرامی در آن دیدید حرام بدانید از عبد الله بن عمر نیز نقل شده که آخرین سوره مائده و فتح می باشد: ((۸۸)) ((عن علی (ع) وکان آخر ما نزل سوره المائده نسخت ما قبلها ولم ینسخها شیء)) ((۸۹)), ((از علی (ع) نقل شده است آخرین سوره مائده بوده است که چیزی از آن نسخ نشده است)). و نیز برخی روایات دلالت دارند که آخرین سوره، سوره نصر است: ((عن الرضا (ع) ان اول ما نزلت بسم الله الرحمن الرحیم، اقرا باسم ربك الذی خلق و آخر سوره نزلت اذا جا نصر الله)) ((۹۰)), ((از امام رضا (ع) نقل می کنند که اولین سوره علق و آخرین سوره نصر است)). از ابن عباس هم نقل شده که آخرین سوره ای که یکجا نازل شده است سوره نصر است و: ((آخر

سوره نزلت من القرآن جميعا اذا جا نصر الله والفتح ((۹۱)) با توجه به این که سوره مائده یکجا نازل نشده است می توان گفت شواهد روایی و تاریخی که می گویند سوره براءت یا سوره نصر آخرین سوره است ناسازگاری با روایاتی که دلالت دارند مائده آخرین سوره است ندارد، زیرا منظور آنها از آخرین سوره آخرین سوره ای است به صورت کامل نازل شده است و منظور این روایات آخرین سوره ای که قطعه قطعه نازل شده است مائده می باشد لذا بر اساس شواهد آخرین سوره که نازل شده سوره مائده است و محتوای سوره که سخن از ((الیوم ها)) دارد و نیز موضوع تعیین رهبری در روزهای آخر عمر رسول الله (ص) خود نیز شاهد بر این نکته خواهد بود گر چه آخرین سوره ای که به صورت کامل نازل شده سوره نصر باشد.

بررسی یک نکته

برخی در مورد شواهد روایی دو سوره نصر و توبه و می فرمایند: چون سوره نصر در سال هشتم که سال فتح مکه بود نازل شده است و سوره توبه یک سال بعد از آن در سال نهم نازل شده است راه جمع روایاتی که برخی سوره نصر را و برخی سوره توبه را آخری معارف می کنند، این است که گفته شود آخرین سوره ای که کامل نازل شده سوره نصر در سال هشتم بوده و آخرین سوره ها که به لحاظ اوایل آنها در سال هشتم نازل شده مانند سوره توبه می باشد ((۹۲)) این سخن مخلدوش به نظر می رسد، زیرا سوره نصر پی آمد فتح را می رساند که بعد از فتح مکه چه

حوادثی رخ خواهد داد و طبعا بعد از فتح مکه نازل شده است لیکن لزومی ندارد که حتما سال هشتم نازل شده باشد زیرا بعد از فتح مکه زمینه برای گسترش اسلام فراهم شد و مردم فوج فوج از عربستان و خارج آن به حضرت وارد می شدند و ایمان می آوردند و چه بسا سوره نصر سال دهم بعد از سوره توبه نازل شده باشد که می فرماید: (ورایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا) و سیوطی هم نقل می کند که سوره نصر در حجه الوداع در سال دهم نازل شده است ، ((هذه السوره نزلت علی النبی (ص) اوسط ایام التشریق بمنی وهوفی حجه الوداع اذا جا نصر الله والفتح حتی ختمها فعرف رسول الله (ص) انه الوداع)) ((۹۳)) و برخی شواهد در آثار شیعه هم دلالت دارد که سوره نصر آخرین سوره ای است که نازل شده است ((۹۴)) افزون بر این ، اوایل سوره توبه در سال نهم نازل شده است نه در سال هشتم در هر صورت نتیجه این شواهد و برداشت صحیح از آنها این است که آخرین سوره که به صورت کامل نازل شده است سوره نصر در سال دهم و در منا و آخرین سوره که به صورت تدریجی نازل شده است ، سوره مائده می باشد.

نام گذاری سوره ها

سخن از نام گذاری خود قرآن و نیز سوره های آن خیلی بحث مهم و اساسی نیست در عین حال برای آشنایی خوانندگان ، به این نکته نیز اشاره می شود.

بدون شك نام قرآن از تعبیرات خود قرآن گرفته شده است که واژه ((قرآن)) هفتاد مرتبه در قرآن به کار رفته است

در مواردی مانند، (وعدا علیه حقا فی التوراه والانجیل والقرآن) ((۹۵)) اسم قرار گرفته است برای همین کتاب آسمانی همان طور که از کتاب های دیگر با اسم یاد شده ، از کتاب آسمانی رسول الله (ص) نیز با اسم یعنی ((قرآن)) یاد شده است گرچه در کتاب های علوم قرآنی برای قرآن نام های دیگری چون فرقان و نور و ذکر و بیان شده است ، لیکن اینها به لحاظ صفت هستند نه اسم ((علم)) اسم به عنوان ((علم)) فقط قرآن یاد شده است اما به اعتبار صفات چون قرآن صفات بسیاری دارد برخی آنها را به عنوان اسامی قرآن یاد نموده اند و زرکشی از قاضی ابو العالی نقل می کند که پنجاه و پنج اسم به این اعتبار برای قرآن نام برده است مانند کتاب ، کلام ، نور، هدایت ، رحمت ، فرقان ، شفا و ((۹۶)) لیکن صفات قرآن را به عنوان اسم قرآن یاد کردن صحیح به نظر نمی رسد، اما نام گذاری سوره نیز نمی توان گفت به دستور رسول الله (ص) می باشد بلکه هر سوره ای به لحاظ محتوایی که دارد و به لحاظ مطالب اعجاب آوری که برای خوانندگان دارد عنوانی را به عنوان اسم آن انتخاب می نموده اند مثلاً نام گذاری سوره نسا به اعتبار این که بسیاری از احکام زنان را بیان کرده است ، سوره مائده به این جهت که در این سوره سخن از مائده آسمانی است ، سوره انعام به لحاظ این که در این سوره سخن از چهار پایان است ، سوره نمل به لحاظ این که سخن از زنبور عسل است یا

سوره نمل به لحاظ این که سخن از مورچه می باشد و یا برخی سوره هابه لحاظ حروف مقطعه نام گذاری شده اند مانند سوره ((ق,ص,جمعسق)) به همین جهت که سوره ها ضابطه خاصی در نام گذاری نداشتند , بلکه به صورت طبیعی در زبان مردم نام گذاری می شده اند و مردم حوادث را به لحاظ نکات نادرش یا نکات برجسته و اعجاب آورش نام گذاری می کنند همانند سال جنگ , سال پیمان صلح ,سال زلزله ,سال باران و و شهر ایمان ,شهر علم ,شهر صنعت و مانند اینها نام گذاری سوره هانیز به صورت طبیعی شکل گرفته است و برای همین نکته است که بسیاری از سوره هایش از یک اسم دارند مانند سوره بقره , مناط القرآن , سوره آل عمران , طیه ,سوره نحل , نعیم و سوره جاثیه شریعت , و سوره مائده عقود,سوره غافر مؤمن ,و سوره فاطر ملائکه , و سوره توبه براءت حدیفه این سوره را سوره عذاب نامیده است , ابن عمر آن را مشقشقه نامیده است ((۹۷)) برای برخی سوره ها مانند حمد بیست نام یاد شده ام الکتاب , ام القرآن , فاتحه الکتاب و.

فضای مکه

گرچه پیام قرآن در معارف , اجتماعی , حقوقی و فقه و جهانی است لیکن چون وحی به صورت لفظ و سخن در می آید و هر سخن گوی حکیم باید تناسب فضای سخن خویش را رعایت کند و گرچه خطاب او فراگیر انسان هاست اما مخاطب که در حال صدور سخن شنونده است باید تناسب فضای آن نیز مورد توجه سخنگو باشد به همین سبب چون فضای سخن مخاطب

متفاوت است سخن نیز به تناسب آن تفاوت پیدا می کند و به لحاظ اینکه فضای مکه با فضای مدینه دو جو کاملاً متفاوت بود سخن وحی هم به تناسب آن تفاوت ها طرح شده است البته پذیرش این واقعیت به معنای تاثر از فرهنگ جامعه نیست و معنای این سخن این نیست که وحی بازتاب فرهنگ جامعه خویش است بلکه رعایت ضوابط سخن است که هر سخنگوی حکیم باید آنها را رعایت کند که شرح این نکته در فصل زبان قرآن آمده است برای رعایت همین معیار است که خطاب ها و محتوای سخن قرآن در مکه با مدینه فرق دارند در مکه که شروع کار است و شرک، فساد و ناهنجاریهای اجتماعی دامن گسترده است باید سخن به صورت آرام آرام از مسائل اعتقادی و اجتماعی و اخلاقی شروع شود سخن با اندیشه های پر بار زلال و درعین حال محورهای کلی طرح شود مانند دعوت به توحید، آشنایی با معاد صفات حسنیای خدای سبحان مبارزه با مفسد اجتماعی و اخلاقی و امثال اینها و در رابطه با رسول الله (ص) و هوادارانش هم از سخن از صبر و بردباری و تحمل مزاحمت ها و شکنجه های دشمن است نه سخن از عده و هجوم و نه تمکن و توان مندی آنان لذا سوره های مکی که حدود ۸۵ سوره می باشد و تقریباً دو سوم کل قرآن را تشکیل می دهند در این حال و هوا سخن می گویند سخن از شرک زدایی، توحید، معاد خصوصیات آن حرمت بسیاری از مفسد اجتماعی و اخلاقی و کوبیدن روحیه تقلید کور کورانه از پیشینیان و احیای کرامت و تبیین

ارزشهای انسانی می باشد و این در حالی که محتوای سخن وحی در مدینه تفاوت آشکار با این گونه مطالب دارد.

فضای مدینه

اما در مدینه که سیزده سال از شروع بعثت گذشته و عده چشم گیری به اسلام روی آورده اند و تمکن و قدرت مسلمانان افزون شده است و یک فضای باز در افق گشوده سده و نوید توان مندی آنان را می دهد و مسلمانان متشکل و همدل می توانند آزادانه ایده خویش را مطرح کنند خلاصه به طور کلی فضا عوض شده است در مدینه زمینه مساعد برای طرح فروعات فقهی است و زمینه مساعد برای طرح یک تشکل و نهاد سیاسی است در مدینه اهداف دیگری چون مقابله با تهاجم نظامی دشمن مطرح است (واعدوا لهم ما استطعتم من قوه) (۹۸)، ((هر چه در توان دارید برای ستیز دشمن آماده باشید، و توان خود را افزون کنید)). در مدینه سخن از مناظره با تشکیل میز گرد با اهل کتاب است که: (قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سوا بیننا و بینکم) (۹۹)، ((هان ای اهل کتاب پیش آید به سوی یک آرمانی که در نزد ما و شما یکسان است (توحید)). در مدینه سخن از تشکل اجتماعی است: (یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و اربطوا)، ((ای مؤمنان مقاوم باشید و با هم پایداری کنید و روابط خویش را تنگاتنگ کنید)). (واعتصموا بحبل اللّٰه جمیعاً) (۱۰۰)، ((با هم به ریسمان الهی متمسک شوید))، (با هم مسلمان باشید) در مدینه به لحاظ این که جامعه اسلامی شکل گرفته و متحد و نیرومند در مقابل شرک و نفاق و ظلم مقاوم شده است سخن از دفاع است، سخن جنگ های

خونین چون بدر و احد و خبیر است ، سخن از (قاتلوا ائمه الکفر انهم لا-ایمان لهم) است ((سردمداران کفر را که به هیچ پیمانی وفادار نیستند به هلاکت برسانید)). در مدینه به لحاظ این که جامعه اسلامی بیمه شده و خطر آسیب پذیری ندارد سخن از ایجاد روابط حتی خانوادگی با اهل کتاب است : (اليوم احل لكم الطيبات والمحسنات من الذين اتوا الكتاب) ((۱۰۱))، ((امروز پاکیزه ها بر شما حلال شده است و امروز طعام (دست پخت) اهل کتاب بر شما حلال و طعام شما برای آنها حلال شده است امروز ازدواج با زنان پاکدامن مؤمن بر شما حلال و نیز ازدواج با زنان پاک دامن اهل کتاب بر شما حلال می باشد)). این خطاب های (امروز) می توانید با آنها ازدواج کنید ، در برابر (دیروز) است امروز مدینه با دیروز مکه ، فضای فساد و خفقان مکه با فضای باز و توان مند مدینه آن فضاهاى بسته (اندر عشیرتک الاقربین) ((۱۰۲))، ((خویشاوندان خویش را بیم بده)). آنچه ان تغییر نموده است که سطح گسترده سخن از ناامیدی کفار است : (اليوم ياس الذين كفروا من دينكم) ((۱۰۳))، ((امروز کفار از خاموش شدن نور دین شما ناامید شده اند)) امروز سخن از روابط سیاسی با دیگر ملت هاست مانند بسیاری از آیه هاسوره مائده سخن از حقوقی جزئی فرعی و خلاصه طرح یک شریعت کامل و جامع است سخن از اکمال دین و اتمام نعمت است (اليوم اکملت لكم دينکم واتممت علیکم نعمتی) ((۱۰۴)) می باشد، ((امروز دین شما را برای شما کامل و جامع کردم و نعمت را تمام نمودم)). به همین

جهت شناخت دو گونه فضای مکه و مدینه انسان را با خطاب های قرآن بهتر آشنا می کند یک مفسر برای فهم قرآن هر چه بیشتر از ویژگی های این دو فضا قرار گیرد بهتر تناسب سخن قرآن را با دو گونه فضا به دست می آورد و بهتر می تواند به مقاصد اصلی قرآن راه پیدا کند.

اسباب نزول

اما شناخت حوادثی که نزول برخی آیه هارا به دنبال داشته است که از آنها به شان نزول یا اسباب نزول آیه های یاد می شود، مخاطب را با فضا و تناسب سخن بیشتر آشنایی کند تعداد این حوادث را حدود چهار صد و شصت و پنج مورد شمرده اند ((۱۰۵)) البته صحت همه آنها مورد تردید است لذا اکثر آیه ها قرآن بدون این گونه پیشینه ها نازل شده اند اما برخی آیه هادر اثر بروز حادثه ای در فضا خاصی نازل شده است در این گونه موارد آگاهی به خصوصیات آن حادثه کمک شایانی به شناخت فضای خاص آن آیه هاست و مفسر بهتر می تواند تناسب سخن قرآن را درک کند مانند آیه های افک: (ان الذین جاؤوا بالافک عصبه لکم لا تحسبوه شر لکم بل هو خیر لکم) ((۱۰۶))، ((آنانکه افک و بهتان آوردند و گروه هم پیمان و مصمم بودند گمان نکنید کار آنها بر ضرر شماست، بلکه موجب خیر و رشد فکری شما می باشد)). شان نزول آیه در مورد حادثه ای است که در جنگ بنی مصطلق برای عایشه همسر رسول الله (ص) اتفاق افتاد ایشان برای انجام کارهای شخصی از جمعیت همراه دور می شوند وقتی بر می گردند مسلمانان از آن مکان حرکت

کرده بودند، از همراهان جدami افتند مردی از راه می رسد با کمال ادب وی را همراهی می کند تا به همراهان و رسول الله (ص) می رساند این حادثه باعث می شود که صفوان بن المعقل السلمی و برخی دیگر زمینه را مساعد دیده به ایشان تهمت بزنند که جریان بسیار مفصل است ((۱۰۷)) و چون موضوع از اهمیت بالا برخوردار بود و همسر رسول الله (ص) و بیت وحی به نا حق در معرض اتهام است قرآن وارد عمل می شود و دامن وی را از این اتهام تطهیر می کند که این افک و بهتان است البته این رخداد برای جامعه اسلامی از یک جهت سبب خیر است نه باعث شر، زیرا وقتی بررسی و تحقیق شد معلوم شد دامن همسر رسول الله (ص) پاک است و این پیام را همراه دارد که جامعه هر خبر را نباید بپذیرد باید رشید و بالنده باشد در مورد شنیده های خود تحقیق کنید تا شایعه نتوان بیماری روانی ایجاد کند و موجب اضطراب جامعه گردد و مانند آیه های اول سوره تحریم: (یا ایها النبئی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک)، ((ای پیامبر، از چه جهت برای جلب رضایت همسرانت برخی مباح ها را بر خویش ممنوع می کنی؟

((حادثه ای که در مورد حضرت با همسرانش اتفاق افتاد و حضرت برای جلب نظر همسرش با خود عهد کرد برخی مباح ها را بر خود ممنوع کند و خود را به زحمت اندازد ((۱۰۸)) آیه مبارکه می فرماید نیازی نیست برای جلب نظر آنان خود را به زحمت افکنی شان نزول ها می

تواند در فهم مراد آیه کمک کند که تحریم رسول الله (ص) تحریم یک حکم از جانب خویش نبود که حلالی را حرام کرده باشد و مانند: (وعلى الثلاثة الذين خلفوا حتى اذا ضاقت عليهم الارض بما رحبت) ((۱۰۹)), ((آن سه نفر متخلفی که زمین باهمه پهناوریش بر آنها تنگ شد)). که در مورد سه نفر به نام های کعب بن مالک, مراره بن ربیع, و هلال بن امیه نازل شده است این سه نفر از شرکت در جنگ تبوک سر پیچی کردند حضرت آنها را تنبیه کرد و هیچ کسی حق ارتباط با آنها را نداشت حتی همسران و خانواده آنان با آنها قطع رابطه کردند به نوعی که عرصه بر آنها تنگ شد از شهر بیرون رفتند, پنجاه روز در بیابان ماندند و توبه و انابه کردند تا آیه نازل شد که توبه آنان پذیرفته است ((۱۱۰)) آشنایی با خصوصیات این حوادث آشنایی با فضای سخن قرآن است و نکته اساسی است که باید به آن توجه کرد نکات دیگری نیز در این راستا باید مورد توجه قرار گیرد. نخست این که شان نزول ها آمیخته با برخی مسائل ضعیف و گاهی خرافی و خلاف واقع می باشد, باید حوادثی که به عنوان شان نزول عنوان شده تحقیق و بررسی می شود. دو دیگر این که شان نزول فضای سخن را جهت می دهد پیام سخن را اختصاص نمی دهد لذا شان نزول مخصص و پیام و خطاب عام آیه نمی باشند, آشنایی با فضای سخن است و تنها جری و تطبیق است یعنی مصداق برای یک حکم و پیام کلی است که صدها مصداق دیگر می تواند

داشته باشد. سه دیگر این که این چنین نیست که اگر آن حادثه اتفاق نمی افتاد پیام قرآن و آن آیه هانازل نمی شدند بلکه معارف و احکام که برای سازندگی جامعه رهنمود است اگر آن شان نزول ها هم نبود به نوع دیگر در فضای دیگر نازل می شدند. چهار دیگر این که برخی شان نزول ها اختصاصی است و آیه گرچه از جهات دیگر پیام برای همگان داشته باشد لیکن اختصاصی به مقام و موقعیت خاص دارد.

شان نزول اختصاصی

شان یا اسباب نزول به آن حوادثی گفته می شود که حادثه قبل از نزول آیه هارخ داده باشد که زمینه برای نازل شدن آیاتی از قرآن می شود اما حوادثی که در رابطه با آیه هابعد از نزول آیه هاست یا آیاتی که در مورد مقام و موقعیت برخی می باشد شان نزول به حساب نمی آیند و اگر از آنها تعبیر به شان نزول شود اختصاصی خواهد بود مانند آیه تطهیر: (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا) ((۱۱۱)) در مورد مقام و موقعیت ویژه اهل بیت رسول الله (ص) نازل شده است که هم منظور از اهل بیت بر اساس روایات رسول الله (ص) افراد خاصی هستند که حضرت فاطمه زهرا(ع) و دوازده نفر جانشینان حضرت (ع) و هم مقام اختصاصی یعنی عصمت اهل بیت را بیان می کند، ((عن امیر المؤمنین (ع) عن رسول الله (ص) انما نزلت فی وفی اخی وانبئی وتسعه من ولد ابنی الحسین خاصه لیس معنا فیها احد غیرنا)) ((۱۱۲))، ((امیر المؤمنین (ع) از رسول الله (ص) نقل می کند وقتی آیه تطهیر نازل شد رسول الله (ص)

مرا و فاطمه (ع) و دو فرزندم حسن و حسین را زیر کسا جمع کرد و فرمود اینها اهل بیت (ع) من هستند)) وقتی ام سلمه خواست وارد شود، حضرت اجازه ندادند در عین حال که از او ستایش کردند آنگاه فرمودند این آیه در خصوص من و برادرم و دخترم و نه نفر از فرزندان حسین می باشد کسی در این خصوصیت با ما همراه نیست . سیوطی از ابو سعید خدری نقل می کند که وقتی این آیه نازل شد رسول الله (ص) فاطمه و حسن و حسین و علی (ع) را گرد آورد و بر روی آنها پوششی قرار داد، آنگاه فرمود: هؤلا اهل بیتی، اینها اهل بیت من هستند وقتی ام سلمه سؤال کرد من هم با آنها هستم؟

فرمود: تو مقام خاص خودت را داری از او ستایش کرد حضرت وی را شریک مقام اهل بیت قرار نداد ((۱۱۳)). و مانند آیه: (اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولوالامر منكم) ((۱۱۴))، ((از خدا و رسول و صاحبان ولایت از خود آنان پیروی نمایید)). منظور از اولوالامر صاحبان ولایت افراد خاص چون اهل بیت عصمت می باشد که از مقام ولای عصمت بهره مندند نه همه افرادی که والی به حساب می آیند زیرا امر به اطاعت مطلق نموده است و اطاعت مطلق و بدون قید و شرط از غیر معصوم روا نیست زیرا غیر معصوم دچار لغزش است نمی توان سیره او را فراگیر معتبر دانست روایات منظور از اولوالامر را بیان می کنند: ((عن الباقر(ع): (يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولوالامر منكم)، ايانا عنی خاصه)) ((۱۱۵)) تنها

منظور آیه ما هستیم که امام (ع) نمی خواهد معنا کند زیرا از لحاظ لغت اولوالامر یعنی صاحبان ولایت، فراگیر است لیکن وقتی افراد خاص منظور باشد روایات مقصود آیه را تبیین می کنند نه این که مفهوم واژه را بیان کنند که روایات به این مضمون فراوان است .

سخنی با فخر رازی

فخر رازی در ذیل آیه: ((سیجنه‌ها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی)) ((۱۱۶))، ((اهل تقوا از آن آتش در امان ماندند، آنکه مالش را جهت تزکیه نفس اعطا می کنند)). می گوید آیه در شان ابوبکر نازل شده است بر اساس این آیه ابو بکر با تقواترین انسان خواهد بود و بر اساس آیه حجرات که برتری انسان رابه فضایل انسانی و تقوا می داند: ((ان اکرمکم عندالله اتقیکم)) ((۱۱۷))، ((برترین شما با تقواترین شما می باشد)). از مفاد دو آیه می توان برهان تشکیل داد که ابو بکر برترین انسان است زیرا صفحه ای برهان را آیه اول بیان کرد و کبرای آن را آیه حجرات، لذا نتیجه این می شود که ابو بکر برترین انسان هاست ((۱۱۸)) بعد از رسول الله (ص) می باشد آنگاه سیوطی نیز این سخن رامی پذیرد ((۱۱۹)) این سخن از جهاتی مخدوش است زیرا اولاً شان نزولهایی در مورد آیه گفته شده است گوناگون است ((۱۲۰)) و خود اهل سنت مانند زمخشری این موضوع را که شان نزول آیه ابو بکر باشد نسبت به ((قیل)) می دهد ((۱۲۱)) و شان نزولهای گوناگون در مورد آیه بیان شده است و عجب از سیوطی است با این که نقل های متفاوت در شان نزول آیه ها وارد شده، سخن فخر را درست

می پذیرد شان نزول که بسیاری نقل می کنند درباره صاحب یک درخت خرما که شاخه های آن در منزل همسایه فقیرش کشیده شده بود و فرزندان او را از خوردن خرماهایی که از درخت می ریخت به شدت منع می کرد، می باشد، که شخص به نام ابو دحداح با وساطت آن درخت را در برابر چهل درخت خرما خرید و به آن شخص فقیر بخشید از آن فرد بخیل دنیا طلب به ((من بخل واستغنی))، ((کسیکه بخل ورزید و طلب بی نیازی کرد)) یاد شده است از ابو دحداح به عنوان ((سیجنبها الاتقی)) یاد شده است ((۱۲۲)) با این بیان مقدمه اول برهان فخرمخدوش می شود. افزون بر این اتقی در آیه افعال تفضیل مطلق نمی تواند باشد چه شان نزول آن ابودحداح باشد و یا آن مورد که فخر رازی آن را پذیرفته است بلکه باید افعال نسبی باشد زیرا هیچ کدام از افراد یاد شده افضل الناس بعد از رسول الله (ص) نمی توانند باشند حتی ابو بکر با سابقه آلودگی اعتقادی قبل از اسلام چگونه می تواند حتی نسبت به علی بن ابی طالب (ع) که از اول در خانه توحید چشم به جهان گشود در دامن موحد پرورش یافت و قبل از بلوغ هم به دین اسلام تشریف یافت، افضل باشد این نکته مقدمه دوم برهان فخر را مخدوش می نماید در نتیجه برهان ایشان نتیجه ای به ارمغان نمی آورد.

معیار مکی و مدنی

در این که مکی یا مدنی بودن سوره به چه معیار است، چند نظر ابراز شده است.

الف: بهترین دیدگاه این است که سوره هایی که

یا در مکه و یا بین مکه و مدینه در حال هجرت قبل از هجرت ولو در اطراف مکه نازل شده اند مکی می باشد و سوره هایی که بعد از هجرت رسول الله (ص) و رسیدن حضرت به مدینه نازل شده اند مدنی هستند بر این اساس سوره هایی که در بین مکه و مدینه نازل شده باشند، مکی خواهند بود و سوره هایی که بعد از هجرت نازل شده اند، چه در مدینه و چه اطراف مدینه مانند بدر و احد و و چه حتی در مکه مانند سوره نصر تمام اینها مدنی خواهند بود. ب: دیدگاه دیگر آنچه در مکه نازل شده است ولو بعد از هجرت مکی می باشند و آنچه در مدینه نازل شده است مدنی و سوره هایی که در اطراف این دو شهر یا در سفرها مانند تبوک و حنین و نازل شده نه مکی و نه مدنی می باشند. ج: دیدگاه سوم که از همه سست تر است این که سوره هایی که خطابه‌های: (یا ایها الناس) هستند مکی و آنها که با خطاب (یا ایها الذین آمنوا) هستند مدنی با توجه به این که خطاب‌ها مشترک هر دو نوع از سوره‌ها وجود دارد این ملاک صحیح نمی تواند باشد.

راه شناخت مکی و مدنی

برای شناخت سوره های مکی از مدنی دو راه وجود دارد یکی از محتوا و درون سوره ها دیگری از شواهد روایی و تاریخی . در بحث فضای مکه و مدینه این نکته اشاره شد که این دو شهر فضای کاملاً متفاوت داشتند و خطاب و محتوای سخن هم در دو شهر کاملاً متفاوت بود سوره های مکی با محتوای شرک زدایی، دعوت

به توحید و معاد و تطهیر فسادهای اخلاقی و اجتماعی هستند سوره های مدنی افزون بر اینها سخن از فروع و فقهی نظام سیاسی، جهاد با کفار و مشرکان و روابط با دیگر ملت ها و مناظره و میزگردها، دارند از محتوای سوره ها با توجه به این نکته می توان فهمید که مکی است یا مدنی اگر سوره ای لبه تیز خطاب و محتوای اصلی اش محور اول باشد مکی و اگر از محورهای دوم سخن بسیار داشته باشد مدنی این معیار صحیح و مورد پذیرش می تواند باشد. راه دوم برای شناخت مکی از مدنی شواهد تاریخی است اسباب نزول ها، روایات و تاریخ اطمینان آوری که نوعا دو قسم از سوره ها را بیان می کنند از این شواهد هم می توان به دست آورد که کدام سوره مکی و کدام سوره مدنی است در این راستا از یک نکته ظریف نیز نباید غافل شد طبع و فضای سخن ایجاد می کند مثلا ناسخ بعد از منسوخ باشد و مقید و خاص بعد از عام باشد اگر آیه ای یا سوره ای شرح یا ناسخ آیه دیگر باشد می توان ترتیب نزول یا حتی مکی و مدنی بودن را بخصوص در آیه هابه دست آورد. آیاتی که بیان و توضیح نسبت به آیه هاد دیگر باشند بعد از آنها نازل شده اند و نیز آیاتی که ترتیب طبیعی در محتوا دارند، طبع سخن اقتضا می کند در نزول نیز این ترتیب رعایت شود، مانند آیه های تحدی قرآن، که برخی تحدی به یک سوره، برخی به ده سوره، و برخی به کل قرآن تحدی می کنند. ترتیب سوره های مکی. ترتیب سوره

های مکی به حسب نزول آنها. از کتابهای معتبر مانند تاریخ یعقوبی، فهرست، ابن ندیم و برهان و باختلاف اندکی که دارند به شرح زیر است. ترتیب سوره های مدنی. سوره ها: ۱۱۴ سوره می باشند ((۱۲۳)). البته برخی سوره ها اختلافی است که مکی هستند یا مدنی مانند مطففین لیکن سوره حمد قهرا مکی است گرچه زرکشی می گوید، درباره آن نیز اختلاف است ((۱۲۴)).

معنای آیه

توضیحات

آیه به معنای علامت است ((۱۲۵)) به تناسب مفهوم واژگانی آن در مواردی در قرآن کار برد دارد، مانند معجزه، (سل بنی اسرائیل کم آتیناهم من آیه) ((۱۲۶))، ((از بنی اسرائیل پرس چه مقدار آیه (معجزه) برای آنها پدید آوردیم)). (وجعلنا ابن مریم وامه آیه) ((۱۲۷))، ((پسر مریم و مادرش را نشانه (معجزه) قرار دادیم)). آیه به معنای عبرت: (ان ذلک لایه لکم ان کتتم مؤمنون) ((۱۲۸))، ((نشانه ملک طالوت عبرت است برای شما اگر حق باور هستید)). آیه به معنای نشانه و علامت (ومن آیاته خلق السموات والارض واختلاف السنتکم) ، ((از نشانه های خدای سبحان پدید آوردن آسمانها و زمین و نیز تفاوت زبانهای شماست)).

معنای اصطلاحی آیه

واژه آیه در اصطلاح در جمله های قرآن با فاصله های مشخص که اکنون با شماره علامت گذاری می شود شده است آیا در قرآن آیه به این معنا به کار رفته یا نه؟

از تعبیراتی که اشاره می شود ممکن است استفاده شود که آیه به معنای اصطلاحی به کار رفته باشد یعنی جمله های قرآن با فاصله های مشخص مانند: (تلک آیات اللّه نتلوهاعلیک) ((۱۲۹))، ((آنها آیه ها خداست که بر تو تلاوت می کنیم)). (کتاب احکمت آیاتہ ثم فصلت) ((۱۳۰))، ((کتابی که آیه ها آن احکام پیدا کرده آنگاه تفصیل شده اند)). (اذا تلیت علیکم آیاتہ زادتہم ایمانا) ((۱۳۱))، ((وقتی آیه ها خدا بر آنها تلاوت می شود ایمان آنها زیاد می شود)). (واذکرن مایتلی فی بیوتکن من آیات اللّه) ((۱۳۲))، ((همسران رسول اللّه (ص) در خانه های خود به یاد بیاورند آنچه از آیه ها خدا تلاوت می شود)). لیکن احتمال دیگر در این تعبیرات وجود

دارد و آن این که منظور، الفاظ قرآن باشد یعنی منظور این تعبیرات جمله های قرآن باشد بدون در نظر گرفتن فاصله های اصطلاحی زیرا جمله های قرآن حتی کلمات قرآن آیه ها الهی هستند لذا اثبات این نکته که در زبان قرآن آیه به همین مفهوم اصطلاحی به کار می رفته است با توجه به این که علامت گذاری هم نمود و با توجه به این که فاصله ها هم با شیوه های دیگر این چنین ان...نداشته است قدری مشکل به نظر می رسد و احتمال دوم بهتر است ، که آیه یعنی کلمات قرآن که به عنوان آیه ها الهی از آنها یاد شده است نه جمله ها با فاصله های مشخص که اصطلاح شده است .

کار برد آیه در روایات

در روایات نبوی (ص) و نیز روایات رسیده از ائمه اطهار(ع) و نیز در کار بردهای محاوره ای اصحاب بدون شک آیه به معنای اصطلاحی کنونی کار برد داشته است مانند عن رسول الله (ص): ((من قرأ اربع آیات من اول البقره و آیه الكرسي و آتین بعدها و ثلاث آیات من آخرهالم یر فی نفسه و مالہ شیئا بکرمة)) ((۱۳۳)), ((کسی که چهار آیه اول بقره و آیه الكرسي و دو آیه بعد از آن و سه آیه آخر سوره بقره را قرائت کند در جان و مال خود بد نخواهد دید)). عن رسول الله (ص): ((الحمد لله رب العالمین سبع آیه هابسم الله الرحمن الرحیم احدیهن)) ((۱۳۴)) سوره حمد هفت آیه دارد که بسم الله یکی از آنهاست و مانند: ((من تلا فیہ آیه من القرآن کان له مثل اجر من ختم القرآن فی غیره من الشهور)) ((۱۳۵)), ((هر کس در ماه رمضان

یک آیه از قرآن تلاوت کند ، پاداش یک ختم قرآن در غیر ماه رمضان را دارد)). امام صادق (ع) : ((سبعاً من المثانی هی سورة الحمد هی سبع آیات)) ((۱۳۶)) در سرتاسر روایات تفسیری و فقهی این نکته به چشم می خورد و اصطلاح شدن این کار برد از صدر اسلام در محاوره مسلمانان امر قطعی است گرچه کار برد خود قرآن به اثبات نرسد.

توقیفی بودن حدود آیه ها

در عین تحقق این اصطلاح در محاوره مسلمانان جای طرح این سؤال است که آیا فاصله های آیه ها قرآن امری توقیفی است ؟

یعنی این که فلان قسمت از قرآن یک آیه به حساب آید آیا به امر رسول الله (ص) و وحی است ؟

و توقیفی است که دیگران حق اظهار نظر ندارند که آیه را کمتر یا بیشتر تعیین کنند و یا این که این موضوع از آن مقدار از اهمیت برخوردار نیست که نیاز به دستور وحی داشته باشد از جمله شؤون قرآن است که اجتهاد و نظر در آن راه دارد. بسیاری از محققان دیدگاه اول را پذیرفته اند که در این شان قرآن جای اظهار نظر نیست همان گونه که از رسول الله (ص) رسیده است باید همان روش پیروی شود. سیوطی از بسیاری مانند ابن عربی ، زمخشری ، و نقل می کند که آیه ها توقیفی هستند آنگاه به برخی از مشکلاتی که در پذیرش این دیدگاه وجود دارد از جمله شناخت فاصله ها به صورت دقیق که به رسول الله (ص) مستند باشد اشاره می کند و اعتراف ابن عربی را نقل می نماید ((۱۳۷)) البته این موضوع را از عمل کرد و سیره مسلمانان تا حدودی می

توان به دست آورد و متصل به سیره رسول الله (ص) نموده که در مثل المص , کهیعیص , عسق , طسم , یس , حم , طه , آیه به حساب آمده است اما در نظایر آنها مانند : الم , طس , ص , ق , ن , آیه به حساب نیامده است گاهی یک کلمه مانند ((مد هامتان)) آیه به حساب آمده است و گاهی یک صفحه قرآن مانند آیه ((دین)) نیز یک آیه به حساب آمده است بنابراین این نکات را سیره مسلمانان نشان می دهد در این موضوع جای اظهار نظر نیست باید به روش گذشته عمل نمود. در عین حال این دیدگاه مواجه با یک مشکل است که بر اساس چه ضابطه حدود آیه هامشخص می شود؟

دو ضابطه برای تثبیت این نکته مطرح است , یکی این که سیره رسول الله (ص) بوده است که در پایان آیه هاوقف می نموده است دوم این که سجع آیه ها نشانگر پایان آنهاست لیکن هیچ کدام از دو ضابطه در تمام آیه های قرآن منطبق نمی باشد, نه سیره رسول الله (ص) به صورت شامل در همه آیه ها ثابت است و نه همه آیه های قرآن از سجع موزون بهره ور هستند و به همین خاطر اختلاف در شمارش و تعداد آیه ها به چشم می خورد. زرکشی از ابو عمر دانی نقل می کند در تعداد آیه هاقرآن به شش هزار اتفاق است اما بیشتر از آن برخی ۲۰۴ و برخی ۲۱۹ و برخی ۲۲۵ برخی ۲۲۶ و برخی ۲۳۰ آیه گفته اند ((۱۳۸)). و حتی اختلاف آن چنان گسترده است که بر اساس شهرهای مکه , مدینه

، کوفه بصره و شام تعداد آیه هافرق می کند ((۱۳۹)). بنابراین گرچه شئون قرآن از اهم امور است و نمی توان خود سرانه در آن دخالت نمود، لیکن برخی از شئون قرآن از آن مقدار اهمیت برخوردار نیست که اظهار نظر در آن راه نداشته باشد در مورد حدود آیه ها قرآن آن مقدار که از سیره رسول الله (ص) به صورت قطعی به اثبات برسد و یا روایات و شواهد دیگر آن را تایید کنند لازم است طبق آن پیروی شود و حق تجدید نظر نیست ولی در مواردی که چنین معیارها به اثبات نرسد اظهار نظر بی اشکال است و این دخالت در شئون توقیفی قرآن نیست زیرا این مسائل به خصوص تعداد آیه ها به زمان بعد از رسول الله (ص) مربوط می شود همانند اعراب گذاری، نقطه گذاری، تقسیم قرآن به سی جز و شصت حزب و امثال این مسائل دخل و تصرف در قرآن به حساب نمی آید. بنابراین اگر آیاتی احکام خاصی دارند که روایات بر آن دلالت نموده باشد، مانند آیه الکرسی در نماز لیله الدفن و یا دو آیه: (وذاالنون اذ ذهب) ((۱۴۰))، (وعنده مفتح الغیب) ((۱۴۱)) در نماز غفیله و امثال اینها بر اساس روایات پیروی می شود این آیه ها رانمی توان دخالت نمود و نیز اگر سیره رسول الله (ص) در وقف بر پایان آیه ثابت شود، و یا از سجع آیه ها اطمینان بر پایان آنها حاصل شود که پذیرفته می شود و الا اگر این معیارها ثابت نشود، توقیفی بودن این موضوع به اثبات نمی رسد، لذا نمی توان گفت حدود

آیه ها قرآن به طور کلی توقیفی است لیکن به لحاظ ایجاد روش یک دست در شئون قرائت بهتر است از اعمال نظرهای متفاوت پرهیز شود و به همین صورت که اکنون شماره گذاری شده و در بسیاری از نشرها رعایت شده است نگاشته و منتشر شود.

فایده شناخت آیه ها

برخی برای شناخت حدود آیه ها فوایدی مطرح نموده اند از جمله این که چون کوتاه ترین سوره قرآن سه آیه است ((کوثر)) و قرآن در آیه هاتحدی به مقدار سه آیه راتحدی نموده است اگر کسی به مقدار سه آیه همانند قرآن سخن بگوید، توانسته با قرآن مقابله کند و نیز در پایان هر آیه وقف حسن است وقتی پایان آیه مشخص شد می تواندوقف کند و افزون بر این دو، احکام فقهی که برای آیه ها بیان شده است مانند این که اگر کسی در نماز قادر به قرائت سوره حمد نیست چون سوره حمد هفت آیه است معادل آن یعنی هفت آیه دیگر از قرآن را در نماز قرائت می کند((۱۴۲)). فایده دیگری طبرسی (ره) اضافه می کند و آن این که ،اگر کسی در حال قرائت قرآن آیه ها را با انگشتان خود بشمارد ثواب بیشتری می برد زیرا افزون بر زبان و قلب انگشتان او هم به کار قرآنی مشغول بوده است و سزاوار است در قیامت شهادت هم به نفع قاری بدهد ((۱۴۳)) چند نکته قابل توجه است . نخست اینکه نکته اول قابل پذیرش نیست زیرا قرآن به سوره تحدی نموده است نه به معادل آن که سه آیه باشد کسی همانند یک سوره ها از سوره های قرآن بیورد باقرآن مقابله

کرده است که شرح این نکته در بحث اعجاز آمده است . دو دیگر اینکه نکته دوم هم نیاز به اثبات دارد که دلیل معتبر دلالت کند که پایان هر آیه وقف نیکو می باشد. سه دیگر اینکه نکته سوم , تنها در نزد فرقه ای که برای آیه احکام فقهی باور دارد بیار می نشیند اما در مورد مثال سوره حمد مخصوص فقه اهل سنت است , روایات ((لا صلوه الا بقرائتها)) مشروعیت نماز بدون سوره حمد را مورد تردید قرار می دهد و اگر کسی هم قادر به قرائت آن نیست , اگر منظور از عدم قدرت این است به هیچ وجه قادر به قرائت عربی صحیح نیست , این شخص سایر آیه ها را هم نمی تواند صحیح بخواند و اگر حمد را قادر نیست صحیح ادا کند فتوای فقهای شیعه این است که باید بیاموزد و اگر فرضاً توان فراگیری ندارد به همان شکل که می تواند قرائت کند. چهار دیگر اینکه در مورد نکته ای که طبرسی عنوان می نماید البته اگر روایتی و لضعیف دلالت بر آن کرده باشد آنگاه بر شمارش آیه های توسط انگشتان ثواب امید می رود زیرا در اعطا ثواب از سوی خدای سبحان بر اساس روایات ((من بلغ)) ((۱۴۴)) صحت سند لزوم ندارد در هر صورت احکام فقهی مانند پنجاه آیه قرآن خواندن : ((عن ابی عبدالله (ع) : القرآن عهد الله خلقه فقد ینبغی للمسلم ان ینظر فی عهده ان یقرامنه فی کل یوم خمسین آیه)) ((۱۴۵)), (از امام صادق (ع) نقل می کند که قرآن عهد خدای سبحان برای مردم است بر فرد مسلمان سزاوار است

همه روزه به این عهد نامه نگاه کند و هر روز پنجاه آیه از آن را قرائت کند)). یا حکم فقهی ثواب و حسنه داشتن قرائت هر آیه مانند: (من قرا آیه من کتاب الله عزوجل فی صلاته قائما یکتب له بكل حرف ماه حسنه ((۱۴۶)), ((کسیکه در نمازش در حال ایستاده یک آیه تلاوت کند در برابر هر حرف از آن صد حسنه دارد)). و امثال این احکام بر آیه هابه بار می نشیند بحث دیگری در مورد ترتیب آیه هاطرح است در فصل تدوین قرآن خواهد آمد.

آخرین آیه

شواهد بسیاری با مضمون متفاوت از طریق اهل سنت در مورد آخرین آیه وارد شده است برخی شواهد دلالت دارند ((آیه کلاله)) آخرین آیه سوره نسا آخرین آیه است ((عن البراقال آخر آیه نزلت خاتمه سوره النسا یستفتونک قل الله یفتیکم فی لکلاله)) ((۱۴۷)) برخی شواهد می گویند آخرین آیه , آیه رباست : (عن ابن عباس آخر آیه نزلت آیه الربا) ((۱۴۸)). برخی آخرین آیه را آیه : (وما ارسلنا من قبلك من رسول) دانسته اند و برخی دیگر آخرین آیه را : (واتقوا یوما ترجعون فیہ الی الله) ((۱۴۹)) یاد کرده اند. برخی دیگر آیه : (لقد جائکم من انفسکم) ((۱۵۰)) را گفته اند در برخی روایات از طریق شیعه گفته شده آخرین فریضه ای که نازل شده است ولایت است : ((عن ابی جعفر (ع) : کانت الفریضه تنزل بعد الفریضه فکانت الولایه آخر الفرائض فانزل الله عزوجل الیوم اکملت لکم دینکم)) ((۱۵۱)), ((هر فریضه بعد از فریضه نازل می شد که تا این که آیه آخرین فریضه)) آیه : (الیوم اکملت لکم دینکم) نازل شد. در

مورد دیدگاه های اهل سنت خود آنها هم قبول ندارند اینها روایت باشند لذا مانندقاضی ابو بکر و نیز زرکشی می گویند اینها گمانی بیش نیستند ((۱۵۲)) و چون بعد از آیه ولایت آیه هادیگری نازل شده است و این آیه آخرین آیه نبوده است می توان گفت آخرین آیه همان ((کلاله)) است که مشهور است و دلیل بر مخدوش بودنش هم نیست .

سخنی با سیوطی

سیوطی بعد از نقل دیدگاه ها با مشکلی روبرو می شود که چگونه اگر آیه کلاله یا رباآخرین آیه ها هستند آیه اکمال دین ، قبل از اینها در مراسم حجه الوداع نازل شده است با این که تا آن زمان تمام فرایض نازل نشده بودند و دین کامل نشده بود. آنگاه برای حل این مشکل سخنی را از ابن جریر طبری بازگو می کند که علت این که در مراسم حجه الوداع سخن از اکمال دین و اتمام نعمت است بدین جهت است که تا آن زمان امر مهمی اتفاق افتاده بود زیرا آیه هابرائت نازل شده بودند و دستور تخلیه مشرکان از مکه صادر شده بود حرم از لوث وجود آنها پاک شده بود حج بدون شرکت مشرکان شکل گرفته بود به این لحاظ سخن از اتمام نعمت و اکمال دین است سیوطی را این سخن باور آمده است ! ((۱۵۳)). لیکن به ایشان و پیروانش می توان گفت دور از حقایق می اندیشید، زیرا اگر علت اکمال دین این مسائل مهم می باشد این حوادث در سال نهم اتفاق افتاد که مشرکان بیرون رانده شدند و آیه هابرائت خوانده شد چرا آیه اکمال این بعد از

نزول دین آیه هانازل نشده است ؟

افزون بر این آیا موضوع رهبری جامعه و دین ، که قوام و تحقق این فروع است به آن وابسته است کمتر از این گونه فروع است ؟

! آیا بهتر نیست بگوییم آیه اکمال این که قبل از برخی فروع نازل شده به لحاظ اهمیت ولایت و رهبری است اکمال دین به لحاظ فروع دینی نیست بلحاظ تعیین مسیر و جهت رهبری و جانشینی رسول الله (ص) می باشد که در مراسم با شکوه حجه الوداع انجام گرفت و طرح این موضوع مهم در آن شرایط حساس با مراسم بی نظیر و اهتمام قرآن به آن به لحاظ نقش محوری رهبری در اجرای دین و تعیین سرنوشت امت اسلامی است و اطمینان دادن به آنها که بعد از رهبر فرزانه ای چون رسول الله (ص) نگران نباشند مسؤولیت این امر مهم رابه عهده فرد شایسته ای چون علی بن ابی طالب (ع) می باشد.

گذری بر مطالب این بخش

در بخش های این قسمت ، نزول قرآن روشن شد که به معنای تجلی است نه تجافی آیاتی که اول نازل شده اند پنج آیه اول سوره علق می باشد و آغاز بعثت رسول الله (ص) هم در بیست و هفتم ماه رجب است و نزول قرآن در ماه رمضان به معنای نزول مفاهیم و حقایق قرآن است نه الفاظ آن نزول تدریجی قرآن به صورت لفظ در طول بیست و سه سال رسالت حضرت بوده است سوره مائده آخرین سوره است و نام گزاری سوره هابه صورت طبیعی توسط مسلمانان انجام گرفته است . و نیز رشد اجتماعی و اندیشه های انسان سبب

نزول وحی فراگیر شده است قرآن در دو فضای کاملاً متفاوت مکه و مدینه نازل شده است شان نزول ها فضای خاصی برای آیه ها ایجاد می کند درعین حال مکی و مدنی و ترتیب نزول سوره ها نیز مطرح گردید و نیز معنای اصطلاحی و کاربرد قرآنی واژه ((آیه)) بررسی شد و توفیقی بودن آیه ها بصورت مطلق پذیرفته نشد و فایده شناخت حدود آیه ها مورد توجه قرار گرفت و این نکته نیز اشاره شد که آخرین آیه نازل شده آیه ((کلاله)) آخرین آیه سوره نسا می باشد.

تدوین و جمع قرآن

دیدگاه ها

واژه جمع قرآن دو کار برد دارد، یکی به معنای جمع در اذهان و سینه ها که همان حفظ قرآن می باشد، دیگری به معنای تدوین و نگاشتن قرآن است جمع به معنای اول مورد نظر نیست غرض در این بخش این است که تالیف قرآن به صورت کتاب مدون در چه زمانی صورت گرفته است جمع به این معنا از موضوعات علوم قرآنی است که بسیاری تحت عنوان ((تاریخ قرآن)) نوشتار مستقل در پیرامون آن نگاشته اند و به لحاظ کثرت شواهد روایی و تاریخی و تفاوت های به ظاهر ناسازگار آنها برخی از ایجاد هماهنگی میان آنها محروم شده و مجبور به طرد شواهد روایی شده اند از این جهت مورد از موارد برخورد آرا است که انتخاب دیدگاه صحیح پژوهش ژرف را طالب است، تا با ایجاد سازگاری بین شواهد تاریخی و روایی و عدم اعتماد به روایات ضعیف و اکاذیب که منجر به اعتقاد به تحریف قرآن می شود روش صحیح را انتخاب نموده و ضربه به اندیشه های معتبر و ناب

مسلمانان وارد نکند و بهانه به دست ملحدان و برخی مستشرقان بی اطلاع از حقایق و یا بهانه جو ندهد با توجه به اهمیت موضوع ابتدا نگاهی به دو دیدگاه همراه با ادله آنها نموده آنگاه دیدگاه منتخب را به صورت مستدل طرح می نمایم .

الف: دیدگاه اول

در این مورد این است که تدوین قرآن به بعد از رحلت رسول الله (ص) مربوط می شود، رسول الله (ص) در حالی ارتحال نمود که هیچ اقدامی در مورد جمع آوری قرآن انجام نگرفته بود بلکه تنها نزول وحی به پایان رسیده بود قرآن در اذهان و سینه های مردم جمع بود و نیز برخی از قرآن در الواح و اکتاف پراکنده نگاشته شده بود بعد از رحلت رسول الله (ص) در زمان خلفا مسلمانان اقدام به جمع آوری آن الواح پراکنده نموده و از اذهان مردم هم کمک گرفتند و قرآن را تدوین نمودند.

پیروان این دیدگاه نوعاً از اخباریون می باشند که متأسفانه در اثر اعتماد به روایات ضعیف همین نکته را تایید بر دیدگاه خود قرار داده اند که چون تدوین قرآن به دست غیر معصوم انجام گرفته، در آن تحریف رخ داده است و شواهدی هم برای تثبیت دیدگاه خود طرح می کنند که به برخی آنها اشاره می شود.

۱ چون نزول قرآن به صورت تدریجی در طول بیست و سه سال رسالت بوده است، به لحاظ پراکندگی نزول وحی در حال نزول وحی که تا آخر عمر رسول الله (ص) ادامه داشته است امکان تدوین قرآن وجود نداشته است زیرا تدوین یک کتاب در صورتی ممکن است که همه مطالب آن یکجا آماده شود تا

مؤلف بتواند در پایان آنها را تنظیم و تالیف نماید.

۲ افزون بر این تاریخ و روایات و هم همین دیدگاه را تایید می کنند ((عن زید بن ثابت قبض رسول الله (ص) ولم یکن القرآن جمع فی شی)) ((۱۵۴)), ((رسول الله (ص) در حالی رحلت نمود که قرآن در چیزی نگاشته نشده بود)).

و نیز در روایت دیگر خود حضرت بر این موضوع اعتراف می کنند و دستوری دهند که بعد از او اقدام به تدوین قرآن شود: ((عن رسول الله (ص) یا علی, القرآن خلف فراشی فی الصحف والحریر والقراطیس فخذوه واجمعوا ولا تضیعوه)) ((۱۵۵)), ((رسول الله (ص) در هنگام رحلت به علی (ع) فرمودند: قرآن در پشت بستر من در صحف, (انواع الواح) و حریر, و کاغذها قرار دارد جمع آوری کنید و آن را ضایع نکنید)).

برخی شواهد دیگر دلالت دارند جمع آوری قرآن در زمان ابوبکر بوده است: ((عن لیث ابن سعد اول من جمع القرآن الابوبکر)) ((۱۵۶)) اولین کسی که اقدام به جمع آوری قرآن نمود ابوبکر بود.

این دیدگاه بی اساس و ناشی از جهل به معارف و حقایق تاریخی و روایی می باشد بی پایگی این دیدگاه در بررسی دیدگاه منتخب بهتر آشکار خواهد شد لیکن به صورت خلاصه جواب دو مورد را اشاره می نمایم .

این که نزول قرآن تدریجی بوده دلیل نمی شود کسی قادر به تدوین آن نشود بلکه هم زمان با نزول تدریجی تدوین آن هم ممکن است با نزول آیه ها و سوره های جدید بارانمایی رسول الله (ص) در جایگاه مخصوص قرار می گیرد و اما شواهد روایی مربوطه جمع آوری های گوناگون است در عهد

رسول الله (ص) به صورت کتابی که جمع آوری شده باشد و جلد بر آن منظور نموده باشند نبوده است نه این که هیچ گونه اقدامی نسبت به جمع آوری قرآن نشده باشد، خود روایت هم اشاره دارد که قرآن در ((چیزی)) جمع آوری نشده بوده، در صحف و اکتاف نگاشته بوده است.

تدوین قرآن همانند سایر کتاب ها نیست که تمام مطالب آن جمع آوری، آنگاه جمع بندی، تجدید نظر، و ویرایش و تقدیم و تاخیر نیاز داشته باشد بلکه هم زمان بانزول، نویسندگان وحی آن را می نگاشتند و هنگامی که آیه جدید نازل می شد باراهنمایی رسول الله (ص) در جای خودش قرار می گرفت حتی چه بسا آیه هامدنی در سوره های مکی قرار می گرفت.

افزون براین چگونه ممکن است رسول الله (ص) که این همه به شؤن قرآن اهتمام داشتند اقدامی در مورد تدوین آن ننموده باشد؟

ب: دیدگاه دوم

کاملاً در مقابل دیدگاه اول معتقد است: قرآن به همین صورت که اکنون همگان در خدمت آن هستند در عهد رسول الله (ص) تنظیم شده است، هم آیه ها آن کنار هم قرار گرفته و هم سوره ها مرتب و منظم شدند به گونه ای که سوره حمد اول و سوره ناس آخر به همین ترتیب کنونی، زیر نظر مبارک رسول الله (ص) و باراهنمایی حضرت شکل گرفت و شؤن قرآن چیزی نیست که دیگران بتوانند در آن دخیل باشند سیوطی که خود از این دیدگاه دفاع می کند عده ای را هم نام می برد که معتقد به این دیدگاه هستند مانند

ابوبکر بن انباری، کرمانی، طیبی، بیهقی ابوجعفر نحاس ابن حصار و ابن حجر ((۱۵۷)) در بین معاصرین نیز افرادی هوادار این دیدگاه می باشند ((۱۵۸)) در هر صورت مهم ادله اینهاست که بررسی می نمایم .

۱ یکی از ادله این گروه اهمیت قرآن است، چون قرآن آخرین وحی الهی است و معجزه خالده خدای سبحان است باید از هر گونه خطر تحریف مصون بماند تا حجت خدا بر مردم تمام شده باشد قرآن باید در عهد رسول الله (ص) با اشراف خود حضرت جمع آوری شده باشد، تا از هر خطر حفظ شود، زیرا این مهم بدون تدوین در زمان حضرت امکان شکل گیری ندارد، چون غیر از حضرت کسی به طور کامل به خصوصیات قرآن آگاه نیست افزون بر این دیگران دچار خطا و نسیان می باشند نمی توانند کامل و صحیح قرآن را تدوین کنند روایاتی هم همین نکته را تایید می کند که قرآن را غیر معصوم قادر نیست جمع آوری کند: ((عن ابی جعفر (ع) لا یستطیع احدی ان ینسخه و باطنه الا الاوصیاء)) ((۱۵۹))، ((از امام باقر (ع) نقل می کند کسی جز جانشینان پیامبر نمی تواند ادعا کنند که قرآن کامل، ظاهر و باطن آن را جمع آوری نموده است)).

((سمعت ابا جعفر (ع) ما من احد من الناس ادعی انه جمع القرآن کله ما انزل الله الا کذب و ما جمعه و حفظه کما انزل الله الا علی بن ابی طالب و الائمه من بعده)) ((۱۶۰))، ((از امام باقر (ع) نقل می کند کسی جز جانشینان پیامبر نمی تواند ادعا کند که قرآن را کامل، ظاهر و باطن آن را جمع آوری نموده است)).

((سمعت ابا

جعفر (ع): ما من احد من الناس ادعى انه جمع القرآن كله ما انزل الله الا كذب وما جمعه وحفظه كما انزل الله الا على بن ابي طالب والائمة من بعده ((۱۶۱))، ((از امام باقر (ع) شنیدم که هیچ کسی نمی تواند ادعا کند که قرآن را همان گونه که نازل شده جمع آوری نموده است مگر به دروغ تنها علی بن ابي طالب (ع) و جانشینان او قادر به این کار هستند)).

و نیز روایت: ((ان النبی امر علیا بتالیف القرآن)) ((۱۶۲))، ((رسول الله (ص) به علی (ع) دستور دادند که قرآن را جمع آوری کند)).

((عن علی (ع): ما نزلت آیه علی رسول الله (ص) الا اقرانها واملها علی فاکتبهابیخطی))، ((هیچ آیه ای نازل نمی شود جز این که رسول الله (ص) آن را بر من قرائت می کرد و املا می نمود و من با خط خودم می نگاشتم)) ((۱۶۳)).

بنابراین، قرآن کریم تنها با اشراف رسول الله (ص) تدوین می شود.

۲ دیگر این که قرآن در آیه های فراخوانی و تحدی، به آوردن سوره تحدی نموده است، اگر باور ندارید قرآن از جانب خداست، ده سوره یا یک سوره مثل آن بیورید: (فاتوا بعشر سور مثله مفتريات) ((۱۶۴))، (فاتوا بسوره من مثله) ((۱۶۵))، کاربرد واژه سوره دلیل بر تدوین قرآن در زمان نزول وحی است، زیرا اگر آیه ها قرآن کنار هم نبوده و سوره ها شکل نگرفته، باشند چگونه می گوید ده سوره و یا یک سوره مثل سوره های قرآن بیورید و منظور از تدوین قرآن همین است که

سوره ها شکل بگیرند.

۳ روایات و شواهد تاریخی دلالت دارند که در عهد رسول الله (ص) عده ای مشغول جمع آوری و تدوین قرآن بودند مانند: ((عن الشعبي جمع القرآن على عهد النبي سته من الانصار ابى بن كعب, زيد بن ثابت, معاذ بن جبل, ابو دردا, سعيد بن عبيد و ابو زيد)) ((۱۶۶)).

روایت هم از رسول الله (ص) نقل شده است که: ((خذوا القرآن من اربعة من عبدالله بن مسعود و سالم و معاذ و ابى بن كعب)) ((۱۶۷)), ((قرآن را از چهار نفر عبد الله بن مسعود و سالم و معاذ و ابی بگیرید)).

اینها عمده دلیلهای دیدگاه سوم است .

تلاش بر این نیست که این ادله رد شود, زیرا اگر دیدگاه دوم تثبیت شود دیدگاه سوم که دیدگاه منتخب است به طور حتم تایید خواهد شد در عین حال دلیل های یاد شده این جهت را اثبات نمی کنند که ترتیب سوره ها به همین گونه که اکنون است در عهد رسول الله (ص) شکل گرفته باشد نقد بیشتری در این رابطه در استدلال به دیدگاه سوم خواهد آمد.

مؤلف البیان بررسی مبسوطی نسبت به روایات جمع آوری قرآن انجام داده است و می فرماید این روایات از جهاتی مبتلا به تعارض هستند, روایت زید بن ثابت و ابن اشته و سالم بن عبدالله صریح است که قرآن در زمان ابو بکر جمع آوری شده است در حالی که روایت انس می گوید جمع آوری در زمان عثمان بوده است هر دو طایفه باروایاتی که دلالت دارند در زمان رسول الله (ص) قرآن جمع آوری شده تعارض دارند و افزون بر این با ظاهر آیه های فراخوانی و تحدی قرآن تعارض و منافات دارند, لذا

از این جهت هم بی اعتبار می شوند، در نهایت برخی از این روایات با حکم عقل و اجماع مسلمانان مخالفت دارد، که معتقد هستند قرآن تنها با تواتر ثابت می شود باخبر واحد یا شهادت دو شاهد عادل که مفاد برخی از این روایات است ثابت نمی شود ((۱۶۸)) مرحوم بلاغی نیز روایات را متعارض و مضطرب می بیند، به همین منوال که گفته شد ((۱۶۹)).

بررسی

این که می فرماید مفاد برخی روایات مخالف اجماع مسلمانان است که قرآن با تواتر ثابت می شود نه باخبر واحد، یا شهادت دو عادل، سخنی است حق و متقن، این گونه روایات قابل اعتماد نیستند اما این که تعارض درونی بین روایات می بیند و روایات را ناسازگار با روایات جمع قرآن در زمان رسول الله (ص) می داند و یا ناسازگار با ظاهر آیه های تحدی قلمداد می کند، سخنی قابل خدشه می باشد، زیرا روایات به جمع های گوناگون نظر دارند، اگر هر کدام به مورد خودش معنا شود، تعارض وجود نخواهد داشت و با آیه ها تحدی هم ناسازگار نیستند، زیرا آیه های تحدی مفادش این است که قرآن به صورت سوره ها شکل گرفته بودند نه این که سوره ها هم نظم خاصی داشته اند روایات یاد شده با این نکته ناسازگار نیستند و عجب از برخی بزرگان است با این که آشنا با علوم قرآن هستند و در حل تعارض روایات اهل فن بلکه خریط فن می باشند، در اینجا با طرح این گونه تعارض ها روایات را طرد نموده اند در هر صورت هماهنگی بین روایات در بخش بعدی طرح شده است البته بر دلیل دوم این دیدگاه

اشکال دیگری نیز متوجه است که در بخش بعدی خواهد آمد، عمده این است که این ادله ترتیب و نظم سوره ها را در عهد رسول الله (ص) دلالت ندارند.

دیدگاه منتخب

توضیحات

دیدگاه سوم معتقد است که برای قرآن سه مرحله جمع آوری شکل گرفته است یکی در عهد رسول الله (ص) دوم در زمان ابو بکر و سوم در خلافت عثمان و روایات و شواهد تاریخی متفاوت، هم هر کدام نظر به زمان خاص خودش دارد.

به دیگر سخن در مورد قرآن سه نوع کار انجام گرفته است که از هر سه به ((جمع قرآن)) تعبیر شده، است گرچه هر سه جمع و تدوین به مفهوم واژگانی نیستند و نیز هر سه در یک رتبه از اعتبار و اهمیت هم نمی باشند بلکه برخی از اهمیت بالا برخوردارند با توضیح این سه مرحله شواهد روایی نیز با هم هماهنگ شده و ناسازگاری موهوم از بین می رود ((۱۷۰)).

مرحله اول

مرحله اول از جمع آوری عبارت از نظم و چینش آیه هادر کنار یکدیگر که شکل گیری سوره ها را در پی دارد این جمع آوری که از همه مهمتر می باشد در عهد رسول الله (ص) انجام گرفته است به طوری که تمام سوره ها در الواح و اکتاف و صحف جمع آوری شده بودند، اول سوره با اخر سوره مقدار جمله ها و آیه ها آن ترتیب آیه ها کاملاً مشخص بوده است اما این که سوره ها از نظم خاصی برخوردار باشند، مثلاً سوره حمد اول سوره ناس آخر قرار گیرد به صورت یک کتاب بدون این کار بعد از رسول الله (ص) انجام گرفته است این کار از آن مقدار از اهمیت برخوردار نبود که رسول الله (ص) به آن اقدام کند.

انگیزه مرحله اول

چینش و نظم آیه ها از یک سو فضا و سیاق سخن را شکل می دهد، که در

برداشت های متفاوت از سیاق سخن تاثیر می گذارد از سوی دیگر تعیین جایگاه جمله ها و نظم آنها مشخص می کند که هر سوره ای چه مقدار از آیه و جمله را در بردارد که اگر این مقدار از جمله ها نظم و ترتیب حاصل نشود، احتمال جایجایی و حذف آنها وجود دارد برای تحقق این دو محور، آیه ها باید در عهد رسول الله (ص) و با اشراف حضرت انجام شکل گیرد اما نظم سوره ها هیچ کدام از این دو ویژگی را ندارد و اگر در آن زمان هم انجام نمی گرفت، مشکلی پدید نمی آمد.

اما نظم آیات به لحاظ نقش در محتوای سخن و نیز سر فصل ها و پاراگراف ها در تحقق هدف: ((انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون)) (۱۷۱)) نقش دارد ما قرآن را نازل کردیم و ما آن را از هر خطر ایمن می داریم این مرحله از جمع آوری از اهمیت ویژه برخوردار است که باید در عهد رسول الله (ص) شکل بگیرد، که به دلایل آن می پردازیم. ۱. دلیل اول برخی روایات و شواهد تاریخی است که سخن از جمع آوری و تدوین قرآن در عهد رسول الله (ص) دارند مانند: ((یا علی القرآن خلف فراشی فی الصحف والحریر والقراطیس فخذوه واجمعوا ولا تضيعوه)) (۱۷۲)) توضیح کوتاهی در این باره گذشت این که قرآن در صحف و پارچه های ابریشمی و کاغذها بوده معلوم می شود نگاشته شده بوده است، گرچه سوره ها جدا و پراکنده بوده اند و مانند: ((عن زید بن ثابت قبض رسول الله (ص) ولم یکن القرآن جمع فی شی)) (۱۷۳))،

((رسول الله (ص) در حالی رحلت نمودند که قرآن در چیزی جمع نشده بود)) نه این که جمع آوری نشده بود مفاد این تعبیر این است که سوره های قرآن جدا جدا جمع آوری شده بودند در درون چیزی قرار نگرفته اند و نیز: ((عن زید بن ثابت کنا عند رسول الله (ص) نؤلف القرآن من الرقاع)) ((۱۷۴)), ((در نزد رسول الله (ص) که بودیم قرآن را از پوست ها جمع آوری می کردیم)). و تعبیراتی که داشت: ((خذوا القرآن من اربعة من عبد الله بن مسعود, سالم, معاذ, وابی بن کعب)) و مانند: ((من جمع القرآن علی عهد النبی, قال اربعة کلهم من الانصار)) که شرح آن گذشت این شواهد به خوبی دلالت دارند که در عهد رسول الله (ص) قرآن نگاشته می شده است.

نویسندگان وحی

۲ دلیل دیگری که بر مرحله اول می توان طرح نمود, وجود نویسندگان وحی است, در عهد رسول الله (ص) با این که هم افراد با سواد اندک بودند و هم لوازم التحریر دایر نبود, لیکن به لحاظ اهتمام رسول الله (ص) به خواندن و نوشتن و نگاشتن قرآن, تعداد زیادی از این نعمت برخوردار شدند و به عنوان ((نویسنده وحی)) قرآن را نگاشتند, گرچه نویسندگان وحی در یک درجه و رتبه نبودند بلکه برخی از ابتدا همراه حضرت بودند و تمام قرآن را نگاشتند, و برخی مقداری از قرآن را نوشتند و برخی در اواخر بعثت حضرت به جمع آنان پیوستند, لیکن وجود افراد زیادی به عنوان کاتب وحی, دلیل گویایی به موضوع نگاشتن و جمع آوری قرآن و اهتمام فوق

العاده به این شان از شئون قرآن می باشد، که افرادی اصولاً به همین عنوان معروف و مشهور شده بودند که اسامی تعدادی از آنها با ذکر منابع تقدیم می شود ابو عبدالله زنجانی تعداد ۴۳ نفر را به عنوان کاتب وحی مطرح می کند آنگاه بیست و نه نفر را اسم می برد ۱ علی بن ابی طالب (ع) ۲ ابوبکر بن ابی قحاطه ۳ عمر بن خطاب ۴ سعید بن العاص ۵ ابان بن سعید ۷ خالد بن سعید ۸ زید بن ثابت ۹ زبیر بن عوام ۱۰ طلحه بن عبدالله ۱۱ سعد بن ابی وقاص ۱۲ عامر بن فهمیده ۱۳ عبدالله بن ارقم ۱۴ عبدالله بن رواحه ۱۵ عبدالله بن سعید بن ابی السرح ۱۶ ابی بن کعب ۱۷ ثابت بن قیس ۱۸ حنظله بن الربیع ۱۹ شرحبیل بن حسنه ۲۰ علا بن حضرمی ۲۱ خالد بن ولید ۲۲ عمرو بن عاص ۲۳ مغیره بن شعبه ۲۴ معیقب بن ابی القاطمه الدوسی ۲۵ حذیفه بن الیمان ۲۶ حویطب بن عبد العزی عامری ۲۷ ابو سفیان ۲۸ معاویه بن ابو سفیان ۲۹ یزید بن ابی سفیان ((۱۷۵)) آن گاه یعقوبی افراد دیگری را هم نام می برد مانند ۳۰ معاذ بن جبل ۳۱ جهیم بن الصلت ۳۲ الحصین بن نمیری ((۱۷۶)) ناسخ التواریخ چند نفر دیگر را اضافه می کند ۳۳ محمد بن سلمه ۳۴ عبد الله بن زبیر ۳۵ ابو ایوب انصاری ۳۶ برید بن حصیب ۳۷ ابو سلمه بن عبد الاسد ۳۸ حاطب بن عمر الاخطل ۳۹ علا بن عقبه ۴۰ عبدالله بن مسعود ((۱۷۷)) آنگاه برخی منابع دیگر اضافه می کند ۴۱ عبدالله بن ابی سلول ((۱۷۸)) سیوطی دو نفر دیگر را

نیز نام می برد ((یکی از بین زنان)) ۴۲ ام ورقه ۴۳ ابو دردا ((۱۷۹)) تاریخ جرجی زیدان اضافه می کند ۴۴ سعد بن عبید، ((۱۸۰)) در التمهید افراد دیگری هم نام برده شده است ۴۵ ابو موسی اشعری، ((۱۸۱)) ۴۶ مقداد بن الاسود، ((۱۸۲)) ممکن است اگر به منابع بیشتر مراجعه شود افراد دیگری نیز به لیست اضافه شوند ((۱۸۳)). در بین این افراد شخصی چون ابو سفیان و معاویه و نیز شخصی همانند عبد الله بن ابی سلول نام برده شده است که هیچ گونه اعتباری ندارند همان گونه که مانند علی بن ابی طالب (ع) که از اول ملازم رسول الله (ص) بودند و نیز مانند عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب نیز نام برده است، که تمام قرآن را نگاشته بودند، لیکن فعلا سخن در اعتبار کاتبان وحی نیست سخن در این است که موضوع نگاشتن قرآن تا چه اندازه از اهمیت برخوردار بوده است که در آن شرایط کم سواد و تنگناهای فراوان حدود پنجاه نفر به عنوان کاتب وحی ثبت شده، و به دست ما رسیده است. ۳ دلیل دیگری که بر مرحله اول دیدگاه سوم می توان طرح نمود، کاربرد واژه ((کتاب)) در قرآن است در موارد متعدد از قرآن به عنوان کتاب یاد شده است مانند ((ذالک الکتاب لا یریب فیه هدی للمتقین)) ((۱۸۴))، ((این کتاب که شک بردار نیست رهنمود انسانهای با تقوی است)). (کتاب احکمت آیاتہ ثم فصلت من لدن حکیم خبیر) ((۱۸۵))، ((کتابی که آیات آن را احکام بخشیده آنگاه تفکیک و تفصیل حاصل شده است)). و کتاب به چیزی که

در خارج نگاشته شده باشد اطلاق می شود معلوم می شود قرآن در هنگام نزول نوشته می شده است و نگاشتن قرآن نظم آیه ها و شکل گیری سوره ها را در پی دارد. ۴ نظیر همین بیان را در مورد حدیث شریف ثقلین می توان طرح کرد زیرا در آن حدیث مبارک رسول الله (ص) از دو یادگار خودش نام برده است یکی به عنوان کتاب الله دیگری به عنوان عترت (ع) لذا به قرآن کتاب اطلاق می شده است و این کاربرد رایج در زبان احادیث نبوی (ص) است اگر قرآن نگاشته نمی شده است به چه اعتبار به آن کتاب گفته می شده است؟

. چند نکته دیگر را به لحاظ این که برخی اشکال ها در مورد آنها مطرح است به عنوان تایید نه به عنوان دلیل , می توان طرح کرد. الف : در روایات بسیاری سخن از فضایل سوره ها و ثواب قرائت آنها و برخی احکام فقهی آنها می باشد تعبیراتی که حکم سوره را بیان می کند, یا حکم برخی آیات آنها را عنوان می نماید شاهد بر این است که سوره ها نگاشته می شده است نظم و ترتیب خاصی داشته اند, ابتدا و انتهای آنها مشخص بوده است مانند: ((عن الصادق (ع) قال رسول الله (ص) ان فاتحه الكتاب و آیه الكرسي والائتین من آل عمران (شهد الله وقل اللهم مالک الملک) معلقات لیس ما بینهن و بین الله حجاب)) ((۱۸۶)), ((سوره حمد و آیه الكرسي و دو آیه آل عمران آویخته هایی هستند (شاید منظور این باشد که جبل الله هستند) که هیچ حجابی بین آنها و

خدای سبحان وجود ندارد. مانند: ((یا رسول الله (ص) قد اسرع اليك الشيب قال شيبتي هود والواقعه والمرسلات وعم)) ((۱۸۷)), ((از رسول الله (ص) پرسیدند چگونه زود پیر شدی و فرمودند سوره های هود، واقعه، مرسلات، عم نبا مرا پیر کرد)). ((قال رسول الله (ص) من قرأ يس والصفات يوم الجمعة ثم سال الله اعطاه سؤله)) ((۱۸۸)), ((از رسول الله (ص) نقل شده که هر کس در روز جمعه سوره یس و صفات را بخواند و آنگاه از خدا طلب حاجت کند، حاجت او بر آورده می شود)). ((عن رسول الله (ص) من قرأ حم والدخان فی ليله جمعه اصبح مغفورا)) ((۱۸۹)), ((هر کس در شب جمعه سوره دخان و حم را بخواند، بخشیده می شود)). ((من حفظ عشر آیات من سوره كهف عصم من الدجال)) ((۱۹۰)), ((کسیکه ده آیه از سوره كهف را حفظ کند از شر دجال در امان خواهد بود)). ((عن النبی (ص) : اقرؤوا الظهر اوين من القرآن البقره وسوره آل عمران)) ((۱۹۱)), ((ظهر اوين از قرآن را بخوانید که منظور سوره بقره و آل عمران می باشد)). این گونه تعبیرات که فراوان هستند شاهد بر این نکته می باشند که سوره ها مشخص بوده است، و سوره ها در صورتی مشخص می شوند که آیه های آنها با ترتیب خاص کنارهم قرار گیرد و این همان مرحله اول دیدگاه سوم است. ب: دومین نکته که تایید همین موضوع است، آیه های تحدی قرآن است که می فرماید: اگر تردید دارید قرآن از جانب خداست مانند آن بیاورید کار برد سوره در خود قرآن دلیل بر این است که سوره ها

به صورت نوشتار بوده اند و حدود آنها مشخص بوده است که می گوید مثل این سوره ها بیاورید. ج: و نیز اهمیت قرآن که آخرین وحی آسمانی است باید از هر گونه خطر در امان باشد و بدون شک نگاشتن آیه ها و تنظیم آن و مطرح شدن قرآن به صورت مکتوب در بین مردم کمک به تحقق این هدف دارد، تا اراده الهی که می خواهد قرآن از هر خطر حفظ شود شکل گیرد: (انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون)، ((ماقرآن را نازل کردیم وآن را از هر خطر مصون نگه می داریم)). اما این که این سه نکته را به عنوان مؤید نه دلیل عنوان نمودیم به لحاظ این است که بر سه مورد اشکالی متوجه است، که استدلال بر آنها را سست می کند و آن اشکال این است که تحقق هیچ کدام از این سه محور با نوشتار قرآن ملازمه ندارد زیرا مطرح شدن فضایل سوره ها و مطرح بودن نام سورها در فرهنگ و زبان روایات، مبتنی بر این نیست که قرآن به صورت نوشتار در آمده باشد، بلکه اگر به صورت حفظ در سینه ها نیز شکل گرفته باشد، این کاربردها صحیح خواهد بود و هم چنین اطلاق سوره در آیه های تحدی ملازمه با نوشتار قرآن ندارد بلکه اگر قرآن در بین مسلمانان و حتی به صورت حفظ آن در سینه ها که دهها نفر حافظ قرآن بودند شکل بگیرد هم باز صحیح است که قرآن بگوید یک سوره همانند این سوره ها که مردم آنها را حفظ نموده اند و به طور دقیق حدود آنها را می شناسند بیورید

و همین نکته در مورد مطلب سوم هم مطرح است ، اهتمام به قرآن فوق العاده بوده است و قرآن باید از هر خطر حفظ می شد، و اراده الهی تحقق می یافت ، لیکن هیچ کدام اینها متوقف بر مکتوب بودن قرآن نیست بلکه اگر قرآن به صورت محفوظ در سینه ها که ((جیلا بعد جیل)) و نسل به نسل دست به دست شده است نیز این هدف را تامین می کند و اصولاً تواتر قرآن به محفوظ بودن آن در سینه های مسلمانان می باشد مسلمانان صدر اسلام به لحاظ این که شور و علاقه زاید الوصفی به قرآن داشتند به محض این که سوره ای نازل می شد دهها نفر به طور دقیق آن را حفظ می کردند و لو خواندن و نوشتن هم یاد نداشتند و همین موضوع باعث تواتر قرآن شد که هر کس می خواست دخل و تصرفی در آن صورت بدهد همگان متوجه می شدند آنچه محور در حفظ و حراست قرآن است ، تواتر آن است و تواتر قرآن به کتابت آن نبود حتی اگر هیچ نویسنده ای قرآن را نمی نگاشت باز هم با تواتر، قرآن از هر گزند مصون بود زیرا به صورت حفظی سینه به سینه ، نسل به نسل منتقل می شد.

جواب یک اشکال

از این بیان جواب یک شبهه دیگر نیز روشن می شود که برخی مستشرقان مطرح کرده اند که با توجه به این که در حجاز افراد با سواد کم بود و با توجه به این که نوشت افزار کم یاب و یا نایاب بود و قرآن نگاشته نمی شد چگونه مسلمانان ادعا می کنند که این قرآن

همان قرآنی است که بر محمد (ص) نازل شده است؟

!جواب این سؤال این است که ، اولاً- نویسندگان وحی وجود داشتند و قرآن را با همان نوشت افزار آن زمان نگاشتند و ثانيا سلامتی قرآن متوقف بر نگاشتن آن نبوده است انتقال قرآن از هر نسلی به نسل بعدی با تواتر بوده است که شرح آن گذشت . با توجه به مطالبی که از نظر خوانندگان گذشت ،نوشته شدن قرآن به صورت سوره هاو نظم و ترتیب خاص آیه ها که همین نظم فعلی می باشد در زمان رسول الله (ص) شکل گرفته است اما ترتیب سوره ها که مثلا سوره حمد اول قرار بگیرد و بقره دوم و هکذا این کار در زمان رسول الله (ص) صورت نگرفت که صاحبان دیدگاه دوم مدعی آن بودند زیرا این ادله تنها شکل گیری سوره ها را دلالت دارد نه نظم و ترتیب آنها را ولذا بسیاری از محققان علوم قرآنی نیز به این نکته تصریح دارند ((۱۹۲)) و از همین جا نکته بسیار مهم دیگری نیز مستدل می شود که ترتیب آیه هادر عهد رسول الله (ص) شکل گرفته است و با نظارت و اشراف حضرت بوده است ، که قبل از پرداختن به دو مرحله دیگر از جمع آوری قرآن به توضیح این نکته می پردازیم .

ترتیب آیه ها

با توجه به ادله ای که دلالت می نماید که قرآن در عهد رسول الله (ص) نگاشته شده است ، این مطلب نیز مستدل می شود که نظم آیه هاقرآن با اشراف حضرت انجام گرفته است زیرا وقتی قرآن به صورت نوشتار در آید ،نوشتار نظم

کلمه ها و جمله ها رami طلبد، بدون نظم و ترتیب کلمه ها و جمله ها نوشتار صورت نمی گیرد اگر قرآن زیر اشراف حضرت نگاشته شده نظم آیه های آن هم به دید حضرت تنظیم شده است افزون بر این شواهد دیگری نیز مؤید همین نکته است از جمله این که: ((فکان اذا نزل علیه شیء دعا بعض من کان یکتب فقال ضعوا هذه الايات فی السوره التي یذکر فیها کذا کذا)) ((۱۹۳))، ((هرگاه بر حضرت چیزی نازل می شد برخی نویسندگان را می خواست و می فرمود این آیات را در فلان سوره بنگارید)). در جای دیگر عثمان بن عاص نقل می کند: ((قال اتانی جبرئیل فامرنی ان اضع هذه الایه فی هذا الموضع عن هذه السوره (ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتادی القربی)) ((۱۹۴))، ((جبرئیل بر من نازل شد و دستور داد که این آیه را در این مکان از این سوره قرار بدهم)). معلوم می شود جایگاه آیه هابه دستور رسول الله (ص) انجام می گرفته است و این همان توقیفی بودن نظم و ترتیب آیه هامی باشد، کسی حق جاتجایی آیه هاقرآن راندارد زیرا نظم آیه هادر ایجاد سیاق مؤثر است و محتوای سخن را تغییر می دهد مگر در مواردی که پاراگراف مستقل باشد بنابراین ترتیب آیه هازیر نظر رسول الله (ص) شکل گرفته ، و این امری مسلم است ، گر چه برخی بزرگان از محققان شیعه در آن تردید نموده اند ((۱۹۵)).

مرحله دوم

آنچه تا کنون گذشت توضیح مرحله اول از جمع آوری قرآن که مهمترین مرحله می باشد بود در عین حال دو نوع کار قرآنی در زمان خلفا صورت گرفته

است که از آنها هم به جمع آوری و تدوین قرآن یاد شده است مرحله دوم از جمع آوری در زمان ابوبکر بوده است که عبارت از جمع نمودن مصحف های پراکنده در یکجا و تهیه جلد برای آنها همان گونه که توضیح داده شد قرآن بر روی الواح و صحف نگاشته شده بود لیکن چون به صورت پراکنده بود ابوبکر زید بن ثابت را مامور کرد تا آنها را یک جا جمع نموده و به صورت کتاب مدون در آورد و برای آن جلد تهیه نماید.

انگیزه مرحله دوم

در اواخر سال یازدهم هجری بعد از رحلت رسول الله (ص) مسیلمه کذاب که دریمامه ادعای نبوت می کرد و اکاذیبی هم به عنوان وحی بافته بود، فتنه انگیزی نمود و موجب درگیری هواداران خود با مسلمانان شد در این جنگ که در زمان ابوبکر اتفاق افتاد تعداد زیادی از دو طرف کشته شدند، از جمله خود مسیلمه به دست وحشی قاتل حمزه سید الشهداء (رضوان الله علیه)، کشته شد ((۱۹۶)) و تعداد زیادی از قاریان قرآن نیز که برخی تا هفتاد نفر یاد کرده اند کشته شدند ((۱۹۷)). بعد از این جنگ که تعداد زیادی از قاریان را از مسلمانان گرفت، این خطر مطرح شد که اگر چنین جنگی تکرار شود و تعداد دیگری از قاریان را از جامعه نو پای مسلمانان بگیرد، آنگاه خطر تحریف، قرآن را تهدید خواهد نمود به همین جهت عده ای از جمله عمر با اصرار از خلیفه خواستند تا فکری درباره جمع آوری قرآن کند خلیفه هم زید بن ثابت را که یکی از نویسندگان وحی بود خواست و مامور این کار کرد و زید هم

این عمل را انجام داد، و سوره های قرآن را که پراکنده بودند جمع آوری نمود و در داخل جلد قرار داد. شواهد دیگری نیز این عمل ابوبکر را تایید می کند از جمله این گونه تعبیرات از طریق اهل سنت نقل شده است: ((سمعت علیاً (ع) يقول اعظم الناس فی المصاحف اجرا ابوبکر هو اول من جمع کتاب اللّٰه بین اللوحین)) ((۱۹۸))، ((از علی (ع) شنیدم می فرمود ابوبکر بیشترین پاداش در مورد قرآن را دارد زیرا وی اولین کسی بود که قرآن را جمع آوری نمود)). این قرآن در نزد ابوبکر بود تا هنگام وفات ایشان، آنگاه در نزد عمر قرار گرفت و پس از عمر هم در نزد حفصه دخترش بود که عثمان از ایشان برای استنساخ نسخه اصلی مطالبه نمود ((۱۹۹)) بنابراین، شواهد روایی یا تاریخی که می گوید ابوبکر قرآن را جمع آوری نمود مانند: ((جمع القرآن ابوبکر فی قراطیس)) ((۲۰۰)) و مانند آنچه اکنون اشاره شد موردش همین کار قرآنی ابوبکر می باشد و هیچ گونه تعارضی هم با روایات جمع آوری قرآن در عهد رسول الله (ص) یا در زمان عثمان ندارد.

مرحله سوم

توضیحات

مرحله سوم از تدوین قرآن، مربوط به زمان عثمان می شود در اثر اختلاف قرائتی که پدید آمده بود عثمان عده ای را ماموریت داد تا برای ایجاد وحدت قرائت تمام قرآنها را نویسندگان وحی را جمع آوری کنند و از روی صحیح ترین آنها یک قرآن به عنوان الگو در قرائت بنگارند و از روی آن نسخه چندین نسخه دیگر استنساخ کنند و به شهرهای بزرگ ارسال نمایند، که از این کار نیز به عنوان جمع

آوری قرآن یاد شده است مانند آنچه مشهور است که جامع قرآن عثمان ((۲۰۱)) است، منظور این نوع جمع آوری می باشد.

انگیزه مرحله سوم

در زمان عثمان حدود پانزده سال از رحلت رسول الله (ص) گذشته بود و فتوحاتی هم بر فتوحات رسول الله (ص) افزوده شده بود و کشورهای بزرگی چون ایران و روم تحت تاثیر قرار گرفته و بسیاری از آنها با ملیت های گوناگون و زبانهای متفاوت مسلمان شده بودند گسترش اسلام از یک سو و وجود زبانها و لهجه های گوناگون از سوی دیگر، موجب تشدید اختلاف قرائت از قرآن شده بود که از زمان خود رسول الله (ص) این پدیده عارضی در کنار قرائت اصلی قرآن قرار گرفته بود در هر صورت در زمان عثمان این موضوع (اختلاف قرائت) گسترش پیدا کرد به گونه ای که بعد از فتح ارمنستان و آذربایجان حدیفه یمان با مشاهده قرائت ها و لهجه های گوناگون از قرآن، هراسان به خدمت خلیفه می آید و داد و قرآنا سر می دهد و با احساسات تمام، دم از خطر تحریف قرآن می زند که اگر به فکر قرآن نباشید، امت اسلامی به سرنوشت یهود و نصاری دچار خواهد آمد آنگاه عثمان با مشاوره با سران امت اسلامی هیئتی را به سرپرستی زید بن ثابت و متشکل از دوازده نفر تعیین می کند که اعضای اصلی آن: سعید بن العاص، زید بن ثابت، عبد الله بن زبیر، عبد الرحمن بن حارث، می باشد این افراد با همکاری ابی بن کعب مالک بن ابی عامر، کنیز بن افلح، انس بن مالک، عبد

الله بن عباس، مصعب بن سعد، عبد الله بن فطيمه شروع به کار می کنند می باشد این هیئت ماموریت دارد تا قرآنهارا جمع آوری کند از بین آنها یک قرآن به عنوان الگو و امام بنگارند و آنگاه از سوی الگو چندین نسخه استنساخ نموده به شهرهای بزرگ آن زمان بفرستد و قرآنهای دیگر را محو نمایند ((۲۰۲)). انگیزه اصلی از این اقدام از بین بردن قرائت های گوناگون از قرآن و ایجاد یک قرائت در بین همه مسلمانان است تا قرآن از خطرها مصون بماند خصوصیات این جمع آوری این بود که افزون بر ایجاد وحدت قرائت که هدف اصلی بود، سوره ها نیز نظم خاصی گرفتند زیرا در جمع آوری ابوبکر تربیت سوره ها در نظر نبود، فقط جمع کردن مصاحف در یکجا مد نظر بود اما در تدوین مرحله سوم سوره ها هم نظم خاصی پیدا کردند، همین نظم که اکنون در سوره ها وجود دارد یعنی سوره حمد اول و سوره ناس آخرین سوره قرآن به حساب آمد و به همین جهت برخی از قرآن، با عنوان قرآن عثمانی یاد می کنند، زیرا نظم آن قرآن تاکنون مطرح است ((۲۰۳)) بنابراین اگر روایاتی و یا شواهد تاریخی سخن از جمع آوری عثمان دارند، منظور این جمع آوری است، با شواهد دیگر ناسازگار نخواهد بود در مورد قرآن عثمان بحث هایی مطرح است مانند این که چرا زید بن ثابت را به عنوان مسؤول انتخاب کرد، تعداد نسخه های آن قرآنها چند عدد بوده، قرآن را به چه رسم الخطی می نگاشتند، نظر علی (ع) چه بود، که برخی این محورها را مطرح

می کنیم .

تعداد قرآنهاى مرحله سوم

در تعداد قرآنهاىی که عثمان استنساخ نمود اختلاف است برخی تنها چهار عدد نوشته اند، که یکی در مدینه و بقیه را به مکه و یمن و بحرین ارسال نمود ((۲۰۴)) برخی تعداد آنها را شش عدد می دانند ((۲۰۵)) برخی تعداد آنها را هفت عدد عنوان می کنند که افزون بر آن شهرها به بصره ، کوفه ، شام ، نیز فرستاده شده است ((۲۰۶)) تاریخ یعقوبی آنها را نه عدد می داند، مصر و جزیره را هم اضافه می کند ((۲۰۷)) .

موفقیت مرحله سوم

عثمان از این کار قرآنی دو هدف را دنبال می کرد، یکی نظم سوره ها دیگری وحدت قرائت ((۲۰۸)) به هدف اولی دست یافت ، لیکن موفقیت آن در هدف دوم که هدف اصلی بود چشم گیر نبود زیرا در آن زمان قرآن نقطه و اعراب گذاری نشده بود و برای ایجاد وحدت قرائت هم با هر قرآنی که به شهرها می فرستاد یک قاری آشنا به قرائت اصلی قرآن ، همراه می کرد که این قاری همان کار علائم اعراب را انجام می داد با قرآن مکه عبد الله بن سائب را همراه کرد با مصحف شام مغیره بن شهاب ، با قرآن کوفه عبدالرحمن بن سلمی ، با قرآن بصره عامر بن عبد القیس ، همراه نمود ((۲۰۹)) عثمان گرچه در رسیدن به این هدف خیلی پافشاری نمود و سایر قرآنها را به هر نحوی بود و لو با تمسک به قدرت ، جمع آوری کرد و محو نمود، حتی در برخی موارد مانند مورد عبدالله بن مسعود منجر به مخالفت و ضرب و شتم ایشان شد ابن مسعود همواره بر عثمان غضبناک بود

تا در گذشت ((۲۱۰)).

اما این که عثمان با سایر قرآنها چه کرد برخی می گویند آنها را سوزاند و حتی از سوی برخی از شیعیان این کار به عنوان طعن و خورده گیری بر عثمان تلقی می شود که سوزاندن قرآنها اهانت به قرآن است لیکن برخی دیگر چون یعقوبی نقل می کند که قرآنها را با آب جوش یا سرکه محو کرد ((۲۱۱)) این نقل صحیح تر به نظر می رسد و شاید مطرح شدن سوزاندن قرآن هم از همین جا ناشی شده است زیرا برای محو کردن با آب جوش نیاز به گرم کردن آب با آتش است در هر صورت اگر سایر قرآنها را سوزانده باشد، نمی توان گفت که قصد اهانت داشته است، زیرا منظور وی از این کار ایجاد وحدت قرائت بود در هر صورت نه قرآنها الگوی عثمان دوام پیدا کردند و نه با فشاری عثمان موجب متوقف شدن قرائت های گوناگون شد بلکه نسخه های قرآن عثمانی به مرور زمان از بین رفت و اختلاف قرائت هم همواره در حاشیه قرائت اصلی ادامه داشت و دارد! لذا بسیاری این نکته را تصریح می کنند که اثری از قرآنها عثمانی باقی نمانده است، و هر کس هم ادعا می کند در فلان موزه قرآن عثمانی مشاهده کرده است، اثبات آن به عهده خودش است چنان که سمهودی می گوید: اثری از قرآنها عثمانی باقی نمانده است به مرور زمان کهنه و مندرس شدند ((۲۱۲)) زرقانی می گوید: ما دلیل نداریم که اثبات کند قرآن عثمانی تا کنون باقی مانده است ((۲۱۳)).

دیدگاه علی (ع)

در مورد عمل کرد عثمان دیدگاه های متفاوتی ابراز

می شود، لیکن موضوعات قرآنی دور از تعصب ها باید مورد توجه قرار گیرد و باید این نکته همواره در نظر باشد که شؤون قرآن امری نیست که شخصی و لو خلیفه مقتدر مثل عثمان بتواند اعمال نظر کند به خصوص این که مسلمانان بسیار در این باره حساس بودند و اگر احساس می کردند موضوعی دخالت، به حساب می آید، یک تنه در برابر خلیفه می ایستادند ((۲۱۴)) و عثمان هم وقتی خواست این کار را انجام دهد با مشورت صحابه حتی علی بن ابی طالب (ع) انجام داد: ((فوالله ما فعل فی المصاحف الا عن ملا منا)) ((۲۱۵))، ((عثمان این کار را با مشورت ما انجام داد)). و کارش مورد تایید امام (ع) بود و حتی از برخی شواهد تاریخی می توان بدست آورد که اگر علی بن ابی طالب (ع) هم در آن شرایط بود همان کار عثمان را انجام می داد، زیرا این کار قرآنی باید صورت می گرفت: ((عن علی (ع) : لو ولیت لعملت بالمصاحف التی عمل بها عثمان ((۲۱۶))، ((اگر من والی بودم همان کاری که عثمان در مورد مصاحف انجام داد، انجام می دادم. ((عن علی حین حرق عثمان المصاحف، لو لم یصنعه لصنعته)) ((۲۱۷))، ((اگر عثمان مصاحف را محو نمی کرد، من این کار را انجام می دادم)). در هر صورت این کار خورده گیری بر عثمان به حساب نمی آید ((خلفا به اندازه کافی ضعف دارند و نیاز به طرح این گونه مسائل نمی باشد)).

قرآن علی (ع)

بر اساس توصیه رسول الله (ص) به علی (ع) که قرآن را

یکجا جمع کنید و نگذارید ضایع شود، علی بن ابی طالب (ع) بعد از تجهیز رسول الله (ص) مهمترین کاری که در سرلوحه کارهای خویش قرار داد، جمع آوری و تنظیم قرآن بود: ((عن علی (ع): لما قبض رسول الله (ص) اقسمت الا اضع ردائی عن ظهري حتى اجمع ما بين اللوحين فما وضعت ردائی حتى جمعت القرآن)) (۲۱۸) وقتی رسول الله (ص) رحلت کردند، قسم یاد کردم که ردا بر دوش نگیرم تا وقتی که قرآن را جمع آوری کنم، و ردا بر نگرفتم تا قرآن را جمع آوری نمودم ((لما قبض النبی (ص) جلس علی فالفه کما انزل الله وکان به عالما)) (۲۱۹) وقتی رسول الله (ص) رحلت نمودند علی (ع) قرآن را آن گونه که نازل شده بود تنظیم نمود در برخی شواهد آمده است این کار شش ماه طول کشید: ((جمعه بعد موت النبی (ص) سته اشهر)) (۲۲۰) این گونه تعبیرات فراوان است که حضرت بعد از رحلت رسول الله (ص) مهمترین کار را تنظیم قرآن قرار دادند.

ویژگی های قرآن علی (ع)

نکته حایز اهمیت دیگر این است که قرآنی که علی (ع) جمع آوری نمود با قرآنی که عثمان تنظیم کرد و متداول بین مردم شد چه تفاوت هایی داشت آیا نسبت به قرآن عثمان تفاوت داشت؟

کم یا زیاد بوده است؟

! از شواهد روایی و تاریخی دو تفاوت برای قرآن علی (ع) مشاهده می شود، یکی این که حضرت سوره ها را بر اساس ترتیب نزول که کاملا به آنها آگاهی داشت تنظیم کرد که مثلا سوره علق اول

سوره مزمل دوم سوره مدثر، سوم و دوم این که حضرت در حاشیه قرآن خود برخی شان نزول ها، ناسخ و منسوخ ها، محکم و متشابه های قرآن را شرح داده بود و چه بسا برخی شان نزولها طعن و خورده گیری بر خلفا هم به حساب می آمد در هر صورت عمده تفاوت های قرآن حضرت اینها بود اما این که در قرآن علی (ع) برخی آیه های سوره ها بوده است که در قرآن عثمان حذف شده بوده است، چنین مسائلی وجود نداشت زیرا اینها تحریف قرآن به حساب می آید امام (ع) و مسلمانان در برابر آن نمی توانستند بی تفاوت باشند هیچ گونه تحریفی در کار نبوده است: ((فلما قبض النبي (ص) جلس علي فالفه كما انزل الله وكان به عالما)) ((۲۲۱))، ((بعد از رحلت رسول لله (ص) علی (ع) قرآن را بر اساس ترتیب نزول که به آن آگاه بود تنظیم نمود))، ((وکان اول مصحف علی (ع) سوره اقرا ثم سوره المدثر، ثم المزمّل، ثم تبت، ثم التکویر، و هکذا الی آخر ترتیب السور حسب نزولها)) ((۲۲۲)) حضرت، قرآن را بر اساس ترتیب نزول سوره ها تنظیم نمودند: ((عن اصیغ عن علی (ع) انی لا اعرف ناسخه و منسوخه و محکمه و متشابهه اعرف فیما انزل و فی ای یوم و فی ای موضع)) ((۲۲۳))، ((اصیغ بن نباته نقل می کند حضرت می فرماید من به ناسخ و منسوخ، و محکم و متشابه، شان نزولها، که کجا و در مورد چه کسی، نازل شده اند، آگاهی دارم))، ((عن علی (ع) ما نزلت آیه علی رسول الله (ص) الا اقرا نبيها و املاها علی فاکتباها بخطی

و علمنی تاویلها و تفسیرها و ناسخها و منسوخها و محکمها و متشابهها)) (۲۲۴))، ((هر آیه ای نازل می شد رسول الله (ص) آن را بر من قرائت می کرد و املا می کرد و من می نوشتم و تاویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن را آگاه می نمود)) حضرت بر اساس این آگاهی ها قرآن را تنظیم نمود و عرضه کرد لیکن پذیرفته نشد. عمر: ((ان علیا جا بالقرآن و فیه فضائح المهجرین والانصار))، ((عمر می گوید علی (ع) قرآنی آورد که در آن طعنها بر مهاجرین و انصار وجود داشت)). منظور نقل شان نزولها بوده است. عمر وقتی قرآن علی (ع) را گشود: ((فلما فتحها خرج من اول صفحته فتحها فضایح القوم فوثب عمر وقال یا علی ارددہ فلا حاجہ لنا فیه فاخذہ وانصرف)) (۲۲۵))، ((وقتی قرآن علی (ع) را گشود در همان صفحه اول فضایح (طعنها) برخی را مشاهده کرد آنگاه عمر گفت: ما نیازی به این قرآن نداریم بر گردان و امام علی (ع) آن را بر گرداند!)).

سرنوشت قرآن علی (ع)

بنابراین، قرآن علی (ع) تفاوت اساسی با قرآن متداول زمان عثمان نداشت همین قرآن بود که اکنون همگان در خدمت آن هستند، با دو تفاوت در ترتیب نزول و حاشیه نویسی هایی که داشت این چنین نبود که قرآن عثمان از لحاظ قرآن بودن مخدوش باشد یا برخی سوره ها را حذف نموده باشد، که در قرآن علی (ع) آمده باشد اگر عثمان یا دیگران چنین تصرفی می کردند علی (ع) و نیز مسلمانان در برابر آن سکوت نمی کردند چیزی برتر از قرآن نبود وقتی احساس خطر می شد شمشیرها برهنه می شد وقتی از علی

(ع) در مورد قرآن خودش سؤال شد فرمودند آیا این قرآنی که اکنون متداول است قرآن نیست ، گفتند :چرا، فرمودند به همین قرآن عمل کنید کفایت می کند. ((عن طلحه عن علی (ع) اخیرنی عما کتب عمر و عثمان اقرآن کله ام فیه لیس بقرآن قال طلحه ، کله قرآن قال ان خذتم بما فیه نجوتم من النار امرنی رسول الله (ص) ان ادفعه الی وصیتی واولی الناس بعدی بالناس ابنی الحسن ثم یدفعه جنه یف امبم تذخ ن ال اق ن آرقه لک ابنی الحسین ثم یصیر واحد بعد واحد من ولد الحسین حتی یرد آخرهم علی رسول الله (ص) ((۲۲۶))، (امام (ع) در گفتگو با طلحه ، وقتی طلحه از وی ، از قرآن علی (ع) جستجو کرد، از طلحه پرسید آیا آنچه متداول است غیر از قرآن چیز دیگری در آن وجود دارد، طلحه می گوید خیر، همه آن قرآن است آنگاه حضرت فرمودند اگر به همان تمسک کنید نجات خواهید یافت قرآنی که من جمع آوری نمودم رسول الله (ع) به من فرموده است در نزد برترین انسان بعد از خودم و سزاوارترین انسان برای زمامداری مسلمانان که فرزندم حسن باشد، تحویل دهم آن هم به حسین تحویل دهد و در نزد اوصیا یکی پس از دیگری قرار گیرد تا آخری آنها به رسول الله (ص) برگرداند)). این سرنوشت قرآن امام (ع) می باشد آنچه مهم است این که امام نه در زمان خلفا و نه در آن زمان که قدرت در دست خودش بود هیچ گونه پافشاری در مطرح کردن قرآن خود نمود و این تنها بدین خاطر

بود تفاوت مهم با قرآن متداول نداشت و الا حداقل در زمان زمامداری خودش آنگاه که تمام قدرت در دست وی بود و هیچ مانعی در طرح اهداف خویش مشاهده نمی کرد، مصحف خود را مطرح می کرد.

مصحف های دیگر

ویژگی های قرآن علی (ع) مطرح شد و این نکته معلوم شد که قرآن علی (ع) تفاوت اساسی با قرآن متداول نداشت مناسب است به برخی مصحف های دیگر نیز اشاره شود، که بسیاری از صحابه و نویسندگان وحی که صاحب مصحف بودند، مصحف آنها چه تفاوتی با مصحف علی (ع) داشت و سرنوشت آنها به کجا انجامید. شواهد تاریخی نشان می دهد که عمده تفاوت بین مصحف ها در تنظیم و ترتیب سوره ها بوده است هر کس به سلیقه خودش سوره ها را تنظیم می نمود، که ستون زیر. نموداری از تفاوت ها در ترتیب سوره ها می باشد. و سایر سوره ها در مصحف عبد الله بن مسعود سوره فاتحه الكتاب نام برده نشده که یا به وضوح آن واگذار شده است، زیرا که مشخص بوده و همواره در نمازها قرائت می شده است و یا از قلم افتاده است. نکته دیگری که از تفاوت موجود به دست می آید، این که این تفاوت دلیل بر این است که سوره ها ترتیب خاصی در عهد رسول الله (ص) نداشته اند و الا اگر با اشراف حضرت سوره ها تنظیم شده باشند، چگونه صحابی بزرگواری چون عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب بر خلاف نظم قرآن رسول الله (ص) عمل نموده اند؟

! افزون بر این قرآن علی (ع)

بر اساس ترتیب نزول جمع آوری شده است اگر در عهد رسول الله (ص) سوره ها به شکل فعلی جمع آوری شده باشد که صاحبان دیدگاه دوم معتقد هستند، چگونه علی (ع) بر خلاف قرآنی که زیر نظر رسول الله (ص) نظم یافته است قرآن را جمع آوری می کند؟

! این که برخی می گویند صحابه دو نوع قرآن داشته اند یک قرآن خصوصی و دیگری عمومی، آن قرآنی که تفاوت داشته است قرآن خصوصی بوده است نه عمومی، ((۲۲۷)) اثبات چنین مطلبی بر عهده مدعی است از کجا دو نوع قرآن داشته باشند و بر فرض داشتن دو قرآن چرا قرآن خصوصی خود را بر خلاف قرآن رسول الله (ص) تنظیم می کنند؟

! در هر صورت نوع این مصحف ها را عثمان جمع آوری و محو نمود، ادعای مستند در باقی بودن آنها مشکل است .

قرآن با چه خطی نوشته می شد؟

. قرآن هم مانند سایر نوشتار تا دو قرن اول با خط کوفی ((۲۲۸)) نگاشته می شده است پس از آن با خط نسخ نوشته می شده است و هم اکنون هم با همین خط نوشته می شود خط کوفی که قرآن بر آن نگاشته می شده تا نیمه قرن اول هجری بدون نقطه و علائم اعراب بوده است نقطه و اعراب گذاری قرآن در زمان حجاج بن یوسف ثقفی والی کوفه صورت گرفته است دو تن از شاگردان ابی الاسود الدولی (متوفای ۶۸) که از مخلصان علی بن ابی طالب (ع) بودند بنامهای یحیی بن یعمر و نصر بن عاصم اقدام به نقطه گذاری و اعراب گذاری قرآن نمودند ((۲۲۹)) تا آن زمان

با از نون یا تا و ثا و دیگر حروف نقطه دار از یکدیگر تشخیص داده نمی شد و نیز اعراب حروف علامت گذاری نبود این خصوصیات در واقع از طریق شنیدن از قبلی ها سینه به سینه منتقل می شد.

قرآن بر چه چیز نوشته می شده است ؟

گرچه لوازم التحریر در آن زمان اندک فراهم می شد، لیکن علاقه مندان به نوشتن قرآن به هر نحوی بود، قرآن را در هر چیزی که مناسب تشخیص می دادند می نگاشتند، که به برخی از آنها اشاره می شود: اکتاف، جمع کتف استخوان های کتف شتر و گوسفند، اکتاب، تخته های پهن جلوی جهاز شتر، اضلاع، استخوان دنده ها، عسب جمع عسیب، شاخه های نخل، لخاف، سنگهای نازک سیقلی، ظرره، سنگهای تیز یا سنگهای مدور، رقاع، پوست دباغی و پرداخت شده، کاغذ، ورق، حریر، پارچه های ابریشمی، ادیم، چرم، قضیم پوست نازک و سفید، جرائد النحل شاخه های خرما، کرانیف، بیخ شاخه های خرما و.

مروری بر گذشته

در بحث تاریخ قرآن شیوه ای انتخاب شد که نوع روایات و شواهد تاریخی معنا و هماهنگ شدند و از طرد آنها به گمان تعارض خودداری شد در این قسمت سه دیدگاه مطرح شد که دیدگاه اول از اخباریون بود، که سست و بی اساس تلقی شد این دیدگاه بر این باور است که قرآن در عهد رسول الله (ص) جمع آوری نشده است دیدگاه دوم معتقد است که قرآن با تمام خصوصیات حتی ترتیب سوره ها در عهد رسول الله (ص) صورت شکل گرفت که اثبات ترتیب سوره ها در زمان حضرت بسیار مشکل است دیدگاه سوم که بهترین بود، برای قرآن سه مرحله تدوین معتقد است

، یکی شکل گیری سوره ها با ترتیب آیه ها که در عهد رسول الله (ص) صورت گرفته است دوم جمع آوری صحف و قرآنها را پراکنده در داخل جلد که در عهد ابوبکر انجام گرفته است سوم تنظیم سوره ها برای ایجاد وحدت قرائت که در زمان عثمان شکل گرفته است این دیدگاه هر روایت و شاهد تاریخی را به مورد خودش متوجه و معنا می نماید در این بخش دیدگاه علی (ع) و نیز به جمع آوری و تدوین علی بن ابی طالب (ع) و ویژگی های قرآن حضرت بررسی شد و نیز به سرنوشت قرآن امام (ع) اشاره شد و سرنوشت قرآنها عثمانی مطرح شد که همه مندرس شده اند به این نکته نیز اشاره شد که ترتیب آیه ها توفیقی است و اعراب گذاری و نقطه گذاری قرآن در زمان حجاج شکل گرفت در بخش پایانی پیدایش خط عربی نیز مطرح گردید.

صیانت قرآن

توضیحات

در برخی از کتاب های علوم قرآنی صیانت قرآن از تحریف نیز یکی از موضوعات علوم قرآنی مطرح شده است لیکن به لحاظ این که این موضوع بسیار روشن و بدون غبار است شایسته نیست که آن را به عنوان یک موضوع مستقل علوم قرآنی طرح نمود زیرا صیانت قرآن امری ضروری می باشد و تنها برخی افراد معاند، ایجاد شبهه نموده اند و عده ای خوش باور هم آن را پذیرفته اند! به همین جهت این موضوع به صورت مبسوط و مستقل مطرح نمی شود و تنها به محورهای اصلی آن اشاره می شود.

دلیل تواتر

بهترین دلیل بر صیانت قرآن تواتر قرآن است همان گونه که در بحث قرائت نیز مطرح شده است ، مسلمانان در تواتر قرآن تردید ندارند و همه محققان متفق هستند که قرآن به غیر تواتر ثابت نمی شود، حتی در بحث قرائت بر تواتر یک اعراب نیز برهان اقامه شده است عامل اصلی تواتر قرآن این است که هم خود قرآن و هم رسول الله (ص) و ائمه اطهار (ع) اهتمام فوق العاده ای به قرآن قایل بودند از طرفی جاذبه های ذاتی قرآن موجب شیفتگی انبوه حق باوران شده و دل باختگان قرآن خمیر مایه و خونشان با قرآن آمیخته شده ، بگونه ای که بلکه هزاران آن را در سینه ها حفظ کردند و دست به دست ، نسل به نسل منتقل نمودند، بدین صورت تواتر قرآن شکل گرفت و موجب صیانت آن از هر خطر شد.

استدلال به آیه های قرآن

در عین حال بعد از اثبات قرآن با دلیل تواتر، به آیه های قرآن نیز برای اثبات صیانت قرآن می توان استدلال نمود، از جمله آیه حفظ که می فرماید: (انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون) ((۲۳۰))، ((ما قرآن را نازل کردیم و ما آن را از هر خطر حفظ می کنیم))، و عده الهی اجتناب ناپذیر است و کسی در برابر اراده الهی نمی تواند ایجاد خلل نماید و نیز آیه مبارکه نفی باطل: (وانه لکتاب عزیز لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه)، ((کتابی است نفوذ ناپذیر، باطل از هیچ جانبی به سوی آن راه ندارد و مسلم تحریف باطل است که ساحت قرآن از آن منزه است)). و نیز حدیث شریف ثقلین که قرآن

و عترت را دو میراث رسول الله (ص) معرفی می کند و دستور به پیروی از این دو می دهد، گواه بر صیانت قرآن از هر گونه باطل و تحریف می باشد زیرا اگر تحریف در آن راه پیدا می کرد، رسول الله (ص) به صورت مطلق و فراگیر امر به پیروی از آن نمی نمود و نیز روایاتی که در ناسازگاری روایات باقرآن، قرآن را محور قرار می دهد، که روایات را به قرآن عرضه نمایند، آنچه با قرآن ناسازگار بود باطل است دلیل بر حق مداری قرآن و بی پیرایگی آن از هر گونه باطل است و همچنین آخرین وحی بودن قرآن دلیل بر صیانت آن است زیرا اگر آخرین وحی الهی هم دست خوش تحریف قرار گیرد اتمام حجت بر مردم از سوی خدای سبحان رخت برمی بندد و افزون بر اینها اعجاز قرآن که سخن گفتن همانند قرآن را بر بشر ناممکن می کند دلیل بر صیانت قرآن از تحریف به زیاده است اینها دلیل هایی است که افزون بر تواتر قرآن می توان بر صیانت قرآن ارائه نمود.

پاسخ شبهات

با این دلایل شبهات برخی که متأسفانه تحریف قرآن را پذیرفته ، حتی بگمان سست خویش بر آن استدلال هم می نمایند روشن می شود زیرا نوع افرادی که این نکته انحرافی را پذیرفته اند، از اخباریون هستند که برخی دیگر را نیز به اشتباه انداخته اند این گروه در اثر اعتماد به برخی روایات بی اساس مطالبی بی پایه ای را باور نموده اند و مطالبی را هم به عنوان دلیل مطرح کرده اند از جمله این که چون جمع آوری

قرآن به دست معصوم انجام نگرفته است و بعد از رسول الله (ص) بوده است خطا و تحریف در آن حتمی است دیگر این که روایات بسیاری دلالت دارند که اولین کسی که قرآن را جمع آوری کرد علی (ع) بود و چون قرآن علی (ع) قرآن حقیقی بود و قرآن متداول بین عموم مردم تفاوتها داشت، آن را نپذیرفتند، معلوم می شود قرآن متداول با قرآن اصلی تفاوت دارد. دلیل عمده که برخی اخباریون به آن اعتماد نموده اند روایات زیادی است که تعبیرات گوناگون دارند مانند این که می گویند فلان آیه ((نزلت فی علی (ع))) یا دلالت دارند چند آیه یا ثلث قرآن از فلان قسمت قرآن حذف شده است! بهترین معتمد این خوش باوران این مطلب است. از مطالب گذشته پاسخ این پندارها آشکار شد، زیرا در جمع و تدوین قرآن به اثبات رسید که قرآن با اشراف رسول الله (ص) در عهد خود خود حضرت جمع آوری شد و قرآن علی (ع) تفاوت اساسی با قرآنهای دیگر نداشت تنها در ترتیب سوره ها و برخی توضیحات حاشیه ای با قرآن متداول فرق می کرد و روایاتی که عمده معتمد اینان است یا روایات تفسیری و تطبیق است، یا بیان شان نزول است که دلالت بر تحریف ندارند اماروایاتی که می گویند برخی قسمت های قرآن حذف شده باطل محض هستند زیرا اولاسند ندارند، ثانیاً با قرآن تعارض دارند، و براساس روایات صحیح، عرضه نمودن روایات بر قرآن زخرف و باطل هستند، اگر چه صدها روایات هم باشند از تراکم این

گونه روایات تواتر و صدق بدست نمی آید زیرا احتمال صدق در هیچ کدام وجود ندارد تواتر از روایات کثیری بدست می آید که در تک تک آنها احتمال صدق باشد و احتمال تبانی همه آنها بر کذب محال باشد، که از تراکم آنها صدق و یقین بدست آید والا اگر در هیچ کدام احتمال صدق نباشد تواتر پدید نمی آید زیرا که: ((از تراکم کذب صدق پدید نمی آید)) لذا نباید کسی توهم تواتر که در مورد روایات تحریف نماید. این مقدار بحث که اشاره به دلیل های صیانت قرآن از تحریف و نیز پاسخ شبهات عمده بود در این راستا کافی به نظر می رسد گرچه طرح بحث ضرورت چندانی هم نداشت .

قرائت متواتر در قرآن

اشاره

در بحث قرائت، شیوه جدیدی پیش گرفته شده است، دیدگاه منتخب این است که قرآن یک قرائت بیشتر ندارد تلاش شده بر قرائت صحیح و اصلی قرآن برهان اقامه شود قرائت های گوناگون در قرآن یک پدیده عارضی است که از صدر اسلام در کنار قرائت اصلی قرآن پدید آمده است و هیچ گاه ضربه به قرائت اصلی هم وارد نکرده است در این بخش ادعا شده است که یک قرائت از قرآن متواتر است و آن همین قرائت عمومی که همه مسلمانان بر آن هستند، می باشد و دیگر قرائت ها حتی قرائت های قرا سبع هم اعتباری ندارند، نه برهان عقلی آنها را تایید می کند، و نه روایات نبوی (ص) و نه آثار عترت (ع) در این قسمت از نوشتار، ریشه های پدید اختلاف قرائت نیز بررسی شده است و روایات معروف به روایات نزول قرآن بر احرف

سبعه

مورد نقد قرار گرفته است. این بحث ملاک صحت قرائت را تنها یک چیز می داند و آن تواتر است و قرائت عاصم هم چون منطبق با قرائت متواتر بوده شهرت پیدا کرده است, و الا نه قرائت عاصم و نه سایر قرا سبب به لحاظ قرائت فرد هیچ کدام معتبر و مستند به زمان رسول الله (ص) نمی باشند بعد از طرح بحث به صورت کامل نتیجه و ارمغان این بخش با ادله ای که طرح شده است, این خواهد بود که یک قرائت از قرآن بیشتر صحیح نیست و به همین جهت از خوانندگان ارجمند این انتظار است که با دقت به این بحث توجه فرموده و به لحاظ نبودن شیوه استدلال قهرا ممکن است مشتمل بر کاستی نیز باشد, که انتقاد علمی و توأم با اخلاص کاستی ها را جبران خواهد نمود.

معنای قرائت

قرائت, یعنی ردیف کردن حروف و کلمات و تلفظ آنها با صوت معنای فارسی قرائت همان خواندن است یعنی تلفظ کلمات در فضای دهان در تحقق قرائت دو چیز محور است, یکی حروف, دیگری علائم و اعراب حروف هر دو جز حقیقت و جوهر قرائت هستند, که قرائت بدون یکی از آنها شکل نمی گیرد به دیگر سخن چون در بخش قرائت سخن از تلفظ حروف است در تلفظ حروف افزون بر خود حروف, اعراب آنها نیز جز حقیقت قرائت می باشد, به نوعی که بدون اعراب هیچ حرفی تلفظ نمی شود گرچه در نگاشتن حروف و کلمات بدون اعراب نیز نگاشته می شوند و البته این نکته اختصاص به قرآن ندارد و تلفظ تمام حروف در هر فرهنگ و زبانی این

چنین است .

دیدگاه منتخب

در این بخش آن چه به عنوان دیدگاه صحیح و منتخب انتخاب می شود، این است که : قرآن یک قرائت بیشتر ندارد و قرائت های گوناگون از قرآن خارج حقیقت قرآن هستند و باید از آن پرهیز شود و اختلاف قرائت در قرآن یک پدیده عارضی می باشد و مورد تایید برهان عقل و روایات نمی باشد.

تاسیس قاعده

ابتدا این نکته قابل توجه است که صحیح بودن یک قرائت در قرآن بر اساس قاعده واصل می باشد که هر عبارتی یک قرائت بیشتر ندارد لذا تجویز قرائت های گوناگون از قرآن نیاز به برهان دارد و آن کسی که مدعی است دو قرائت یا هفت قرائت در قرآن جایز و صحیح می باشد، باید دلیل بیاورد، نه آن که می گوید یک قرائت بیشتر صحیح نیست ، زیرا این ادعا بر طبق قاعده و اصل در محاوره و سخن گفتن است قرائت های گوناگون بر خلاف قاعده می باشد و باید با دلیل معتبر اثبات شود درعین حال هم به دیدگاه منتخب برهان اقامه خواهد شد و هم ادله طرف مقابل مورد نقد قرار خواهد گرفت .

برهان عقلی

در بحث قرائت سخن از قرآن ملفوظ است نه قرآن مکتوب ، سخن از قرآنی است که به صورت صوت بر رسول (ص) تلفظ شده است هر کلمه یا جمله ای که تلفظ می شود تلفظ بدون اعراب ممکن نیست و یک تلفظ یک اعراب بیشتر پذیرا نمی باشد و یک اعراب هم جز حقیقت تلفظ است در یک تلفظ هیچ گاه دو اعراب وجود ندارد، و چون قرآن یک مرتبه بر رسول الله (ص) تلفظ شده

است یعنی حقیقت قرآن که به شکل لفظعربی مبین درآمده یک مرتبه بر رسول الله (ص) تلفظ شده است یک مرتبه تلفظ یک اعراب بیشتر به خود نمی گیرد لذا قرآن یک اعراب بیشتر ندارد مقدمات برهان را به این شکل می توان ترتیب داد و تردید در هر کدام از این مقدمات تردید در حصول نتیجه خواهد بود و اگر تردید راه نداشت نتیجه برهان حتمی است . ۱ تلفظ هر عبارت یعنی کلمات و جمله ها یک اعراب بیشتر نمی گیرد. ۲۲ اعراب جز حقیقت هر تلفظ است و از آن جدا نمی شود. ۳ قرآن یک مرتبه بیشتر بر رسول الله (ص) تلفظ نشده است . یک مرتبه تلفظ، یک اعراب بیشتر ندارد، قرآن یک اعراب بیشتر ندارد. مقدمه اول و دوم بیش از این نیاز به توضیح ندارد ، برای این که نتیجه برهان بهتر آشکار شود مقدمه سوم را قدری توضیح می دهم . چون منظور از قرآن قرآن تلفظ شده است و قرآن توسط روح الامین (ع) یک مرتبه بر پیامبر تلفظ شده است یعنی هر آیه را روح الامین (ع) یک مرتبه بر رسول الله (ص) تلفظ می کرد و حضرت هم به طور صحیح آن را تلقی می نمودند و بر مردم ابلاغ می کردند لذا قرآن یک مرتبه بیشتر نزول ندارد و حتی کسانی ، مانند بسیاری از فقهای شیعه که قرائت های گوناگون را می پذیرند نمی گویند قرآن چند مرتبه نازل شده است بلکه آنها نیز یک مرتبه نزول قرآن را می پذیرند و بر قرائت های گوناگون دلیل دیگری طرح می

کنند البته سخن در این نیست که یک اعراب چندین مرتبه نمی تواند نازل شود یک کلمه یا جمله با یک اعراب دو مرتبه یا ده مرتبه می تواند نازل شود چنان که در مورد برخی از سوره ها مانند سوره حمد گفته می شود یک بار در مکه و یک مرتبه در مدینه نازل شده است یا آیه: (اولئك على هدى من ربهم واولئك هم المفلحون) ((۲۳۱)) و آیه: (فبای آلا ربکما تکذبان) در سوره الرحمن و: (ویل یومئذ للمکذبین) در سوره مرسلات، دو مرتبه یا چندین بار نازل شده است سخن در این جهت نیست، سخن در عکس این قضیه است که یک نزول چندین اعراب ندارد نه یک اعراب چند مرتبه نمی تواند نازل شود با توجه به این نکته وقتی قرآن یک نزول داشته باشد، یک اعراب نیز بیشتر نخواهد داشت، اعراب های دیگر و قرائت های متفاوت خارج از حقیقت قرآن خواهد بود.

رسول الله (ص) و اختلاف قرائت

اگر برهان عقلی که طرح شد بدون خدشه باشد، روایات هیچ گاه مقابل برهان عقل نخواهند بود، بلکه آثار رسول الله (ص) و عترت (ع) همگون و هم نوا با برهان عقل می باشند، لذا اگر روایتی به ظاهر فضای سخن ناسازگاری با برهان عقلی داشته باشد، باید درباره آن چاره ای اندیشید به همین جهت اگر روایات با برهان سازگار بودند، که مشکلی نخواهد بود و الا روایاتی اعتبار خواهند داشت که با قواعد اصلی و برهان عقلی هم خوانی داشته باشند و البته این با فرض صحیح بودن سند آن روایات است با این توضیح به بررسی نمونه هایی از روایات رسیده از رسول الله (ص)

(می نشینیم که آیا حضرت اختلاف قرائت را تایید می نمود؟)

! یا روایات هم مؤید همان برهان عقلی می باشد. از برخی روایات به خوبی آشکار است که رسول الله (ص) نه تنها قرائت های گوناگون را تایید نمی کرد، بلکه در مقابل آن سخت برمی آشفته و آنها را مردود می دانست، زیرا وقتی یک قرائت بیشتر جز حقیقت قرآن نباشد، قرائت های گوناگون تغییر قرآن به حساب خواهد آمد و رسول الله (ص) که حافظ و نگهبان قرآن از همه خطرها است، می بایست در مقابل این نوع مسائل مقابله نماید. عبدالله ابن مسعود نقل می کند: دو نفر در قرائت قرآن اختلاف داشتند و هر دو قرائت خود را به رسول الله (ص) نسبت می دادند، به محضر حضرت رسیدند حضرت قرائت هر دو را شنید و سخت برآشفته و آنگاه آنها را از آن قرائت نهی کرد: ((اختلف رجلان فی سورة فقال: هذا اقرانی النبی وقال الاخر هذا اقرانی النبی فاتی النبی فاخبر بذلك قال: فتغیر وجهه وعنده رجل فقال: اقرؤوا کما علمتم فلا ادری ابشی امر قبل نفسه فانما هلک من کان قبلکم اختلافهم علی انبیائهم)) ((۲۳۲)). ((دو نفر در قرائت اختلاف داشتند که هر دو قرائت خویش را به رسول الله (ص) نسبت می دادند، خدمت حضرت رسیدند و موضوع را در میان گذاشتند حضرت از شدت ناراحتی صورتش تغییر کرد و به آنها فرمود: قرآن را همان گونه که یاد گرفتید بخوانید چیزی از پیش خود بدعت گذاری نکنید که امت های پیش از شما در اثر همین بدعت گذاری و ناسازگاری با پیامبران

خویش ، به نابودی رسیدند)). در این روایت دو نکته اساسی مشاهده می شود، اول این که حضرت همگان را به یک قرائت رهنمود می دهد، همان قرائتی که متداول است و یاد گرفته اند دوم این که از قرائتهای گوناگون پرهیز می دهد و اجازه نمی دهد قرآن را به بیش از یک قرائت بخوانند. ممکن است گفته شود این یک احتمال است در کنار آن احتمال دیگر مشکل می سازد و آن این که : حضرت آنها را از قرائت های غیر صحیح پرهیز می دهد ممکن است چندین قرائت از قرآن وجود داشته و همه آنها صحیح بوده اند، لیکن آن دو نفر به غیر این قرائت های صحیح قرائت کرده اند که موجب نگرانی حضرت شدند. لیکن تثبیت این احتمال در صورتی است که دلیل بر رواج قرائت های گوناگون در زمان رسول الله (ص) وجود داشته باشد، در حالی که چنین دلیلی وجود ندارد و اگر قرائت های دیگری هم وجود داشت ، در حاشیه قرائت اصلی بوده و رواج نداشت باتوجه به این که این احتمال مخالف با برهان عقل نیز می باشد و بر خلاف قاعده و اصل اولی است ، احتمال اول در روایت تثبیت می شود که منظور روایت نفی هر گونه قرائت غیر از یک قرائت متداول و اصلی قرآن است . روایت دیگر از رسول الله (ص) نقل شده است که : ((لولا ان الناس قرؤوا القرآن كما انزل ما اختلف فيه اثنان ((۲۳۳)))). ((اگر مردم قرآن را همان گونه که نازل شده است قرائت می کردند، حتی دو نفر درباره آن اختلاف پیدا نمی کردند)).

دلالت این روایت خیلی آشکارتر از قبلی است که یک قرائت بیشتر صحیح نیست، زیرا می‌فرماید اگر قرآن همان گونه که نازل شده قرائت شود کسی در آن اختلاف نمی‌کند این تعبیر هر گونه تفاوت قرائت را مردود می‌کند، زیرا دو نوع قرائت اختلاف است لذا براساس این روایت یکی از آنها قرآن نیست بلکه خارج از حقیقت قرآن است.

اختلاف لهجه

اختلاف قرائت در واقع اختلاف در اعراب کلمات می‌باشد و با اختلاف لهجه فرق می‌کند، زیرا ممکن است کسی در اثر داشتن لهجه نتواند یک اعراب را همانند یک عرب زبان ادا کند که در حقیقت می‌خواهد همان قرائت و اعراب اصلی را تلفظ نماید، لیکن زبان او انعطاف ندارد و قادر نیست اعراب اصلی را واضح تلفظ کند در بین فارسی زبانها هستند شهرهایی که وقتی می‌خواهد امام بگویند، امام تلفظ می‌کنند مسجد را مسجد تلفظ می‌کنند این تلفظ در اثر لهجه است، تفاوت در قرائت نیست، لذا در زمان رسول الله (ص) هم چنین چیزی وجود داشت و حضرت این گونه تفاوت‌ها را مردود نمی‌دانستند، چه بسا تایید هم می‌نمودند. ((عن ابی بن کعب قال: كنت في المسجد فدخل رجل يصلي فقرا قرئه فانكرتهاريال ثم دخل رجل آخر فقرا اقراه غير قراه صاحبه فدخلنا جميعا على رسول الله (ص) فامرهم رسول الله (ص) فقرا، فحسن رسول الله (ص) شأنهما)) ((۲۳۴)). (ابی نقل می‌کند من در مسجد بودم که شخصی آمد و شروع به خواندن نماز کرد و نماز را به قرائتی خواند که من آن را نمی‌شناختم آنگاه فرد دیگری که رفیق

همان بود آمد او نیز با قرائتی نماز خواند که حتی مثل قرائت قبلی نبود همه با هم به محضر رسول الله (ص) وارد شدیم حضرت به آن دو دستور فرمودند قرائت کنند، وقتی قرائت کردند قرائت هر دو را تایید و تحسین نمودند)). آیا تفاوت قرائت این دو نفر چگونه بوده است که مورد تایید حضرت می باشد؟

احتمال دارد اینها دو نوع دیگر قرآن را قرائت کردند که هر دو نوع در عین حال واقعا اختلاف در اعراب بوده است حضرت آنها را تایید نموده است احتمال دیگر این است که این دو نفر اختلاف لهجه دانسته اند و در واقع همان قرائت اصلی را بالهجه خودشان خواندند و به این جهت حضرت آنها را تایید کرد زیرا این نوع تفاوت اختلاف در قرائت نیست احتمال اول در روایت مردود است، زیرا راوی شخصی چون ابی بن کعب است که نویسنده قرآن بود و قرآن را مانند علی بن ابی طالب (ع) و عبد الله بن مسعود از اول تا آخر نگاهشته بود و صاحب مصحف کامل بود (منظور آن مقدر سوره هایی که تازمان صدور روایت نازل شده بودند) و کاملا فردی آشنا به شؤون قرآن بود چگونه قرائتی از قرآن وجود دارد و آن قرائت صحیح هم می باشد، و آن دو نفر وارد شده آشنا بوده اند، اما فردی چون ابی که همواره همراه سول الله (ص) بود با آن قرائتها آشنا نبود؟

! لذا احتمال اول مردود است با توجه به این نکته احتمال دوم در روایت تثبیت می شود، که این دو نفر اختلاف لهجه داشته اند، و یا اعراب دور از حجاز بوده اند

و یا عجم بوده اند که وقتی قرائت می کرده اند برای مثل ابی ناشناخته بوده است اما رسول الله (ص) چون تشخیص دادند که اینها در واقع اختلاف قرائت نمی باشد، هر دو را تایید نمودند افزون بر این، این احتمال هم با دلیل عقلی و قاعده اولی در محاوره که کلمات و جمله ها را یک مرتبه تلفظ می کنند و یک مرتبه تلفظ یک اعراب بیشتر نمی پذیرد هم خوانی دارد. مشابه این روایت، روایت دیگر از رسول الله (ص) است: ((فای ذلک قراتم اصبتم فلاتماروا))، ((هرکدام از اینها را قرائت نمودید درست است، بحث و جدل نکنید)). این روایات هم مانند قبلی ناظر به اختلاف لهجه است لذا این نوع روایات را که اختلاف را تایید می نماید، می تواند به اختلاف لهجه معنا نمود با توجه به این نکته روایتی از رسول الله (ص) وجود ندارد که اختلاف قرائت را تایید نماید.

ائمه (ع) و اختلاف قرائت

وقتی قرائت های متفاوت خارج از حقیقت قرآن باشد و بر خلاف برهان و بر خلاف سیره رسول الله (ص) باشد، موضع ائمه (ع) نیز همان موضع رسول الله (ص) خواهد بود آنها نیز نه تنها قرائت های گوناگون را تایید نخواهند نمود، بلکه با آن مقابله نموده و مردم را به قرائت اصلی قرآن رهنمود خواهند نمود وقتی به روایات ائمه (ع) مراجعه می شود، آنچه آشکارا از زبان گویای آنها بگوش می رسد مقابله با اختلاف قرائت است. روایتی با سند صحیح از امام باقر (ع)، چنین می فرماید: ((قال ان القرآن واحد نزل من عند واحد ولكن الاختلاف یجی

من قبل الرواه ((۲۳۵))، ((قرآن یکی است از جانب یک خدا نازل شده است اختلاف از جانب روات است)). منظور از یکی بودن قرآن چیست؟

آیا منظور این است که قرآن یک معنا دارد؟

این معنا مردود است زیرا آیه هاقرآن چه بسا چندین معنای صحیح و محکم داشته باشند اختلاف دیگری هم جز اختلاف قرائت در قرآن مطرح نبوده است این که امام (ع) می فرماید: قرآن از جانب یک خداست و یکی است، یعنی یک قرائت بیشتر ندارد آیا این روایت قرائت های متفاوت از قرآن را مردود نمی داند؟

!. در روایت صحیح دیگر وقتی سخن از نزول قرآن بر هفت حرف است، امام (ع) به شدت برخورد می کند و می فرماید: اینها دروغ می گوید قرآن بر یک حرف بیشتر نازل نشده است: ((قلت لابی عبدالله (ع) ان الناس، يقولون نزل القرآن علی سبعة احرف فقال كذبوا اعدا الله ولكنه نزل علی حرف واحد من عند الواحد ((۲۳۶)))). (به امام صادق (ع) عرض شد برخی از مردم می گویند قرآن بر هفت حرف نازل شده است! فرمود دروغ می گویند، دشمنان خدا قرآن بر یک حرف از سوی یک خدا نازل شده است)). در این روایت سخن از نزول قرآن بر هفت حرف است که بر اساس روایاتی که اهل سنت نقل نموده اند (روایات احرف سبعة) امام (ع) به شدت با آن مقابله می کند که این سخن صحیح نیست، که قرآن بر هفت حرف نازل شده است از این گونه روایات در عین حال که سند ندارند، معانی گوناگون شده است یکی

از آن معانی قرائت های گوناگون می باشد که برخی روایات سبع را قرائت های قرا سبع معنا نموده اند که امام (ع) ردمی کند در هر صورت منظور از روایات احرف سبعة هر چه که باشد، امام (ع) آنها را مردود می داند و با توجه به ذیل روایت که مشابه تعبیر روایت قبل است، فضا و سیاق روایت همان مردود دانستن قرائت های گوناگون است و توجه دادن مردم به این نکته که قرآن از جانب یک خدا است و یک اعراب و قرائت نیز بیشتر ندارد. در روایت موثق دیگر به طور آشکار امام صادق (ع) تنها یک قرائت را تایید می کند قرائت های دیگر را مردود و گمراهی می خوانند، حتی اگر از عبد الله بن مسعود باشد!:: ((عن ابی عبد الله (ع) ان کان ابن مسعود لا یقرا علی قرائتنا، فهو ضال، فقال: ویبعه ضال نعم ضال ثم قال: ابو عبد الله (ع) اما نحن فنقرا علی قرائه ابی ((۲۳۷)).

((اگر ابن مسعود بر خلاف قرائت ما قرائت کند گمراه است راوی از تعبیر امام تعجب می کند که ابن مسعود گمراه باشد می پرسد ابن مسعود گمراه است! امام مجددامی فرماید: آری: آنگاه می فرماید ما بر قرائت ابی هستیم در این روایت امام (ع) می فرماید ما بر یک قرائت هستیم و آن قرائت ابی است)). اگر قرائت های گوناگون از قرآن صحیح بود، چرا امام آنها را رد می کند؟

ابی که بیش از یک قرائت ندارد اگر قرائت های گوناگون می خواهد صحیح باشد، باید قرائت هایی مانند عبد الله بن مسعود صحیح باشد، چگونه

امام بیش از یک قرائت را حتی اگر از ابن مسعود هم باشد مردود می داند؟

آیا این تعبیر آشکارا ردقرائتهای متفاوت نیست اگر امام صادق (ع) بخواهد قرائت های گوناگون را نفی کند با چه زبانی طرح می کند؟

!. در برخی روایات دیگر ضمن این که امام (ع) مخاطب را از قرائت های گوناگون پرهیز می دهد، آنها را به قرائت متداول و متواتر در نزد مردم ارجاع می دهد: ((قرا رجل علی ابی عبد الله (ع) وانا اسمع حروفا من القرآن لیس علی ما یقرؤوها الناس فقال ابو عبد الله (ع) کف عن هذه القراه اقرا کما یقر الناس ((۲۳۸)))). ((شخصی در نزد امام صادق (ع) به نوعی قرآن قرائت می کند که متداول بین مردم نبوده است امام (ع) به او می فرماید از این قرائت دست بردار همان گونه که مردم قرائت می کنند، همان طور قرائت کن)). که مفاد روایت طرد قرائت ها می باشد آنگاه در دنبال روایت سخن از قرآنی که علی بن ابی طالب (ع) جمع آوری نمود می باشد، که در نزد امام زمان (ع) ودیعه است، که قبلا شرح آن گذشت. در روایت دیگر از این مطلب تعبیر دیگر شده است: ((عن الصادق (ع) اقرؤوا کما علمتم)) ((۲۳۹))، ((همان گونه که یاد گرفته اید قرائت کنید)). این گونه تعبیرات که در سخنان رسول الله (ص) نیز نقل شده بود رهنمود به همین قرائت متداول در نزد مردم است که یک قرائت همواره معروف و متواتر در نزد مردم بوده است و این قرائت همان قرائت

اصلی قرآن است که معصومین (ع) بر آن رهنموده‌ستند معلوم می‌شود در کنار قرائت اصلی و متواتر قرآن قرائت گمنام همواره نیز بودند که رسول الله (ص) و ائمه از آن پرهیز می‌دهند.

احتمال دیگر

برخی در این روایات احتمالی دیگر طرح نموده‌اند که منظور از این تعبیر ((اقرؤوا کما یقر الناس)) رهنمود به یک قرائت نیست ، بلکه رهنمود به قرائت های متداول در آن زمان است و چه بسا خواسته‌اند این روایت را تایید بر قرائت های قرا سبع معنا کنند یعنی همان گونه که مردم قرائت های گوناگون دارند به همان قرائت ها قرائت کنید به غیر آنها قرائت نکنید شاید بسیاری از فقها که قرائت های گوناگون و بخصوص قرا سبع را جایز می‌دانند، این روایات را به همین احتمال معنا می‌کنند. لیکن این احتمال بی پایه است ، زیرا در صورتی این احتمال صحیح می‌تواند باشد که قرائت های گوناگون از قرآن ، در آن زمان متداول باشد، که همه آنها را بشناسند تا امام طرف را به آن رهنمود نماید و نیز باید قرائت قرا سبع در آن زمان متداول باشد تا بتوان روایت بر آن احتمال معنا کرد در حالی که در زمان صدور این روایت ، سخن از قرائت قرا سبع نبود قرائت این هفت نفر مطرح نبود ، زیرا زمان قرا سبع به بعد از امام صادق (ع) است برخی از اینها اصولاً در آن زمان مطرح نبودند و برخی هم اگر مطرح بود به صورت قرائت گمنام بودند، زیرا شهرت و مطرح شدن قرا سبع به اواخر قرن سوم ، زمان ابن مجاهد مربوط است

حمل روایات امام صادق (ع) و دیگر ائمه (ع) بر قرائت آنها به عنوان قرائت معروف در نزد مردم، بی اطلاعی از تطورات قرائت و مطرح شدن قراسع می باشد توضیح بیشتر در این باره خواهد آمد بنا بر این قرائت های گوناگون از قرآن از نظر ائمه (ع) نیز مردود می باشد.

پدیده اختلاف قرائت

با توجه به مطالبی که گذشت، قرائت های گوناگون از قرآن خارج از حقیقت قرآن و از نظر برهان و روایات رسول الله (ص) و ائمه (ع) امری مردود می باشد، گرچه مردود بودن قرائت های گوناگون دلیل نمی شود که وجود نداشته باشد، بلکه این پدیده عارضی از همان عهد رسول الله (ص) پدید آمد و همیشه نیز وجود داشته است که روایات خود اشاره به این نکته داشتند در عین حال این قرائت همواره در حاشیه قرائت اصلی بوده اند، هیچ گاه متداول نبوده اند از قرآن همواره یک قرائت متداول بوده است.

عوامل اختلاف قرائت

اختلاف قرائت انگیزه ها و عوامل متفاوت دارد، که برخی از آنها را بررسی می نمایم:.

الف: برخی اختلاف ها در اثر اختلاف لهجه است، که قاری قرائت اصلی را با لهجه خاص خودش قرائت می کند، شنونده آن را غیر از قرائت اصلی می پندارد این نوع تفاوت، اختلاف قرائت به حساب نمی آید و مورد تایید رسول الله (ص) نیز بوده است اختلاف لهجه همان است که روایت موثق از امام صادق (ع) می فرماید: ((ان الرجل الاعجمی من امتی ليقرا القرآن بعجميته فترفعه الملائكة على عربيته)) ((۲۴۰))، ((افرادی از امت من قرآن را

با لحن عجمی قرائت می کنند، فرشتگان به عربی می پذیرند)). ب: نوع دوم اشتباه و خطا در قرائت است، که شخص در اثر عدم آشنایی با قرائت اصلی، به صورت غلط قرائت می کند این نوع اختلاف هم مورد توجه نیست. ج: شکل دیگر اختلاف این است که دو اعراب یا ب..... از یک حرف به عنوان قرائت اصلی آن مطرح شود، تمام آن قرائت ها را صحیح بدانند، حال یا به عنوان این که همه آنها قرآن هستند یا این که یکی از آنها قرآن است محور بحث اختلاف قرائت که مردود شناخته شد، این نوع اختلاف است عامل این نوع اختلاف را در دو چیز می توان جستجو کرد، یکی اجتهاد و برداشت از روایات نبوی یا ائمه، که قرائت های گوناگون را طرح نموده اند، دوم، برداشت روایات احرف سبعة، که برخی این روایات را دست آویز قرار داده و قرائت های گوناگون را تجویز نموده اند از بحث های گذشته ضعف عامل اول روشن شد زیرا که این احتمال یک برداشت خلاف اصول محاوره ای روایات است و مورد پذیرش نیست روایاتی که از رسول الله (ص) نقل شده و نیز روایات ائمه اطهار که برخی از آنها طرح شد، اختلاف قرائت را رد می کند، و در خلال سخن به ضعف عامل دوم نیز اشاره شد، در عین حال به لحاظ اهمیت این عامل و برای آشنایی بیشتر با آن قدری بیشتر در این باره سخن می گوئیم.

روایات احرف سبعة

روایات متعددی در کتاب های روایی اهل سنت و نیز برخی کتاب های شیعه وارد شده است که قرآن

بر هفت حرف نازل شده است: ((عن النبی (ص) قال: انزل القرآن علی سبعة احرف)) ((۲۴۱))، ((از رسول الله (ص) نقل می کنند که قرآن را بر هفت حرف نازل نموده است)). ((عن النبی (ص) نزل القرآن من سبعة ابواب وعلی سبعة احرف)) ((۲۴۲))، ((قرآن از هفت در بر هفت حرف نازل شده است)). از طریق شیعه نیز روایاتی به همین مضمون نقل شده است: ((عن ابی عبدالله (ع) ان القرآن نزل علی سبعة احرف)) ((۲۴۳)) از امام صادق (ع) نقل می کنند که قرآن بر هفت حرف نازل شده است، در روایتی دیگر آمده است که حضرت از خدا می خواست که خدا بر او آسان بگیرد و اصرار می ورزید، تا در نهایت خدای سبحان اجازه فرمودند قرآن را بر هفت حرف قرائت کنند: ((ان الله یامرک ان تقرأ القرآن علی سبعة احرف)) ((۲۴۴))، ((خدای سبحان به تو دستور می دهد که قرآن را بر هفت حرف قرائت کنی که سخن از قرائت قرآن بر هفت حرف است)). لیکن روایت معتبر از طریق شیعه در این رابطه وجود ندارد، درعین حال از روایت احرف سبعة برداشت های گوناگون شده است که به لحاظ احتمالات گوناگون شاهی بر تثبیت احتمال قرائت های متفاوت وجود ندارد. برخی گفته اند منظور از هفت حرف هفت لغت و فرهنگ عرب است از قبیل قریش، هذیل، تمیم، ربیع، هوازن و ((۲۴۵)) برخی گفته اند منظور هفت نوع موضوع سخن است، امر، نهی، وعده، وعید، قصص، تاریخ، حلال، حرام، محکم

، متشابه و امثال آن ((۲۴۶)) برخی مانند فیض کاشانی فرموده اند ممکن است منظور هفت لهجه باشد، و عدد هم از باب کثرت می تواند باشد ((۲۴۷)) برخی دیگر مانند ابن جزری و ابن قتیبه و گفته اند منظور هفت نوع اختلاف قرائت است، ۱ اختلاف در اعراب بدون تغییر در معنای کلمه، ۲ اختلاف در اعراب با تغییر در معنا ۳ اختلاف در حروف کلمه با تغییر در معنا بدون اختلاف در صورت کلمه مانند نتلو با نبلو، ۴ احتمال چهارم عکس فرض سوم ۵ تغییر در معنا و صورت ۶ تقدیم و تاخیر ۷ اختلاف به زیاده و نقصان حروف و کلمات ((۲۴۸)) . ۵ دیدگاه پنجم که زرکشی مطرح می کند اینکه : منظور از هفت حرف، قرائت قراسع باشد ((۲۴۹)) دیدگاه های دیگری نیز وجود، لیکن هیچ کدام از اینها دلیل ندارند، به خصوص احتمال پنجم که ارتباط به بحث قرائت دارد به کلی مردود است، زیرا روایت احرف سبع گرچه ضعیف هستند لیکن منسوب به رسول الله (ص) می باشند و اگر صادر شده باشند از رسول الله (ص) صادر شده اند و در زمان رسول الله (ص) اکثر قرا سبع متولد نشده بودند تا نوبت به قرائت آنها برسد در هر صورت این روایات هیچ ارتباطی با قرائت قرا سبع ندارند.

قرا سبع

از بحث هایی که در موضوع قرائت مطرح است، پیدایش قرا سبع می باشد که برخی از فقها قرآن را براساس قرائت های آنها جایز می دانند با مرور اجمالی به زندگی نامه این هفت نفر و زمان شهرت قرائت آنها این نکته بهتر آشکار خواهد شد که

هیچ

روایت نبوی (ص) و روایات رسیده از ائمه اطهار(ع) را نمی توان متوجه قرائت این هفت نفر دانست، زیرا زمان صدور روایت فاصله زیادی با زمان مطرح شدن قرائت این هفت نفر عبارتند از: ۱. عبد الله بن عامر دمشقی، متولد سال ۸۰ رحلت ۱۱۸ ایشان از قرا اهل شام است و از پیروان معاویه می باشد که نسبت فسق هم به او فراوان داده شده است ((۲۵۰)). ۲. عبد الله بن کثیر مکی، تولد ۴۵ درگذشت ۱۲۰. ۳. عاصم بن بهدله ابی النجود کوفی، درگذشت ۱۲۷. ۴. زبان بن العلاء- ابو عمر و بصری، تولد ۶۸ درگذشت ۱۵۴. ۵. حمزه بن حبيب کوفی تولد، ۸۰ درگذشت، ۱۵۶. ۶. نافع بن عبد الرحمن مدنی درگذشت، ۱۶۹. ۷. علی بن حمزه کسایی کوفی درگذشت، ۱۸۹ ((۲۵۱)). زندگی اینها هیچ کدام معاصر رسول الله (ص) نبوده است و زمان برخی مانند نافع، کسایی به بعد از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) مربوط می شود گرچه زمان برخی از اینها همزمان با امام صادق(ع) است، لیکن اولاً- همه هفت نفر در آن زمان نبودند، و ثانیاً مهم مطرح بودن قرائت آنهاست این هفت نفر در زمان امام صادق(ع) به عنوان قراسع معروف نبوده اند، بلکه قرائت آنها هم مانند سایر قرائت های گم نام در حاشیه قرائت اصلی قرآن بوده است در هنگامی که احمد بن موسی بن العباس ابوبکر بغدادی معروف به ابوبکر بن مجاهد (متوفای ۳۲۴) ((۲۵۲)) مسؤولیت اقرا و

شؤون قرآن در دربار بنی عباس به عهده گرفت، از بین قرا، این هفت نفر را به عنوان قرائت های صحیح انتخاب، به همه جا ابلاغ کرد و مردم را از قرائت های دیگر منع نمود ((۲۵۳)). این کار ابن مجاهد موجب مطرح شدن قرائت این هفت نفر شد البته نه این که هفت قرائت معروف و مشهور در کنار قرائت اصلی قرار داشته است، بلکه هفت قرائت نسبت به سایر قرائت های گمنام شهرت پیدا کردند و اگر کسی می خواست قرائت گوناگون داشته باشد، به این قرائت ها می خواند و در عین حال این قرائت ها نسبت به قرائت اصلی همچنان گمنام بودند در هر صورت قرائت قرا سبب با زمان رسول الله (ص) خیلی فاصله دارد و نمی توان آنها را متصل به زمان رسول الله (ص) و حتی زمان ائمه (ع) نمود تجویز هر قرائتی باید مستند به نظر حضرت یا ائمه (ع) باشد. از این بحث نکته دیگری نیز روشن شد، زیرا وقتی قرائت قرا سبب بی سند باشد و نتوان آنها را به زمان رسول الله (ص) و ائمه (ع) متصل کرد تواتر هفت قرائت نیز امری موهوم خواهد بود لذا بسیاری از محققان به این نکته تصریح می کنند این جزری می گوید من ابتدا قرائت های قرا سبب را متواتر می دانستم، و آنگاه به اشکال آن پی بردم ((۲۵۴)) سیوطی می گوید قرائت های سبب متواتر نمی باشد ((۲۵۵)) فخر رازی می گوید تواتر قرائت های سبب اشکال دارد ((۲۵۶)) بلاغی می گوید قرائت های قرا سبب خبر واحد است ((۲۵۷))

خوبی می فرماید قرائت های قرا سب یا به خبر واحد یا به اجتهاد خود فرد است ((۲۵۸)) معرفت می فرماید تواتر قرآن ربطی به تواتر قرا سب ندارد و دلیل بر عدم تواتر قرا سب اقامه شده است ((۲۵۹)) چون بخش قرائت مشتمل بر دو مرحله است قبل از طرح مرحله دوم مروری کوتاه به مرحله اول نموده , آنگاه مرحله دوم را طرح می نمایم در این مرحله بر این نکته پافشاری شد که یک تلفظ یک قرائت بیشتر پذیرا نیست و تبیین شد که روایاتی که از رسول الله (ص) و یا از ائمه (ع) رسیده است همین موضوع را تایید می کند قرائت قرا سب را نمی توان به رسول الله (ص) یا ائمه (ع) متصل نمود, در نتیجه یک قرائت در قرآن صحیح است حال آن قرائت کدام است در مرحله دوم به این موضوع می پردازیم .

تواتر قرآن

توضیحات

مرحله دوم بحث قرائت را از تواتر قرآن شروع می کنیم به لحاظ جاذبه فوق العاده قرآن و به لحاظ اهتمام رسول الله (ص) به قرآن و تشویق خود قرآن در این رابطه , قرآن از هنگام نزول در بین مسلمانان به صورت گسترده مطرح بود در صدر اسلام سخن روز مردم چه مؤمن و چه مخالف قرآن بود, وقتی سوره ای نازل می شد, مؤمن با شوق و حرص وصف ناشدنی به سوی آن شتاب می کرد و قرآن را از دو لب رسول الله (ص) می گرفت و در قلب و سینه خود جا می داد مخالف نیز به لحاظ اعجاب ها و زیبایی های قرآن شیفته آن می شد و همواره در هر

محفلی سخن از قرآن بود. قرآن به نوعی در بین مسلمانان مطرح بود که تمام حدود آن را کاملاً و دقیقاً می شناختند و به حروف و کلمات و اعراب آن کاملاً آگاه بودند، به گونه ای که اگر کسی کلمه ای را اشتباه می گفت یا اعرابی را اشتباه قرائت می کرد، همگان متوجه می شدند و او را به اشتباهش گوشزد می کردند در محفل مسلمانان شیرین ترین سخن قرآن بود در مسجد و منزل آوای ملکوتی قرآن بلند بود و فضای مکه و مدینه عطر آگین از قرائت و حفظ قرآن بود قرآن در بین مسلمانان با حدود و شؤنش در حد تواتر مطرح بود عامل اصلی بقا قرآن و حفاظت آن از هر گونه خطر تحریف ، هم همین تواتر آن است و هیچ دلیلی بهتر از تواتر به حراست و صیانت قرآن نمی توان طرح نمود بر همین اساس اگر نویسندگان قرآن دهها نفر بودند، حافظان قرآن صدها و قاریان قرآن هزاران بودند در بین مسلمانان قرآن با تواتر شناخته می شد هیچ گاه پذیرفته نبود و نیست که جمله ای و یا کلمه ای و یا حتی اعرابی از قرآن با خبر واحد و یا شهادت دو فرد عادل و یا امارات و ظنون دیگر ثابت شود تواتر قرآن مورد پذیرش همه مسلمانان است ، کسی در تواتر قرآن تردید ندارد و این اندک توضیح هم که داده شد بدین جهت بود که عوامل تواتر اشاره شده باشد.

تواتر یک قرائت

وقتی قرآن متواتر باشد به ناچار باید یک قرائت آن نیز متواتر باشد بین تواتر قرآن و تواتر یک قرائت (قرائت اصلی) ملازمه است نه قرآن بدون آن اعراب و

نه با غیر آن اعراب می تواند متواتر شود زیرا در بخش اول گذشت که یک اعراب جز حقیقت قرآن است قرآن ملفوظ بدون اعراب ممکن نیست و آنچه در تواتر قرآن نقش اصلی دارد ملفوظ بودن آن است زیرا آنچه متواتر بود قرآن ملفوظ، که در زبانهای مردم صبح و شام تلاوت می شد بود نه قرآن مکتوب و به همین جهت در ثبت و انتقال حدود قرآن مانند اعراب و از نسلی به نسل دیگر آنچه مورد اعتماد مردم بود، همان حفظ قرآن بر اذهان و قلبها بود نه نوشته ها ابن جزری در این رابطه می گوید: ((نقل القرآن علی حفظ القلوب لا علی خط المصاحف والکتب)) ((۲۶۰)) انتقال قرآن از نسلی به نسل دیگر در اثر حفظ آن بر سینه ها بود، نه نگاشتن آن بر کاغذ لذا در قرن اول که قرآن نقطه و اعراب گذاری نشده بود مسلمانان با حفظ آن در سینه ها این خصوصیات را نسل به نسل منتقل کردند و قرآن ملفوظ همراه با اعراب است، اعراب اصلی قرآن جز حقیقت قرآن است بدین جهت قرآن نه بدون اعراب و نه با اعراب غیر اصلی نمی تواند متواتر باشد زیرا بدون اعراب که ممکن نیست، چون یک اعراب قهراتلفظ می شود و از طرفی اگر بخواهد با اعراب غیر اصلی متواتر شود، قرآن متواتر نشده است چیزی خارج از حقیقت قرآن در آن ضمیمه شده است، لذا اعراب در تحقق و شکل گیری قرآن نقش دارد اگر قرآن متواتر است که همه پذیرفته اند، باید تواتر یک اعراب آن را نیز بپذیرند بین این دو، ملازمه غیر قابل انفکاک است ((۲۶۱)) نتیجه این ملازمه

تواتر قرآن بر قرائت اصلی آن است و قرائت های گوناگون خارج از حقیقت آن خواهند بود بر این اساس همان گونه که بر یک قرائت برهان اقامه شد به تواتر یک قرائت نیز برهان شکل می گیرد.

کدام قرائت متواتر است؟

فضای نوشتار اکنون این سؤال را در مقابل چشمان خواننده، سبزی می نماید که اگر یک قرائت در قرآن صحیح است و آن قرائت هم همانند خود قرآن متواتر است این قرائت کدام قرائت است و منطبق به قرائت کدام قاری می باشد؟

. به این نکته در بخش های قبلی اشاره شده که پدیده قرائت های گوناگون یک پدیده نوظهور نمی باشد، بلکه از زمان نزول قرآن اختلاف قرائت ظهور کرد و در طول تاریخ قرآن نیز ادامه داشته است لیکن قرائت های گوناگون هیچ گاه در متن قرائت اصلی قرار نگرفته اند همواره در کنار و حاشیه قرائت اصلی بوده اند قرآن همواره بر یک قرائت عمومی در بین تمام مسلمانان مطرح بوده است قرائت عمومی قرآن همان قرائت است که هم اکنون نیز عموم مردم بر آن هستند عموم مردم در شهرها، روستاها، حتی صحرائشینان آشنا با قرآن، با آن قرائت آشنا هستند از قرائت های دیگر یا خبر ندارند و یا اگر هم اطلاع داشته باشند می گویند آن گونه نیز قرائت شده است این توهم بی اساس است که کسی بگوید قرائت های متفاوت حتی در شهر و یا بلاد قاری معروف، مطرح بوده است، بلکه حتی قرائت قاری های معروف در شهر و دیار خودش هم در حاشیه قرائت اصلی قرآن بوده است، همان گونه که امروز نیز این

چنین است . و محققان از علوم قرآنی هم ملائک اعتبار قرائت را همین قرائت عمومی قرار می دهند و به قرائت های دیگر هر چند از قرا معروف باشد، همه را گم نام می دانند اصطلاح گم نام بودن نسبی است گاهی قرائت های دیگر با هم سنجیده می شوند برخی نسبت به برخی دیگر ممکن است شهرت داشته باشند، مانند قرائت های قرا سبغ بعد از زمان ابن مجاهد نسبت به سایر قرائت ها لیکن همین قرائت ها نسبت به قرائت اصلی قرآن ، گم نام و در حاشیه قرائت اصلی بوده اند قرائت اصلی که جز حقیقت قرآن است ، ابتدا با حفظ در اذهان نسل به نسل منتقل می شده است قرائت قرآن با اعراب اصلی آن همراه با حروف و کلمات قرآن در همه جا مطرح بوده است اکنون هم بحمدالله در اثر رواج نعمت چاپ و نشر، حتی در چاپ قرآنها هم وحدت رویه مشاهده می شود، کشورهای مسلمان که اقدام به نشر قرآن می کنند، همگان بر یک اعراب ، آن رامی نگارند گر چه برخی در گوشه و کنار اعمال سلیقه نموده و به برخی قرائت متفاوت هم توجه نموده اند، لیکن این نوعی کژراهه بوده و ناشی از ناآگاهی ناشر می باشد، که برخلاف قرائت عمومی اقدام می نماید باید از این اعمال سلیقه ها پرهیز شود در هر صورت قرائت عمومی متواتر اکنون در کتابت قرآن هم افزون بر تلفظ و حفظ آن در اذهان مشاهده می شود، که همه بر یک قرائت می نویسند و بر یک قرائت می خوانند. این قرائت همان قرائتی است که رسول الله (ص)

(و ائمه اطهار (ع) بر آن بودند این نکته گر چه نیاز به تایید ندارند زیرا برهانی است در عین حال به اعترافات برخی پژوهشگران وادی علوم قرآن و تفسیر اشاره می شود، که در طول تاریخ قرآن به این نکته توجه داشته اند. حمد بن سیرین اعتراف عبیده السلمانی (درگذشت ۷۲) را نقل می کند که قرائت عموم مردم که بر آن هستند همان قرائتی است که رسول الله (ص) بر آن بودند: ((القراه التي عرضت على النبي (ص) هي القراه التي يقرؤها الناس اليوم)) ((۲۶۲)) خلد بن یزید (درگذشت ۲۲۰) می گوید: به یحیی ابن عبدالله (درگذشت ۱۷۳) گفتم نافع قرائت دیگری در کلمه ((اذ تلقونه)) نقل می کند، وی گفت ما به این نقل ها کاری نداریم هر کس غیر از قرائت عموم مردم قرائت کند یا باید توبه کند یا گردن به شمشیر نهد. ((لانه قرا غیر قراه الناس ونحن لو وجدنا رجلا- يقرأ بما ليس بين اللوحين ما كان بيننا وبينه الا التوبه او نضرب عنقه)) ((۲۶۳))، ((آن قرائت که از نافع روایت می شود غیر از قرائت عمومی مردم است ، چنین قاری یا باید توبه کند و یا به شمشیر گردن نهد)). در جای دیگر قرائتی را که بر خلاف قرائت عموم مردم باشد، گمنام می داند ((۲۶۴)) و نیز از ابو عمر و بصری که یکی از قرا سبب است روایت می کند: اگر کسی بر خلاف قرائت عموم مردم قرائت کند آن قرائت گم نام است . ((انی اتهم الواحد الشاذ اذا كان على خلاف ما جات به العامه)) ((۲۶۵)) قرائت برخلاف

قرائت عموم را از کجا آورده است ابن قتیبہ می گوید از قرائت عموم مردم عدول نباید نمود: ((نحن معشر المتکلفین فقد جمعنا اللہ بحسن اختیار السلف لنا علی مصحف هو آخر العرض ولیس لنا ان نعدہ)), ((ما بر قرائت زیبایی هستیم که گذشتگان ما آنرا انتخاب نموده اند و آخرین قرائتی است که بر رسول اللہ (ص) عرضه شده است نباید از آن عدول نمود)). لذا به هیچ کدام از قرائت ها نمی توان اعتماد نمود, چه قرائت قرا سبغ و چه دیگران, تنها قرائت عموم مردم, یعنی قرائت متواتر ملائک صحت قرائت است مرحوم محمدجواد بلاغی, محقق فرزانه و دانش ور فرهیخته علم کلام و علوم قرآن و تفسیر, سنگ تمام را در این مورد گذاشته و سخنی بس آشکار و متقن ابراز نموده است, که به لحاظ زیبایی و احکام فوق العاده آن, قسمتی از عبارت ایشان را می آوریم. ((من اجل تواتر القرآن الکریم بین عامه المسلمین جیلا- بعد جیل استمرت مادته و صورته و قرائته المتداوله علی نحو واحد فلم یوثر شیا علی مادته و صورته ما یروی عن بعض الناس من الخلاف فی قرائته من القرا سبغه المعروفین و غیرهم لم یسیطر علی صورته قرائه احدهم اتباعا له ولو فی بعض النسخ ولم یسیطر علیه ایضا ما روی من کثره القرائات المخالفه له مما انتشرت روایته فی الکتب کجامع البخاری و مستدرک الحاکم مستنده عن النبی (ص) و)). ((به خاطر این که قرآن کریم متواتر بین عموم مسلمانان, نسل به نسل بوده است تمام خصوصیات قرآن به یک روش حفظ شده است, هم ماده و حروف

و شکل قرائت متداول آن و چیزی در این حقیقت تاثیر منفی نهاده است ، حتی قرائت فرا سبغ حتی در برخی نسخه ها هم تاثیر در قرائت متداول قرآن نهاده است و نیز روایاتی که در جوامع روایی از رسول الله (ص) و دیگران در قرائت های گوناگون نقل شده است ، اینها هم تاثیر در قرائت اصلی قرآن نگذاشته است)) . آنگاه در مورد قرائت سبغ می فرماید: ((وان القرائات السبغ فضلا عن العشر انما هي صورة بعض الكلمات لا بزيادة كلمة او نقصانها ومع ذلك ماهي الا روايات آحاد عن آحاد لا توجب اطمینانا ولا وتوقا فضلا عن وهنها بالتعارض ومخالفتها للرسم المتداول المتواتر بين عامه المسلمين في السنين المتطاولة)). ((قرائت های هفت گانه تا چه رسد به ده گانه در اصل کلمه به زیاده و نقصان نیست در اعراب و قرائت آن است ، تمام اینها به خبر واحد است و موجب اطمینان نیستند، تا چه رسد به این که با قرائت عموم مردم که متواتر و متداول در طول سال های طولانی بوده است مقابله کند)). آنگاه از این مقدمات زیبا و متقن این چنین نتیجه می گیرد: ((اذن فلا يحسن ان يعدل في القرائه عما هو المتداول في الرسم والمعمول عليه بين عامه المسلمين في اجيالهم الى خصوصيات هذه القرائات مضافا الى انا معاشر الشيعه الاماميه قد امرنا بان نقرا كما يقرأ الناس ، اي نوع المسلمين وعامتهم)) ((۲۶۶)). ((بنابر این صحیح و نیکو نیست که کسی از قرائت متداول و متواتر بین عموم مردم به ویژگی های سایر قرائت ها عدول کند افزون بر این که ما شیعه از جانب ائمه اطهار

(ع) مامور هستیم برطبق قرائت متداول بخوانیم)). این سخن دقیق ترین و محکم ترین سخن است که از سوی یک پژوهشگر قرآنی ابرازی شود همان که تا کنون برآن استدال و پافشاری شد، این سخن نکات مهمی را در بردارد نخست متواتر بودن یک قرائت در طول تاریخ قرآن، دو دیگر این که قرائت های گوناگون حتی در یک نسخه و مورد هم، ضربه بر قرائت متداول نزده اند و قرائت های گوناگون حتی قرا سبع بی پایه می باشد سه دیگر این که ائمه اطهار (ع) هم شیعه را به همان قرائت عموم مردم رهنمود کرده اند و این همان تفسیر صحیح از تعبیر روایاتی است که می فرمود: ((اقروا کما یقر الناس)). محقق فرزانه مؤلف التمهید نیز در این باره می فرماید: ((فان ملاک صحه القراه هی موافقه ذاک النص المحفوظ لدی عامه المسلمین ((۲۶۷)))). ((ملاک صحت قرائت موافقت با قرائت عموم مسلمانان است)). البته ایشان به دنبال این سخن، سخن از سه شرط درباره ملاک صحت قرائت دارد، که آن سه شرط به یک شرط ارجاع داده می شود، که توضیح آن خواهد آمد.

فقها اسلام و قرا سبع

تا این قسمت نوشتار این نتیجه را می توان گرفت که قرائت های متفاوت از قرآن درحاشیه بوده است، و حتی مشهورترین قرائت متفاوت، بر قرائت اصلی ضربه به موضوع نزده است به عنوان نمونه معروف ترین قرائت در مقابل قرائت متواتر، در آیه ((مالک الیوم الدین)) است که قرائت اصلی ((مالک)) و قرائت دیگر که معروف است، ((ملک)) می باشد در عین حال، این قرائت، هیچ گاه

به قرائت متواتر ضربه زده و هیچ گاه این قرائت متواتر نشده است بلکه عموم مسلمانان همان ((مالک یوم الدین)) قرائت می کنند در گوشه و کنار، برخی ((ملک)) قرائت می نمایند، و یا احیاناً برخی از چاپ های قرآن در اثر کثرت راهگی ملک هم می نویسند با این حال هیچ کدام از عوامل باعث نشده است ((ملک)) متواتر شود و ((مالک)) از تواتر حذف شود بلکه هر نقطه از جامعه اسلامی که بروی و به قرائت هر مسلمانی گوش فرادهی مالک قرائت می کند و این نکته آشکار و بدون تردید است لیکن طرح نکته دیگری نیز لازم به نظر می رسد که چرابسیاری از فقهای فریقین قرائت های گوناگون از قرآن را جایز می شمارند؟

. در پاسخ این سؤال می توان گفت فرق عمده بین فقهای اهل سنت و تشیع در این رابطه وجود دارد فقهای اهل سنت و نیز محققان علوم قرآنی بر اساس این که روایات نزول قرآن بر احرف سبعة را صحیح می پندارند می گویند قرائت های گوناگون همه قرآن هستند لذا بر طبق همه آنها حتی قرائت های غیر سبعة هم جایز است و قرآن می باشند ابن جزری می گوید: ((کل قرائه وافقت العربیه ولو بوجه ووافقت احد مصاحف العثمانيه , لا يجوز ردها من الاحرف السبعة التي نزلت بها القرآن)) ((۲۶۸)) ((هر قرائتی که موافق عربیت و لو از یک جهت باشد و بر طبق یکی از مصحف های عثمانی باشد رد آن جایز نیست این قرائت ها که بر اساس احرف سبعة هستند، که قرآن بر اساس آنها نازل شده است صحیح می باشند)). زرقانی می گوید: ((ان

القرات کلها علی اختلافها کلام اللہ لا مدخل لبشر فیها ((۲۶۹))، ((همه قرات ، کلام اللہ هستند و بشر در آن دخالت ندارد)). جواب این گروه از علما بحث دیگری می طلبد که روایات احرف سبعه بی سند هستند، افزون بر این که مفاد آنها ربطی به قرات قرا سبع ندارد که بطور خلاصه این بحث طرح شد گر چه ممکن است اهل سنت آن را نپذیرند، اما فقهای شیعه در اثر برداشت و اجتهاد از روایاتی که برخی از آنها در همین نوشتار اشاره شد، به این فتوا رسیده اند البته با یک فرق عمده با فقهای اهل سنت ، و آن این که فقهای شیعه هفت قرات یا کمتر و یا بیشتر را قرآن نمی دانند بلکه قرآن را تنها یک قرات می دانند به دیگر سخن فقهای شیعه از بین چندین قرات تنها یکی از آنها را قرآن می دانند نه همه قرات ها را در عین حال بر اساس برخی ادله این فتوا را ابراز می کنند برخی به دلیل اجماع ، برخی به دلیل تقیه و برخی به دلیل برداشت از روایاتی مانند: ((اقرؤوا کما یقرا الناس)) قرات های گوناگون را اجازه می دهند البته همه این دلیل ها مخدوش می باشند و به آنها اشاره خواهد شد، بر این اساس پایه فتوای فقهای شیعه دلیلهای دیگر است ، در عین حال که این نکته را بر خلاف قاعده می دانند. شیخ الطایفه که از بزرگان فقه و تفسیر و کلام است می فرماید : در نزد اصحاب امامیه و روایات ، این نکته محرز است که قرآن یکی است و بر یک پیامبر نازل شده است ،

اماعلت جواز قرائت های گوناگون به دلیل اجماع است: ((غیر انهم اجمعوا علی جواز القراه بما يتداوله القراء)) ((۲۷۰)). طبرسی می فرماید: ((والشایع فی اخبارهم ان القرآن نزل علی حرف واحد)), ((آنچه مطرح است در نزد امامیه این که قرآن بر یک حرف نازل شده است)). و می فرماید: ((ان الظاهر من مذهب الامامیه انهم اجمعوا علی جواز القراه بماتتد اوله القراء بینهم)) ((۲۷۱)), ((اجماع امامیه برای این است که قرائت بر قرامشهور جایز است)). صاحب جواهر این نکته را ضروری مذهب عنوان می نماید: ((ضروریه معروفیه مذهبنا بان القرآن نزل بحرف واحد)) ((۲۷۲)), ((این امر ضروری مذهب امامیه است که قرآن بر یک حرف نازل شده است)). صاحب مدارک می فرماید: ((لا یخفی ان القراه عندنا نزلت بحرف واحد)) ((۲۷۳)), ((در نزد امامیه قرائت بر یک حرف نازل شده است)). صاحب حدایق می فرماید, جواز قرائت های گوناگون به دلیل قرآن بودن آنها نیست, بلکه به جهت تقیه و طلب اصلاح بین مسلمانان است و قرآن که از رسول الله (ص) ثابت است, یک قرائت بیشتر ندارد: ((جواز القراه لنا تلك القراءات رخصه وتقیه وان كانت القراه الثابته عنه (ص) انما هی واحده)) ((۲۷۴)), ((تجویز قراآت گوناگون را به لحاظ تقیه بر ما اجازه داده اند, گرچه قرائتی که از رسول الله (ص) ثابت است یکی بیش نیست)). آیه الله خوئی بعد از این که قرائت های گوناگون را خلاف قاعده می داند می فرماید: بااین حال از این قاعده عدول می کنیم به خاطر سیره قطعیه که متصل به اصحاب ائمه (ع) می شود: ((لجریان السیره القطعیه

من اصحاب الاثمه (ع) علی ذلک فان اختلاف القرائت امر شایع ذایع بل کان متحققا بعد عصر النبی (ص) (((۲۷۵)). بر این اساس فقهای شیعه در عین حال که قرائت های متفاوت را اجازه می دهند آن را خلاف اصل و قاعده می دانند و به دلیل خاص از قاعده اصلی عدول نموده اند.

نقد و بررسی

دلیلهایی که این گروه از فقهای ارجمند شیعه عنوان می فرمایند، به دلایلی مورد پذیرش نمی تواند باشد. نخست اینکه اجماعی که استناد شده، تحقق ندارد. دو دیگر اینکه: مسئله اجتهادی است، در مورد آن دهها روایت مستند و ضعیف وجود دارد و اجماع اگر هم تحقق داشته باشد مدرکی خواهد بود. سه دیگر اینکه: سیره مستمر و متصل به زمان ائمه (ع) و یا رسول الله (ص) امری غیر قابل پذیرش است به چه دلیل این سیره به زمان ائمه (ع) متصل می شود؟! در مورد قرائت سبع کدام سیره تحقق دارد؟

! شما که قرائت سبع را جایز می دانید چگونه حتی احتمال آنها را در زمان ائمه (ع) می پذیرید، در حالی که در بحث های قبلی به اثبات رسد که مطرح شدن قرائت قرا سبع به اوایل قرن چهارم مربوط می شود، حتی به زمان ائمه (ع) نمی توان آنها را استناد کرد تا چه رسد به زمان رسول الله (ص). چهار دیگر اینکه: برداشت ها از: (اقروا کما یقرا الناس) مبنی بر اینکه این گونه قرائت ها متداول بوده اند و امام به همان قرائت ها ارجاع می دهد نیز مخدوش است، زیرا این قرائت ها در هیچ زمان متداول نبودند، (اقروا

كما يقرأ الناس) یعنی همانند قرائت عمومی متواتر و متداول بین مردم که یک قرائت بیش نیست قرائت کنید، نه قرائت های متفاوت برداشت جواز قرائت از این گونه روایات بی اطلاعی از تطور قرائت گوناگون است یک فقیه آگاه به این موضوع هیچ گاه این گونه فتوا نخواهد داد لذا دلیلی وجود ندارد که از قاعده اولی بر گشته ، بر خلاف آن فتوا صادر شود بر این اساس قاعده اولیه اقتضا می کند یک قرائت بیشتر صحیح نباشد دلیل عقلی ، و نیز روایات نبوی (ص) و آثار اهل بیت (ع) و سیره مسلمانان همه هماهنگ هستند و یک پیام را ندا می دهند که یک قرائت بیشتر صحیح نیست .

قرائت عاصم

در بحث قرائت همواره سخن از قرائت عاصم است در کتاب های علوم قرآنی شیعه و اهل سنت و نیز کتاب های فقهی همواره معتبرترین و معتمدترین قرائت ، قرائت عاصم شناخته شده است قرائت ایشان چه ویژگی دارد که ملاک قرائت قرار می گیرد؟

. در پاسخ این سؤال می توان گفت بر اساس فضای سخن این نوشتار و هر کسی که این شیوه را در پیش گیرد، برای قرائت فرد عاصم یا غیر عاصم هیچ گونه امتیازی نمی بیند، زیرا ملاک اصلی تواتر قرائت است و در تواتر، فرد هیچ گونه تاثیری ندارد، و قرائت او نمی تواند معتمد باشد از نظر فقهی هم قرائت عاصم که توسط راویان ایشان نقل شده اعتبار فقهی نمی تواند داشته باشد، زیرا عاصم قرائت خود را با سه واسطه در عرض هم از علی بن ابی طالب (ع) گرفته است یکی ابو عبد الرحمن

سلمی، زر بن حبیش و ابو عمرو شیبانی و راویانی که قرائت ایشان را نقل می کنند عبارتند از: حفص سلیمان اسدی که معروفترین و از همه بیشتر مورد اعتماد است و دیگری شعبه بن عباس معروف به ابوبکر.

در کتاب های رجالی شیعه نام و نشانی از عاصم یافت نشد لیکن بر اساس نقل البیان، رجالیون اهل سنت وی را توصیف می کنند ((۲۷۶)) اما راویان ایشان آنچه مورد توجه است حفص است نه ابو بکر و حفص در کتاب های رجالی شیعه توثیق نشده است و اگر سخنانی که به عنوان کذاب و جاعل حدیث که برخی عنوان می کنند ((۲۷۷)) در مورد ایشان ثابت نشود حداقل این است که امامی مجهول الحال است و به روایت اونمی توان در فقه اعتماد نمود در عین حال عاصم چون با یک واسطه به زمان علی بن ابی طالب (ع) متصل می شود و اهل کوفه بوده است و به لحاظ دقتی که داشته، قرائت وی در اکثر موارد، منطبق با قرائت عموم می باشد و به فرمایش زیبای برخی ((نسبت)) در این مورد معکوس است، ((۲۷۸)) ملاک قرائت متواتر است نه قرائت فرد در بین قرا سبغ، عاصم چنین ویژگی را دارد که همراه با قرائت عمومی می باشد و جز در موارد بسیار اندک از قرائت متواتر فاصله نگرفته است و با بررسی که از نقل اختلاف قرائت های تفسیر شریف مجمع البیان انجام گرفت به دو مورد برخورد شد که قرائت عاصم به روایت حفص با قرائت متواتر فرق دارد، یکی در آیه ۱۸ انفال: ((ذَلِكْ بَانَ اللّٰهُ مَوْهِن كِيدَ الْكَافِرِينَ))

که قرائت متواتر کسره کید (کید الکافرین) است قرائت منسوب به عاصم نصب کید (کید الکافرین) است ((۲۷۹)) دوم آنه ۳۳ احزاب که قرائت متواتر ((قرن فی بیوتکن)) به فتح قاف در صورتی که قرائت منسوب به عاصم به روایت حفص به کسرقاف است (قرن) البته نقل دیگر از عاصم در همین مورد همان قرائت عمومی است ((۲۸۰)) این ویژگی مهم قرائت عاصم است که از برکت پیروی از اهل بیت علی بن ابی طالب (ع) نصیب عاصم شده است. این نکته نیز ممکن است نیاز به توضیح داشته باشد که در روایت موثق از امام صادق (ع) این چنین آمده بود که ما بر قرائت ابی هستیم ((۲۸۱)) قرائت ابی هم به عنوان فرد خصوصیت ندارد، بلکه چون منطبق با قرائت متواتر بوده است، که قرائت اصلی قرآن است به این جهت می فرماید ما بر طبق قرائت او هستیم و ائمه (ع) هم که قرائت آنها اعتبار دارد به همین جهت که به لحاظ آگاهی به حقیقت قرآن همراه با قرائت متواتر بوده اند.

ملاک صحت قرائت

نتیجه مهم بحث این است که تنها ملاک صحت قرائت یک چیز است و آن تواتر قرائت است گرچه برخی ملاک های متعدد عنوان نموده اند، مانند موافقت با قرائت عمومی، موافقت با افصح در زبان عربی، عدم مخالفت با دلیل و برهان قطعی ((۲۸۲)) از مطالب گذشته به دست آمد آنچه ملاک صحت قرائت است، همان موافقت با قرائت عمومی و متواتر می باشد البته وقتی قرائت اصلی قرآن احراز شد، مطابق افصح نیز خواهد بود و

هیچ دلیل قطعی هم با آن منافاتی نخواهد داشت در سراسر کتاب های روایی هم روایت صحیحی وجود ندارد که با قرائت متواتر مخالفت کند، گرچه اگر وجود هم داشت نمی توانست با تواتر معارضه کند، لیکن چنین چیزی وجود ندارد نتیجه اینکه در تمام موارد اختلاف قرائت تنها می توان به قرائت اصلی، قرائت نمود، در مثل مالک یوم الدین، ملک یوم الین، جایز نیست در مثل حتی یطهرن، حتی یطهرن صحیح نیست و همچنین در سایر موارد اختلاف قرائت.

مروری به آنچه گذشته

در مرحله اول این بخش استدلال شد که قرآن که یک مرتبه تلفظ و نازل شده است، بیش از یک اعراب پذیرا نیست یک اعراب جز حقیقت قرآن است، قرائت های متفاوت از قرآن یک پدیده عارضی است و از عصر رسول الله (ص) شروع شده است که هم برهان عقلی و هم روایات رسیده از رسول الله (ص) و ائمه (ع) آنها را رد می کند این قرائت ها همواره در حاشیه بوده اند و هیچ گاه به قرائت متواتر قرآن ضربه وارد نکردند. در مرحله دوم این بخش این نکته به اثبات رسید که تواتر قرآن ملازم با تواتر یک قرائت نیز هست لذا پذیرش تواتر قرآن پذیرش تواتر یک قرائت هم می باشد و این قرائت همان قرائت عموم مسلمانان است که از ابتدای نزول قرآن متداول بوده است و نیز به این نکته اشاره شد قرائت های دیگر بر طبق نظر فقهای شیعه خارج از حقیقت قرآن هستند و بر خلاف قاعده می باشند گر چه به لحاظ برخی ادله، فقهای شیعه

قرائت های گوناگون را جایز می دانند و اشاره شد که ادله این گروه از فقها نیز مخدوش است اما فقها اهل سنت قرائت های گوناگون را قرآن می پندارند که اساس و مبنای آنها مخدوش می باشد و در نهایت ویژگی قرائت عاصم اشاره شد که منطبق با قرائت عمومی می باشد بررسی شد که ملاک صحت قرائت تنها یک چیز است و آن تواتر قرائت می باشد و در پایان ضمن احترام به همه فقها و سنگرداران عرصه فقه و فقاہت و معتبر و حجت بودن فتوای آنان بر مقلدهایشان ، بر این نکته تاکید می شود که تنها یک قرائت در قرآن صحیح می باشد ((والله سبحانه هو العالم)).

محکم و متشابه

پیدایش این بحث

بحث از محکم و متشابه از جمله بحث های علوم قرآنی است که نه تنها قرآن منشاپیدایش آن می باشد، بلکه قرآن به این نکته تصریح نموده است، آیه ها خویش را به دودسته محکم و متشابه تقسیم نموده است: (هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابہات فاما الذین فی قلوبہم زیغ فیتغون ما تشابه منه ابتغا الفتنه و ابتغا تاویلہ و ما یعلم تاویلہ الا اللہ و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولوالالباب)) ((۲۸۳)). ((خدای سبحان خدایی است که بر تو (رسول اللہ ص) کتاب فرود فرستاد که برخی از آیه ها آن محکم که مرجع کتاب هستند می باشند و برخی دیگر متشابه هستند، آنان که در قلب و روحشان انحراف است متشابه را پیروی می کنند، تا فتنه انگیزی نموده و طلب تاویل و تفسیر به رای بنمایند در حالیکه تاویل قرآن را جز خدای سبحان

و ژرف نگران در دانش نمی دانند هم آنان که می گویند ما قرآن را باور داریم همه آن از جانب خدای سبحان و پرورش دهنده ماست به این نکات عمیق تنها خردمندان توجه دارند)). این کریمه از آیه هامحکم قرآن است , به معارف عمیق قدسی رهنمود است و راه یافتنی است برای بهره وری از قرآن در این فراز از بحث به موضوعاتی چون معنای محکم و متشابه , تفسیر آیه های متشابه , چرا قرآن مشتمل بر متشابه است ؟

, خطرپیروی از متشابه و خواهیم پرداخت اما از طرح بحث های دامنه داری چون آیه های متشابه قرآن که بیشتر جنبه تفسیری دارد نه علوم قرآنی , پرهیز می شود گرچه برخی از مؤلفان این موضوع به صورت گسترده و حجیم به این بحث ها پرداخته اند در علوم قرآن باید روش ها بررسی شود, نه مفاهیم آیه ها که بحث تفسیری است علوم قرآن همانند اصول فقه نسبت به فقه است , همان گونه که طرح مسایل فقهی در اصول خروج از موضوع است , طرح مفاهیم آیه هانیز خروج از موضوع علوم قرآن است با این تذکره وارد بحث های این بخش می شویم .

معنای محکم

محکم از حکم از نظر لغت به معنای ((منع)) می باشد: ((الحکم المنع , الحاکم من یمنع الظالم عن ظلمه)), ((حاکم به کسی گفته می شود که مانع ظلم ظالم می شود)). ((حکمه اللجام هی تمنع الفرس عن الاضطراب)), ((حکمت دهنه افسار اسب همان است که اسب را از اضطراب به چپ و راست باز می دارد)). ((بنا محکم ای وثیق یمنع عن التعرض

((ساختمان محکم ساختمانی است که مطمئن و مانع از تعرض دشمن است)). سخن حکیم با حکمت و سخنی که بی مورد و لغو نیست ((۲۸۴)). محکم به این معنا صفت تمام آیه های قرآن است و نمی توان آیه های قرآن را به دو بخش محکم و غیر محکم تقسیم نمود. (کتاب احکمت آیاتہ ثم فصلت) ((۲۸۵)), ((آیه های قرآن حکمت محض است)). (لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه) ((۲۸۶)), ((باطل از هیچ جانب به سوی قرآن راه ندارد)).

معنای متشابه

متشابه از تشابه یعنی تماثل و همانند است شبه هم از همین ریشه است، زیرا همانند و مشابه حق است، حق نداشت متشابه به معنای واژگانی آن، صفت و ویژگی تمام آیه های قرآن می باشد همه آیه های قرآن در حق بودن، صدق بودن، معجزه و وحی بودن و رهنمود و هدایت بودن همانند همند نمی توان آیه های قرآن را به دو، ن دوبرق دص، ن دوبرق ح ردن آرق ی ایه یا گروه متشابه و غیرمتشابه تقسیم نمود: (واللّٰه نزل احسن الحدیث کتابادنمه متشابها) (رض) ((۲۸۷)), ((خدای سبحان زیباترین سخن را فرود فرستاد کتابی که آیه ها آن متشابه و همانند یکدیگرند)). بنابراین از مفهوم واژگانی محکم و متشابه نمی توان به منظور این تقسیم بندی رسید گرچه از مفهوم واژگانی می توان کمک گرفت به همین سبب در بیان ویژگی آیات محکم و متشابه دیدگاه های بسیاری ابراز شده است و تنها المیزان شانزده دیدگاه نقل می کند ((۲۸۸)) که به برخی از آنها برای ایجاد زمینه جهت طرح دیدگاه منتخب اشاره می

شود.

دیدگاه‌ها

۱ برخی گفته‌اند آیه‌های محکم، یعنی آیه‌های ناسخ، و متشابه آیه‌های منسوخ، برای این دیدگاه دلیل ابراز نشده است افزون بر این که آیه‌های متشابه منسوخ نیستند بسیاری از آیه‌های متشابه در مورد خداشناسی است مانند: (الرحمن علی العرش استوی) ((۲۸۹)) و منسوخ هم نمی‌باشد به همین جهت این دیدگاه مخدوش است.

۲ برخی گفته‌اند آیه‌های محکم آیاتی که عقل برای درک آنها راه دارد، می‌تواند آنها را درک کند اما آیه‌های متشابه آیاتی است، که عقل آنها را نمی‌تواند درک کند! این سخن هم مخدوش است زیرا قرآن همگان را دعوت می‌کند که در همه آیه‌های آن تعقل و تدبر کنند: (افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها) ((۲۹۰))، ((آیا قرآن را تدبر نمی‌نمایند یا این که قفل‌های قلب‌ها را بر قلب‌ها نهاده‌اند و توان تفکر در قرآن را ازین بره‌اند)). بنابر این تفکر و تعقل در تمام آیه‌های قرآن راه دارد با این نگرش این دیدگاه نیز مستدل نمی‌باشد.

۳ دیدگاه دیگر این که آیه‌های محکم آیاتی است که یک احتمال بیشتر در آنها مطرح نیست، آیه‌های متشابه احتمالاتی در آنها مطرح است این دیدگاه نیز از این جهت مخدوش است که در آیه‌های محکم، نیز احتمالاتی که همه آنها محکم باشد، فرض دارد اصولاً قرآن مشتمل بر مفاهیم عمیق و پایان‌ناپذیر است، تفکر در آن موجب برداشت‌های ژرف و محکم و متقن می‌شود.

۴ دیدگاه دیگر می‌گوید آیه‌های محکم آیه‌های روشن و مبین و

آیه های متشابه آیات مبهم هستند آیاتی که معنای روشن دارند، محکم و آیاتی که مفهوم روشن ندارند، مبهم و مجمل می باشند، متشابه هستند. این دیدگاه نیز بدون خدشه نیست، زیرا ابهام صفت لفظ و واژه است یک واژه اگر معنا نداشته باشد به آن مهمل گفته می شود، یعنی لفظ بی معنا و اگر معنا داشته باشد ولی معنای آن برای مخاطب روشن نباشد مبهم و مجمل گفته می شود وقتی واژه ای مبهم شد با مراجعه به فرهنگ لغت، با دیدن کتاب های لغت، تشابه و ابهام از بین می رود چنین چیزی در قرآن وجود ندارد در قرآن واژه نامفهوم وجود ندارد و اگر مبهم هم بود، باید به فرهنگ عرب مراجعه بشود تا ابهام آن رفع شود در حالی که برای رفع تشابه می فرماید به محکّمات رجوع کنید و می توان ادعا کرد در قرآن واژه و یا جمله مبهم وجود ندارد و متشابه را به دلایلی که گفته می شود، نمی توان به مبهم معنا کرد. نخست اینکه عوامل ابهام چند چیز می تواند باشد که هیچ کدام از آنها در قرآن راه ندارد.

عوامل ابهام واژه

الف: یکی از چیزهایی که ممکن است در قرآن باعث ابهام لفظ شود، وجود چندین اعراب از یک لفظ است، که طرف نداند کدام یک از آنها قرآن است فرضاً در آیه مبارکه (حتی یطهرن) نداند ((یطهرن)) است یا ((یطهرن)) اگر یطهرن باشد معنای آن این است باهمسران خود نمی توانند همبستر شوند تا زمانی که از عادت ماهانگی پاک شوند، وقتی پاک شدند و لو هنوز غسل نکرده باشند، همبستر شدن جایز

است و اگر یطهرن باشد معنای آن این است که افزون بر پاک شدن باید غسل هم بکنند اگر اعراب و ساختار واژه مشخص نباشد مبهم می شود، لیکن اگر کسی گفت قرآن یک اعراب بیشتر ندارد که همان اعراب متواتر باشد در آیه هم ((حتی یطهرن)) اعراب متواتر است و ساختار واژه هم ثلاثی مجرد ((طهر)) است، در این صورت ابهامی وجود نخواهد داشت و چون این نکته در بحث قرائت به اثبات رسیده است، که قرآن یک اعراب بیشتر ندارد، ابهامی از ناحیه تفاوت اعراب متوجه قرآن نیست.

ب: عامل دیگر ابهام اشتراک واژه در چند معناست، که اگر لفظی بیش از یک معناداشته باشد، به صورت اشتراک لفظی و با قرائن هم نتوان مشخص کرد که در کدام معنا به کار رفته است، در این صورت نیز واژه مبهم می شود اما اگر در قرآن واژه مشترک نباشد و یا اگر باشد با قرینه معینه به کار رفته باشد که مقصود کاربرد مشخص باشد در این صورت ابهامی از جهت اشتراک وجود نخواهد داشت گاهی گفته می شود برخی کلمات قرآن مانند واژه ((قر)) مبهم است، زیرا قر هم به معنای طهر یعنی پاکی است و هم به معنای حیض یعنی زمان قاعدگی زن می باشد. در آیه مبارکه: (والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلاثه قرو) ((۲۹۱))، زنهای مطلقه باید به مدت سه نوبت پاک شدن عده نگه دارند)). چون مشخص نیست کدام یک از دو معناست ابهام پیدا می کند زیرا اگر قر به معنای پاکی باشد معنای آن این خواهد بود که بعد از طلاق، زن باید سه

مرتبۀ پاک شود تا بتواند ازدواج کند اگر به معنای حیض باشد بار سوم که حیض شد می تواند ازدواج کند و لو هنوز پاک نشده باشد و چون لفظ مشترک است آیه مبهم است. لیکن این سخن در مورد قر صحیح به نظر نمی رسد، زیرا این واژه در اصل به معنای طهر است اصل قر به معنای جمع است: ((قرا الاصل الجمع)) ((۲۹۲)) لسان العرب از ابواسحاق نقل می کند: ((ان القر فی اللغه الجمع قولهم قرئت الما فی الحوض جمعت)) ((۲۹۳))، ((قر در لغت به معنای جمع است قرئت الما یعنی آب در حوض جمع شد)). وقتی اصل واژه به معنای جمع باشد هماهنگ با زمان پاکی زن است آن هنگام که خون در رحم وی جمع می شود نه زمان حیض که خون جاری می شود وقتی مفهوم اصلی واژه این باشد قرآن هم به همان مفهوم اصلی به کار برده است، اشتراکی وجود ندارد. در کاربردهای روایی یا صحابه رسول الله (ص) قر به معنای حیض به کار رفته، مانند: ((دع الصلوه ایام اقرائك)) ((۲۹۴))، ((نماز را در هنگام قر ((حیض)) ترک کن)). لیکن اولاً این کار برد همراه با قرینه است، زیرا در زمان طهر و پاکی معنا ندارد گفته شود نماز را ترک کن ترک نماز با زمان ناپاکی سازگار است خود محتوا قرینه در کار برد حیض است و ثانیاً کار برد روایی ربطی به کار برد قرآنی ندارد و اگر در روایات قریبون قرینه هم در حیض به کار رود دلیل نمی شود در قرآن هم از معنای اصلی عدول شده است لذا قر در کار برد قرآنی

به همان مفهوم اصلی واژه یعنی طهر است و در آیه ابهامی وجود ندارد. در واژه (عسسن) در آیه مبارکه: (واللیل اذا عسس والصبح اذا تنفس) ((۲۹۵)) نیز گفته شده است، که ابهام وجود دارد زیرا عسس هم به معنای ((اقبل)) یعنی روی آورد، و هم به معنای ((ادبر)) یعنی رو گرداند، می باشد و چون لفظ مشترک است واژه مبهم می شود. لیکن معنای اصلی این واژه هم به معنای اقبل یعنی روی آوردن است. ((عسس اللیل و دنا ظلامه)) ((۲۹۶))، ((روی آورد شب، ظلمت آن نزدیک شد)). اما در کار برد قرآنی به لحاظ فضای سخن به معنای ادبر یعنی رو برگرداند، می باشد زیرا آیه بعدی می فرماید: ((والصبح اذا تنفس))، ((قسم به صبح آنگاه که نفس بکشد)). تنفس صبح بعد از رو گردان شدن شب است، در این کاربرد هم چون همراه با قرینه است ابهامی وجود ندارد. در مورد واژه ((ید)) به معنای دست تا میچ، نیز گفته شده است مشترک است، دست تا آرنج، دست تا کتف، کاربرد دارد و در قرآن چون بدون قرینه به کار رفته است مانند: ((السارق والسارقة فاقطعوا ايديهما))، ((دست مرد و زن دزد را قطع کنید)). چون مشخص نیست منظور تا کجای دست است مبهم است. لیکن این سخن در مورد ((ید)) نیز صحیح به نظر نمی رسد زیرا مفهوم اصلی ((ید)) همان دست فارسی است که منظور تا میچ می باشد کاربردهای دیگر به عنایت و قرینه می باشد وقتی گفته می شود با هم دست دادند یا برای فلانی دست

زدند و یا دست رادراز کن , دست را بکش و امثال اینها, و یا وقتی گفته می شود ((ید الفاس ید الرحی , ید البیعت , ید القوس و)), ((دست تیشه , دست آسیاب , دست بیعت , دست کمان)). همه به معنای دست تا میچ است یعنی آن موضعی که با کف دست گرفته می شود, منظور است در فارسی گفته می شود دسته تبر, دسته بیل , دسته کارد, دسته قاشق و به چیزهایی که با کف دست گرفته می شود کاربرد دارد در روایات هم وقتی می خواهد بگوید کف دست را بر زمین بزند, می فرماید: ((وضع ید علی الارض , ضرب ید علی الارض)) ((۲۹۷)), ((دستش را بر زمین نهاد, دستش را بر زمین زد)). مفهوم اصلی ((ید)) تا میچ است و اگر نبود توضیح روایات که در آیه سرت مقصود آیه را بیان کند, که تا آخر, انگشتان منظور است , نه همه دست , از نظر قرآن می توان گفت که دست دزد باید از میچ قطع شود زیرا معنای اصلی ((ید)) این است اما روایت مقصود آن را بیان نموده اند در هر صورت در واژه ید ابهامی واژگانی وجود ندارد که مفهوم کلمه مشخص نباشد. اما عوامل دیگر چون غیر مانوس بودن معنای واژه مانند منسأه , به معنای عصا, نسیء به معنای تغییر, ضیزی به معنای , تنگ نظری و اینها نیز موجب ابهام نیستند زیرا اولاً- چگونه اثبات می شود که این واژه ها غیر مانوس هستند و ثانیاً غیر مانوس بودن دلیل بر ابهام نمی شود مبهم آن است که مفهوم روشن نداشته باشد, نه این که مانوس نباشد اگر مفهوم واژه مشخص باشد ولو غیر متدوال مبین خواهد

بود. اما در مواردی که گفته می شود مرجع ضمیر مشخص نیست اگر چنین چیزی در قرآن وجود داشته باشد، از سیاق و فضای سخن مرجع ضمیر مشخص نشود، ابهام واژگانی نخواهد بود، این ابهام در مقصود است ادعا این است که در قرآن واژه و جمله مبهم وجود ندارد، (ابهام تنها در مورد حروف مقطعات وجود دارد)، بنابراین نمی توان گفت واژه یا جمله از لحاظ واژگانی ابهام دارد. دو دیگر اینکه بر فرض در قرآن واژه مبهمی به هر علت وجود داشته باشد آیه های متشابه از این قبیل نیستند زیرا آیه ای که مصداق بارز متشابه است ، آیه : (الرحمن علی العرش استوی) ((۲۹۸)) ، ((خدا بر روی اول تخت نشسته است)) می باشد که متشکل از چهار واژه است : ((الرحمن ، علی ، عرش ، استوی))، که هیچ کدام مبهم نیستند زیرا الرحمن اسم علم برای خدای سبحان است یعنی خدا، ((علی)) یعنی بر ((عرش))، یعنی تخت ، استوی یعنی استقر، معنای جمله هم مبهم نیست زیرا معنای آن این است که خدا بر روی تخت نشسته است کجای جمله مبهم است ؟

! یا در مثل : (ید الله فوق ایدیهم) ((۲۹۹)) ، ((دست خدا بالای دستهای آنهاست)) . مفهوم همه واژه ها آشکار است مفهوم جمله هم آشکار است ابهامی وجود ندارد در عین حال که روشن و مبین است متشابه است لذا نمی توان محکومات را به مبینات و متشابهات را به مبهمات تفسیر کرد، که اگر مبهم هم بود برای رفع آن به لغت مراجعه می شد. سه دیگر اینکه اصولاً مبهم قابل پیروی نیست در حالی که قرآن پیروان متشابهات رانکوهش می

کند و می فرماید انسان های مریض از تشابهات پیروی می کنند بدین جهت دیدگاه چهار نیز مخدوش می باشد. ۵ از این تیمه نقل شده که محکم, آیاتی است که افزون بر ایمان, به آنها عمل می شود اما متشابه آیاتی است که باید تنها به آنها ایمان آورد, عمل طبق آن منظور نیست ((۳۰۰)) این سخن نیز در عین حال که بی دلیل است مخالف همین آیه است زیرا آیه های متشابه با تفسیر صحیح مفهوم محکم دارند و عمل هم طبق آن انجام می گیرد. ۶ برخی تحلیل صحیح متشابه را مشکل پنداشته تدبر و تفسیر آن را منع می نمایند و می گویند, ایمان به تشابهات واجب, سؤال در مورد آنها ممنوع و بدعت است این سخن را به مالک, رئیس مذهب مالکی ها نسبت می دهند ((۳۰۱)). اشکالی که متوجه این دیدگاه است, این که این موضوع دعوت مسلمانان به جمود و ایستایی می باشد در حالی که قرآن جامعه مسلمانان را به رشد و پویایی و بالندگی دعوت می کند جامعه قرآنی رشید و متفکر است, نه جامعه متحجر این دیدگاه برخلاف آیه های قرآن است, که همگان را به تدبر در قرآن و آیه های تکوینی الهی می نماید.

دیدگاه منتخب

۷ دیدگاه صحیح این که: تشابه صفت لفظ نیست, واژه به اعتبار مفهوم واژگانی متشابه نمی باشد, بلکه لفظ به اعتبار معنای اضطراب آور که دارد متشابه است, واژه به اعتبار مفاهیم متشابه می باشد که قرآن آیه ها را به محکم و متشابه تقسیم می کند به دیگر سخن متشابه بودن لفظ آیات به اعتبار مفاهیم آنها

است یعنی لفظ مفهومی رامی رساند که آن مفهوم در عین حال که مبین و روشن است ، شبهه انگیز است ، شباهت به باطل دارد مفهوم الرحمن علی العرش استوی این است که خدا بر روی تخت نشسته است این مفهوم روشن است در عین حال شبهه انگیز است ، که مگر خدا جسم است که بر روی تخت نشسته باشد ؟

! چون این معنا با معارف توحید هم خوان نیست تشابه به باطل دارد و شبهه انگیز است . و نیز: (ید الله فوق ایدیهم) همین شبهه را به ذهن می آورد که مگر خدا جسم است که دست داشته باشد؟

و یا آیاتی که افعال انسان را به خدا نسبت می دهند ممکن است این شبهه را ایجاد بکنند، که انسان در کارش مجبور است ، شبه جبر را القا می کند و آیاتی که کار انسان را به خود او نسبت می دهد، شبهه تفویض را طرح می کند به این جهت آیه های قرآن به دو بخش تقسیم می شوند برخی مفهوم شبهه انگیز ندارند مفهوم محکم بدون اضطراب دارند، محکم هستند برخی در عین داشتن مفهوم روشن ، شبهه انگیز و اضطراب آورند با این بیان مفهوم واژگانی دو لفظ محکم و متشابه نیز رعایت شده است و راه رفع تشابه هم رجوع به فرهنگ لغت نیست ، زیرا مفهوم واژگانی روشن است بلکه برای رفع تشابه به محکومات رجوع می شود تا آن اضطراب و تشابه به باطل رفع شود یعنی متشابهات را به دامن محکومات بر می گردانند، تا مفهوم صحیح و محکم آن به دست آید مثلاً تمام

آیه های متشابه در خدانشناسی وقتی به دامن آیه ای چون: (لیس کمثله شیء), ((همانند خدا چیزی نیست)), برگشت, مفهوم محکم به دست می آید که منظور از عرش و استقرار بر روی تخت, نشستن نیست زیرا همانند خدا چیزی نیست و اجسام همه همانند همند منظور تدبیر امور نظام هستی است و چون تخت مظهر فرمانروایی و مدیریت یک کشور و جامعه است, از مقام تدبیر الهی این چنین تعبیر شده است این مفاد قریب مضمون ((رب العالمین)) است تدبیر و تربیت تمام نظام هستی در اختیار خداست با این بیان متشابه به دامن محکم بر می گردد که فرمود: (هن ام الکتاب) یا منظور از (ید الله فوق ایدیهیم) قدرت الهی است, که بالاترین است و چون دست مظهر قدرت نمایی است تعبیر به ((ید الله)) شده است آیه های شبهه آور جبر یا تفویض در افعال انسان, وقتی در کنار هم قرار گرفتند, در کارهای انسان, دو نسبت را می رسانند که کار انسان هم به واسطه یعنی انسان و هم به علت اصلی ((عله العلل)) یعنی خدا, استناد دارند نتیجه این می شود نه جبر نه تفویض بلکه اختیار که بین این دو می باشد, صحیح است اگر تشابهی هم باشد بر طرف می شود نتیجه این دیدگاه این است که آیه های متشابه در عین داشتن مفهوم روشن متشابه هستند چون آن مفهوم تردید برانگیز است و این همان نکته عمیقی است که میزان طرح می کند: . ((معنی المتشابه ان تکون الیه مع حفظ کونها آیه داله علی معنا مرید مردد لا من جهت اللفظ

بل من جهة کون معناها غير ملائم لمعنا آيه اخرى محکمه (((۳۰۲))) (تشابه آيه از لحاظ لفظ نیست ، از لحاظ این است که مفهومی را ایفا می کند با آیه های محکم سازگاری ندارد)). در مورد دیگر روشن تر از این می فرماید: ((الایات المعدوده من متشابه القرآن فی غایه الوضوح من جهت المفهوم انما التشابه فی المراد منها)) ((۳۰۳)). (آیاتی که متشابه شمرده شده اند از جهت مفهوم در نهایت روشنی هستند تشابه آنها به لحاظ مقصود از آیه هاست)).

تفسیر مشابهاات

توضیحات

از آنچه که گذشت این نکته نیز به دست آمد که راه برداشت صحیح از متشابهات برگرداندن آنها به دامن محکمات است متشابه تا زمانی که خود مستقل معنا شود مفهوم شک آور دارد ولی هنگامی که بر دامن آیه های محکم برگشت و تردید و اضطراب از مفهوم آن بر طرف می شود به همین جهت محکمات ((ام)) نامیده شده اند که فرمود: (هن ام الکتاب). ((ام)) به معنای مرجع است مادر را که ام می گویند برای این است که محل رجوع نیازهای فرزندان است و هر بلدی یا چیزی که نسبت به سایرین نوعی مرکزیت داشته باشد که برای رفع مشکلات و نیازها به آنجا رجوع می شود ((ام)) نامیده می شود چنانکه مکه که مرکز وحی و رفع نیازهای معنوی و انسانی کره زمین است ((ام القری)) نامیده شده است: (هذا کتاب انزلناه مصدق الذی بین یدیه ولتنذر ام القری ومن حولها) ((۳۰۴)), (این کتابی است که فرود فرستادیم تا وحی هایی که در دسترس (رسول الله ص) است ، تصدیق کند و ام القری ، و کسانی را که در

اطراف آن هستند، از خطرها بیم دهد)). (وماکان ربک مهلك القرى حتى یبعث فی امها رسولا)) (۳۰۵)، ((خدای سبحان هیچ گاه منطقه ای را نابود نمی کند، تا این که در مرکز آن پیامبری را مبعوث نموده باشد)). آیه های محکم هم مرجع برای متشابهات هستند و چون مراتب احکام آیات محکم تفاوت دارد، برای آیه های دیگر محکم نیز می توانند مرجع و مبین باشند تا از هر گونه خطر انحراف مصون بمانند.

خطر پیروی از متشابهات

با توجه به این که آیه های متشابه اگر به محکم باز گردانده نشوند مفهوم شبهه انگیز دارند، زیرا تشابه به باطل دارند از این نکته روشن می شود که پیروی مفهوم متشابه بدون بازگشت به دامن محکم یک دام خطرناک می باشد انسان سالم و انسان حق باور همواره خود را از این خطر دور نگه می دارد لیکن انسان منحرف و مریض و انسانی که دنبال بهانه برای تفسیر به رای قرآن می گردد و دین ساز و دین پرور و مذهب تراش است، نه دین باور، به دنبال آیه های متشابه می رود و مفاد ریب آور آن را می گیرد و موجب انحراف دیگران می گردد به همین جهت آیه مبارکه آشکارا و بالحن شدید این خطر را گوشزد می کند و هشدار می دهد که گرفتار این دام نشوید: ((فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغا الفتنة وابتغا تاویله)). آنان که در قلب هایشان انحراف است از متشابه پیروی می کنند، تا بتوانند فتنه انگیزی کنند و قرآن را تفسیر به رای نمایند قرآن چون نور است و چون کتاب رهنمود

است به خوبی تحلیل می نماید که انسان دین پرور و منحرف نه انسان حق باور، برای زمینه سازی دنبال رو آیه های متشابه است چون در آیه های محکم چنین زمینه وجود ندارد هر برداشت انحرافی را به آیه محکم نمی توان تحمیل کرد اما در آیه هامتشابه این زمینه وجود دارد برداشت های انحراف و پیش داوری خود را به آیه متشابه بهتر می توان تحمیل نمود از این جهت فتنه انگیزی که باعث تفرقه در بین مردم با ایجاد فرقه و مذهب ها می شود، در آیات متشابه شکل می گیرد تفسیر به رای و تحمیل آن بر قرآن هموارترین راه مذهب تراشی می باشد که در طول تاریخ نزول قرآن نوع مذهب ها و فرقه ها که پدید آمده است مانند مذهب جبر، تفویض، تجسیم خدا، مشبهه، حتی وهابیت و ناشی از برداشت های سؤ و مستقل از آیه های متشابه و احیاناً از روایات متشابه می باشد این خطر را قرآن هشدار می دهد که: ((آیات متشابه باید به دامن محکم برگردد)).

تاویل چیست؟

در بخش محکم و متشابه به لحاظ این که واژه ((تاویل)) در آیه به کار رفته، سخن از تاویل است به همین سبب مفسران و نیز محققان علوم قرآن بحث های گسترده ای در این راستا طرح نموده اند، که بیشتر جنبه تفسیری دارد، نه علوم قرآنی در عین حال به خاطر آشنایی با این موضوع، خیلی خلاصه به برخی از دیدگاه ها اشاره می شود. برخی گفته اند تاویل همان تفسیر است ((واو)) در: (والراسخون فی العلم) ((عاطفه)) است که همان گونه که خدای سبحان تاویل و تفسیر قرآن را می دانند ژرف اندیشان نیز تفسیر

قرآن را می دانند. برخی گفته اند تاویل از سنخ مفاهیم است، لیکن نه مفهوم ظاهر و واژگان گفتاری آیه که ممکن است همه بفهمند، بلکه مفهوم و معنای مخالف معنای ظاهر آیه. مرحوم علامه (ره) در المیزان تاویل را از سنخ مفهوم نمی داند بلکه عینیت خارجی و حقایق را تاویل می داند، همانند تاویل یک رؤیا وقتی کسی رؤیایی را در خواب مشاهده می کند، این رؤیا یک عینیت خارجی دارد و آن زمانی است که در خارج تحقق پیدا کند مانند این که یوسف در رؤیا مشاهده کرد یازده ستاره و ماه و خورشید بر اوسجده کردند، که تاویل آن به سجده افتادن یازده برادر و مادر و پدر وی که در زمان حکومت داری یوسف در مصر اتفاق افتاد، می باشد ((۳۰۶)). گرچه علامه بر این سخن پا فشاری دارد و بحث های مبسوط و عمیق در مورد تاویل طرح فرموده است، لیکن این برداشت با فضای سخن این آیه سازگار نیست البته ممکن است برای همه چیز تاویل باشد، یعنی همان حقیقت و عینیت خارج لیکن تاویل به معنای تفسیر نیز هست و در فضای این آیه سخن از تفسیر و برداشت از آیه هاقرآن است سخن از فهمیدن آیه هامتشابه است سخن از خطر پیروی از متشابهات است سخن از برداشتهای انحرافی و تحمیل آنها بر قرآن است در مجموع سخن از مفاهیم است در چنین فضایی منظور از تاویل می تواند همان تفسیر باشد که آیه مردم را بر دو گروه تقسیم کرد یک گروه برای ایجاد فتنه و دین تراشی پیرو متشابهات هستند گروه دیگر که حق

باورند، به همه ایمان دارند و ژرف نگرند، متشابه را به دامن محکم برمی گردانند، تا برداشت صحیح به دست آورند و اینها همان راسخان در علم با مراتبی که دارند هستند پیش داوری و تفسیر به رای نمی کنند تسلیم حق هستند و با تدبر صحیح در قرآن در اعماق دریای بی کران معارف عوایی می کنند، که دو ویژگی مهم وجود آنها را فرا گرفته است یکی حق باوی و دیگری ژرف اندیشی و رسوخ در علم بر این اساس ((واو)) در ((الراسخون فی العلم)) می تواند عاطفه باشد نه مستانفه و مضمون آیه این می شود که تفسیر قرآن را کسی جز خداوند و راسخان در علم نمی دانند البته راسخان در علم همه در یک مرحله نیستند، ژرف اندیشانی چون عترت (ع) در بالا- مرتبه رسوخ در علم که قرآن ناطق هستند آنها نوعی از معارف را غوایی می کنند، چون خود متصل به وحی و معارف قدسی هستند پیروان آنها که سلوک راه آنها را دارند و بهره ای از ژرف اندیشی دارند، بهره ای از تفسیر و تبیین آیات الهی خواهند داشت با این بیان اگر در روایات راسخان در علم را به عترت رسول الله (ص) تفسیر شده، به لحاظ مصداق بارز و فرد اعلی می باشد نه از آن جهت که منحصر در آنها باشد: ((عن ابی عبدالله (ع) نحن الراسخون فی العلم ونحن نعلم تاویله)) ((۳۰۷))، ((از امام صادق (ع) نقل می کند که فرموده است که راسخان در علم که تاویل قرآن را می داند ما هستیم)). خود روایت راسخان در علم را دارای مراتب معرفی

می کند، رسول الله (ص) را افضل از همه معرفی می نماید: ((فرسول الله (ص) افضل الراسخين في العلم)) ((۳۰۸))، ((رسول الله (ص) برترین فرد از راسخان در علم می باشد)).

چرا قرآن مشتمل بر متشابه است؟

ممکن است اکنون این سؤال در مقابل چشمان خوانندگان سبز باشد که چرا قرآن مشتمل بر آیه های متشابه است آیا اگر تمام آیه ها محکم بود چه می شد؟

آیا وجود متشابهات، زمینه انحراف نیستند چرا خدا تمام آیات خود را محکم نازل نکرده است؟

!. در پاسخ این سؤال برخی گفته اند چون به دست آوردن احکام و معارف از متشابهات زحمت بیشتری دارد، و از طرفی هر مقدار کار سخت تر باشد اجر پاداش بیشتر خواهد داشت، برای کسب پاداش برتر قرآن مشتمل بر متشابه است. برخی دیگر گفته اند: اگر قرآن مشتمل بر متشابه نبود گروه ها و فرقه های گوناگون به آن روی نمی آوردند، لیکن وقتی مشتمل بر متشابه باشد برای تایید دیدگاه خود به قرآن روی می آورند چه بسا همین روی آوردن سبب رهنمود آنها به حق شود. برخی دیگر گفته اند: وجود متشابهات باعث اندیشوری و بالندگی افکار و دوری گزیدن از تقلید و پیروی های بی دلیل می باشد و جوابهای دیگر که برخی در شان یک مفسر نیست و برخی هم در نهایت ضعف بوده و قلب را آرامش نمی دهد. به نظر می رسد برای دست رسی به دیدگاه بهتر و قابل پذیرش به خود آیه مراجعه شود بهتر است زیرا آیه مورد بحث مطالب عمیق معارف مهم را تبیین می کنند و این سؤال خیلی واضح در این مورد مطرح است، و ارتباط تنگاتنگ

با موضوع اصلی قرآن یعنی رهنمود و کتاب عقیده و حق بودن دارد آیا ممکن است خود قرآن به این سوال محوری پاسخ نداده باشد؟

! و بی تفاوت از کنار آن عبور نموده باشد؟

. از فضای سخن خود آیه می توان بهره گرفت که علت این که برخی آیه هامتشابه هستند، برای این است که مردم در عرصه اعتقاد و رسیدن به معارف قدسی آزموده شوند همان گون که در عرصه عمل مردم مورد آزمایش قرار می گیرند، تا مدعی ایمان از مؤمن خالص و استوار آشکار شود: (ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما يعلم الذین جاهدوا منکم و یعلم الصابرين) ((۳۰۹))، ((آیا گمان می برید که بهشت نصیب شما می شود و خدامجاهدین در راه حق و پایداران در جبهه حق را از دیگران مشخص نمی کند؟

! هرگز چنین نیست)). (تلك الايام نداولها بين الناس وليعلم الذین امنوا ويتخذ منکم شهدا والله لا يحب الظالمین و لیمحص الذین امنوا و یمحق الکافرین) ((۳۱۰)). ((قدرتها را در بین مردم دست به دست می گردانیم، تا مؤمن از مدعی ایمان مشخص شود و از بین شما گواهانی تحقق یابد و خدای سبحان دوست دار ظالم نیست و تا این که خالص شوند انسان های مؤمن و کافران را به هلاکت برساند)). در عرصه عمل انسان در کوران حوادث آزمایش می شود در عرصه اعتقاد نیز اعتقادخالص و ناب را شناختن و به آن باور داشتن و پیرو آن بودن چیزی نیست که به رایگان نصیب کسی شود، بلکه سلامت نفس و تسلیم حق بودن را می طلبد تا با جوشش اندیشه ناب فطری و صفای درونی قلب و سلوک

قدسی شناخت معارف الهی بر او میسر شود در عرصه اعتقاد جمود از یک سو، تحمیل پیش داوری و خود رایی و خود محوری، از سوی دیگر مانع اصلی رسیدن به شناخت حقیقت و پیروی از آن است و وجود آیه هامتشابه زمینه ساز عرصه آزمون می باشد تا مشخص شود چه کسی به پیروی از حق متشابه را به محکم بر می گرداند و مفهوم صحیح و محکم به دست می آورد و چه کسی متشابه را دست آویز و بهانه برای ایجاد انحراف قرار می دهد همان که خود آیه می فرماید: (اما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه) انسان مریض متشابه را در عرصه اعتقاد، آنگاه عمل، دست آویز قرار می دهد انسان پاک و سالم ژرف اندیش تسلیم حق است: (والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا) اینان تسلیم حقد و به آنچه از سوی خداست ایمان می آورند، زیرا که خردمند و قرآن اندیش هستند و به این نکته اساسی تنها خردمندان توجه دارند: (وما یذکر الا الوالا الالباب) با این بیان این نکته نیز معلوم شد که وجود آیه هامتشابه ضمیمه انحراف نیست سؤ برداشت از آنها سبب انحراف است وجود آیه هامتشابه زمینه ساز آزمون می باشد.

مروری بر آنچه در این بخش گذشت

در این بخش علت پیدایش بحث محکم و متشابه و معنای محکم و متشابه بررسی شد این نکته تحقیق شد که از مفهوم واژگانی این دو واژه، نمی توان مقصود از تقسیم آیه هابه محکم و متشابه دست یافت دیدگاه های گوناگونی در تحلیل محکم و متشابه مورد نقد قرار گرفت و در پایان دیدگاه منتخب این

شد که : متشابه آن آیاتی هستند که مفهوم روشن ولی شبهه انگیز دارند اما محکم آیاتی هستند که مفهوم روشن و مطمئن وبدون شبهه دارند در ضمن بحث راه تفسیر متشابه گوش زد شد , که باز گشت دادن آنها به محکومات است خطر پیروی از متشابهات که گمراهی است نیز طرح گردید مفهوم تاویل بررسی شد که منظور از آن می تواند همان تفسیر باشد و راسخان در علم و ژرف اندیشان به لحاظ مراتبی که دارند از معارف و تفسیر قرآن بهره ورنند علت این که قرآن مشتمل بر متشابه است این می تواند باشد که وجود متشابهات زمینه امتحان بزرگی در عرصه اعتقاد, برای انسان های سالم و انسان های منحرف است که علت انحراف آنها زیغ و بیماری روان و روح آنهاست نه وجود آیه ها متشای .

ناسخ و منسوخ

شیوه های قانون گذاری و ابلاغ قانون

اعتبار, ابلاغ قانون از سوی یک قانون گذار شیوه های گوناگون می تواند داشته باشد:.

۱ گاهی قانون به صورت فراگیر اعتبار و ابراز می شود و قانون و ابلاغ آن به نوعی است که هیچ گونه محدودیتی را پذیرا نمی باشد مانند این که مسؤول یک مدیریت به کارگذاران خود ابلاغ می کند که موظف هستید با ارباب رجوع با عدالت رفتار کنید چنین حکمی هیچ گونه محدودیت نمی پذیرد, تا چه زمانی در مورد چه افرادی در چه شرایطی , بلکه به صورت مطلق و بدون شرط قانون ابلاغ می شود و پذیرای تغییر نیست . ۲ گاهی قانون و شیوه ابلاغ به نوعی فراگیر است در عین حال می توان در آن محدودیت ایجاد نمود مانند این که قاضی دادگاه بگوید: در دادگاه من شهادت دو نفر پذیرفته

است آن گاه ایجاد محدودیت کند که دو نفر در صورتی که عادل باشند شهادشان پذیرفته است که برای حکم اول شرط بیان کرده است و محدود به افراد عادل نموده است در این گونه موارد حکم اول را مطلق دومی را مقید می گویند. ۳ شکل دیگری نیز وجود دارد و آن ایجاد محدودیت در مصادیق است ابتدا صورت قانون فراگیر ابلاغ می شود آن گاه برخی موارد را جدا می کند مانند این که ابتدا می گوید تمام جوانان پسر هیجده ساله باید به خدمت سربازی بروند آن گاه بگوید تنها فرزندان پسران آور خانواده که پدر او بیش از شصت سال دارد لازم نیست به سربازی برود این هم تعرض به قانون اول است و قانون اول را محدود کرده است لیکن به صورت اخراج برخی مصادیق که آنها را از شمول قانون منع کرده است در این نوع قانون گذاری به قانون اول عام و به دوم خاص می گویند و همانند شیوه دوم تعرض به قانون اول است. ۴ نوع دیگر تعرض به قانون اول وجود دارد و آن این که به طور کلی از قانون اول صرف نظر کند مانند این که ابتدا ابلاغ می کند تمام دختران هجده ساله باید به خدمت سربازی بروند، آن گاه چون می بیند این قانون بر خلاف مصالح اجتماعی و نیز سیاسی و نظامی است به طور کلی لغو می کند، که هیچ یک از دختران لازم نیست به سربازی بروند در این نوع قانون گذاری قانون اول را نسخ کرد که به قانون اول منسوخ و قانون دوم ناسخ گفته می شود بدون

شک شیوه های اول و دوم و سوم در تشریح قوانین الهی وجود دارد سخن در مورد شیوه سوم است آیا این گونه قانون گذاری در دین آسمانی راه دارد یا ندارد؟

یهود و امکان نسخ

نسخ یعنی ازاله حکم ، از بیان سابق معلوم شد که در کاربرد اصطلاحی هم منظور از نسخ همین است که حکم بعدی به کلی حکم قبلی را لغو کند برخی مانند یهود به انگیزه سیاسی و مذهبی نسخ را در قانون آسمانی روا نمی دانند، می گویند: نسخ قانون ناشی از جهل به عاقبت قانون است ، اگر قانون گذار به مصالح و مفاسد قانون آگاهی نداشته باشد و قانون تنظیم شده از جانب وی تامین مقاصد را ننماید مجبور به نسخ آن می شود و چون خدای سبحان آگاه و خبیر است در مورد شرایع آسمانی نسخ امکان ندارد این شبهه برای تامین این انگیزه است که شریعت یهود توسط ادیان بعدی مانند مسیحیت و اسلام نسخ نشده ، بلکه دین جاوید است . از این شبهه می توان پاسخ داد که نسخ تنها ناشی از جهل قانون گذار نمی باشد بلکه گاهی با این که قانون موقت است و در زمان مشخص لغو خواهد شد، به صورت همیشگی اعلام می شود، برای آزمون افراد و یا جهات دیگر آن گاه در موعدمقرر نسخ می شود. بنا براین نسخ با این نوع انگیزها در مورد خدای سبحان نیز روا می باشد و به همین جهت در شرایع آسمانی نسخ رخ می دهد شریعت بعدی شریعت قبلی را نسخ می نماید زیرا آن مقررات تامین کننده مصالح در زمان مشخص بوده اند و یا برخی قوانین آنها نسخ می

شود مانند حکم قبله که ابتدا به جهت بیت المقدس بود و از جانب خدا هم در شریعت اسلام ابقا شده بود: (وما جعلنا القبلة التي كنت عليها الا- لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه) ((۳۱۱)), (ما آن قبیله ای که به سوی آن بودی روا نداشته بودیم جز برای اینکه پیروان حق و رسول خود را، از هواداران خواهشهای نفسانی تشخیص دهیم)). مفاد این آیه تثبیت قبیله اول یعنی بیت المقدس است این مفاد توسط آیه: ((قد نرى تقلبک وجهک فی السماء فنولینک قبله ترضیها فول وجهک شطر المسجد الحرام)) ((۳۱۲)). (ما همواره می بینیم که صورت خود را همواره به سوی آسمان دوخته ای (مثل این که منتظر حکم تغییر قبله هستی) اکنون تو را به سمت قبله ای که مورد رضایت باشد جهت می دهیم پس صورت خویش را به طرف مسجد الحرام برگردان)). بنابراین می شود حکم شریعت قبلی حتی بعد از مدتی تثبیت در شریعت بعدی نسخ شود.

اقسام نسخ

در بحث ناسخ و منسوخ برای نسخ اقسامی ذکر شده است که برخی از آنها در قرآن مصداق ندارد در عین حال برای آشنایی اجمالی به آنها اشاره می شود: الف: نسخ تلاوت با ابقا حکم , که الفاظی به عنوان قرآن بوده اند آن گاه تلاوت آنها نسخ شده و نمی توان آنها را به عنوان قرآن تلاوت نمود لیکن حکم آنها باقی مانده است این گونه نسخ را اهل سنت معتقد هستند و مواردی چون مورد رجم را از این قبیل می پندارند که ابتدا قرآن گفته است: (الشیخ والشیخه اذا زنيا فارجموهما البتة), (پیر

مرد بزهکار و پیرزن بزهکار وقتی تن به بزهکاری دادند باید رجم ((سنگسار)) شوند)) اهل سنت این را به عنوان قرآن تلقی نموده اند که تلاوت آن نسخ شده ولی حکمش باقی است ((۳۱۳)) اما شیعه این گونه عبارت ها را اصولاً مجعول و ساختگی می داند نه قرآن هستند و نه روایت و حکم زنای محصنه ((زنای زن و مرد همسر دار)) اصولاً در قرآن نیمه است بلکه روایات آن رایان نموده است که سنگسار است . ب : قسم دوم نسخ تلاوت و حکم , که هم تلاوت آن و هم حکم نسخ شده باشد که باز اهل سنت چنین معتقد هستند عبارتی جز قرآن بوده است لیکن هم حکم آن و هم تلاوتش به عنوان قرآن نسخ شده است شیعه این مسائل را تحریف در قرآن می داند و ساختگی هیچ عبارتی به عنوان قرآن نازل نشده است که در قرآن کنونی وجود نداشته باشد. ج : قسم سوم نسخ در حکم نه در تلاوت که آیه ای با این که جز قرآن بوده و حکمی را بیان نموده است , آیه دیگر حکم آن را نسخ نموده لیکن هر دو آیه به عنوان قرآن باقی می باشند و هر دو آیه را می توان تلاوت نمود. بحث اصلی در ناسخ و منسوخ همین مورد است که آیا آیاتی این چنینی وجود دارد یا ندارد؟

. مواردی گفته شده است که از این نوع نسخ در قرآن وجود دارد, قبل از پرداختن به آنها اقسام ناسخ را بررسی می نمایم .

اقسام ناسخ

وقتی دلیل حکمی می خواهد دلیل حکم قبلی را نسخ کند, از لحاظ اعتبار یا باید برتر باشد و یا حداقل همتراز

آن دلیل حکم باشد اگر دلیلی از لحاظ اعتبار کمتر باشد، نمی تواند دلیل قوی تر را نسخ کند بنابراین خیر واحد خبری که به حد تواتر نرسد و سند و اتصال آن به رسول الله (ص) یا ائمه (ع) یقینی نباشد نمی تواند آیه هاقرآن را نسخ کند گرچه تقیید و تخصیص قرآن با خبر واحد ممکن است. ناسخ قرآن سه چیز می تواند باشد که از آنها به عنوان ناسخ یاد می شود: آیه های خودقرآن، دیگر خبر متواتر که یقینی است سوم حکم و برهان عقل که آن هم یقینی است، لیکن نه خبر متواتر که ناسخ و معارض قرآن باشد وجود دارد و نه حکم عقل که درک صحیح و یقینی عقل در مقابل قرآن است هیچ حکم قطعی عقل با قرآن ناسازگار نیست قرآن هماهنگ با تمام احکام و مدرکات صحیح عقلی می باشد. اگر مواردی از نسخ تحقق داشته باشد قسم اول یعنی آیه هاقرآن تحقق دارد که آیه ای دیگر را نسخ کند، یعنی منسوخ با این که حکمش از جهت زمان موقت است یا ملاک حکم آن در انجام طبیعی مکلف است نه همه مکلفین در ظاهر به صورت همیشگی ابلاغ می شود، برای آزمودن آمادگی مخاطبان سخن و تشخیص میزان پیروی آنها و یا انگیزه عقلایی دیگر، که از اینها به عنوان حکمت نسخ یاد می شود آیا مواردی از این گونه نسخ در قرآن وجود دارد؟

موارد نسخ

منظور از نسخ همین نسخ اصطلاحی است، نه نسخ به معنای تخصیص زیرا از تخصیص نیز در بسیاری از موارد به خصوص در عباراتی که از ابن عباس در تفسیر نقل

می شود، به عنوان نسخ یاد شده است در این که در قرآن چند مورد نسخ وجود دارد دیدگاه‌ها مختلف است، برخی بیش از دو است مورد را منسوخ می دانند برخی حدود صدوسی مورد را می شمارند و و می توان گفت نسخ اصطلاحی جز در موارد اندک تحقق ندارد که این موارد هم در حقیقت حکم منسوخ از ابتدا به صورت تا اطلاع ثانوی ابلاغ شده است به ظاهر نسخ اصطلاحی است نه در واقع و حتی در برخی موارد تصریح شده است که این حکم تا اطلاع ثانوی می باشد، مانند: ۱ (والتي ياتين الفاحشه من نسائك فاستشهدوا عليهن اربعة منكم فان شهدوا فامسكوا هن في البيوت حتى يتوفاهن الموت او يجعل الله لهن سييلا) ((۳۱۴)). (زنانی که دچار بزهکاری می شوند اگر چهار مرد بر فساد آنها شهادت دادند آنها را در خانه‌ها حبس کنید تا مرگ آنها فرار رسد و یا خدا راه دیگری برای آنها قرار دهد)). این آیه حکم زن بزهکار را که حبس است بیان می کند اما تا زمانی که حکم و تصمیم دیگری ابلاغ نشده باشد، در حقیقت مدت این حکم تا اطلاع ثانوی است ممکن است آیه دیگر این حکم را در برخی موارد نسخ کند، مانند: (الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلد) ((۳۱۵)), (زن و مرد بزه کار را صد تازیانه بزنید)). این آیه در خصوص زن بزهکار است که همسر ندارد که حکم حبس را لغو نموده است و سخن از تازیانه دارد در مورد بزهکاران همسر دار هم قبلا اشاره شد که روایات حکم سنگسار نمودن را بیان نموده است در هر صورت آن حکم حبس از بین رفته

حکم اطلاع ثانوی ابلاغ شده است که این مورد تحقیقا از موارد نسخ نیست زیرا اولاد آیه منسوخ تا اطلاع ثانوی بود و ثانيا آیه دوم حکم بخشی از مصادیق را بیان کرده است که بزهکاران همسر دار می باشد و بخش دیگر را روایات توضیح داده که آیه دوم و روایات در واقع هر کدام تخصیص آیه اول هستند گر چه در روایات تعبیر به نسخ شده است: ((عن الصادق (ع) هی منسوخه والسبیل هی الحدود الجلد والرجم)) ((۳۱۶))، ((از امام صادق (ع) نقل شده است که این آیه منسوخ شده و راهی ک در آن پیش بین شده بود همان حدود، تازیانه و سنگسار است)). ۲ مورد دیگر (والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجاً وصیه لایزواجهم متاعاً الی الحول غیر اخراج فان خرجن فلا جناح علیکم فی ما فعلن فی انفسهن من معروف واللّه عزیز حکیم)) ((۳۱۷)). ((کسانی که رحلت می کنند و همسران خود را باقی می گذارند، وصیت کنند به مقدار مالی که تا یک سال هزینه همسران آنها را تامین کند، ورثه هم حق ندارند این زنان را از آن خانه بیرون کنند و اگر آن زنان خواستند به میل خود بروند بر ورثه ایرادی نیست البته زنان اگر خواستند آن منزل را ترک کنند، به قصد ازدواج و باید رعایت شؤون را بنمایند در برخوردها و شرکت در مراسم و مرتب نمودن خویشتن به نوعی عمل کنند که عقل و عرف پسند باشد و خدای سبحان هم ارجمند و حکیم است)). در ذیل آیه از امام صادق (ع) روایت نقل شده است که در بین عرب ها رسم بود برای همسران خود وصیت می کردند یک

سال هزینہ آنها را از میراث متوفی تامین کنند ((۳۱۸)) که مفاد این آیه مبارکه هم همان است آن گاه این حکم به آیه هاعده وفات و آیه هارث نسخ شده است شد آیه عده وفات یک سال به چهار ماه و ده روز تقلیل یافت : (والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجاً یتربصن بانفسهن اربعه اشهر وعشراً) ((۳۱۹)). ((کسانی که رحلت می کنند و همسران خود را باقی می نهند همسران و چهار ماه و ده روز انتظار بکشند (عده نگه دارند) بعد از آن می توانند ازواج کنند)). و تامین یک سال هم به یک چهارم از میراث مرد اگر مرد صاحب فرزند نباشد و یک هشتم میراث اگر صاحب فرزند باشد تغییر نمود که در سوره نسا آمده است : (ولهن الربع مما ترکتم ان لم یکن لکم ولد فان کان لکم ولد فلهن الثمن مما ترکتم) ((۳۲۰)) و ((برای همسران شما یک چهارم میراث است اگر فرزند داشته باشید و اگر فرزند ندارید برای آنها یک هشتم میراث شما می باشد)). حکم آیه اول با این دو آیه نسخ شده است و گر چه تلاوت آن باقی است البته برخی از آیه اللہ خوئی و نقل می کنند که تمایل داشته حکم آیه نسا را به عنوان حکم استحبابی حفظ کند، لیکن چنین فتوایی از ایشان صادر نشده است اگر کسی این احتمال را بپذیرد، آن گاه در این مورد هم نسخ تحقق ندارد، که معروف به آیه امتناع می باشد. ۳ مورد دیگر از نسخ آیه نجوا می باشد در عهد رسول اللہ (ص) عده ای به صورت مکرر سوالات غیر

ضروری را در محضر حضرت به صورت نجوا و در گوشی سخن گفتن مطرح می کردند این کار در اثر این که مرتب تکرار می شد، هم سبب ایذا حضرت بود، و هم وقت حضرت را بی جهت صرف می کرد و رسول الله (ص) به لحاظ اخلاق بلند مرتبه ای که داشت به رو نمی آورد تا این که در این باره به قدری افراط شد که خدای سبحان برای نجوا مقررات تعیین کرد که هر کسی می خواهد نجوا کند، باید ابتدا صدقه بدهد: (یا ایها الذین آمنوا اذنا جیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقه)) ((۳۲۱))، ((هر گاه خواستید با پیامبر نجوا کنید ابتدا صدقه بدهید که مقدار آن به یک درهم تعیین شده است)). با نزول این آیه دور حضرت خلوت شد و دیگر کسی نجوا نمی کرد! و تنها علی بن ابی طالب (ع) بود که بارها صدقه داد و با حضرت نجوا نمود ((۳۲۲)). بعد از مدتی که آن جو بر طرف شد حکم و جوب صدقه هم نسخ شد: (اشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات فاذا لم تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلوه) ((۳۲۳)). ((آیا ترسیدید که قبل از نجوا نمودن صدقه هایی پردازید حال که انجام ندادید خدای سبحان به سوی شما بازگشت می کند و از آن دستور صرف نظر می کند، بروید سایر مسؤولیت ها را که بپا داشتن نماز و پرداخت زکات و پیروی از خدا و رسول است، انجام دهید و خدای سبحان به آنچه انجام می دهید آگاه است)). این آیه حکم و جوب پرداخت صدقه را برای نجوا نمودن نسخ کرد که اگر کسی خواست نجوا کند

دیگر نیازی به پرداخت صدقه نیست . چند نکته را در مورد آیه باید توجه داشت :. نخست این که دستور پرداخت صدقه برای نجوا تنها دستور صوری که برای انجام کار نباشد و امتحان آمادگی فقط باشد، مانند دستور ذبح اسماعیل بر ابراهیم (ع) نبود، بلکه برای عمل بود گر چه کسی موفق به عمل به آن جز علی بن ابی طالب (ع) نشد و به اتفاق فریقین تنها کسی که بارها صدقه داد و نجوا کرد علی (ع) بود آیه با این دستور مؤمن خالص و حقیقی در درجه بالایی از ایمان را با دیگر افراد مدعی ایمان آزمود. دو دیگر اینکه :عمل به این آیه فضیلت بزرگی را بر مولای همه مسلمانان و متقیان ((علی بن ابی طالب (ع))) اثبات می کند که در موقع مناسب برای برتری ایمان مال می دهد و در موقع مناسب برای ارتقا ایمان آماده است ، جان را ایثار کند همان که آیه بیان می کند: (ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة) ((۳۲۴))، ((خدا خریدار مال و جان مؤمن در مقابل بهشت است دیگر صحابه رسول الله (ص) در مواقع حساس همراه نبودند و فضیلت علی (ع) را ندارد لذا درباره همین فضیلت از علی (ع) روایت است ، من به فضیلتی دست یافتم که نه پیش از من و نه بعد از من کسی موفق به آن نشد ((۳۲۵)).

فخر رازی و توجیه مرام

سه دیگر اینکه بر این اساس فرمایش فخر رازی در توجیه عمل کرد دیگران که برای دل جوایی از فقرا بوده است ، بی پایه است وی می گوید دیگران که صدقه

ندادند با این که تمکن مالی بیشتری هم نسبت به علی (ع) داشتند، برای این بود که فقرا غمناک نشوند که تمکن مالی ندارند تا از این فضیلت بهره‌وری کنند! ((۳۲۶)) که اینها این مقدار به فکر فقرا بودند که اگر چنین بود چرا خدا به فکر دل‌جویی از فقرا نبود و دستور انفاق و تصدق به اغنیا می‌داد؟

این سخنان دفاع مثلوم و تعاشی از حق است و فرار از واقعیت‌هایی باشد که کسی مرامی را بپذیرد و آنگاه در دفاع از آن هر چه به ذهن می‌آید به قلم آورد برتری علی (ع) بر دیگران چیزی نیست که قابل کتمان باشد، تلاش برای کتمان فضایل خورشید حقیقت تنها رسوایی بار دارد آن هم تا این مقدار کاسه از آش داغتر شدن که آنها خود اعتراف به این فضایل دارند پیروان به بن بست رسیده در توجیه مرام خویش به این سخنان متشبث می‌شوند: ((کان لعلی (رض) ثلاث لو کانت لی واحده منهن کانت احب الی من حمر النعم تزویجه فاطمه (رض) واعطاه رایه یوم خیبر و آیه النجوی)) ((۳۲۷)). ((عمر اعتراف می‌کند که علی (ع) به سه فضیلت و برتری نائل شده است که اگر یکی از آنها نصیب من می‌شد، نزد من برتر بود از شترهای سرخ موی، یکی ازدواج با فاطمه (ع) و پرچم دار بودن سپاه رسول الله (ص) در جنگ خیبر و آیه نجوا)). در هر صورت تنها موردی که می‌توان پذیرفت که در قرآن نسخ واقع شده است، آیه نجوا می‌باشد و اگر برای این نسخ که حکم ابتدا به صورت کلی و همیشگی

بیان شد، آن گاه نسخ انجام گرفت حکمتی جز روشن شدن برتری علی (ع) بر دیگران برای چندمین بار نبود، برای سخن حکیم کفایت می نماید افزون بر این که این گونه احکام اگر نسخ هم نمی شدند، چون بعد از رحلت رسول الله (ص) موضوع آنها منتفی می شد، زمان حکم نیز به پایان می رسید همانند سایر خصائص النبی مانند حرمت نکاح با همسران رسول الله (ص): ((ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا)) ((۳۲۸))، ((بعد از رسول الله (ص) ازدواج با همسران او برای همیشه حرام است)). که با رحلت زنان پیامبر موضوع حکم از بین می رود در عین حال این گونه آیه هایک پیام همیشگی دارند و آن حفظ حرمت برای مقام عظمای رسول الله (ص) می باشد و شاید مصلحت جعل اعتبار اینگونه حکم که بعد از مدت کوتاهی نسخ می شود در تحقق طبیعی عمل به آن می باشد یعنی تنها برخی از مکلفین آن را انجام دهند، نه همه مکلفین در هر زمان بلکه اگر طبیعی مکلف هم انجام دهد (برخی از آنها) مصلحت تامین شده است.

آنچه در این بخش گذشت .

در این بخش از نوشتار شیوه های قانون گذاری و ابلاغ آن گوش زد شد و این نکته بررسی شد که نسخ در دین و شریعت الهی راه دارد در ضمن بحث انواع نسخ و اقسام نسخ بررسی شد و در پایان بحث مواردی از آیه ها قرآن که گفته می شود منسوخ شده اند طرح گردید که تنهاییک مورد آن پذیرفته شد البته در آیه امتناع نیز وقوع نسخ بعید نیست زیرا زبان آیه عده وفات و آیه های ارث

این است که حکم امتناع و تامین هزینه همسر متوفی تا یک سال حکمی است که نسخ شده است اما دیگر موارد که برخی گمان می کنند نسخ واقع شده است ، در حقیقت توضیح و یا تخصیص است و با دقت در آیه ها احتمال نسخ بر طرف می شود. سخن را در بحث نسخ به گمان این که این مقدار، اصول بحث را در بردارد پایان می بریم و بحث از بدا و امثال آن ربطی به نسخ ندارد و طرح آنها در کتاب های علوم قرآنی خروج از موضوع بحث است اگر کسی ملتزم نباشد هرچه دیگران طرح کرده اند مطرح کند!.

اعجاز قرآن

اعجاز در سخن

اعجاز عبارت است از ((۳۲۹)): پدید آوردن امری خارق العاده توسط نفس پاک پیامبر برای اثبات

نبوت پدید آوردن امری خارق العاده در زمینه های گوناگون مانند، شکافتن دریا زنده کردن مرده ها شکافتن ماه و مانند اینها با اعجاز در وادی سخن تفاوت موردی دارد، زیرا که سخن گفتن نعمتی است که همه انسانها از آن بهره ور هستند و تحقق اعجاز در مورد آن بسی امر عجیب می نماید به ویژه اینکه اعجاز جاویدان و همیشگی باشد و هیچگاه مشمول زیبایی های تازه قرار نگیرد به همین جهت اعجاز در ساختار سخن پژوهشی ژرف می طلبد تا چگونگی آن آشکار و باور نمودن آن هموار گردد در این بخش در حد توان از این ویژگی ها سخن خواهیم گفت و قبل از توضیح زیبایی های قرآن برخی مطالب که جنبه زمینه سازی دارد بایسته دقت است .

اهمیت سخن

سخن گفتن پدیده ای است که بسیاری از موجودات از آن بهره مند هستند پیچیده ترین وسیله

ارتباط میان موجودات هستی سخن گفتن است موجودات به وسیله سخن از راز و مقاصد یکدیگر آگاه می شوند گرچه سخن بسیاری از مخلوقات برای انسان مفهوم نیست و همچون راز نهفته است ، اما این نکته روشن است که سخن گفتن حیوانات به لحاظ غریزی بودن آن یکنواخت بوده و فراز و نشیب و تکامل ندارد اما سخن گفتن انسان این ویژگی را دارد که اختیار انسان در آن دخالت داشته و همواره سبب تکامل و احیانا تنازل بوده است . سخن این ودیعه الهی در حیات آدمیان آن چنان نقشی ایفا می کند که می توان گفت اگر با دقت بیشتر بنگریم عامل اصلی ارتباط و انتقال تجربیات و آفرینش تمدن ها را سخن آشکار ((گفتار)) و سخن پنهان ((نوشتار)) می یابیم گفتار و نوشتار عامل شکل زندگی اجتماعی و ارتباط انسان شرق با غرب و انسان گذشته با آینده می باشد اگر این نعمت به ظاهر ساده که خدای سبحان رایگان در اختیار انسان قرار داده ، نبود و انسان مثل سایر پدیده ها گنگ بود زندگی او از تمدن عاری بود و روند تکاملی نداشت زیرا نقش سخن پیوند اندیشه هاست اگر انسان با اندیشه زندگی می کند و اگر ادراک و اندیشه انسان از آن مقدار اهمیت برخوردار است که گفته شده انسان همان اندیشه است ، این سخن است که همانند زنجیری که بدنهای انسانها را به یکدیگر پیوند می دهد، اندیشه ها را به هم آمیخته و با نوک تیز زبان و قلم که ابزار سخن اند و مشابه هم نیز بوده ، به کاوش پرداخته ، افکار شفاف و ناب را از بین

غبارهای وهم بیرون کشیده در تابلو مقابل چشمان انسان ترسیم می کند و انسان ها را با هم ارتباط می دهد. به لحاظ اهمیت سخن است که در انسان این ویژگی معیار کمال و نقص به شمار می رود که هنر انسان در سخن اوست نهان انسان مانند انبار سرپوشیده است و سخن کلید آن است با سخن آشکار می شود که نهان گنجینه هنر است یا طبل میان تهی ((المرمخبؤ تحت لسانه))((۳۳۰)), ((انسان پنهان در پوشش زبان خویش است)). و به قول سخنور شیراز: تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد. اگر سخن زیبا باشد، هنر آشکار می شود که هنر انسان به زیبایی های اوست, ((قیمه کل امر ما یحسنه)) ((۳۳۱)). و به همین لحاظ خدای سبحان در زیباترین سخن خود، قرآن، هم از سخن آشکار و هم از سخن پنهان ستایش می کند: ((الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه الیابن))((۳۳۲)), ((خدای بخشنده که قرآن آموخت و انسان آفرید و به انسان سخن گفتن آموخت)). بعد از یاد نام خویش به صفت حسناى رحمان و یاد تعلیم قرآن و نعمت هستی از نعمت بیان که سخن آشکار است به عظمت یاد می نماید و از سخن پنهان این چنین ستایش می نماید: ((والقلم وما یسطرون)) ((۳۳۳)) خدای سبحان به پدیده های با عظمت از جمله قلم و نشتار آن سوگند یاد می کند و وقتی در سخن زیبای خویش تجلی می کند سخن خویش را زیبا ترین سخن نامیده که چهره ها از آن گلگون و قلب ها به آن نرم و خاشع می شوند: ((والله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثنائی تقشعر

منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین قلوبهم الی ذکر اللہ ((۳۳۴)), ((خدای سبحان برای رهنمود انسان زیباترین سخن را نازل کرد که سخنان آن به یکدیگر تشابه و نگرش دارند و تلاوت این سخن آن چنان تاثیر می گذارد که چهره ها را گلگون و دل ها را به یاد خدا نرم و خاشع می نماید)).

مراتب و اعجاز در سخن

این هنر زیبا در انسان مراحل مختلف دارد از کودنی گرفته تا زیباترین سخن انسان پیشرفته است بین این دو مرحله مراحل وجود دارد که قابل شمارش نیست از این نکته معلوم می شود که سخن گفتن حقیقت وجودی و تشکیک پذیر است و لذا کمال و نقص در آن راه دارد و نیز معلوم می شود کمال سخن تناسب با مخاطب سخن دارد و چون زندگی اجتماعی انسان روند تکاملی دارد سخن گفتن او نیز چنین است خدای سبحان هم با رعایت این اصل در طول زندگی بشر با او سخن گفته ، تا سخن به مرحله کمال خویش رسیده ، ((احسن الحدیث)) نام گرفته است . زیبا سخن و سخن زیبا گفتن با مراحل خاص خودش به گونه ای است که تا در محدوده بشری است امکان آفریدن زیباتر از آن و مقابله با آن وجود دارد هر سخنوری در هر مرحله از زیبایی سخن ، سخن زیبا بگوید دیر یا زود زیبایی آن زدوده و مشمول مرور زمان و مغلوب زیبایی های دیگران قرار خواهد گرفت و تحولات فرهنگی آن را جایگزین می نماید، زیرا زیبایی هنر انسان روند تکاملی دارد و در وادی هنرهای انسانی دست بالای دست بسیار است ، (و فوق کل ذی علم علیم

((۳۳۵))، ((برتر از هر دانا داناتری است)) اما وقتی از محدوده بشری گذشت و نوبت به آفریدگار سخن زیبایی که زیبایی محض است رسید، آنگاه دیگر توان زیباتر از آن وجود نخواهد داشت زیرا او آن چنان زیبا در سخن خود تجلی می نماید که دیگران، نه بلها بشر بلکه فصحا و اندیشوران در مقابل او گنگ و خاموش خواهند شد زیرا که دست خدا بالای دستهاست: (یدالله فوق ایدیهم) ((۳۳۶))، ((قدرت خدا بالاترین قدرتهاست)) این مرحله از سخن اعجاز نامیده می شود که یارای مقابله را از همه کس گرفته است.

فراخوانی قرآن

قرآن برای اثبات اعجاز خویش همه را فرا می خواند و می گوید اگر این سخن از جانب جن یا از سوی انس است، تمام جن و انس را جمع کنند و مثل قرآن بیاورید این فراخوانی قرآن در هر زمان برای همگان مطرح است زیبایی و اعجاز قرآن در آن حدی است که با اطمینان خاطر همواره دیگران را فرا می خواند که همانند قرآن سخن بگویند اما کسی را توان مقابله با آن نیست بیان و سخن قرآن آن چنان منسجم و همنهنگ است که هیچ گونه تغ..... و جابجایی در آن راه ندارد. سخن العهی آن چنان منسجم و زیبا نظم یافته است که امکان هیچ گونه تجدیدنظر در آن راه ندارد و کوچکترین جابجایی آنرا از زیباترین سخن بودن خارج می کند همان طوری که در کلمات وجودی هستی امکان تجدید نظر نیست در کلمات لفظی نیز تغییر امکان ندارد: (لا تبدیل لکلمات الله) ((۳۳۷))، ((در کلمات الهی تبدیل و جابجایی راه ندارد)). قرآن مدعی است که این سخن

از ملکوت نشات گرفته و ماورا توان بشر است و هیچ گاه بشر را یارای آن نیست که این چنین سخن بگوید باور ندارید، مثل آن را بیاورید. (قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا- یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا) ((۳۳۸)). ((اگر تمام جن و انس با هم پشتیبان یکدیگر شوند و بخواهند مثل قرآن را بیاورند، نخواهند توانست)). (ام یقولون تقوله بل لا یؤمنون فلیاتوا بحدیث مثله ان کانوا صادقین) ((۳۳۹)). ((آیا می گویند قرآن ساخته خودش است، نه این چنین نیست اینها برای فرار از ایمان چنین می گویند اگر قرآن ساخته و پرداخته بشر است و در این ادعا راستگو هستید مثل قرآن سخن بگویید)) این یک مرحله فراخوانی. آنگاه قرآن تنزل نموده می فرماید: مثل قرآن آوردن پیشکش شما، شما که مدعی هستید قرآن سخن بشر است ده سوره مثل قرآن بیورید در انجام این کار از هر کسی که می خواهید کمک بگیرید تمام توان دانشوران را به کمک بگیرید و ده سوره همسنگ سوره های قرآنی بیاورید. (ام یقولون افتراه قل فاتوا بعشر سور مثله مفتریات وادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین) ((۳۴۰)). ((آیا می گویند این سخن افترا بر خداست شما هم آنچه در توان دارید غیر از خدا یار بگیرید و ده سوره همانند قرآن بیاورید)). آنگاه فراخوانی خود را تخفیف می دهد و می فرماید ده سوره هم پیشکش شما که مدعی هستید قرآن سخن انسان است، شما که در حقانیت قرآن تردید دارید، یک سوره، آری

تنها یک سوره مثل قرآن بیورید! (وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسوره من مثله وادعوا شهدائکم من دون اللّٰه ان کنتم صادقین) ((۳۴۱)). (اگر در شک و تردید هستید که قرآن وحی است , گواهان خویش را غیر خدا بخوانید که یک سوره مانند آن بیاورید, چنانچه در گفته خود صادق هستید)). (ام یقولون افتراه قل فاتوا بسوره من مثله وادعوا من استطعتم من دون اللّٰه)((۳۴۲)), (آیا می گویند که قرآن افترا بر خداست ؟

!اگرچنین است یکسوره مثل آن بیاورید)). ((فان لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس والحجاره اعدت للكافرين)) ((۳۴۳)), (اگر نتوانستید که نخواهید توانست مثل قرآن بیاورید, پس از شرار آتشی که هیمة آن سنگ و مردمان است بپرهیزید بهوش باشید که تمرد و طغیان در برابر حق , عذاب الهی را در پی خواهد داشت)). این است فراخوانی قرآن حتی بر یک سوره هم قانع شده که اگر کسی به مقدار یک سوره مانند سوره کوثر سخن بگوید قرآن از ادعای بی همتایی خود دست برمی دارد.

رمز اعجاز

حروف , واژگان و جمله ها مواد تشکیل دهنده سخن می باشند هر سخنی دارای دو بعد فیزیکی ((صوری)) و غیر فیزیکی ((معنوی)) است . رمز اعجاز قرآن در این است که با اینکه مواد سخن یکسان در اختیار همگان است , دیگران توان خلق سخن زیبایی چون قرآن را ندارند زیرا قرآن از منبع کمال و زیبایی محض سر چشمه می گیرد, و چون صفت کمال دیگران محدود است , لذا قادر به این گونه سخن گفتن نیستند. حروف که

مواد سخن را تشکیل می دهند در اختیار همگان است و همه در کیفیت کاربرد ابزار سخن و ساختن جمله آزادند، که توان خود را به کار گرفته و به زیباترین شکل ممکن سخن بگویند اما اینکه نمی توانند مثل قرآن سخن بگویند، برای این است که ساختار جمله بندی قرآن از جای دیگری است که در دسترس اندیشه بشر نیست و به همین خاطر بر همانند سازی سخن قرآن عاجز و ناتوان است .

بی پایگی صرفه

از این بیان روشن شد که صرفه در موضوع اعجاز توهمی بیش نیست سخن گفتن مانند قرآن برای بشر محال است ساختار جمله و نیز محتوای آن به گونه ای است که در توان انسان نیست مثل آن زیبا سخن بگوید ، با اینکه انسان ازاد است که توان خود را به کار گیرد لیکن محال است همانند قرآن بیاورد اما اینکه کسی بگوید قرآن معجزه نیست و مثل قرآن بیاورد اما اینکه کسی بگوید قرآن معجزه نیست مثل قرآن حرف زدن برای بشر ممکن است و اینکه کسی نتوانسته و یا نمی تواند همانند قرآن سخن بگوید برای این است که هر گاه کسی بخواد مثل قرآن سخن بگوید خدای سبحان او را از این کار منصرف نموده به کار دیگری مشغول می کند و یا آنکه خدا قدرت او را سلب می کند که توان سخن گفتن مثل قرآن را نداشته باشد و از این نکته تعبیر به صرفه می کنند این سخن کاملا در مورد اعجاز بی پایه است زیرا در این صورت اعجاز قرآن و هموردی طلبی آن که دیگران را فرا میخواند که مثل آن را

بیاورند امری نا معقول خواهد بود این بدان می ماند که ده نفر در مسابقه دو میدانی شرکت کنند یکی از آنها ادعیا برتری نماید که هیچ کس همانند من توان دویدن ندارد, آنگاه هنگامی که خواستند بدوند پاهای نه نفر دیگر را ببندد و خود به تنهایی بدود و در آخر هم ادعا کند هیچ کس مثل من نمی تواند بدود, من برنده مسابقه هستم! صرفه در اعجاز همین است و چون بی پایگی آن آشکاراست نیازی به بسط سخن و نقل اقوال دیگران و نقد و بررسی نمی باشد, زیرا صرف وقت در این گونه موضوعات جز تضييع عمر ثمری ندارد. اعجاز مثل این می ماند که مصالح ساختمانی در اختیار چند نفر باشد یکی از آن مواد اسطبل زشت برای چار پایان بسازد و دیری آلودگی تنفر آمیز بنا کند و سومی ساختمان نسبتا زیبایی بسازد و معماری با تهیه نقشه بنای محکم و زیبایی بنا کند, آنگاه یک معمار آگاه و مهندس دقیق بیاید با تهیه نقشه صحیح و زیبا, شکل ترین و مستحکم ترین مجتمع مسکونی را با استفاده از بهترین مواد ساختمانی بنا کند که مجهز به تمام تجهیزات و تاسیسات رفاهی مدرن, و نور مناسب و تهویه کافی و هوای لطیف و فضای سبز مکفی, در آن پیش بینی شده و به بهترین شکل آن را تزئین و آرایه نموده باشد به طوری که مزیت ها و محسنات آن مشمول مرور زمان نشود و مغلوب هیچ زیبایی که در پیش خواهد بود نگردد زیرا او با آگاهی از زیباییهای آینده و موجود برترین مجتمع مسکونی زیبا را آفریده است

و در ساخت آن جمیع آن امتیازات را در نظر گرفته است در این صورت است که فراخوانی دیگران و همانند طلبی فرض صحیح خواهد داشت شما هم که مواد اصلی در اختیاران قرار دارد اگر در وحی بودن قرآن تردید دارید همانند آن سخن بگویید.

حقیقت اعجاز

قانون علیت در نظام هستی اصلی خدشه ناپذیر است آنچه هستی محض نیست و موجود ممکن است ، مشمول نظام علیت است تنها موجودی که کمال محض و حقیقت وجود است و وجود برایش ذاتی است از این اصل بیرون است در عالم ماده نیز نظام علیت امری مشهود است که پدیده ای از پدیده دیگر بوجود می آید مانند روشنایی از تابش آفتاب و گرما از آتش البته علت ممکن وجود دهنده نیست زیرا معطی الوجود تنها علت العلل و خدای سبحان است لیکن منظور از نظام علیت در ممکنات همین مقدار است که پدیده ای در پدید آمدن دیگری مؤثر باشد. البته علت پدیده ها همواره آشکار نیست چه بسا برخی علت ها از چشم رس انسان دور باشد، لیکن پنهان بودن علت ناسخ نظام علت و معلولی نیست بنا براین علتها گاهی آشکار و گاهی پنهان و نیز گاهی به صورت طبیعی مؤثر واقع شده و عمل می کند و گاهی به صورت غیر طبیعی و دفعی اگر علت آشکار یا پنهان به صورت طبیعی فعال شود و عمل کند امری عادی تلقی می شود و اگر به صورت غیر عادی و دفعی فعال شد، خارق العاده و اعجاز نامیده می شود که ویژگی اعجاز تحقق پدیده ای با علل آشکار و پنهان به صورت غیر طبیعی نیز است . با این

بیان اعجاز به خوبی آشکار و ثابت می شود که خارج از نظام علیت نیست بلکه خارج از علیت عادی است و قرآن که نظام علیت را می پذیرد اعجاز را تثبیت می نماید. آیات قرآن پدیده ها را به وسایط فیض نسبت می دهد مانند: (فالمدرات امرا) ((۳۴۴)), (تدبیر کنندگان نظام)). (له مقالید السموات والارض) ((۳۴۵)), ((کلیدهای آسمانها و زمین از خداست)). برای کسی که بخواهد خزاین گشوره می شود که از خزاین الهی فیض نصیب او می شود. (وارسلنا الريح لواقع) ((۳۴۶)), ((بادها را ما فرستادیم که تلقیح در نظام تکوین بوسیله آن انجام می پذیرد)). (وجعلنا من الماء کل شیء حی) ((۳۴۷)), ((هر چیز زنده را از آب قرار دادیم که آب موجب پیدایش حیات موجودات زنده است))

در روی دادهای اجتماعی علت پدیده ها را به اراده و عمل کرد مردم نسبت می دهد و پدید آمدن چیزی را مشروط به چیز دیگر می کند. (ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یروا ما بانفسهم) ((۳۴۸)), ((خدا سرنوشت ملتی را تغییر نمی دهد مگر در صورتی که آن ملت تغییر کنند)). این همان پذیرش نظام علیت است قرآن به عناوین گوناگون به نقش واسطه ها اذعان دارند، از موارد واسطه ها اعجاز است که معجزه را به واسطه که پیامبر باشد نسبت می دهد: (وما کان لرسول ان یاتی بایه الا باذن الله) ((۳۴۹)), ((هیچ پیامبری اعجاز نمی کند مگر به اذن خدای سبحان)).

اعجاز و توحید

ممکن است سوالی مطرح شود که پذیرش نظام علیت و نسبت دادن پدیده ها به علل تکوینی آشکار یا پنهان چه نسبتی با توحید دارد، آیا علیت منافات با توحید

افعالی که نظام هستی در تحت پوشش آن است ندارد؟

. در نظام علیت دو نوع علت وجود دارد یکی علت های مستقل مقابل یکدیگر که تاثیر یکی مانع از دیگری است دیگری علت های غیر مستقل و وسایط فیض که علت و تاثیر گذاری آنها وابسته به اذن علت اصلی یعنی خدای سبحان می باشد آنچه موجب شبهه و سوال است نوع اول از علیت است که چنین علیتی از سوی پدیده ها نسبت به خدا وجود ندارد اما نوع دوم که علیت به اصطلاح طولی است منافاتی با توحید افعالی ندارد، زیرا توحید افعالی یعنی این که تمام تاثیرات به اذن خدای سبحان است و هر چیزی که منشا تاثیر و علیت برای دیگری است به اذن اوست . و در نظام علیت تاثیر علت های واسطه به اذن اوست اگر آتش می سوزاند به فرمان الهی است ، اگر آب غرق می کند به اذن الله است و: (واغرقنا الذین کذبوا بآیاتنا) ((۳۵۰)) اگر طعام سیر می کند و اگر آب سیراب می نماید به اذن الله است : (هو الذی یطعمنی ویسقینی) ((۳۵۱)) زیرا تمام نظام هستی در دست قدرت الهی است ، هر جا که سخن از تاثیر است چه در جهت خیر و چه در جهت شر به اذن الله است : (بیده ملکوت کل شیء) ((۳۵۲)) ملکوت و باطن هر موجودی در دست خداست در تاثیر علل پنهان در جهت شر مانند سحر نیز به اذن الله است : (وما هم بضارین الا باذن الله) ، ((ساحران تاثیر شر و ضرر نمی گذارند جز باذن الله)) . هر اعجازی از سوی پیامبری هم به اذن تکوینی الهی است .

(ما کان لرسول ان یاتی بیه الا- باذن الله) ((۳۵۳)), ((هیچ پیامبری معجزه ای نمی آورد مگر اینکه تاثیر اعجاز آن را خدای سبحان اجازه دهد)), لذاتوحد افعالی الهی با اعجاز, هیچ منافاتی ندارد.

انگیزه اعجاز

انگیزه ای که اعجاز را بایسته می نماید اثبات نبوت است پیامبر که ادعای پیام الهی را دارد و می گوید سخن من , سخن خداست و من از پیش خود حرفی ندارم برای اثبات این ادعا که این سخن به گراف نیست و هر کسی را نشاید که چنین از پیش خویش مدعی رسالت الهی شود, اعجاز آورده تا مردم را نسبت به ادعای او باور آید چون مردم به راحتی ادعای کسی را پذیرا نسیتند و سند و برهان مطالبه می کنند پیامبران برای اثبات رسالت از برهان معجزه بهره گرفته تا مردم از تردید بیرون آمده به آنها ایمان بیاورند, (وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسوره من مثله) ((۳۵۴)), ((اگر در وحی بودن قرآن تردید دارید مثل قرآن پیامبر بیاورید)). و چون توان آن را ندارید بدانید که این اعجاز است و پیامبر به حق ادعا می کند که من فرستاده خدا بر شما هستم وقتی اعجاز قرآن را مشاهده می کنید تسلیم حق شوید بنابراین انگیزه اعجاز پیامبران اثبات ادعای نبوت آنهاست حال در هر زمان به تناسب شرایط معجزه هماهنگ تحقق می یابد, و قرآن برای همه زمان ها و ملت ها است اعجاز آن هم در ابعاد گوناگون است , که مشمول مرور زمان و مغلوب هنرهای آینده نمی شود قرآن معجزه جاوید رسالت جهانی رسول اکرم (ص) است . از بیان قبل رمز جاودانگی اعجاز نیز روشن

شد و دریافتیم که چگونه یک معجزه برای همیشه در هر زمان زنده و باقی می ماند اگر اعجاز رنگ مادی داشت که تاثیر آن هم محدود بوده و مشمول مرور زمان قرار می گیرد اما وقتی مورد اعجاز بعد فیزیکی نداشته باشد مانند ساختار و محتوای سخن , آنگاه اعجاز آن هم محدود به زمان خاصی نیست , می تواند برای همیشه زنده باشد رمز جاودانگی اعجاز قرآن هم در همین جهت است که ویژگی های مادی و فیزیکی ندارد تا مرور زمان آن را تحت تاثیر قرار دهد بلکه قرآن برای همیشه معجزه جاوید الهی است .

علم و اعجاز

ارتباط پدیده ها با یکدیگر امری آشکار است , لیکن آگاهی از همه علت ها چیزی نبوده است که در محدوده علم بشری باشد زیرا انسان با همه دانشوری خود به علل پدیده ها واقف نیست و تلاش علمی او هم در این باره تنها بخشی از راه را هموار نموده است و پرده ها مقداری کنار رفته است هزاران راز هنوز پشت پرده پنهان است البته پنهان بودن علت ها تمام موضوع اعجاز نیست , بلکه غیر طبیعی بودن تاثیر علت ها نیز شرط است لذا اگر علم به علل پنهان دسترسی پیدا کند و علت های ناپیدای امور فیزیکی را پیدا کند, باز مورد اعجاز در امور فیزیکی پایان نمی پذیرد زیرا فعال شدن علل در اعجاز به صورت غیرطبیعی و با نفوس افراد پاک انجام می گیرد نه با ابزار آزمایشگاهی بنابراین پی بردن به اسرار ماده مورد اعجاز را در این گونه موارد از بین نمی برد فرضا اگر انسان توانست در کوتاه ترین زمان

توسط کامپیوتر چوب را تبدیل به اژدها کند یعنی در اثر علم راز حیات را کشف کرد و شرایط حیات را بوسیله ابزار پدید آورد و خدای فیاض هم روح در او دمید، این موضوع اعجاز نیست و اعجاز این مورد را هم منتفی نمی کند، زیرا پیامبری که عصای چوبی را تبدیل به اژدها نمود با نفس زکیه خویش این اعجاز را تحقق داد نه با ابزار.

اعجاز و کرامت

شایسته است که در همین جا فرق اعجاز با کرامت نیز گوشزد شود و قبل از بیان فرق این دو، توضیح مشابهت این دو نیز خالی از فایده نیست مشابهت اعجاز و کرامت در حقیقت این دو است به طوری که از نظر حقیقت هیچ گونه فرقی بین این دو نیست هر دو فعال نمودن علل آشکار و پنهان به صورت غیر عادی توسط نفوس پاک و زکیه می باشند راه تکامل برای همگان باز و به صورت یکسان هموار است همه می توانند در اثر پیمودن راه حق به مراحل از کمال برسند که مظهر اسما حسنا الهی شوند چنین انسانی مظهر صفات و افعال الهی می شود آنگاه که مظهر اسما الهی شد با اراده خویش باذن الله کرامت می آفریند، بیمار شفا می دهد و مرده زنده می کند، و اختصاص به پیامبران هم ندارد بنابراین اعجاز با کرامت از این جهت هیچ گونه تفاوتی ندارند، که هر دو فعال نمودن علل به صورت غیر عادی بوده و هر دو سبب غالبند تنها فرق اعجاز با کرامت در انگیزه تحقق این دو است اعجاز برای اثبات ادعای نبوت تحقق می یابد و پیامبر برای این که مردم نبوت او را بپذیرند معجزه

می آورد اما صاحب کرامت چنین ادعایی ندارد، او به جهات دیگر در صورت صلاح دید مرده را زنده می کند و بیمار را شفا می دهد و باران را از آسمان نازل می کند و.

اعجاز و سحر

در بخش های قبلی به این نکته اشاره شد که سحر و اعجاز هر دو تاثیر در علت هاست و نیز به این مطلب توجه شد که هیچ کدام از این دو منافات با توحید ندارند و تاثیر هر دو باذن الله است در عین حال سحر با اعجاز از جهاتی تفاوت عمده دارند سحر راه و روش ویژه دارد که با پیمودن آن روش ساحر موفق به انجام سحر است بیرون از دایره روش، سحر او تاثیر نمی گذارد که این روش قابل تعلیم و تعلم است اما اعجاز هیچ گونه محدودیت ندارد با اذن خدای سبحان در هر موردی که صلاح باشد اعجاز تحقق می یابد و قابل یادگیری نیست و نیز اعجاز سبب غالب است و هیچ گاه مغلوب عوامل دیگر قرار نمی گیرد اما سحر چه بسا مغلوب واقع شده و عامل دیگری مانع تاثیر ساحر شود ولو روش خاص خود را به کار گرفته باشد. افزون بر اینها تاثیر سحر در محدوده تصور و خیال انسان است نه واقعیات خارجی ساحر با ورد و اعمال مخصوص خود توهمات در خیال طرف پدید می آورد، به طوری که واقع را خلاف تصور می کند طناب آرام روی زمین را مار در حرکت می پندارد و خس و صخم ل امعا که نوعی تصرف در خیال و چشم بندی است: (فلما القوا سحر و اعین الناس واسترهبوهم) ((۳۵۵))، ((هنگامی که ساحران ابزار خود را افکندند چشمان مردم را

سحر کردند و مردم را شدید ترساندند)). (فاذا جبالهم وعصیهم یخیل الیه من سحرهم انها تسعی)) (۳۵۶), (وقتی طناب ها و عصاهای خود را انداختند باعث تاثیر در خیال شدند که رسنها و چوبها با سرعت در حرکت اند). اما محدوده تاثیر اعجاز واقعیت خارج است, یعنی در خارج عصا واقعا تبدیل به اژدها می شود: (فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین)) (۳۵۷), (موسی وقتی عصا را افکند ناگهان اژدهایی آشکار شد)). (فالقی موسی عصاه فاذا هی تلقف ما یفکون)) (۳۵۸), (هنگامی که موسی عصای خود را انداخت همه سحر آنها را بلعید), این فرقهها تنها فرق اعجاز با سحر نیست بلکه نوع علوم غریبه این تفاوت ها را با اعجاز دارند.

ابعاد اعجاز قرآن

توضیحات

زیبایی قرآن آن چنان ابعاد گوناگون دارد که نمی توان آن را در چند محور خلاصه نمود, هم از لحاظ لفظ نمی توان معیارها را محدود کرد و هم از جهت محتوا نمی توان حد مرزی تعیین کرد, زیرا راز و رمز زیبایی در چند محور خلاصه نمی شود و انسان هم به همه آنها واقف نشده است و هنوز رازهای فراوانی نهفته است, هم از لحاظ زیبا سخن بودن و هم از لحاظ سخن زیبا بودن زیباییهای قرآن نهایت ندارد به فرمایش علی (ع) (قرآن ناطق: قرآن دریایی است که به قعر آن را نتوان رسید:)) (بحرا لا یدرک قعره)) (۳۵۹) زیبایی قرآن را به دو بخش می توان تقسیم نمود یکی زیبایی ظاهر سخن که از آن به زیبا سخن یاد کردیم دیگری زیبایی محتوای سخن که از آن به سخن زیبا نام بردیم البته هر دو بخش در قرآن آن چنان توأمان هستند

که امکان تفکیک آنها میسر نیست، لیکن می شود در یک بخش عمده نظر به زیبایی های ظاهر معطوف گردد، در بخش دیگر به زیبایی های محتوا بیشتر مورد توجه قرار بگیرد گر چه سراسر قرآن هم زیبا سخن و هم سخن زیباست. بنابراین به بررسی دو بخش ((زیبا سخن)) و ((سخن زیبا)) می پردازیم برای رعایت اختصار محورهای اصلی دو بخش اکتفا می شود بعون الله تبارک و تعالی.

بخش اول: (زیبا سخن)

توضیحات

محورهای اصلی زیبایی سخن ((۳۶۰)) را به سه بخش می توان تقسیم نمود:.

رسایی ((معانی))، روانی ((بیان))، شیوایی و آرایه ((بدیع))، منظور از بخش اول رعایت مقام و تناسب سخن است منظور از بخش دوم رساندن مقصود بدون گیر و تعقید است منظور از بخش سوم آیین بندی و آرایه سخن است. اگر اندیشوری توانست تمام معیارها را در هر سه بخش رعایت کند سخن او زیباترین سخن خواهد شد این سه ویژگی هم در انتخاب حروف و نیز اعراب و هم در ترکیب واژه ها و ساختار جمله نقش اساسی دارد و قرآن در تمام این محورها اعجاز است و هیچ فرهیخته و اندیشوری را نرسد که مانند قرآن زیبایی بیاورد که قرآن سراسرش زیبا و زیباترین است سخن خود را در بخش اول در سه فصل انتخاب حروف، اعراب حروف، ترکیب واژه ها مطرح می نمایم.

ویژگی های سخن

الف ویژگی های حروف و واژه.

حروف که مواد سخن را تشکیل می دهند قبل از ترکیب و بعد از ترکیب با یکدیگر ویژگی هایی دارند که جای انکار نیست برخی علوم غریبه به حق یا باطل مانند سحر علم جدول ها از تاثیر حروف نشات می گیرند، و نیز به لحاظ مخارج ادای حروف و صداهای آنها از ویژگی هایی برخوردارند مخرج ادا و صفات حروف در طنین و آهنگ موسیقی کاملاً نقش متفاوت دارند ویژگی های حروف از نظر روانی و رسایی و زیبایی انتقال از حرف به حرف دیگر نقش مهم ایفا می کند در روایات هم اشاراتی به تاثیر حروف شده مانند تاثیر قرائت سوره حمد در شفای بیمار گر چه محتوا و مضمون سوره است تاثیر اصلی دارد،

لیکن روایت اشاره به تاثیر حروف آن نیز می نماید که چون این سوره حرف فا را که نشانه آفت است ندارد، پس در شفای بیمار اثر دارد: ((ان الله لم ينزل عليك سوره من القرآن الا- وفيها فا وكل فا من آفه ما خلا الحمد فانه ليس فيها فا)) (۳۶۱)، ((خدای سبحان سوره ای بر تو که حرف فا نداشته باشد بغیر از سوره حمد نازل نکرد، تنها این سوره فا ندارد که فا نشان از آفت است)). و یا درباره بسم الله آمده: ((من اراد ان ينجيه الله من الزبانيه السبعه عشر فليقرأ بسم الله الرحمن الرحيم فانه تسعه عشر حرفا ليجعل الله كل حرف جنه من واحد منهم)) (۳۶۲)، ((کسی که می خواهد از زبانیه و فرشتگان نوزده گانه عذاب آتش در امان باشد بسم الله را قرائت کند تا خدا در مقابل هر حرف آن که نوزده حرف است او را سپری در مقابل خطر هر یک از آن فرشتگان قرار بدهد)). در این بخش تنها به این نکته اشاره می شود که حروف تاثیر خاص دارند و طنین و آوای سخن نیز بسته به این خصوصیات می باشد. سخنور زیرک و هوشمند کسی است که به اسرار آگاه بوده و در هنگام کاربرد هم به آنها توجه کامل داشته باشد قرآن چون از سوی خدای علیم و خبیر است آن چنان این ویژگیها را رعایت می نماید که حتی در بلندترین کلمات آن روانی و رسایی و جذابیت مشهود است جمله ((انلز مکموها)) ملاحظه کنید مشتمل بر ده حرف است که با یک ادات استفهام، سه ضمیر متکلم و جمع و مفرد مؤنث چگونه مفاد را

با کوتاه ترین عبارت و ترکیب بلند در عین حال روان و رسا بیان نموده است . در جمله ((فسیکفیکهم الله)) با حروف تکراری سیزده حرف است , چگونه در عین حال که ترکیب بلندی دارد و خواننده یا شنونده فکر می کند یک کلمه بیش نیست , روان و رسا افاده مطلب می کند و نیز مثل ((لیستخلفنهم فی الارض)) ده حرف کنار هم قرار گرفته اما روان در ادا و رسا در مفاد است رعایت این رموز در حروف و واژه ها به خصوص در فرهنگ و زبان غنی عربی که از لحاظ واژه بسیار پر بار است و واژه های نزدیک به یکدیگر در آن زیاد است و شاید یکی از علت های انتخاب این زبان برای قرآن همین ویژگی زبان عربی باشد , که اعجاز آفرین است مثلا در این زبان برای ریزش باران الفاظ گوناگون با تفاوت میزان بارش باران وجود دارد, برای اوایل و شروع باران رش , آنگاه که کمی تند شد طل , و سپس نقح و سپس هطل و آنگاه وابل ((۳۶۳)) به کار می رود در زبان عربی در مورد ابر نیز عبارات مختلفی به کار می رود, اولین لکه ابر رانش , ابرهای پراکنده در هوا را سحاب , وقتی آسمان را تغییر دهد و بپوشاند غمام , وقتی سایه افکند عارض , اگر با رعد و برق همراه باشد عراض , ابرهای متراکم را غفاره و ابرهای سفید را مزن ((۳۶۴)) و می نامند در مورد جریان آب از سنگ انجس , جریان آب از نهر فاض , از سقف و کف , از زخم ثع گویند((۳۶۵)) ثعالبی

برای آب با اوصاف گوناگون پنجاه و پنج واژه ذکر می کند آب جاری عد, آب زیادی که راکد است و با ایجاد موج در یک طرف آن طرف دیگر حرکت نمی کند کر, آب زیاد عذب و عذوق, آب غرق کننده غمر, آب خالص قراح, آب بدبو قابل شرب آجن, آب بد بو و غیر قابل شرب آسن, بدبو و سرد غساق, آب داغ سخن, آب چوش حمیم, آب ملا-یم فاتر و ((۳۶۶)). در جمع انسانها هیچ سخنور توانا و بلیغ نیست که اولاً به تمام این ویژگی ها اشراف داشته باشد و ثانياً در هنگام کاربرد فراموش نکرده و رعایت ویژگی ها را بنماید اماخدای سبحان که به اسرار آگاه است و هیچ گاه هم فراموش نمی کند (وما كان ربك نسياً) ((۳۶۷)), ((پروردگار تو هیچ گاه فراموش کار نمی باشد)), همه این ویژگیها را رعایت می کند, بدین سبب قرآن زیباترین سخن می شود. قرآن همواره با واژه های مانوس و آشکار و تالیف روان و رسا کلام خود را آزرین بندی نموده است, به طوری که یک واژه سنگین و یک ترکیب غیر روان در قرآن یافت نمی شود حتی در مواردی که برخی واژه ها با این که در لغت فصیح عرب کاربرد داشته لیکن اندکی ثقیل به نظر می رسیده, از به کارگیری آن صرف نظر نموده است در مورد آجر از تعبیر گل پخته استفاده نموده و از هر دو تعبیر آجر و قرمد که ثقیل بود, صرف نظر کرده است. (فاوقد لی یا هامان علی الطین فاجعل لی صرحاً لعلی اطلع الی اله موسی) ((۳۶۸)), ((برای

من از گل پخته قصری بنا کن تا بر بالای آن رفته از خدای موسی خبری بگیرم)). و یا در مثل جمع ارض که ارضون است و قدری سنگین می باشد، تعبیر دیگری عنوان می کند: (الله الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن) ((۳۶۹)) خدای آنچنان است که هفت آسمان را آفرید و از زمین هم مانند آنها آفرید در مورد لب به معنای خرد که انتقال از لام که حرف رخوی شدید است به با مشدد که سنگین می نماید از کاربرد آن صرف نظر کرده و به جای آن قلب یا فؤاد (البته قلب و فؤاد ویژگی دیگری نیز دارند که ممکن است آن ویژگی نیز در نظر بوده باشد) به کار برده است ولی این مشکل چون در لفظ جمع الباب وجود نداشته است در موارد متعدد الباب به کار رفته است مانند: (ولکم فی القصاص حیوه یا اولی الالباب) ((۳۷۰)), ((زندگی شما درقصاص کردن است)). در خصوص کاربرد تعال و هلم و الی , وقتی کسی در بالا قرار بگیرد به دیگری می گوید بیا ((تعال)) یعنی بالا بیا اما اگر آن که صدا می زند هم سطح یا پایین تر از دیگری باشد، هلم یا الی به کار می برند. قرآن وقتی ندا از سوی خداست که رفتن به سوی او به معنی بالا رفتن است واژه تعال را به کار می برد مانند: (قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سوا بیننا و بینکم الا نعبد الا الله) ((۳۷۱)), ((به اهل کتاب بگو بیایید به سوی یک محور مشترک , میان همه ادیان الهی که جز خدای سبحان را

عبادت نکنیم)). و مانند: (تعالوا قاتلوا فی سبیل الله) ((۳۷۲)), ((بیاید در راه خدا جنگ کنید)). اما وقتی ندا از سوی انسانی به انسان باشد ((هلم والی)) به کار می رود, (قدیعلم الله المعوقین منکم والقائلین لاخوانهم هلم الینا ولا یاتون الباس الا قلیلا) ((۳۷۳)). خدا روحیه منافقین که دیگران را از رفتن به جبهه منع می کنند و به هم پیمانان و هواداران خود می گویند به سوی ما بیاید به جبهه نروید, می داند اینها جز اندک در جبهه شرکت نمی کنند (آن هم چه بسا برای کارشکنی و اطلاع از اوضاع جبهه ها) که هم ((هلم)) و هم ((الینا)) به کار رفته است در جاری شدن آب از دل سنگ در جریان اعجاز موسی (ع) واژه ((انبجس)) که به همین خصوصیت کار برد دارد استعمال می شود: (ان الضرب بعصاک الحجر فانبعث منه اثنتا عشره عینا) ((۳۷۴)), ((عصای خود را به سنگ بزن, ناگهان دوازده چشمه از سنگ جاری شد)). و در کاربرد ((رفع)) و ((نتق)) یعنی بالا بردن وقتی سخن از بالا بردن کوه طور است در چند مورد رفع استعمال شده است: (ورفعنا فوقکم الطور) ((۳۷۵)), ((کوه طور را بالای سر بنی اسرائیل بالا بردیم)). اما وقتی می خواهد خصوصیت دیگری را برساند که این چیزی را که بالا بردیم چیزی است که در زمین ریشه داشت: (والجبال اوتادا) ((۳۷۶)), ((کوه ها میخ ها هستند)). وقتی این ویژگی را می خواهد برساند واژه نتق که به معنای کندن و بالا بردن است بهره می گیرد: (واذنتقنا الجبل فوقهم کانه ظلّه) ((۳۷۷)), ((کوه را کندیم و بالا بردیم همانند سایه بان بر بالای سر

آنها قرار دادیم)). در مورد زمین که آماده کشت و زرع است وقتی این ویژگی را می خواهد گوشزد کند از واژه خشوع که به معنای انفعال و پذیرش است بهره می گیرد: (وتری الارض خاشعه فاذا انزلنا عليها الما اهتزت وربت ان الذی احياها لمحی الموتی) ((۳۷۸)). (زمین را می بینی که خاشع و آماده پذیرش است و هنگامی که آب بر آن نازل کردیم حرکت کرد و بالا- آمد) سر سبزی زمین که گیاهان بالا می آیند)، آن کس که زمین مرده را زنده کرد اموات و انسان های مرده را نیز می تواند زنده کند)). اما هنگامی که می خواهد توجه انسان را به یک ویژگی دیگر معطوف کند، و بگوید که این مرده و زنده شدن زمین یک مرتبه نیست بلکه همواره تکرار می شود و تکرار این صحنه در هر سال دیگر هیچ گونه تردیدی در مورد معاد و زنده شدن مرده ها نمی گذارد در این مقام از واژه همد که معنای طفا است استفاده می کند همد یعنی چیزی که آتش داشته و خاموش شده: (وتری الارض هامده فاذا انزلنا عليها الما اهتزت وربت وانبتت من کل زوج بهیج) ((۳۷۹)), (زمین را می بینی خاموش شده است (زنده بوده و خاموش شده) وقتی آب بر آن فرود آوردیم بالا آمد و رویاند از هر گیاه و نبات جفتی که ابتهاج و لذت آور است)). این صحنه بارها تکرار می شود، چگونه شما که این صحنه ها را می بینید در معاد تردید می کنید.

ب انتخاب اعراب

اعراب نسبت به حروف افزون بر این که همانند لباس نسبت به بدن پوشش به

حساب می آید، گاهی موجب تغییر معنا نیز می شود اعراب مناسب و هماهنگ موجب زیبایی در ادای الفاظ شده به جامه متناسب با اندام می ماند. در مواردی هم تغییر یک اعراب موجب تغییر کلی در معنا می شود مانند: قدر، یقدر، به معنای تقدیر و اندازه است و از قدر، یقدر، از قدرت به معنای نیرو، توان است در ماجرای حضرت یونس (ع) می فرماید: (فظن ان لن نقدر علیه) (۳۸۰)، ((یونس گمان کرد بر او سخت نمی گیریم)). یعنی: ((ان لن نضیق علیه)) و مانند: (اللّه یسط الرزق لمن یشاء ویقدر) (۳۸۱)، ((خدا به هر کس بخواهد رزق وسیع می دهد و به هر کس بخواهد رزق کمتر می دهد)). با این بیان، آیه مبارکه مفهوم صحیح دارد، اما یقدر به معنای قدرت مضمون صحیحی در داستان یونس (ع) ندارد، زیرا هیچ پیامبری چنین گمان نخواهد داشت که خدا بر او قدرت ندارد. و نیز در انتخاب اعراب هماهنگ برای رساندن ویژگی های مقام سخن با طنین و آهنگی دلپذیر تمام اصول و معیارها را رعایت نموده است، چنانکه وقتی می خواهد ویژگی عذاب قوم ثمود را که هم استمرار داشت و هم آنها را ریشه کن نمود، بیان کند، که در اثر نا فرمانی و پی کردن ناقه صالح (ع) دچار آن شدند با چه طنینی استمرار را می رساند، (فعقروها فدمدم علیهم ربهم بذنبهم فسویها) (۳۸۲)، ((آن قوم گفته پیامبر خویش را دروغ پنداشتند و ناقه که را معجزه او بود پی نمودند آنگاه در اثر ارتکاب گناه خدا آنها را به هلاکت رساند و شهرهای آنها را با خاک یکسان نمود)). ردیف شدن حرف دال

با میم و تکرار این دو حرف با اعراب متوالی فتحه چه نقشی را در ایفای مضمون عذاب مستمر و ریشه کن کننده می رساند ؟

!. و نیز مشابه همین مورد در قوم عاد وقتی می خواهد طوفان پر سر و صدای مستمر را بیان کند، که چند شبانه روز دامن گیر آن قوم شد، چگونه حروف با ویژگی صدای هماهنگ با حادثه و استمرار آنرا با اعراب هماهنگ ترسیم می نماید. (واما عاد فاهلکوا بریح صرصر آتیه) ((۳۸۳)) انتخاب حرف صاد که از حروف صغیر به معنای سوت کشیدن است ، با تکرار صر و اعراب فتحه با چه طنین زیبا هم استمرار و هم پر صدا و صغیر طوفان را تبیین نموده است چگونه انتخاب حروف و اعراب هماهنگ با طوفان سهمگین و مهیب که همراه با سوت است می باشد. و نیز در مثل (واللیل اذا عسعس والصبح اذا تنفس) ((۳۸۴)) انتخاب حرف عین وسین و تکرار این دو با اعراب فتحه های متوالی و تکراری چگونه تدریجی ، فرا رسیدن شب را بیان می کند و در طرف صبح با انتخاب واژه تنفس از باب که زیاده المبادی همراه دارد و انتخاب حرکت فتحه متوالی چگونه فرا رسیدن تدریجی ، صبح را نوید می دهد.

ج ساختار جمله

ساختار جمله نقش محوری در زیبایی سخن و سخن زیبا دارد اگر سخنور در دو بخش قبلی ((انتخاب حروف و واژه ها و انتخاب اعراب)) معیارهای زیبایی را رعایت نماید، لیکن در جمله بندی نتواند منسجم و هماهنگ و روان و رسا سخن بگوید، سخن اوارزش و اعتبار نخواهد داشت چگونگی جمله است که مقصود سخنگو را

زیبا و روان و یا زشت و ناقص می سازد چون تناسب سخن و حالات سخنور و شنونده کاملاً متفاوت است ، موقعیت گاهی تعظیم گاهی تحقیر، گاهی تشویق ، و یا انذار یا تبشیر، کنایه ، تشبیه و یا استعاره را می طلبد نوع جمله با ملاحظه این نوع ویژگی ها باید صورت گیرد و نیز جایگاه محورهای اصلی سخن مانند نهاد و گزاره و مفعول و متعلقات فاعل و فعل در تقدیم و تاخیر و جمع و تشبیه و اسمیه بودن جمله یا فعلیه : استمراری یا غیر استمراری و خلاصه دهها خصوصیت دیگر همه در ساختار جمله نقش دارند و انسان با محدودیت علمی که دارد هیچ گاه به تمام رموز و اسرار آگاهی نخواهد داشت و با نسیان و فراموشی که دارد هیچ گاه نسبت به آموخته های خود حضور ذهن ندارد، قادر به آفریدن زیباترین سخن نیست . در حادثه طوفان عظیم نوح (ع) که به صورت اعجاز شکل گرفت ، آب از زمین جوشش و از آسمان ریزش نمود، و این دو باعث شد که آب از قله های بلند کوهها هم فراتر رود و همه را در کام خود غرق کند و تنها گروهی که در درون کشتی نوح قرارداشتند نجات یابند حال خدای سبحان می خواهد این حادثه را به صورت اعجاز پایان دهد و اوضاع به سرعت به صورت عادی برگردد نه به صورت تدریجی زیرا اگر تدریجی باشد تمام جانداران و انسان هایی هم که در کشتی بودند به هلاکت می رسیدند می خواهد معجزه آسا آب طوفان جابجا گردد و کشتی بر روی زمین مستقر گردد این هدف را قرآن

با این جملات کوتاه و بی نهایت زیبا طرح می کند: (قیل یا ارض ابلعی ماک و یا سما اقلعی و غیض الما و قضی الامر و استوت علی الجودی و قیل بعدا للقوم الظالمین) ((۳۸۵)). ابتدا معنای چند لغت: بلغ به معنای فرو بردن چیزی یک مرتبه مانند بلعیدن حیوان طعمه خود را قلع به معنای از ریشه کندن چیزی مانند کندن درخت یا کندن دندان غیض به معنای فرو رفتن آب در مکانی. خدای سبحان ابتدا به زمین دستور می دهد که آب خود را فرو ببرد با این امر تکوینی آنچه آب از زمین جوشیده بود به زمین فرو رفت به آسمان دستور می دهد آب خود را قطع کند، یعنی آبی که تا کنون همانند آبخار از آسمان ریزش می کرد یک مرتبه قطع شد به طوری که آثاری از آن باقی نماند آنگاه تمام آب جا به جا شده چه آنچه از آسمان آمده بود و چه آنچه از زمین جوشیده بود آب زمین که در زمین فرو شد، اما آب آسمان چه شد؟

اگر بخواهد به تدریج تبخیر شود که سالهای سال طول خواهد کشید و با سرعت عمل موقعیت منافات دارد از طرفی ظاهر آیه این است که زمین تنها آبی که از آن جوشیده بود بلعید چون دستور همین بود: (یا ارض ابلعی مائک) که زمین مامور شد آبی که از خودش جوشیده و آب آن به حساب می آید بلعد، نه بیشتر از جمله و غیض الما ((آب فرو رفت)) می توان فهمید که آب آسمان نیز همانند آب زمین جابه جا شد و به جای اولش بازگشت الف و لام

((الما)) عهد ذکری است و منظور همان آب طوفان است که مجموع آب زمین و آسمان می باشد همان که قبلا آمده بود (یعصمنی من الما) ((۳۸۶)) بر اساس معنای غیض هر آبی به جای اولش بازگشت . آب زمین در زمین فرو رفت آب آسمان هم به دریا بازگشت , زیرا آب آسمان همان آب دریاست که تبخیر شده به صورت باران ریزش کرده است این جابجایی با امر عملی و تکوینی الهی به سرعت انجام گرفت و آب آسمان هم به دریا جابه جا شد جالب این است که این مضمون افزون بر اینکه بر اساس ظاهر آیه است و به خوبی از آیه استفاده می شود, موافق با روایات هم هست , در روایات آمده است آب زمین بلعیده شد و آب آسمان به دریا بازگشت به دور کره زمین : ((عن الصادق (ع) : فبلعت الارض مائها فصیر ما السما بحرا حول الدنيا)) ((۳۸۷)) آنگاه که مشیت الهی تحقق گرفت و حادثه پایان یافت و قضی الامر, کشتی با کمال اطمینان بر زمین مستقر شد و استوت علی الجودی که بر اساس برخی روایات در موصل عراق بر زمین قرار گرفت ((۳۸۸)) . در پایان فلسفه این حادثه الهی را روشن می کند, زیرا که قرآن کتاب قصه نیست کتاب تاریخ نیست که بخواهد داستان های گذشتگان را نقل کند قرآن اگر حادثه ای را تبیین می کند از آن بهره هدایت و عبرت می گیرد, که این عذاب الهی به خاطر عملکرد ظالمانه آنها بوده , به خاطر این بوده که سال های سال از اجابت دعوت الهی سر باز زدند و حتی آن چنان لجاجت و عناد داشتند که گوش

های خود را در برابر پیام حق مسدود کردند و لباس های خود را بر روی راه های درک خود کشیدند و در راه باطل خود اصرار ورزیدند و استکبار مقابل حق را به نهایت رساندند: (جعلوا اصابعهم فی اذانهم واستغشوا ثيابهم واصروا واستكبروا استكبارا) ((۳۸۹)) سزای ملتی که این چنین در لا-ک خویشان فرو رفته و این چنین بر تمرّد و عناد در مقابل حق اصرار می ورزد و به هیچ وجه حاضر نیست به پیام حق گوش دهد، دعوت مستمر پیامبر نور و هدایت نه تنها در آنها اثر نمی گذارد، بلکه موجب فرار و اعراض بیشتر آنها از خدا و حقیقت می شود: (انی دعوت قومی لیلا- ونهارا فلم یزدهم دعایی الا- فرارا) ((۳۹۰))، ((من همواره قوم خویش را به سوی خدا خواندم لیکن دعوت من موجب افزایش فرار آنها از حق شد)). چنین ملتی که به طور کامل حجت بر آنان تمام شده، استحقاق نفرین الهی را دارند وقت آن رسیده که پیامبر بزرگ الهی (نوح) به درگاه خدای قادر عرض کند: (رب لاتذر علی الارض من الکافرین دیارا) ((۳۹۱))، ((پروردگارا احدی از کفار را بر روی زمین باقی نگذار)). اکنون در آیات مورد نظر، سخن از این حادثه عظیم است که دعای پیامبر خدامستجاب شده، تصمیم نهایی گرفته شده است، (حتی اذا جا امرنا وفارالتنور) ((۳۹۲)) دستور اجرا صادر شده و آب از تنور جوشیده و کار به جایی رسیده است که هیچ راه گریزی از خطر این حادثه باقی نمانده است (لا عاصم الیوم) ((۳۹۳)). پس از پایان یافتن حادثه فلسفه تاریخ و حادثه را بیان می کند، (وقیل بعدا للقوم الظالمین)

((۳۹۴)) که این سرنوشت شوم به خاطر ظلم سرکشی این ملت بوده اختصاص به این ملت هم ندارد هر ملتی که مقابل حق استکبار نماید به همین سرنوشت دچار می شود زیرا: (فلن تجد لسننت الله تبدیلا ولن تجد لسننت الله تحویلا) ((۳۹۵)), ((سنت های الهی نه دگرگون و عوض می شوند و نه متحول و جابه جا می گردند)). ملاحظه نمودید که این چند آیه از ندای ((یا ارض)) تا پایان آیه ((للقوم الظالمین)) چه مقدار مطالب عمیق در بر دارد و چگونه قرآن این حجم مطلب را در یک سطر با چه زیبایی بیان نموده است اگر کسی بخواهد از آن فیلم نامه و سریال تلویزیونی تهیه کند باید صدها صفحه کتاب بنگارد و دهها حلقه فیلم مصرف کند تا بتواند این مفاهیم و ویژگی ها را تبیین کند و آنگاه باز هم هرگز نخواهد توانست زیبایی و جلالت قرآن را داشته باشد.

نمونه دیگر

و نیز قرآن وقتی می خواهد در مورد قیامت که در چه زمانی اتفاق می افتد سوال کند، این گونه سوال طرح می نماید: (یسئلونک عن الساعه ایان مرسیها) ((۳۹۶)) از تو در مورد قیامت می پرسند که لنگرگاه آن در چه زمانی است مرسا از: ((رسا، رست السفینه انتهت الی قرار الما فبیت لا تسیر)) ((۳۹۷)) اسم زمان و مکان به معنای لنگرگاه کشتی است در حادثه طوفان نوح (ع) می فرماید: (بسم الله مجریها ومرسیها) ((۳۹۸)) بسم الله حرکت و سنگر توقف کشتی بود با بسم الله حرکت می کرد و با بسم الله لنگر می گرفت، لنگر گرفتن کشتی در پایان حرکت آن است آنگاه که سیر به پایان برسد و کشتی برای بارگیری

یا تخلیه بار در کنار اسکله پهلو بگیرد حال خدای سبحان از فرا رسیدن قیامت به مرسیها تعبیر می کند، یعنی چه؟

کدام کشتی می خواهد لنگر بیافکند؟

این چه تعبیری در این مقام است؟

! آیا این تعبیر به فرمایش برخی اساتید ((۳۹۹)) به این معنا نیست که نظام هستی یک مجموعه به هم پیوسته همانند یک کشتی در حرکت است و ما انسانها بر روی کره زمین همانند سرنشینان این کشتی هستیم و روزی فرا می رسد که سیر و حرکت کشتی پایان یافته و نوبت لنگر انداختن آن فرا می رسد، و آن روز، روزی است که کشتی به مقصد رسیده و می خواهد بار خود را تخلیه نماید: (واذا الارض مدت والقت ما فیها وتخلت) ((۴۰۰))، ((زمانی فرا می رسد که زمین کشیده می شود پستی و بلندی های آن هموار می گردد و آنچه در درون دارد رها می کند و بار خود را تخلیه می نماید)). (واخرجت الارض اثقالها) ((۴۰۱))، ((زمین بارها و سنگینی های خود را رو می کند)). این ظرافت و لطافت و عمق طرح سوال در مورد قیامت است در توان کدام هوشمند و فرهیخته ای است که این گونه سوال مطرح نماید؟

! آیا این اعجاز قرآن در زیبایی ظاهر و عمق آن نیست؟

آیا این گونه ساختار سخن و جمله بندی اعجاز نیست؟!.

قرآن و تمثیل

استفاده از تمثیل و تشبیه در سخن در رساندن مطالب و درک بهتر و سریعتر کمک می کند در بیان مطالب علمی و عقلی مثل و تشبیه بهترین وسیله برای تفهیم مطلب است روی سخن قرآن با همه اقشار جامعه است. قرآن در موضوعات گوناگون با استفاده از

مثل های محسوس و ملموس و قابل درک همگان مطالب عمیق را رسانده است قرآن در انتخاب مثال آن قدر ظریف و زیبا عمل نموده است که با مثال عینیت خارجی را در ذهن مخاطب مجسم می کند. قرآن پایداری حق و ناپایداری باطل را با مثال این گونه ترسیم می نماید: ((الم تر کیف ضرب الله مثلا كلمه طيبه كشجره طيبه اصلها ثابت وفرعها في السماء تؤتي اكلها كل حين باذن ربها)) (۴۰۲). ((مثل حق همانند درخت سودمند و پاکیزه است که ریشه های آن در اعماق زمین فرورفته و آن را ثابت و استوار نموده است و شاخه های آن در آسمان پرکشیده و همواره ثمر می دهد، حق همانند چنین درخت سر سبز شاداب و زنده و پایدار است)). (ومثل كلمه خبيثه كشجره خبيثه اجتثت من فوق الارض راوتسا وت باث مالها من قرار) (۴۰۳)، ((باطل همانند درخت خبیث و بی ثمری است که ک ل ثمو) ریشه اش در عمق زمین فرونرفته و در سطح زمین پراکنده است و هیچ گونه ثبات و قرار ندارد و با اندک وزش نسیم سقوط می کند)). در مورد باطل سخن از میوه نیست، زیرا باطل بی ثمر است و در مثال کاملا ترسیم شده که درخت بی ریشه اگر چند روزی هم سبز باشد، گذرا و ناپایدار است و زود پژمرده و زرد و خشک خواهد شد کدام انسان است که روانی و رسایی و شیوایی این مثال را متوجه نباشد. در مورد اضطراب و نگرانی انسان های مشرک که تکیه گاه اصلی یعنی خدا را رها کرده و به پناهگاههای پوشالی و غیر خدا روی آورده اند پناهگاههای

آنها را بی اساس می خواند قرآن پناهگاههای آنان را به خانه , عنكبوت تشبیه می کند که سستریں خانه هاست , (مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنكبوت اتخذت بیتا وان اوهن البیوت لیبیت العنكبوت) ((۴۰۴)), (مثل آنان که غیر خدا را ولی و سرپرست خویش قرار داده اند همانند خانه عنكبوت است که پوشالی ترین خانه هاست), چه مثلی گویا و ساده و رسا و قابل فهم برای همگان !!

در مورد بی توجه بودن به آیات الهی و بهره نگرفتن از نعمت تفکر و تعقل با داشتن توان تفکر که نتیجه آن کودنی و بلاهت و سر به زیر انداختن و بی مقصد راه رفتن است و بی بهره و محروم ماندن از هدایت , که آن چنان خود را به ابلهی زده که به هیچ وجه دعوت الهی در او اثر نمی گذارد می فرماید: (مثل الذین حملو التوریه ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا) ((۴۰۵)), (مثل اینها همانند مثل چهارپایی است که بار آن کتاب باشد), چهارپا از کتاب چه می فهمد, برای چهارپا چه فرق می کند بارش کتاب آسمانی باشد یا سنگ بیابانی . در قرآن نمونه های زیادی مثل وجود دارد که مجال طرح همه آنها نیست از این نمونه ها ویژگی های مثالها همچون روانی و رسایی و نیز عمق آنها, کاملاً آشکاراست قدرت کلام و استحکام بیان و شیوایی تمثیل در حدی است که با همراه شدن با سایر زیبایی های سخن از توان انسان خارج است که چنین زیبا و روان و قابل فهم همه انسان ها سخن بگوید.

قرآن و استعاره

استعاره به معنای عاریه گرفتن است در مواردی که

کاربرد واژه با معنای اصلی آن کاملاً متفاوت بوده به طوری که نسبت به معنا بیگانه به حساب آید، و کاربرد لفظ در آن معنا عاریه گرفتن لفظ باشد، استعاره گفته می شود استعاره از ترفندهایی است که ظرافت و زیبایی ویژه به ظاهر سخن می دهد استعاره های قرآن به لحاظ توجه به تمام ریزه کاریها و رموز سخن و رعایت سایر محورهای زیبایی در حد اعجاز است به طوری که کسی را توان همانند سازی تعبیرهای قرآن نیست با ذکر چند نمونه ممکن است این نکته بهتر آشکار گردد. قرآن در حادثه عظیم طوفان نوح (ع) در آیه: (یا ارض ابلعی مائکک ویا سماقلعی) ((۴۰۶)) دو استعاره به کار برده است یکی لفظ ((بلع)) که در مورد حیوان که طعمه خود را یک مرتبه فرو برد، در مورد زمین به کار برده است دیگری واژه ((قلع)) که به معنای از ریشه کندن چیزی است در مورد آسمان به کار برده است آبی که تمام سطح کره زمین را فرا گرفته یک مرتبه جابه جا می شود، آبی که از زمین جوشیده توسط زمین بلعیده می شود، آبی که آن را آسمان به سرعت و مستمر باریده است یک مرتبه ریشه کن می شود عمق مطلب بی نهایت است بلعیدن دریاهایی از آب توسط زمینی و ریشه کن شدن آبشارهای آسمان زیبایی و هماهنگی دو واژه ابلعی با اقلعی بی نهایت است به طوری که تمام سخن شناسان مخالف و موافق قرآن به آن اعتراف دارند، حتی عنودترین دشمن قرآن مانند ولید به زیبایی و بی نظیری آن اعتراف می کند

که شرح آن در بخش های قبلی گذشت .

نمونه های دیگر

درون خانواده محل آشکار شدن اسرار است دو همسر به لحاظ تماس نزدیک و مستمری که با هم دارند از اسرار و عیوب یکدیگر کاملاً آگاه می شوند، کمتر کسی است که بتواند سر خود را از همسرش پنهان کند لذا می توان گفت خانواده محل تبلی السرائر است ، این از یک طرف از سوی دیگر فاش شدن اسرار و عیوب موجب بی آبرویی و ضربه زدن به نهاد مقدس خانواده می باشد، قوام زندگی به آبرو و شخصیت و کرامت خانواده است و خانواده بی آبرو زنده نیست ، از مرده مرده تر است از جانب سوم می دانیم که اسلام بیش از هر مکتبی در تحکیم و حفظ بنیاد خانواده جدی است ، حال چنین مکتبی که خواهان پیوند پایدار بین دو همسر است و بذر الفت و صمیمیت و صفا و محبت در زمین این نهاد ارزشمند می پاشد، با این مشکل چگونه برخورد می کند که برملا شدن اسرار در محیط خانواده هیچ خللی در اساس وارد نکند و موجب اضطراب نشود. قرآن برای مقابله با این خطر دو همسر را پوشش یکدیگر قرار داده است و با دو جمله کوتاه و زیبا و عمیق یک نکته اساسی را گوشزد کرده است که وقتی اسرار و عیوب فاش شد، نباید از درون خانواده به بیرون نفوذ کند آن چه موجب ضربه و چه بسا به عنوان خطر بنیان خانواده را تهدید می کند، فاش شدن اسرار به بیرون خانواده و اطلاع دیگران ولو اقوام و خویشاوندان و بیگانگان از درون زندگی دیگری است که در اثر سوسه های

شیطان و مطرح کردن مسایل دیگران موجب بی آبرویی شده و در نهایت چه بسا زمینه دخالت بی جا در زندگی دیگران را فراهم آورد قرآن به طرز زیبا و عمیق با این خطر مقابله نموده است که می فرماید: (هن لباس لکم وانتم لباس لهن) ((۴۰۷)). (همسران شما لباس و پوشش شما هستند و شما نیز پوشش آنانید)). نقش لباس پوشاندن عیوب و اسرار بدن است، نقش لباس حفظ کرامت و آبروی انسان است، اما لباس در جایی کاربرد دارد که بدنی در کار باشد کاربرد لباس در مورد حفظ اسرار و عیوب خانواده کاملاً بیگانه است هیچ گونه ارتباطی بین این دو وجود ندارد لیکن با استعاره گرفتن لفظ لباس و کاربرد آن در ستر عیوب و اسرار خانواده نقش عمیق را ایفا نموده است زیرا دو همسر را همانند لباسی که سراسر بدن را بپوشاند و تمام عیوب و اسرار را حفظ کند قلمداد نموده است جمله از لحاظ عمق بی نظیر است و بی سابقه و نیز از لحاظ حسن ظاهر با این ایجاز و زیبایی بی نظیر است این تعبیر کوتاه چه وسعتی از معنا را در بر گرفته است و چه ابعادی از مشکلات خانوادگی را حل کرده است و با چه خطرهایی که از این روزنه خانواده را تهدید می کند مقابله نموده است. جریان طلب فرزند نمودن حضرت زکریا (ع) در شرایطی اتفاق افتاد که خود حضرت تمام زمینه های ناامیدی را مشاهده می کرد زیرا از یک طرف خود حضرت در دوران کهن سالی به سر می برد، از سوی دیگر همسر او، در جوانی عقیم و نازا بود تا چه

رسد به دوران کهولت زکریا(ع) با مشاهده کرامات پاکی مریم(ع) علاقه شدید به داشتن چنین فرزندی پیدا می کند پیامبر خدا که در واپسین روزهای عمر خودش قرار دارد و برف پیری بر سر و صورتش نشسته است, با آن شرایط خانوادگی به ظاهر مایوس کنندلیکن امیدوار و واثق به رحمت الهی شرح حال خود را به خدا عرضه می کند و تقاضای فرزندی می نماید خدای سبحان این حقیقت را این گونه بازگو می کند: (قال رب انی وهن العظم منی واشتعل الراس شیبا ولم اکن بدعائک رب شقیاً)(۴۰۸), ((خدایا به قدری پیر شده ام که استخوان های بدن سست شده است و آثار پیری از سرم شعله ور شده است لیکن از درگاه تو ناامید نیستم)). این قسمت دعای حضرت است که شرح بیشتر آن در آیات بعدی است سخن در اعجاز استعاره جمله ((واشتعل الراس شیبا)) است اشتعال یعنی شعله ور شدن یا به تعبیر فارسی ((الو)) گرفتن است وقتی آتش تمام هیزم را فرا بگیرد می گویند شعله ور شده است قرآن با بیان معجزه آسا در این آیه شعله ور شدن را در وصف پیری به کار برده است نشان کهولت و پیری سر و صورت انسان را فرا می گیرد, موهای سر و صورت یک پارچه سفید می شود, چین و چروک پوست صورت و گردن را خشن و زبر می کند, این دو از علائم پیری در سر انسان است همان طوری که آتش شعله ور همه هیزم را فرامی گیرد, پیری هم تمام سر و صورت را پوشش می دهد قرآن در این تعبیر ظرافت به کار برده

است این تعبیر در بیان مقصود رسا و روان است و از لحاظ ظاهر لفظ زیبا و انیق و باجمله های قبل و بعد منسجم و هماهنگ است این تعبیر بی نظیر و بی بدیل است که سخن سنجان و ادیبان را به اعجاب و ا می دارد بطور یقین در توان بشری نیست که چنین زیبا و عمیق سخن بگوید.

سجع

سجع در نثر مانند قافیه در شعر است قافیه بر زیبایی و لطافت شعر می افزاند و سجع موجب موزونی و ظرافت نثر می شود. انسان که زیبا پسندی در سرشت او نهاده شده است همواره مجذوب پدیده های زیبای نظام هستی و بخصوص زیبایی محض و خدای سبحان بوده است هر اثر هنری زیبا به مقدار زیبایی اش مورد توجه انسان است. سجع از ترفندها و فنون بدیع و آرایه سخن است که یک سخنور فرزانه و فصیح همواره آن را مورد توجه قرار می دهد سجع انواع مختلف دارد که برای آشنایی به تمام ابعاد آن به کتاب های معانی و بیان باید مراجعه کرد لیکن برای اینکه کاربرد این فن بدیع در قرآن نیز قدری آشکار گردد توضیح مختصر در مورد اقسام سجع داده می شود.

اقسام سجع

انواع سجع عبارتند از: سجع متوازی، سجع متوازن و سجع مطرف آنچه که سجع قرآن را در هر سه قسم ممتاز می کند انسجام سجع با عمق مفاهیم می باشد.

الف سجع متوازی

سجع متوازی که زیباترین نوع سجع می باشد عبارت است از موزون و متماثل بودن واژه های آخر جمله ها هم از لحاظ وزن (هجاء) و هم از لحاظ روی (حرف اصلی آخرواژه) مانند آزاد

با آباد، شاداب با آداب دلیر با کویر در قرآن این نوع سجع فراوان به چشم می خورد مانند: (فی سدر مخضود وطلح منضود وظل ممدود) ((۴۰۹)), ((اصحاب یمین در سایه درختان سدر پر میوه بدون خار هستند، درختان پر برگ سایه دار، سایه ای کشیده شده بلند)). و مانند: (والشمس وضحیها والقمر اذا تلیها والنهار اذا جلیها واللیل اذا یغشیهاوالسما وما بناها والارض وما طیها ونفس وما سویها فالهمها فجورها وتقویها قدا فلیح من زکیها وقد خاب من دسیها کذبت ثمود بطغویها اذ انبعث اشقیها) ((۴۱۰)). ((سوگند به آفتاب و نورانیت آن و سوگند به ماه که به دنبال آفتاب در حرکت است و سوگند به روز و زمانی که روشنایی می دهد و سوگند به آسمان و بنای با عظمتش و قسم به زمین و آنکه آن را بگستراند و قسم به نفس انسان و آنکه آن را نیکو آفرید و نیکی و بدی را بر او الهام نمود، به یقین آنان که نفس خویش را از آلودگیها پاک کنند رستگارند و آنان که آن را آلوده نمایند زیان کارند، قوم ثمود تقوا و هدایت خویش را تکذیب نمودند و شقی و پست ترین آنها برخواست و ناقه صالح را پی کرد)). ملا حظہ کن چگونه سوره مبارکه در پانزده آیه مسجع به سجع متوازی با مفهوم عمیق و رسا تنظیم نموده است که هر مقدار در آن تدبر شود به مفاهیم عمیق تر راه پیدا می شود بدون اینکه خلل و کاستی در آن مشاهده شود، که همین نکته موجب اعجاز در سجع قرآن است و الا سجع معمولی با مواردی از اشکال و کاستی در سخن انسان نیز ممکن

است . و مانند: (نحن اقرب اليه من جبل الوريد اذ يتلقى المتلقيان عن اليمين وعن الشمال قعيد ما يلفظ من قول الا لديه رقيب عتيد وجئت سكره الموت ذلك ما كنت منه تحيدونفخ في الصور ذلك يوم الوعيد وجات كل نفس معها سائق وشهيد لقد كنت في غفله من هذا فكشفنا عنك غطائك فبصرك اليوم حديد وقال قرينه هذا مالدي عتيد القيافي جهنم كل كفار عنيد) ((۴۱۱)). ((ما بر هر انسان از رگ گردن نزديكتر هستيم و دو فرشته مراقب كه از سمت راست و چپ او آماده نشسته اند و هر سخني كه از او سر مي زند آن را ضبط مي كنند تا آن هنگام كه لحظه سخت جان دادن فرا رسد, همان مرگي كه همواره از آن هراسناك و گريزان بودي, آنگاه كه در صور دمیده شود و ندای الهی به گوش رسد روز وعده گاه فرا رسد و هر نفسی را سائقی به سوی محشر و وعده گاه سوق می دهد و هر نفسی را شاهد و گواهی وجود دارد, تو ای انسان از این واقعه در غفلت بودی, اکنون كه پرده ها را کنار زدیم چشم های تو تیز بین شده حقایق را می بینی پس همراه او گوید این همان انسان است كه نزد من آماده و مهیا بوده, آنگاه ندا رسد كه كافران لجوج را به جهنم افكنید)).

ب سجع متوازن

سجع متوازن و آن در مواردی است كه واژه های آخر جمله و پاراگراف تنها دروزن نه در روی هماهنگ باشند مانند تیغ و تیز, تیر و سیب, کیف, دیو و. در قرآن مانند: (والسما والطارق وما ادريك مالطارق النجم الثاقب

ان کل نفس لماعلیها حافظ)) (۴۱۲), ((سوگند به آسمان و طارق, و توجه می دانی طارق چیست؟

! آن ستاره ای درخشان است که نورش فرو می رود, برای هر نفسی از سوی خدای سبحان مراقب وجود دارد)). و مانند: (الحاقه ما الحاقه وما ادریک ما الحاقه کذبت ثمود وعاد بالقارعه فاما ثمود فاهلکوا بالطاغیه واما عاد فاهلکوا بریح صر صر عاتیه کانهم اعجاز نخل خاویه فهل تری لهم من باقیه) ((۴۱۳)). (روزی که حقایق آشکار شود, آن روز را نمی دانی چگونه روزی است , همانا قوم ثمود و عاد آن را دروغ می پنداشتند اما عاقبت قوم ثمود و هلاکت آنها به خاطر طغیان و سرکشی خودشان بود, و اما قوم عاد آنها هم با بادهای تند طوفان زا و ریشه کن کننده که به صورت مستمر بر آنها وزیدن گرفت هلاک شدند به طوری که همانند نخل هایی که از ریشه برآیند ریشه کن شدند), بسیاری از واژه های پایانی آیات قرآن مزین به سجع متوازن است .

ج سجع مطرف

سجع مطرف و آن توازن حروف واژه ها در ((روی)) یعنی حرف اصلی آخر کلمه است مانند شاد با آزاد در قرآن مانند: (الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل الم یجعل کیدهم فی تضلیل وارسل علیهم طیرا ابابیل ترمیهم بحجاره من سجیل) ((۴۱۴)), ((آیا نمی بینی که پروردگار تو با اصحاب فیل چه کرد, آیا کید آنان را در تخریب خانه خدا بی نتیجه نکرد و تباه نکرد و آیا بر آنان پرندگان ابابیل را مامور ساخت که با سنگریزه ها آنها را هدف قرار دهند؟

!!)). و مانند: (والصبح اذا اسفر انها لاحدی الکبر نذیرا للبشر

لمن شا منکم ان يتقدم اويتاخر) ((۴۱۵)), (سوگند به صبح هنگامی که روشنایی بخشد, همانا که قرآن یکی از بزرگترین نشانه های الهی است که برای بشر نذیر و هشدار دهنده است تا هر کس خواست به سوی آن رود یا از آن بازماند (ایمان بیاورد یا کفر ورزد)). و مانند: (یا ایها المدثر قم فانذر وربک فکبر وثیابک فطهر) ((۴۱۶)), (ای رسول که به لباس در پیچیده ای بر خیز و هشدار بده و خدا را به بزرگی یاد کن و جامه های خویش را پاکیزه گردان)). قرآن از انواع سجع در جای جای آیات بهره برده است به طوری که وقتی دقت شود معلوم می شود که اکثر آیات قرآن نثر مسجع است اینها برخی محورهای زیبایی ظاهرسخن بود که به طور فشرده مطرح گردید.

بخش دوم: (سخن زیبا ابعاد معارف قرآن)

توضیحات

تاکنون محور سخن پیرامون زیبای های ظاهر سخن بود, گرچه به محتوای آن نیز اشاره می شد در این بخش محور سخن و ((سخن زیبا)) بودن و اعجاز محتوایی قرآن است محتوای قرآن که از سوی ملکوت و وحی الهی می باشد در ابعاد گوناگون معارف انسانی اعجاز است یعنی در بعد معارف, احکام و ایدئولوژی, اخلاق, حکومت و سیاست حقوق اجتماعی و اقتصادی و دستاوردهای وحی اعجاز است, یعنی معارف الهی به نوعی است که در دیدرس علوم و دانش بشری نیست و انسان بدون استمداد از وحی هرگز به آنها راه ندارد.

ابعاد انسان

انسان از لحاظ ظرفیت و استعداد فراگیری موجود بی نهایت است و ظرفیت او از تمام موجودات هستی حتی از فرشتگان مجرد الهی فراتر است که شناخت انسان بدین نحو تنها توسط وحی ممکن است و بدون وحی کسی قادر نیست این چنین ابعاد وجودی انسان را ارائه دهد. قرآن در مورد ظرفیت فراگیری انسان می فرماید فرشتگان در هنگام آفریدن انسان در فکر بودند که انگیزه آفرینش این موجود چیست, و حتی هنگامی که از اراده و مقصد الهی در این رابطه اطلاع یافتند در محضر الهی سوال کردند که برای چه انسان می آفرینی, (اتجعل فیها من یفسد فیها), ((آیا کسی را در زمین قرار می دهی که فساد به پا کند)). خدای سبحان در پاسخ فرشته ها فرمود من چیزی می دانم که شما به آن آگاهی ندارید, (انی اعلم ما لا تعلمون) ((۴۱۷)), و آن موضوع ظرفیت فراگیری انسان است و شما هم اگر به این حقیقت آگاه شوید دیگر چنین سوالی نخواهید کرد. (و علم آدم الاسما کلها ثم عرضهم علی الملائکه

فقال انبؤنی باسماء هؤلا ان کنتم صادقین ((۴۱۸)), ((آدم را از تمام حقایق آگاه ساخت آنگاه آن حقایق را بر فرشتگان عرضه نموده از آنها خواست که اگر آگاهی دارند، از آن حقایق خبر دهند)). شناخت ابعاد وجودی و نیازهای انسان بدون بهره گیری از تعالیم وحی مقدور نیست آدمی با کاوشهای خود قادر نیست ابعاد وجودی و درون انسان را روانکاوی کند و از رویای روحی او به طور دقیق اطلاع حاصل کند و در صدد تامین خواسته های او برآید آنکه قادر است انسان را بشناسد خدای انسان است همان که بعد از آفرینش انسان به عنوان زیباترین مخلوق بر آن عمل با عظمت و خود را ستود، (فتبارک الله احسن الخالقین) ((۴۱۹)).

دو مبدا، دو گرایش

قرآن برای پیدایش انسانی دو مبدا عنوان می کند زیرا که وجود انسان وجود ترکیبی از مجرد و ماده است انسان به نوعی آفریده شده که بعد وجودی او با جسم و ماده سر و کار دارد و دو مبدا می طلبد که هم جنبه مادی و هم جنبه مجرد او را تامین نماید به همین سبب قرآن وجود عنصری و جسم انسان را به آب و گل نسبت می دهد، (ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طین) ((۴۲۰)), ((ما انسان را از خالصی گل آفریدیم)). اما حقیقت وجودی انسان که روح او است مبدا آن را عالم ملکوت می داند، (ونفخت فیه من روحی) ((۴۲۱)), ((در انسان از روح خود دمیدم)). به لحاظ دو مبدا در آفرینش انسان دو گرایش هماهنگ با دو مبدا نیز در درون انسان نهاده است مبدا ملکوتی انسان گرایش به اصل خود

یعنی عالم ملکوت دارد لذا کششهای فطری انسان همواره به سوی خدا بوده و خواسته های بی نهایت فطرت انسان به سوی شناخت و پیوند با اصل خویشتن است (فطرت الله التي فطر الناس علیها) ((۴۲۲)) انسان از این بعد به شناخت و پرستش خدا مفسور شده است. در مقابل بعد طبیعی انسان نیز گرایش به اصل خود یعنی عالم ملک و عالم ماده دارد، همان طور که فطرت گرایش به ملکوت دارد، طبیعت انسان گرایش به فجور دارد، و انسان به دو جنبه گرایش وجودی خویش آگاهی دارد: (و نفس وما سویها فالهمها فجورها و تقویها) ((۴۲۳)) تسویه نفس و مستوی القامت بودن نفس انسانی به این است که هم بر گرایش های فطری خود آگاه است و هم گرایش های طبیعی را می شناسد گرایش های فطری به سوی تکامل و پاکی است گرایش های فطری به سوی برتری از فرشتگان است تا بدان جا که مسجود ملائکه قرار گیرد، گرایش های فطری به سوی نور و صفا و محبت است، گرایش های فطری به آن جهت است که انسان در دانش، ظرفیت تعلیم و فراگیری همه حقایق را دارد، (و علم ادم الاسما کلها) گرایش فطری جذبه به سوی کمال است تا آنجا که مسجود فرشته قرار گیرد (واذ قال للملائکه اسجدوا لادم) ((۴۲۴)). و در بعد عمل و تزکیه تا بدان جا تعالی پیدا کند که در جذب منافع، دیگران را بر خود مقدم شایسته تر داند، یعنی ایثار نماید: (ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصه) ((۴۲۵))، (دیگران را بر خویش برمی گزیند) (در مواردی که خود نیازمندند دیگران را بر تامین نیاز خود بر می گزینند)). چنین کسی نه تنها عادل و

منصف و به حق خویش قانع بوده ، بلکه از حق خود نیز باشدت نیاز، به نفع دیگران گذشت می کند تزکیه و تقویت بعد فطری تا به این حد زمینه رشد و تعالی دارد که البته به این مراحل محدود و خلاصه نمی شود بلکه بعد تقوا و پاکی نهایت و پایان ندارد تا به آنجا راه پیدا می کند که جز خدا چیزی نخواهد و جز خواسته الهی چیز طلب نکند: (وما تشاؤون الا ان یشا الله) ((۴۲۶))، ((چیزی را نمی خواهد مگر آنکه ذات مقدس نیز آن را بخواهد)). در مقابل بعد مادی انسان که طبیعت گرایبی است گرایش های آن هم بی پایان است ، انسان هلوع و حریص است ، انسان در بعد طبیعت مناع للخیر است انسان در گرایش طبیعی افزون طلب است ، (الهیکم التکاثر) ((۴۲۷))، ((افزون طلبی شما را از یاد خدا غافل کرده است)). (ان الانسان خلق هلوعا اذا مسه الشر جزوعا واذا مسه الخیر منوعا) ((۴۲۸))، ((انسان حریص آفریده شده است انسان هنگامی که ناملایمی به او می رسد جزع و گله و ناشکیبایی می کند و وقتی نعمت برای او فراهم می شود از دیگران آن را منع می کند)). (واحضرت الانفس الشح) ((۴۲۹)) بخل در درون نفس انسان همواره حاضر است بعد طبیعت ظلوم و جهول یعنی طغیانگر و بسیار جاهل است ، (انه کان ظلوما و جهولا) ((۴۳۰)) انسان تجاوز کار و سفاهت پیشه آفریده شده است ، ظلم و طغیان انسان هم بی پایان است ، (کلا ان الانسان لیطغی ان راه استغنی) ((۴۳۱)) انسان آنگاه که بی نیازی احساس کند طغیانگر است طغیانگری انسان تا بدان جاست که (انا ربکم

الاعلی) سر می دهد خوی تفرعن و تفوق طلبی در نهاد همگان است, همه در مقابل (لااله الا الله) که گرایش فطری است گرایش بی پایان طبیعی دارند که ((لا اله الا انا)) می باشد, ((قدرت و تصمیم تنها تصمیم من است)), گرایش او در دو سو بی نهایت است که ((منهومان لایشبعان طالب علم وطالب دنیا)) ((۴۳۲)) دو گرسنه سیر نمی شوند طالب علم و فضیلت و طالب دنیا.

دو راهنما, دو سرنوشت

این دو گرایش را که از درون انسان شعله ور است دو راهنما از بیرون هدایت می کند, راهنمای فطرت خدا و انبیا و فرشتگان اند و راهنمای طبیعت شیطان است پیام خدا (قد افلح من زکیها) ((۴۳۳)), ((پیروزی و رستگاری در ترکیه نفس است)). پیام شیطان (قد افلح الیوم من استعلی) ((۴۳۴)) است ((که پیروزی را به قدرت و تفوق طلبی می داند)). پیام خدا تعدیل خواهشهای نفسانی است: (ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون) ((۴۳۵)), هرکس بخل خویش را باز دارد و سرکوب کند رستگار است)). پیام شیطان شعله ور کردن خواسته های نفسانی است, (زین للناس حب الشهوات) ((۴۳۶)) پیام خدا دعوت به صراط مستقیم است, (ان هذا صراطی مستقیمافاتبعوه) ((۴۳۷)), پیام شیطان سر راه مستقیم نشستن و راه را گرفتن است, (فبعزتک لاقعدن لهم صراطک المستقیم) ((۴۳۸)) سرانجام و عاقبت راه خدا نعیم است و فرجام راه شیطان جحیم است. (واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی) ((۴۳۹)), ((کسی که از عظمت خدا بترسد و خواهش های نفس را

توجه نکند جایگاهش بهشت است))، اما شیطان (انما يدعو حزبه ليكونوا من اصحاب السعير) (۴۴۰)، ((او پیروان خود را دعوت می کند تا به جهنم بکشاند که حزب شیطان جایگاهش جهنم است)). این تبیین روح و روان انسان و گرایش های متضاد آن و راه و چاه و سرنوشت انسان از دیدگاه قرآن است قرآن که کتاب هدایت و نور است به صورت موضوعی در تمام زمینه ها رهنمود داده است، از مبدا آفرینش گرایش ها و راهبرها و سرنوشتها خبر می دهد و می گوید: (هذا بیان للناس) (۴۴۱)) آیا این گونه معارف در میان علوم بشری قرار دارد، و انسان بدون بهره گیری از وحی می تواند این گونه شناخت صحیح از انسان و گرایش ها و راه سرنوشت او ارائه دهد؟

آیا این معارف از آن سوی هستی و از ملکوت نیست و اینها مصادیق (یعلمکم ما لم تکنوا تعلمون) نیست؟

آیا این معارف نشان اعجاز محتوایی و سخن زیبا بودن قرآن نیست؟

!. و چون محورهای محتوایی اعجاز قرآن بسیار است، برای رعایت اختصار تنها برخی محورها که کمتر به آنها پرداخته شده است، می پردازیم.

قرآن و روابط سیاسی و بین المللی

از ویژگی های مهم قرآن نسبت به کتاب های آسمانی پیشین این است که قرآن در ابعاد گوناگون نیازهای انسان یک برنامه جامع و کامل پیش بینی نموده است و به همین لحاظ محدود به زمان و مکان نیست به دیگر سخن پیام قرآن جهانی است، جهانی و فراگیر بودن پیام قرآن تنها از آیاتی که تصریح به این ادعا می کنند مانند آیه: (انا ارسلناک کافه للناس) (۴۴۲)، ((ما تو را برای تمام

مردم مبعوث نموده ایم, محدود نمی شود)). یا: (وما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين) ((۴۴۳)).
(محمد پدر احدی از شما نمی باشد, محمد فرستاده خدا و آخرین پیامبر آسمانی است)). آیاتی از این قبیل خود ادعای جهانی بودن قرآن را مطرح می نمایند, مهم این است که محتوای قرآن این ادعا را تثبیت کند, یعنی محتوای قرآن از لحاظ جهانی و نیزایدئولوژی به نوعی باشد که مدیریت جهانی را داشته باشد و این نکته روشن است که آن مرام و مذهبی می تواند چنین ادعایی داشته باشد که در تمام شئون عمومی و روابط سیاسی دخالت کند زیرا مدیریت صحیح بر اساس روابط با دیگران است و مرامی که روابط با دیگران را نادیده می گیرد به انزوا کشیده شده در محدوده خود نیز نمی تواند مدیریت صحیح بدهد تا چه رسد به جامعه جهانی زندگی اجتماعی انسان زندگی روابط است, بدون تنظیم روابط صحیح ایجاد مدیرتی عمومی هیچ گاه مقدور نخواهد بود. اسلام که مدعی پیام آور جهانی است در صورتی در این ادعا صادق خواهد بود که با گروههای مختلف جامعه و ملتها و دولتها ایجاد رابطه کند زیرا این چنین نیست که در جامعه اسلامی همه مردم مسلمان باشند و یا همه مردم جهان, مسلمان باشند بلکه عقیده های گوناگون مانند شرک و نیز اهل کتاب همواره وجود خواهند داشت اگر دین مدعی به مدیریت جهانی است باید موضع خود را در قبال اعتقادات و گروه ها تبیین نماید زیرا بی پایگی این سخن روشن است که یک دین ادعای مدیریت نماید آنگاه دیدگاهش این باشد که با اعتقادات و گروههای

مخالف قطع رابطه نماید. قرآن چون شناخت صحیح از ارزشهای الهی و انسانها دارد و نیز شناخت دقیق از روحیات گروهها و مسلکهای مختلف دارد در جهان سیاست نیز از اصول و معیارهای ثابت بهره مند است، حتی استراتژی ثابت در جهان سیاست و روابط تنظیم نموده است، که این خود نوعی اعجاز محتوایی قرآن است که با آگاهی از واقعیات و ارزشها و شناخت گروهها موضع ثابت اتخاذ می کند. افزون بر حقوق اجتماعی و سیاسی جامعه اسلامی برای انسانها از آن بعد که انسان هستند با هر مرام و مسلک حقوق قایل است و این حقوق را محترم می داند ایجاد روابط انسانی حسن معاشرت و احترام متقابل و پای بند بودن به موثقی و تعهدات بین المللی از جمله اصول استراتژیک اسلام است.

قرآن و حقوق انسانی

ایجاد روابط و برخورد عاقلانه با انسانها پایه و اساس روابط سیاسی اسلام است قرآن با یک جمله موضع خود را که ثابت و استوار است تبیین می کند: ((قولوا للناس حسنا)) (۴۴۴)، ((با مردم به نیکی برخورد کنید)). با مردم در هر مرام مسلک که هستند در برخوردهای اجتماعی سیاسی حقوق انسانی را رعایت کنید این اصل را علی بن ابی طالب (ع) در مورد والی و حاکم اسلامی این چنین تبیین می کند: ((واشعر قلبك الرحمة للرعية فانهم صنفان اما اخ لك في الدين او نظير لك في الخلق)) (۴۴۵)، ((قلب خویش را ماوای رحمت به مردم قرارده و نسبت به آنها مهربان باش زیرا مردم دو گروهند یا برادر دینی تو هستند و یا اگر مسلمان هم نباشند همانند توانسان می باشند حق انسانی آنها

باید رعایت شود)). و می فرماید: (وانصف الناس) (۴۴۶)), (در میان مردم به انصاف رفتار کن)).

پیمانها

از جمله دیدگاه های ثابت قرآن در برخورد دیگران رعایت پیمان هاست قرآن قراردادها را در زمینه های گوناگون محترم می شمارد و به عنوان یک ارزش و حقوق عمومی پایبند به آن است , حتی اگر قرارداد سیاسی با دشمن هم که باشد اجازه نقض یک جانبه پیمان را نمی دهد, (ان العهد كان مسئولا) (۴۴۷)). در مورد دشمن می فرماید: (الا الذين عاهدتم من المشركين ثم لم ينقضوكم شيئا ولم يظاهروا عليكم احدا فاتموا اليهم عهدهم الى مدتهم ان الله يحب المتقين) (۴۴۸)) (پیمان خود را با مشرکانی که قراردادهای خود نقض نکرده اند و با دشمنان شما هم پیمان نشده کمک کار و پشتیبان آنان قرار نگرفته اند, محترم بدانید و تا آخرین لحظه پیمان به عهد خود وفادار باشید که اگر این کار را انجام دهید تقوا خواهید داشت که خدا انسان با تقوا را دوست دارد)). ملاحظه می کنید سفارش به رعایت عهد و پیمان با مشرک است که خصم کینه توزعلیه اسلام و مسلمانان است . (لتجدن اشد الناس عداوه للذين امنوا اليهود والذين اشرکوا) (۴۴۹)), (مشرکین و یهود را شدیدترین دشمنان مسلمانان می یابی با چنین دشمنی هم وفای به عهد و رعایت حقوق انسانی محفوظ است همچون رعایت مفاد قرار دادهای سیاسی و نظامی .

عدالت

رعایت عدالت در جامعه انسانی اصل دیگری است که نقش محوری در روابط بادیگران دارد و عدالت مایه قوام جامعه انسانی و بقا حکومت است قرآن بر رعایت این اصل مصر است و اجازه نمی دهد در هیچ شرایط این اصل نادیده گرفته شود

آن چه همواره عدالت را تهدید می کند دو موضوع است : یک میل به منفعت برای خود یا برای دیگری در اثر خویشاوندی و یا انگیزه دیگر است ، و دیگری عداوت و دشمنی بادیگران این دو انگیزه مهم در عدول از عدالت است قرآن به هر دو مورد اشاره می کند: (یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهدا لله ولو علی انفسکم او الوالدین والاقربین) (۴۵۰)) ، ((مومنان باید پیادارنده عدالت و قسط باشند و به حق برای خدا گواهی دهند ولو بر علیه خود یا پدر و مادر و نزدیکان خود باشد)).

علاقه به منافع خویش و نزدیکان نباید سبب خروج از مدار عدالت شود، که منافع شخصی خود یا نزدیکان و دوستان یک انگیزه عمده بر زیر پا نهادن عدالت است ، که قرآن از آن پرهیز می دهد انگیزه دوم دشمنی است که چه بسا دشمنی باعث شود که انسان حقوق انسانی دیگران را نادیده گرفته و از این جهت عدالت را پایمال کند. (یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهدا بالقسط ولا یجر منکم شنئان قوم علی الاتعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی واتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون) (۴۵۱)).

((مومنان باید برای خدا بر پا دارنده حق باشند و همواره بر عدالت و قسط شاهد باشند، دشمنی با قومی نباید سبب عدول از مدار عدالت شود بلکه عدالت باید حتی نسبت به دشمن رعایت شود که رعایت عدل و حقوق انسانی تقوا پیشه کردن است و خدا هم به عملکرد شماها آگاه است ، ناظر است که چگونه عدالت را رعایت می کنید)).

احسان

نه تنها عدالت مد نظر

قرآن است بلکه قرآن حتی نسبت به دیگران یعنی آنان که مسلمان نیستند، احسان را روا می‌دارد و می‌فرماید نسبت به آنها احسان و نیکی نمایید، (لا ینهیکم اللّٰه عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین ولم یخرجوکم من دیارکم من دیارکم ان تبروهم وتقسطوا الیهم ان اللّٰه یحب المقسطین) (۴۵۲))، ((با آنان که علیه دین شما در جنگ نیستند و شما را از وطن خود آواره نکرده‌اند (منظور کفار می‌باشد) مانعی ندارد که با آنان به نیکی و احسان برخورد کنید و عدالت را در مورد آنها رعایت نمایید)). این چند اصل (حسن معاشرت، پایبندی به پیمانها، رعایت عدالت، احسان) در روابط میان تمام انسانها باید ملاحظه شود، از اصول و معیارها و حقوق بین‌المللی است که قرآن آنها را تدوین کرده و همواره پایبند به آنها است اگر برخی از این اصول مانند حسن معاشرت کلی باشد سه اصل دیگر، اصول استراتژیک قرآن در روابط سیاسی است که موضع قرآن ایجاد روابط مسالمت‌آمیز و رعایت اصل حسن معاشرت است بامحور قراردادن اصل رعایت حقوق انسانی، جهانی بودن پیام قرآن آشکارا تثبیت می‌شود زیرا چنین مسلكی توان مدیریت جهانی را خواهد داشت، زیرا با پذیرش این اصول تمام گروه‌های مختلف جامعه جهانی که از نظر ایده و دین مختلف باشند تحت پوشش قرار خواهند گرفت. ایجاد روابط با گروه‌ها و ملت‌ها و دولت‌ها اصل ثابت است و بر اساس تفاهم عمومی و مسالمت و همزیستی شکل می‌گیرد چون مرام‌ها و گروه‌ها در موضع‌گیری خود یکسان نیستند موضع قرآن هم در برابر آنها یکسان

نیست لذا در کنار اصول یاد شده معیارهای دیگری نیز مورد توجه است که در ایجاد روابط باید به طور دقیق مورد توجه قرار بگیرد اسلام و قرآن در این رابطه ارائه گر رهنمودهایی است که بر اساس عقیده های متفاوت طرف اتخاذ می شود. در محدوده جامعه اسلامی معیارهای همچون ایمان و تشکل و صبر و پایداری مورد توجه است اما نسبت به خارج از حوزه اسلامی موضع گیری قرآن بر اساس تفاوت موضع گیری دیگران است قرآن مردم خارج از حوزه اسلامی را به دو گروه عمده تقسیم می کند: مشرک و اهل کتاب البته این دو گروه در دشمنی و عداوت با اسلام همانند نیستند، (لتجدن اشد الناس عداوه للذین آمنوا الیهود والذین اشرکوا ولتجدن اقربهم موده للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری) ((۴۵۳))، ((سخت ترین دشمن نسبت به مسلمانان یهود و مشرکان می باشند در صورتی نزدیک ترین گروه ها در مهرورزی به مسلمانان مسیحیان هستند)). ملاحظه می کنید بین دو گروه از اهل کتاب (یهود و مسیحیت) تا چه اندازه تفاوت وجود دارد یکی اشد الناس عداوه است و دیگری اقرب الناس موده است مشرکان هم مانند اهل کتاب به معاند و غیر معاند تقسیم می شوند. روابط سیاسی و اجتماعی قرآن با این گروه ها بر اساس موضع گیری متفاوت آنهاست و باید اصولی مورد توجه قرار گیرد که ایجاد روابط با بیگانگان باعث تمایل و جذب آنها به حق شود افزون بر این همواره این خطر را هشدار می دهد که ایجاد روابط با بیگانگان نباید جهت منفی داشته باشد که هویت جامعه و امت اسلامی را تهدید کند

که به شرح چند اصل و یا استراتژی در این زمینه می پردازیم .

دوستی با کفار!

در ایجاد روابط با کفار و حتی اهل کتاب باید روابط به نوعی باشد که موجب دوستی با آنها نشود ایجاد رابطه غیر از پیمانهای مودت و دوستی است ، پیمان دوستی خطرخوپذیری را به صورت جدی در پی دارد قرآن در عین حال که اصل را بر ایجاد روابط و معاشرت انسانی می داند از بستن پیمان دوستی با کفار بر حذر می دارد و گوشزد می کند روابط با کفار نباید منجر به دوستی با آنها شود زیرا جامعه اسلامی در معرض خوپذیری از اعتقادات کفر آنها قرار خواهد گرفت . (یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیا تلقون الیهم بالموده) ((۴۵۴))، ((مومنان نباید دشمنان خدا و خود را ولی خویش قرار داده و طرح دوستی با آنها بریزند))، آیه از دوستی با کفار شدیداً پرهیز می دهد و اگر ولی به معنای رهبری باشد نکته دیگری را نیز ایفاد می کند که ولایت کفار را نباید پذیرا باشند.

پذیرش ولایت کفار!

وقتی انعقاد پیمان دوستی ممنوع باشد پذیرش سلطه و رهبری کفار نیز به طور قطع ممنوع خواهد بود، لذا در ایجاد رابطه با کفار به ویژه کفار معاند نباید ولایت آنها را پذیرفت، نباید در زمینه های گوناگون اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کفار تصمیم گیرنده امور مسلمانان باشند مسلمانان نباید زیر سلطه کفار قرار گیرند زیرا که مشخص است پذیرش سلطه آنها چه خطرهایی را در پی خواهد داشت سلطه کفار سلطه کفر و فساد است و جامعه اسلامی را از هویت خویش تهی می کند، و آنان را هم رنگ و همکیش

خود می سازند، (ان یثقفوکم یكونوا لکم اعدا ویسبطوا الیکم ایدیهم والسنتهم بالسؤ ودوا لو تکفرون) ((۴۵۵))، ((اگر آنان بر شما دسترسی پیدا کنند چون دشمن شما هستند سلطه و قدرت خویش را بر شما بسط داده و گسترده می کنند و با تهاجم فرهنگی آنچنان حمله ور می شوند تا شما را به کفر برگردانند))، که ارتداد و برگشت از دین نتیجه پذیرش ولایت کفار خواهد بود به لحاظ اهمیت این خطر قرآن آن چنان در این جهت پافشاری دارد که موضع خود را خیلی آشکار و فراگیر بیان می کند و جامعه اسلامی را به هیچ وجه اجازه نمی دهد کمترین سلطه از سوی کفار را بپذیرد، (ولن یجعل الله للکافرین علی المومنین سییلا) ((۴۵۶))، ((خدای سبحان در هیچ زمینه ای سلطه کفار را بر مومنان روا نمی دارد)).

این یک اصل فراگیر است شامل تمام زمینه های اعتقادی و فرهنگی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و حقوقی می شود رعایت این اصل نقش محوری در مصونیت بخشیدن به جامعه اسلامی و حفظ هویت اسلامی آن دارد که اگر ایجاد رابطه هم باشد باید با رعایت این اصول انجام پذیرد.

حفظ اسرار

حفظ اسرار اصل دیگر مورد توجه قرآن در این رابطه است جامعه اسلامی برای حفظ هویت و کیان خویش باید مراقب اسرار خود باشد هیچ بیگانه ای به اندرون جامعه و به مراکز تصمیم گیری جامعه اسلامی نباید راه پیدا کند زیرا در صورت نفوذ دشمن به مراکز تصمیم گیری از اسرار آگاهی حاصل نموده جامعه اسلامی از سوی آنان آسیب پذیر خواهد شد. (یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا بطانه من دونکم لا یالونکم خبالا ودوا ما عنتم) ((۴۵۷))، ((بیگانگان

را محرم اسرار خویش قرار ندهید که آنان از اخلال در امور شما هیچ گاه دریغ ندارند و با آگاهی از اسرار شما مشکلات بزرگی برای شما پدید می آورند و شما رابه زحمت خواهند افکند)).

هوشیاری سیاسی و دفاعی

اصل دیگر در روابط با بیگانگان , حفظ هوشیاری است و مراقبت مستمر از اوضاع سیاسی و تصمیم گیری های جهان بیگانه است قرآن جامعه اسلامی را هشدار می دهد که باید تحرکات سیاسی و تصمیم گیری های عمومی و به ویژه نظامی آنها را مراقب باشند تا غافل گیر نشود مسئولین جامعه اسلامی نباید از خطر دشمن و بیگانه آسوده باشند, بلکه باید همواره با چشمان باز مراقب تحرکات دشمن باشند و این در صورتی ممکن است که از روابط سیاسی و تصمیمات عمومی و نقشه آنها مطلع باشند تا توان مقابله و دفاع داشته باشند:(ولیاخذوا حذرهم واسلحتهم) ((۴۵۸)), باید هم هوشیاری خود را حفظ کنند و هم سلاح خویش را برگیرند همواره هوشیار, آماده و مراقب دشمن باشند زیرا کفار مترصد غفلت شما هستند, آنان در پی اینند که شما از آمادگی دفاعی و اقتصادی غافل شوید, آنگاه با یک تهاجم همه جانبه شما را از پای در آورند:(ود الذین کفروا لو تغفلون عن اسلحتکم وامتعتکم فیملون علیکم میله واحده)((۴۵۹)), ((کفار همواره می خواهند که شما از سلاح و متاع خود غافل شوید تا با یک تهاجم همه جانبه بر شما حمله ور شوند)). ملاحظه می کنید قرآن چگونه روحیات و استراتژی دشمن را تبیین می کند و در جهان سیاست قرآن چگونه بیان و هدایت و رهنمود است که هذا بیان للناس بودن قرآن با این موضع گیری به خوبی آشکار

می شود: (ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم), به خوبی تبیین می شود که قرآن در همه عرصه ها رهنمود منحصر بر فرد دارد و واقعیات موجود در جهان خارج همواره طبق رهنمودهای آن مصداق عینی می یابند تصمیم گیری قرآن در برابر کفار معاند کاملاً فرق می کند, قرآن در ایجاد روابط سیاسی حساب کفار معاند مشرک و سرسخت را از دیگران جدا نموده است, لذا اگر در مورد سایرین اصل بر حسن معاشرت و مسالمت و ایجاد رابطه است در کفار معاند موضع گیری شدید است, البته نه اینکه اصول انسانی را نادیده بگیرد بلکه با حفظ اصول انسانی موضع قرآن برخورد قاطعانه با آنها و قطع رابطه است, البته علت این موضع قرآن هم به خوبی روشن است زیرا عناد و استکبار آنها در مقابل حق و نبرد آنان با اهل حق این تصمیم شدید و موضع قاطع را باعث می شود قرآن در این رابطه هم موضع خود را به صورت حتی موردی و ریز و استراتژیک بیان نموده است در عین حال که روحیات کفار معاند به ویژه یهود و صهیونیست و استکبار جهانی را تبیین می کند موضع تند و خشن در برابر آنان می گیرد قرآن در این رابطه هم استراتژی دشمن را به خوبی تشریح می کند و هم اینکه با چنین دشمنی چگونه باید برخورد نمود, رهنمود می دهد که در چند محور به طور خلاصه اشاره می شود.

الف جنگ ستیزی کفار

از روحیات ذاتی و استراتژی کفار معاند و استکبار جهانی جنگ و ستیز همیشگی با اسلام و مسلمانان است, آنان از هیچ فرصتی در مشتعل نمودن

شعله های جنگ دریغ نمی کنند, اگر در زمانی ملاحظه شود که آتش جنگ از سوی استکبار شعله ور نیست, نه به این دلیل است که دست از ستیزه جویی برداشته, بلکه از سر ناتوانی و ناکامی است توجه فرمایید رهنمود معجزه آسای قرآن را: (ولا یزالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم ان استطاعوا) ((۴۶۰)), (آنان همواره در جنگ و ستیز با شما هستند تا چنانکه بتوانند شما را به کفر و ارتداد باز گردانند)).

ب توطئه و خیانت کفار

قرآن در تبیین اصل دیگر از شناخت دشمن معاند به ویژه صهیونیست بیان توطئه های گوناگون آنان علیه اسلام و امت اسلامی است استکبار به همراهی اینان همواره در صدد نقشه علیه عزت و اعتلای جامعه اسلامی هستند و با ایجاد تفرقه و تجزیه یکپارچگی آنان, آنان را تکه تکه نموده تا بلعیدن آنها آسانتر باشد آنان همواره شعله ور نمودن آتش فتنه و اختلاف در میان کشورهای اسلامی و امت مسلمان در تلاش هستند, واقعیاتی که همواره در طول تاریخ و زمان حاضر شاهد آن بوده و هستیم. قرآن در تبیین این روحیه می فرماید: (ولا تزال تطلع علی خائنه منهم) ((۴۶۱)), (شما همواره از خیانتها نقشه های شوم اسرائیل و یهودیان صهیونیست علیه مسلمانان آگاه می شوید آنها همواره علیه کیان امت اسلامی توطئه می کنند)).

ج جاسوسی کفار

قرآن تعیین استراتژی سیاسی را در برابر دشمن دقیق و مشخص مطرح می کند و به طور مستقیم مورد را آشکار می سازد قرآن از موارد خیانت کفار معاند و به ویژه یهود صهیونیست پرده بر می دارد و از آنان به عنوان دروغ پرداز سماع کذب و جاسوس نام می برد

(ومن الذین هادوا سماعون للكذب سماعون لقوم آخرین) ((۴۶۲))، برخی از یهودیان علاوه بر اینکه سماع کذب هستند گوش و چشم دیگرانند، جاسوس دیگران هستند اگر روحیه جاسوسی برای دیگران تنها در مورد یهود خیر بود چه ارزشی و اعتباری داشت که قرآن آن را مطرح کند جاسوسی برای دیگران روش اینهاست، سیره مستمره اینان است همانطور که هم اکنون مشاهده می شود اینان گوش و چشم استکبار و جاسوس جیره خوار آن هستند و به زندگی ننگین خود ادامه می دهند سازمان جاسوسی ((موساد)) چه نقشی در اطلاع رسانی به ویژه در خاورمیانه برای کفار معاند دارد؟

! آیا امروز صهیونیست غلام حلقه بگوش استکبار نیست و زیر سلطه استکبار در ننگ ذلت به سر نمی برد این چنین نیست که اینان از عزت و سرافرازی بهره داشته باشند زیرا که مهر ذلت بر پیشانی صهیونیست تا ابد حک شده است. (ضربت علیهم الذله والمسکنه) ((۴۶۳))، ((اینان حیات ننگین خود را با حلقه بگوشی استکبار ادامه می دهند))، (وحبل من الناس) ((۴۶۴)) زنجیر استکبار بر گردن اینهاست)). که امروز طناب سلطه استکبار در گردن صهیونیست است و صهیونیست خبررسان و جاسوس استکبار است قرآن در مقابل این روحیه بر خورد مناسب دارد قرآن به جامعه اسلامی خطر اینان را هشدار داده است و با معرفی کامل دشمن خطرهای آن را توجه داده است و جامعه را از پذیرش دوستی و رهبری و سلطه آنان بر حذر می دارد و به مسئولین و امت اسلامی دستور شدت و غلظت در برابر اینان می دهد. (محمد رسول الله ص) والذین معه اشدوا علی الکفار رحما بینهم)، ((محمد ص)

فرستاده خدا و نیز همراهان او با کفار شدید و خشن هستند و بین خود عطف و مهربانند)). (انما ینهیکم اللّٰه عن الذین قاتلوکم فی الدین و اخرجوکم من دیارکم و ظاهروا علیٰ اخراجکم ان تولوهم و من یتولهم فاولئک هم الظالمون)) (۴۶۵), ((خدا دوستی با کفار معاند را نهی می کند، هم آنان که شما را از وطن تان آواره کردند و آنان که دست به دست دادند تا شما را از دیارتان آواره کنند)). این حقیقت هم اکنون هم مصداق بارز دارد، گویا این آیه هم اکنون در مورد اوضاع سیاسی خاورمیانه و عملکرد بنی اسرائیل یعنی اشغالگران قدس نازل شده است که سخن قرآن در هر زمان سخن روز و تازه است نه طرح اصول و کلیات موضع قرآن در قبال اینان هم بیان شد، که مذاکره نمودن نیست زیرا آنها به پیمان پایبند نیستند موضع قرآن (فقاتلوا ائمه الکفر انهم لا-ایمان لهم)) (۴۶۶), است ((با سران کفر که به هیچ پیمانی پایبند نیستند بجنگید)). موضع قرآن مقابله با تهاجمات استکبار است موضع قرآن (واعدوا لهم ما استطعتم من قوه) (۴۶۷)) است امت اسلامی تمام توان مقابله با دشمن را به کارگیرد که شامل ابعاد گوناگون به خصوص مسئله دفاع است. موضع قرآن حفظ هوشیاری و مراقبت دائم از توطئه های دشمن است، حتی آنانکه به ظاهر پیمان و روابط با امت اسلامی دارند نباید از توطئه های آنان غافل شد زیرا چه بسیار موارد که مشرک به لحاظ اینکه در موضع ضعف قرار دارد روابط سیاسی برقرار نموده و پیمان می بندد ولی هنگامی که توان و فرصت پیدا کرد پیمان و عهد برای

او مفهوم ندارد! (کیف وان یظهوروا علیکم لا- یرقبوا فیکم الا- ولاذمه) ((۴۶۸)) , اگر بر شما قدرت پیدا کنند مراقب رابطه و نگهدار پیمان خویش نخواهند بود و آن را یکجانبه نقض می کنند موضع قرآن در قبال چنین سیاست این است که مراقب کامل بوده و به محض اینکه احساس کردی در صدد توطئه و خیانت هستند و می خواهند پیمان خود را یکجانبه نقض کنند با نقض عهدنامه آنان , با آنها مقابله کن . (واما تخافن من قوم خیانه فانبذ الیهم علی سوا ان الله لا یحب الخائنین) ((۴۶۹)) , اگر خطر پیمان شکنی دشمن را احساس کردی پیمان نامه را بر روی آنان بیفکن که چون این کار از سوی آنان شروع شده است از این جهت شما اقدام به مثل کنید, در این صورت شما حقوق انسانی نادیده نگرفته اید چون از جانب آنها خیانت را احساس کردید آنگاه پیمان را نادیده انگاشتید. اعجاز قرآن در تنظیم روابط سیاسی و پیام جهانی از آن جهت است که بر خاسته از علم و آگاهی و شناخت صحیح گروه های مختلف بوده و بر معیارها و ارزشهای ثابت استوار است و قابل انطباق با اوضاع در هر زمان است در جهان سیاست نیز سخن قرآن سخن روز است , چنین موضع گیری صحیح و بجا و دقیق در حیطه فهم و توان بشر نیست به خصوص در جهان سیاست که ناپایداری ملازم همیشگی آن است اگر امت اسلامی این معیارها را نصب العین خود قرار دهد به طور قطع عظمت و مجد خواهد یافت اگر امت اسلامی این اصول را در سیاست خود ملاک قرار

دهد

هرگز زیر سلطه کفار معاند نخواهد رفت افسوس بر اوضاع اسف انگیز حاکم بر امت اسلامی، و به امید آن روزی که این ارزشها مورد توجه قرار گیرد.

اعجاز و دانش بشر

موضوعاتی که در حیطه دانش بشر است همواره مورد کاوش بشر قرار گرفته و در بسیاری از موارد بر اسرار پدیده ها اطلاع حاصل شده است در محدوده دانش بشری مطلبی که در اثر پژوهش تعیین شده باشد وجود دارد لیکن بسیاری از دستاوردهای دانش فرضیه های علمی می باشد که بعد از سال ها تحقیق هم به بار نمی نشینند، زیرا قلمرو دانش بشری نه از ویژگی فراگیری برخوردار است و نه انطباق قطعی بر واقعیات دارد و به همین لحاظ بسیاری از باورهای آن در حد پندار است که بی پایگی آن با تحقیق روشن می شود و چه بسیار زمانهایی که باوری به عنوان امر قطعی تلقی می شود آنگاه بطلان آن آشکار می گردد. دستاوردهای دانش بشری همواره در نوسان است گرچه دانش بشری نیز از اظهار نظر قطعی بی بهره نیست قرآن کتابی نیست که اظهار نظرهای علمی را مقصد اصلی قرارداد داده باشد زیرا موضوع قرآن انسان است و سخن اصلی قرآن در مورد ابعاد وجودی و رهنمودهای انسان می باشد در عین حال از پدیده های هستی سخن دارد، اظهار نظرهای علمی نیز در قرآن وجود دارد که از چگونگی پیدایش نظام هستی و نیز چگونگی تدبیر و راز و رمز آن، برای رهنمون ساختن انسان به مبدا هستی سخن گفته است. اظهار نظر قرآن در مورد پدیده ها O.....ویژگی را دارد که چون از منبع علم و آگاهی الهی است همواره منطبق با واقع

می باشد و هیچ خطا و اشتباه در آن راه ندارد و اعجاز آن هم به همین جهت است .

گردش کرات آسمانی

در مورد پیدایش و گردش کرات آسمانی دیدگاه های دانش بشری همواره در نوسان و شامل نظرات متضاد بوده است که آیا خورشید ثابت است یا در حرکت ، ماه و زمین در حرکت هستند حرکت دوری دارند یا حرکت استقامی ؟

سال های سال پندارهای هیئت بطلمیوسی بر افکار بشر حاکم بود که آسمان ها را مانند پوست پیاز محیط و محاط بر روی هم قرار گرفته می پنداشتند و زمین را ساکن و مرکز فرض می کردند، فلک را یک جسم شفاف و لطیف که ستاره ها همانند نگین نقره کوب بر روی آن کوبیده شده و نقش بسته می پنداشتند در عصر نزول قرآن هم همین پندارها بر یونان و جزیره العرب و حاکم بود اعتقاد به این پندارها در طول قرون وسطایی هم تداوم داشت بعد از رنسانس علمی که از مغرب زمین شروع شد پندارهای قرون وسطایی زیر سوال رفت که علم هیئت و نجوم هم از این رنسانس بی بهره نماند. دیدگاه های جدید علمی و منطبق بر واقع در مورد گردش ستارگان ابراز شد، به طوری که هیئت بطلمیوس سست و بی ارزش گشت زیرا که بر اساس هیئت جدید دیگر سخن از آسمان های پوست پیازی و نیز وجود جسم شفاف بنام فلک که ستارگان بر آن نقش بسته اند و سکون زمین و امثال این مقولات نبود و از این بابت بی پایگی این نظریات آشکار و مبرهن شد امروزه علم هیئت هیچ ستاره ای را ثابت نمی داند به این

حقیقت پی برده که تمام ستارگان دم دستی مانند ماه و خورشید و دور دست در گردش هستند و حرکت فلکی و دوری دارند. قرآن از این حقایق سال ها پیش از دانش بشری خیر داده است قرآن در مورد حرکت دوری آفتاب و ماه و نیز زمین این چنین اظهار نظر می کند. (لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر ولا الیل سابق النهار وکل فی فلک یسبحون) ((۴۷۰)), (نه خورشید به ماه می رسد و نه شب به روز سبقت می گیرد, همه در مدار خاص شناورند)). قبل از توضیح آیه مفهوم فلک را بررسی می کنیم. در عصر نزول قرآن در نزد عده ای فلک عبارت از جسم لطیف و شفافی بود که ستارگان بر آن کوبیده شده اند این مضمون با معنای فلک ساروش ندارد, زیرا لغت عرب فلک را مدار معنا می کند نه جسم شفاف, و دانش امروز هم همین حقیقت را اثبات نموده است (والفلک مجری الکواکب) ((۴۷۱)) مفردات فلک را مدار و مجرای ستارگان معنا می کند این اثر در نهایه می گوید ((الفلک وهو مدار النجوم من السما)) ((۴۷۲)) فلک عبارت است از مدار ستارگان آسمان المنجد می گوید: ((فلک مدار النجوم)) ((۴۷۳)) فلک یعنی مدار ستارگان همین معنا را مرحوم شهرستانی در کتاب الهیئه والاسلام از دیگر لغویین نیز نقل می کند ((۴۷۴)). با این تذکر و توضیح کوتاه به آیه برمی گردیم.

پدیده های جوی

قرآن یک کتاب علمی مدون متداول نیست که موضوعات خاصی را در فصل مشخص جای داده مورد توجه قرار بدهد روش قرآن در ارائه دیدگاه در موضوعات گوناگون توأم نمودن مطالب علمی, فلسفی و

اجتماعی و اعتقادی با رهنمودها و وعظ در ابواب مختلف است لذا نظر و سخن قرآن را در موردی خاص هیچ گاه نمی توان از یک آیه یا چند آیه به دست آورد باید تمام مواردی که به نحوی از آن موضوع سخن گفته ملاحظه نمود در مورد پیدایش پدیده های جوی مانند باد وابر و باران و ارتباط آنها با تابش نور خورشید و شب و روز و گردش زمین و جابه جایی هوا آیات قرآن اشاراتی دارند که قبل از طرح برخی آیات به توضیح کوتاه در مورد برخی پدیده های جوی می پردازیم . باد همان جابه جایی هوا می باشد تابش مستقیم آفتاب به یک نقطه و نیز تراکم هواموجب گرمای شدید در یک نقطه می شود نتابیدن آفتاب در اثر وجود مانع چون ابرتابش غیر مستقیم و مایل آفتاب موجب خنک ماندن نقطه دیگر می گردد این نواسانات گرمای زمین از دو جهت تاثیر بسزایی در پیدایش باد دارد از یک طرف حرکت زمین تغییر دمای نقاط مختلف زمین می شود، و از سوی دیگر موجب تغییر نقاطی می شود که مواجه تابش آفتاب قرار می گیرد، و نیز پدیده ابرها که متاثر از جابه جایی هوا می باشد یعنی در اثر جابه جایی هوا ابرها از نقطه ای به نقطه دیگر حرکت می کنند موجب پیدایش باران و سایر نزولات جوی در مناطق مختلف است بنابراین در نزول باران نیز همانند پدید آمدن باد تابش خورشید حرکت وضعی زمین روز و شب دخالت دارند آنگاه حرکت باد نقش اساسی دیگری افزون بر حرکت ابرها در پیدایش باران دارد زیرا نزول باران یا برف

تا عمل تلقیح صورت نپذیرد تحقق نمی یابد، یعنی باد علاوه بر اینکه گردافشانی و تلقیح نباتات را به عهده دارد در مورد ایجاد و ریزش باران و برف نیز همین نقش را ایفا می کند می دانیم که تابش آفتاب موجب تبخیر آب دریا می شود آب به صورت ذرات بسیار ریز بلوری در فضا معلق می گردد و چون این ذرات بسیار ریز و سبک هستند به یکدیگر پیوند نمی خورند و وزن پیدا نمی کنند تا جاذبه زمین آنها را جذب کند، باد ذرات نامرئی نمک را که از سطح دریا حرکت می دهد، در هوا به ذرات تلقیح می نماید، آنگاه ذرات بخار وزن پیدا کرده به همدیگر متصل می شوند و سپس به صورت باران فرود می آیند در مورد برف بعد از پیوند خوردن ذرات ریز اطراف برگهای برف را با رطوبت هوا تلقیح می کنند، آنگاه دانه های برف فرود می آید ملاحظه می کنید که تلقیح که توسط باد انجام می گیرد چه نقش محوری در پیدایش باران و برف دارد این ویژگی ها را دانشکده هواشناسی دانش امروز دست یافته است که توضیحات بیشتر را در کتابهای مربوطه باید جستجو نمود ((۴۷۵)) در زمان نزول قرآن کسی از این اسرار اطلاع نداشت و پنداشته های هیئت قدیم حاکم بود با این توضیح کوتاه اینک برخی آیات قرآن را که در این رابطه سخن دارند مطرح می کنیم .

قرآن و بارش باران

(ان فی خلق السموات والارض واختلاف الیل والنهار والفلک الی تجری بما ینفع الناس وما انزل اللّٰه من السما من ما فاحیا به الارض بعد موتها وبث فیها من کل دابه وتصریف

الرياح والسحاب المسخر بين السما والارض لايات لقوم يعقلون ((٤٧٦)). ((به حقيقت در آفرينش آسمان ها و زمين و جانشيني شب و روز و کشتي ها که در دريا در حرکت هستند با منافعى که دارند، و باران که خدا از آسمان نازل کرد و زمين را با بارش باران زنده کرد بعد از اينکه زمين مرده بود، و جانداران را بر روى زمين روان ساخت و چرخش بادها و ابر که بين زمين و آسمان مسخر خداست در تمام اينهانسانه هاى خداست براى کسانى که بيانديشند)). ((واختلاف اليل والنهار وما انزل الله من السما من رزق فاحيا به الارض بعد موتها وتصريف الرياح آيات لقوم يعقلون)) ((٤٧٧)). ((در جانشين شدن شب و روز و آنچه به عنوان روزى خدا از آسمان نازل مى کند(باران) و به وسيله آن زمين را پس از مردگى زنده مى کند و چرخش هاى بادهانسانه هاى براى خداى سبحان است براى آنان که بيانديشند)). در آيه اول سخن از آفرينش زمين و آسمان ها و پديد آمدن روز و شب و پس از آن سخن از نزولات جوى است معلوم مى شود که پديد آمدن روز و شب در اثر گردش وضعى زمين در نزول باران نقش دارد همان نکته که پيشتر بدان اشاره شد که گردش زمين نقش محورى در جابه جايى نور خورشيد و نيز دماى هوا دارد که موجب پديد آمدن باد مى شود و حرکت باد موجب پيدائش باران است آنگاه سخن از گردشهاى چرخشى بادها مى باشد که پيدائش ابر را سبب مى شود در آيه دوم نيز بعد از اينکه سخن از پيدائش شب و

روز است سخن از نزولات جوی می باشد همانند آیه اول . دقت در دو آیه و نیز آیات مشابه آن ارتباط پدیده های جوی را بخوبی نشان می دهدانسجام سخن که در موارد مختلف پیدایش پدیده های جوی را منسجم و هماهنگ و درکنار یکدیگر بیان نموده ارتباط تنگاتنگ آنها را رهنمود است که پیدایش باران ارتباط باحرکت بادهای و نیز حرکت زمین و تابش نور خورشید و پدید آمدن شب و روز داردبرخی از این اسرار امروز بر بشر آشکار شده است در صورتی که قرآن قرنهای قبل دیدگاهی منطبق بر علم و دانش ابراز نموده است .

امی بودن رسول الله (ص)

اشاره

بسیاری از محققان علوم قرآنی و مفسران قرآن امی بودن رسول الله (ص) را بعددیگری از اعجاز قرآن مطرح نموده اند، که چون پیامبر درس ناخوانده بود آوردن کتابی زیبا و عمیق چون قرآن از چنین شخصی اعجاز است ، و به آیه : (قل لو شا الله ما تلوته علیکم ولا ادریکم به فقد لبثت فیکم عمرا من قبله افلا تعقلون) ((۴۷۸))، استدلال نموده اند ((اگر خدا می خواست قرآن را بر شما تلاوت نمی کردم و شما را از معارف آن آگاه نمی ساختم ،من قبل از نزول قرآن یک عمر در بین شما زندگی کردم ،آیا شما نمی اندیشید)). اگر قرآن از نزد من است من چهل سال با شما زندگی می کردم چگونه خبری از این سخنها نبود پس قرآن به خواست و اراده الهی نازل شده است . منظور این است که سابقه پیامبر بر همه آشکار است ایشان در مدت چهل سال مکتب نرفته ، درس ناخوانده ، و در مراکز علمی

حضور نیافته و شخص امی بود، چگونه ممکن است او قرآن با این معارف عمیق را از پیش خود بسازد و در تمام زمینه هاصاحب نظر باشد، از فرد درس ناخوانده چنین امری جز اعجاز چیزی دیگری نمی باشد. در این باره می توان گفت درس ناخوانده بودن رسول الله (ص) دلیل بر اعجاز قرآن نمی باشد زیرا معارف قرآن چیزی نیست که حتی در دسترس درس خوانده ها باشد، که فارغ التحصیل های دانشگاه ها بتوانند همانند قرآن زیبا و عمیق سخن بگویند اگر تمام فرزندان جهان جمع شوند و سال ها به کاوش تحقیق پردازند قادر نخواهند بود همانند قرآن بیاورند زیرا که معارف قرآن فرا سوی دانش بشری است و روی سخن قرآن در فرا خوانی به همین مراکز علمی است که تمام دانش وران و فرهیختگان جهان را جمع کنید و همانند قرآن بیاورید بنابراین اگر پیامبر (ص) یک عمر هم در مراکز علمی بسر می برد، آوردن قرآن هم چنان اعجاز بود. اما اینکه قرآن سابقه رسول الله (ص) طرح می کند که پیامبر امی بود مکتب نرفته بود: (وما کنت تتلوا من کتاب و تخطه بيمينک اذا لارتاب المبتلون)، ((۴۷۹)) (تو پیش از این (پیش از بعثت) کتاب نمی خواندی و خط نمی نوشتی (آیه دلالت می کند که حضرت نمی خواند و نمی نوشت نه اینکه قادر به خواندن و نوشتن نبود) برای اینکه هواداران باطل تردید نکنند)). حکمت این کار این است که زمینه پذیرش رسالت رسول الله (ص) بهتر فراهم شود زیرا اگر درس می خواند یا خط می نوشت عده ای بهانه جو نسبت های ناروا می

اعجاز عددی

در برخی نوشته های جدید که در موضوع اعجاز منتشر شده است بعد دیگری در اعجاز قرآن مطرح می شود که از آن به ((اعجاز عددی)) یاد می شود مطابق این نوشته ها برخی کاربردهای قرآنی با واقعیت های خارجی از نظر تعداد هماهنگ می باشد از باب نمونه در قرآن لفظ شهر (به معنای ماه) ۱۲ مورد بکار رفته است به تعداد ماه های سال و یا یوم به معنای روز ۳۶۵ مورد به کار رفته است، به تعداد روزهای سال دنیا با مقابلش آخرت ۱۱۵ مورد بکار رفته، ابلیس با مقابلش استعاده ۱۱ مورد به کار رفته است حیات با مقابلش ممات ۱۴۵ مورد، جهنم با مقابلش بهشت ۷۷ مورد، طیب با مقابلش خبیث ۷ مورد، قبل با مقابلش بعد ۱۴۹ مورد و ((۴۸۰)). این نوع تحقیق در صورتی که مستند باشد بسیار جالب و اعجاب انگیز است و بر بعد دیگری از اعجاز قرآن رهنمود است به ویژه در عصر حاضر که علوم نرم افزاری پیشرفت حیرت انگیزی نموده است، زمینه پژوهش وسیع را فراهم می نماید لیکن از یک نکته مهم نباید غفلت نمود که این گونه برداشت ها باید مستدل باشد نه مبتنی بر حدس گمان زیرا گمان در این گونه موارد موجب ایجاد تردید خواهد شد و موارد یا شده برخی غیر تحقیقی به نظر می رسد، زیرا لفظ ((یوم)) کمتر از ۳۶۵ مورد است و بامشتقات دیگر بیش از ۳۶۵ مورد کاربرد دارد و یا به چه دلیل ابلیس را مقابل استعاده قرار دهیم، شیطان یا ابلیس و یا شیطان را مقابل استعاده قرار ندهیم و شبهات دیگر

در اعجاز محتوایی محورهای بسیار دیگری مطرح است مانند انسجام سخن قرآن، تاثیرگذاری قرآن، معانی گوناگون قرآن و که از آوردن آنها خودداری می شود.

زبان قرآن

سخن از زبان قرآن و شیوه های گفتاری آن از دیرباز در علوم قرآنی تحت عناوین معانی بیان و ادبیات مطرح بوده است لیکن طرح این بحث با سبک و شیوه نوین از موضوعاتی است که تازگی به جمع موضوعات علوم قرآنی پیوسته است بر اساس آیه مبارکه: (وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه) ((۴۸۱))، ((هیچ پیامبری را مبعوث نکردیم جز این که با زبان قومش سخن می گوید)). سؤالاتی در اطراف موضوع زبان قرآن طرح شده است مانند این که زبان قوم چیست؟

اصولا زبان چه ویژگی هایی دارد؟

آیا به زبان قوم سخن گفتن تاثر از فرهنگ قوم است؟

و آیا قرآن در برخی از موارد بازتاب فرهنگ زمانه خویش می باشد؟

و آیا آیات قرآن که به زبان قوم رسول الله (ص) می باشد، متاثر از دانش و باورهای مخاطبان خود است؟

آیا قرآن در مورد باورهای مخاطبان خود تسامح کرده است؟

! و یا باورهای غلط را پذیرفته است؟

! یا بی تفاوت از کنار آن عبور کرده است؟

! و آیا اصولا زبان قرآن زبان توام با تسامح و اغماض است؟

و آیا اگر قرآن بازتاب فرهنگ زمانه خویش باشد، باجهانی بودن آن سازگار است؟

! و مانند اینگونه سؤال ها، جهت پاسخ به این گونه سؤال ها قبل از ورود به اصل بحث، سخن را از برخی محورهایی که جنبه زمینه سازی دارد شروع می کنیم.

دو چهره پیامبران

برای رساندن پیام وحی به انسان ها پیامبر که گیرنده و واسطه رساندن پیام

است، نمی تواند فرشته، و نه انسان یک سویی باشد اما این که فرشته نمی تواند رسول انسان باشد به این جهت است که پیامبر الگو و راهبر دیگران است، و فرشته گان که از لحاظ حقیقت خلقت تفاوت هایی با انسان دارند، الگو و راهبر نمی توانند باشند بر فرض اگر فرشته از صراط مستقیم و راه حق عدول نکرد، ممکن است گفته شود چون فرشته است این چنین است انسان نمی تواند این چنین باشد اما این که انسان یک سویی و وابسته نمی تواند رسول و راهبر قرار گیرد، خیلی روشن است نیازی به تبیین ندارد، زیرا ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش انسان وابسته به زندگی دنیا چگونه راهبر ملکوت شود؟

!. پیامبر بشر باید انسان ملکوتی باشد انسان باشد تا بتواند الگو قرار گیرد، ملکوتی باشد تا بتواند راه را تشخیص داده و طی کند و راهبر دیگران باشد از این جهت چهره بشری پیامبر یک حقیقت اجتناب ناپذیر است و اعتراض افرادی که می گفتند چرا پیامبر (ص) همانند ما انسان است، غذا می خورد، در بازار راه می رود، انتظار بی جاست: (قالوا مال هذا الرسول یا کل الطعام ویمشی فی الاسواق) ((۴۸۲))، ما هذا الابشر مثلکم یا کل مما تاکلون ویشرب مما تشربون و لئن اطعتم بشرا مثلکم انکم اذا لخاصرون) ((۴۸۳))، ((این نیست مگر بشری مانند شما از آنچه شما می خوردید، می خورد و از آنچه می آشامید، می آشامد اگر از بشری مانند خودتان پیروی کنید، به تحقیق در خسران و تباهی خواهید بود)). رسول الله (ص) در جواب این سخن نمی گوید: ((من بشر نیستم))

((بخش اول این ادعی را می پذیرد که: (قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی))(۴۸۴)), ((من نیز همانند شما هستم لیکن با یک فرق و آن این که من بشر ملکوتی هستم که در اثر آن وحی بر من نازل می شود)) (هل کنت الا بشرارسولا) ((۴۸۵)) آیا من جزو بشر پیام رسان می باشم, چون بشر هستم الگوی شما می باشم و چون ملکوتی هستم راهبر بشر می باشم, لذا بشر بودن رسول به شخص او مربوط می شود و این پیامبر است که بشر است نه پیام او و این یک چهره پیامبر است, پیام او وحی و نشات گرفته از ملکوت می باشد و این همان چهره دیگر پیامبر است.

چرا وحی به صورت لفظ در می آید؟

پیامبر برای راهبری مردم ناگزیر از ایجاد انس و سازگاری با مردم است پیامبر که از مردم فاصله داشته باشد, قادر به راهنمایی آنها نخواهد بود پیامبر باید از بین مردم و بامردم و مردمی باشد: (هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته) ((۴۸۶)), ((او آن چنان خدایی است که از میان مردم امی پیام رسانی از خودشان برگزید تا آیات خدا را بر آنان تلاوت کند)), پیامبر باید از بین خود آنان برگزیده شود. برای ایجاد انس و سازگاری با مردم راه اصلی سخن گفتن است لذا پیامبر باید با مردم سخن بگوید و پیام خدای سبحان را با سخن که عامل اصلی ارتباط بین انسان هاست, پیام رسانی کند بنا بر این وحی گرچه از ملکوت است و گرچه معارف وحی قدسی و آن سویی می باشد, لیکن برای ایجادانس

و رابطه , باید به صورت سخن درآید و در فکرس قرار گیرد تا سبب ارتباط بین انسان ها و خدای سبحان شود به همین جهت گرچه معارف وحی بلند مرتبه در نزد خدای سبحان است , لیکن برای رشد و تعالی انسان باید ریزش نموده و به صورت لفظ درآید و بر بشر تجلی نماید:(انا انزلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون)(۴۸۷), ((ما قرآن را به صورت عربی آشکار در آوردیم تا شاید شما در آن تعقل کنید)), تا قرآن به صورت لفظ در نیاید و در فکرس بشر قرار نگیرید نمی تواند رهنمود باشد:(انا جعلنا قرآنا عربیا لعلکم تعقلون وانه فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم)(۴۸۸), ((قرآن را عربی قرار دادیم تا در فکرس شما باشد شاید در آن تدبیر و تعقل کنید و الا حقیقت قرآن در ام الكتاب در نزد ماست و بلند مرتبه و حکیمانه است)). بدین جهت حقیقت وحی در قالب الفاظ در می آید, برای ایجاد انس در دست رس انسان مادی قرار می گیرد

سخن و مخاطب

وقتی ارتباط انسان ها با پیام پیامبر شکل می گیرد این پیام و لو ملکوتی است لیکن باید قابل فهم مخاطبان پیامبر باشد اگر پیامبر بازبانی سخن بگوید که مخاطبان آن درک نکنند هیچ گاه پیام نقش خود را ایفا نخواهد نمود اگر سخن پیامبر رمز بین خود و خدای خود باشد و کسی از این راز و رمز آگاه نشود, آن شخص پیامبر این قوم نخواهد بود, بلکه در صورتی که پیامش آشکار و روشن بدون هیچ پرده پوشی بر مردم طرح شود, می تواند پیام رسان باشد هم پیامبر در رساندن پیام باید آشکار و واضح سخن

بگوید و هم سخن و پیام باید آشکار و قابل درک مخاطبان باشد: (فهل على الرسول الا البلاغ المبين) ((۴۸۹)), (پیامبر باید روان و رسا سخن بگوید), پیام هم باید روان و رسا باشد (وهذا لسان عربي مبين) ((۴۹۰)), (این سخن به زبان عربی آشکار است), زبان پیامبر باید آشکار و رسا باشد زبان پیامبر مبهم و راز و رمزی نمی تواند باشد (مبین) هم وصف برای رسول است و هم برای رسالت و لذا می فرماید قرآن پیام آشکاری است که قابل درک و فهم برای همه مخاطبان می باشد, تنها شرط دریافت پیام آن باور آن و روی کردن به آن است, هر کس در هر زمان متوجه این پیام شود آن را فهمیده و راهنمای او قرار خواهد گرفت: (ولقد يسرنا القرآن للذکر هل من مدکر) ((۴۹۱)), قرآن آسان و سهل الوصول است به راحتی می توان قرآن را فهمید زیرا پیامی آشکار بر اساس فطرت است تنها انسان متذکر می خواهد که به سوی پیام آن روی آورد ((ذکر)) به معنای گفتن تنها و به عبارت دیگر ذکر زبانی نیست که منظور این باشد قرآن را می توانند تلاوت کنند این که گفتن ندارد هر واژه ای و هر کتابی را دیگران می توانند قرائت نمایند منظور از ذکر, درک و فهم است مانند: (فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون) ((۴۹۲)), (اگر نمی دانید به اهل ذکر مراجعه کنید یعنی به اهل علم و اهل درک مراجعه کنید یعنی به اهل علم و اهل درک مراجعه کنید تا شما را بهره مند نمایند) قرآن برای همه سهل است, البته درک آن در

صورتی میسر است که زبان قرآن را بفهمد بدین سان انسان حق باور در فهمیدن قرآن مشکلی ندارد.

مخاطب قرآن

مخاطب هر سخن، یعنی کسانی که سخن گو پیام و کلامش را در قالب سخن به آنها منتقل می کند، گاهی تنها شنوندگان حاضر می باشند که در این صورت پیام سخن در افرادی که در آن هنگام حضور دارند و سخن را دریافت می کنند محدود می شود و گاهی پیام و سخن فراتر از حاضران می باشد، و ممکن است کسانی که هنوز به دنیای آمده اند را نیز شامل بشود بطور مثال اگر قانون گذاری گفت: هیچ وسیله نقلیه ای حق عبور از پیاده رو را ندارد، روی سخنش تنها با افرادی که اکنون صاحب وسیله نقلیه هستند نیست، بلکه آن کسانی که در آینده دارای وسیله نقلیه می شوند را نیز شامل می شود حتی کودکانی که هنوز پدید نیامده اند نیز مخاطب وی هستند چنین سخن گوی تناسب دو نوع فضای سخن را باید رعایت کند تا با هر دو مخاطب ایجاد انس و سازگاری نماید. قرآن چون کتاب همیشگی برای همه انسان هاست پیام او فراگیر می باشد یعنی هم انسان های زمان نزول را پیام رسانی می کند و هم آیندگان را مشمول خطاب خود می داند، گو این که هم اکنون از ملکوت نازل می شود و با جامعه سخن می گوید بدین سان مخاطبان قرآن تنها عرب حجاز و یا حاضران در محضر رسول الله (ص) نمی باشند، بلکه تمام انسان های عجم را نیز شامل می شود و اینگونه مخاطب ها برای فراگیری پیام قرآن یا باید با زبان قرآن آشنا شوند و یا زبان

قرآن به زبان در خور فهم آنها ترجمه شده تا از آن بهره‌وری کنند بنا بر این قرآن دو نوع مخاطب دارد، مخاطب هنگام نزول و مخاطب زمان‌های بعدی .

پیامبر و زبان قوم

پیامبر که از بین ملتی مبعوث می‌شود، باید به زبان همان ملت پیام خود را بیان کند، زیرا اگر با زبان دیگر سخن بگوید و مخاطبان او درک نکنند قادر به ایجاد انس نمی‌باشد و این نوعی بیگانگی از قوم خویش محسوب می‌شود اگر پیامبر از بین آرامی‌ها مبعوث می‌شود باید پیام او به زبان آرامی، و اگر از بین عبری‌ها، پیام او به زبان عبری، و اگر از بین قوم عرب است و لو برای غیر عرب باید زبان او عربی باشد، تا بتواند با قوم خود ارتباط برقرار کند بر این اساس است که در طول تاریخ رسالت، پیامبران که از بین ملت‌ها برانگیخته شده‌اند با زبان همان ملت سخن گفته‌اند: (وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه) همه پیامبران با زبان قوم خود سخن می‌گفتند حال منظوران زبان آیا فقط فرهنگ گفتاری و نوشتاری و گویش واژگانی است ؟

و یا سایر ویژه‌گی‌های گویشی را همراه دارد که در بحث‌های آینده روشن خواهد شد. از همین روست که تورات به زبان عبری و انجیل به زبان آرامی و قرآن به زبان عربی نازل شده است .

زبان قوم چیست ؟

زبان قوم عبارت است از واژگان گویشی با ویژگی گرامر و قواعد و شیوه‌های روانی، رسایی و آرایه و فنون کمکی مانند تمثیل، مجاز، استعاره، مبالغه و مانند آن زبان قوم عامل اصلی ایجاد ارتباط و انس و رساندن مقاصد می‌باشد از این رو زبان قوم با فرهنگ قوم جدا می‌شود زیرا که زبان عامل و ابزار رساندن مقاصد و فرهنگ است اما فرهنگ، معارف و باورهای

حق یا باطل یک قوم می باشد از لحاظ ارزشی، ارزش فرهنگ اصیل و محوری است ولی ارزش زبان ابزاری می باشد باروشن شدن تفاوت زبان و فرهنگ به برخی از ویژگی های زبان قوم می پردازیم .

ویژگی های زبان قوم

الف :واژگان گویشی .

واژگان گویشی که تشکیل دهنده اسکلت هر زبان می باشد،هویت اصلی هر زبان را شکل می دهد البته منظور واژه ها با مفاهیم است که عامل انتقال مقاصد می باشد وواژه هایی که عامل انتقال مفاهیم می باشند، همواره در حال تغییر و تحولند یا جایگزین می شوند و یا ساختار آنها تغییر می کند باروری و پالایش و ویرایش از ویژگی های زبان هاست که به زبان تکامل می دهد.

ب :قرار دادی بودن مفاهیم

رساندن مفاهیم توسط واژه ها یک امر ذاتی نیست بلکه اعتباری و وابسته به قراردادمحاوره می باشد این سخن باطل است که کسی ادعا کند مفاهیم اثر ذاتی الفاظ می باشد،اگر ذاتی بود باید هر واژه ای برای هر کس همان مفهوم خاص رامی رساند ونیازی به فراگیری زبان نباشد مثلا واژه ((ما)) در زبان عرب مایع روان را می رساند که درفارسی ((آب)) گفته می شود اگر رساندن این مفهوم ذاتی واژه بود باید هر کس لفظ ما رامی شنید آن مفهوم به ذهنش می آمد،نیازی به آشنایی با زبان عربی نباید باشد بر این اساس رساندن مفاهیم یک امر قراردادی است در هر زبانی برای هر واژه ای مفهوم خاصی قرار داد شده است رساندن آن مفهوم نیاز به آشنایی با قراردادهای آن زبان رادارد بدون آشنایی با قراردادهای آن زبان ، واژگان آن زبان نا مفهوم خواهد

بود که مثلاً ما را در مقابل چه مفهومی قرار داده اند از این قرار داد که ناشی از ایجاد انس بین واژه و مفهوم می باشد تعبیر به ((وضع)) می شود و چون قراردادی است نه حقیقی قابل تغییر است اگر فرضاً واژه دیگری به جای ((ما)) برای مایع روان در نظر گرفته می شد همان واژه این مفهوم را می رساند.

ج: قواعد سجاوندی و فنون سخن

هر زبانی قواعد نگارشی و ویرایشی خاص خودش را دارد و همان طور که واژگان زبان قرار دادی می باشد، قواعد سجاوندی (گرامر) ویرایشی آن نیز امری است قراردادی که بر خواسته از ادبیات آن قوم است با زبان هر قومی سخن گفتن می بایست با رعایت قواعد و فنون آن سخن باشد و یک سخن گو برای روانی و رسایی و آزرین بندی سخن خود باید از فنون همان زبان بهره گیرد و ویژگی های زبان را باید رعایت کند.

د: فضای سخن

در سخن گفتن باید فضا یعنی شرایط روحی مکانی و زمانی مخاطب رعایت شود و همان طور که ویژگی های مخاطبان با سطوح گوناگون متفاوت هستند، فضای سخن نیز به فراخور تناسب مخاطب متفاوت خواهد بود بدین لحاظ فضاهای گوناگون برای مخاطبان حوزوی، دانشگاهی، مردم کوچه و بازار، صنعت گر و کشاورز و صحرانشین، پدید می آید. یک سخن گوی آگاه و حکیم باید با آگاهی از فضای سخن خویش تناسب و شرایط مخاطب خویش را در نظر بگیرد اگر با مخاطبان در سطح بالا سخن بگوید، فضای معلومات و گفتار گویشی آنها را رعایت کند و چنانچه با مخاطبان نوجوان و خردسال روبرو است، اگر

سطح سخن خود را هم پایین نیاورد، سطح سخن گفتن را باید به فراخورد درک آنها هماهنگ سازد. چون به کودک سر و کمارت فتناد پس زبان کودکی باید گشاد. که منظور شیوه سخن گفتن است نه سطح سخن، یعنی پیام و مطلب عمیق را با گفتاری ساده و روان طرح کند اگر سخن گو رعایت فضای سخن را نکند مخاطب خویش را از دست خواهد داد و با او بیگانه خواهد شد بر این اساس رعایت فضای سخن از ویژگی های محاوره می باشد و باز تاب فرهنگ مخاطب نیست اینها چهار ویژگی مهم است که برای زبان هر قوم و ملت می تواند بیان نمود.

قرآن و زبان قوم

این نکته اشاره شد که هر پیامبری بزبان قومش سخن می گوید، به این حقیقت قرآن نیز تصریح دارد که: (ما ارسلنا من رسول الا- بلسان قومه) برداشتهای متفاوت در بدست آوردن منظور آیه ابراز شده است برخی گفته اند: منظور از زبان قوم همان واژگان گویشی هر قوم است که اگر پیامبر از بین عرب ها مبعوث شده با زبان عربی باید سخن بگوید. برخی دیگر گفته اند: زبان قوم یعنی زبان فطرت و چون فطرت همه انسان ها هم گون است رسول الله (ص) با زبان فطرت که زبان همه انسان هاست سخن می گوید و به همین لحاظ رسالت او فراگیر و جهانی است. دیدگاه سوم معتقد است که زبان قوم یعنی سطح افق فکری مردم پیامبر باید سخن خویش را به نوعی که قابل درک قومش باشد، طرح کند و فراتر از دانش مردم سخن نگوید تا

مخاطب را توان آموختن باشد. دیدگاه چهارم: منظور از زبان قوم افزون از واژگانه گویشی سازگاری و تاثیر از فرهنگ و آداب و رسوم قوم می باشد که پیامبر برای ایجاد انس و ارتباط با مردم باید به نوعی باورهای آنها را ارج نهد و از آنها بهره گیری نماید. اما دیدگاه اول، گرچه ممکن است صحیح باشد ولی کافی به نظر نمی رسد زیرا زبان قوم افزون بر واژگانه گویشی ویژگی های دیگر را نیز شامل است که شرح آن طرح می گردد. اما دیدگاه دوم نیز مخدوش است، زیرا زبان فطرت در همگان یکسان است و باهمگون بودن فطرت هیچ گونه ویژگی برای زبان قوم هیچ پیامبری تصور نمی شود لذا زبان اختصاصی قوم نخواهد بود. دیدگاه سوم نیز با رسالت رشد و تعالی پیامبر ناسازگار است زیرا پیامبران هیچ گاه هم سطح افق دانش مردم سخن نگفته اند پیامبران برای تعالی و بالندگی جامعه بشری برانگیخته شده اند و سخنی برتر از اندیشه های انسانی دارند گرچه اگر منظور از این دیدگاه این باشد که پیامبر سطح سخن گفتن خود را، نه مرتبه پیام خویش را همگون مردم نماینداری قابل پذیرش خواهد بود و به همین جهت فرموده: ((انا معاشر الانبیا امرنا ان نتكلم الناس علی قدر عقولهم)) ((۴۹۳)) ما پیامبران مامور هستیم هم افق درک مردم سخن بگوییم که ممکن است منظور سطح سخن باشد نه سطح پیام گرچه معارف در مرتبه عالی بر مردم عرضه نشد ((ما کلم رسول الله ص) العباد بکنه عقله قط)) ((۴۹۴)) پیامبر هرگز با حقیقت و مرتبه بالای عقل خویش با مردم سخن نگفت.

دیدگاه چهارم نیز ممکن است این خدشه را داشته باشد که پیام پیامبر حق و صدق محض است پیامی با این ویژگی ها سازگار با باورهای مردم نمی تواند باشد. دیدگاه پنجم: می توان گفت که منظور از زبان قوم واژگان گویشی با تمام ویژگی های یک زبان است قواعد سجاوندی با فنون فصاحت و بلاغت و رعایت فضای سخن به تناسب ویژگی های مخاطب, از خصوصیات زبان قوم است قرآن که به زبان قوم عرب نازل شده است افزون بر واژگان عرب از تمام قواعد و ترازهای زیبایی در رساندن پیام بصورت روان, رسا و شیوا بهره برده است و از مسائلی که موجب کاستی و نقص در محتوای پیام می شده پرهیز نموده است ساختار زبان قرآن بگونه ای است که با محتوای حق, صدق بودن قرآن سازگار باشد زبان قرآن زبان بی پیرایه از هر گونه باطل گرایی, تسامح و سازگاری با باورهای غلط جامعه میباشد بهمین جهت, کتاب حق استوار و به دور از هر گونه ملاحظه کاری است: (بالحق انزلناه وبالحق نزل) ((۴۹۵)), ((قرآن را به حق نازل کردیم و آن هم به حق فرود آمده است)). (انه لقول فصل وما هو بالهذل) ((۴۹۶)), ((آن سخن جدی و استوار و بدور از شوخی است)), در تحلیل زبان قرآن باید ویژگی های اصلی قرآن در نظر باشد تا نا هماهنگی با محتوای قرآن جلوه نکند.

زبان قرآن از زبان قرآن

در تحلیل این ویژگی ها از خود قرآن نیز می توان کمک گرفت که قرآن زبان خویش را تبیین می کند: (ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه) را

تحلیل می کند که همان زبان عربی با خصوصیاتش می باشد: (هذا کتاب مصدق لسانا عربيا) که در اینجا لسان را با همان زبان قوم عرب تبیین می کند: (لسان الذی یلحدون الیه اعجمی وهذا لسان عربی مبین) ((۴۹۷)), ((زبان آن کسی که قرآن را به آن نسبت می دهید اعجمی است, در حالی که قرآن زبان عربی آشکار است)), که منظور از زبان در این کاربردها همان واژگان گفتاری با فنون زبان می باشد. (نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرين بلسان عربی مبین) ((۴۹۸)). ((فرود آورد جبرائیل قرآن را به زبان عربی آشکار بر قلب تو تا این که از بیم دهندگان باشی)). بنابراین منظور از آیه: (ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه) همان است که در این قبیل آیات بکار گرفته شده است که همان زبان قوم و واژگان گویشی همراه یا سجاوندی و فنون و فضای سخن می باشد. قرآن بر اساس زبان قوم عرب می باشد بدین معناست که قرآن از زبان قوم که ارزش ابزاری دارد, بهره گرفته است یعنی قرآن تمام محورهای زیبایی ظاهر سخن را هماهنگ ساخته و تمام بایسته های سخن را رعایت کرده است تا محتوای وحیانی و معارف ملکوتی را در حد اعلاى غنای محتوایی در زیباترین غالب الفاظ در فکرس بشر قرار بدهد آنچه به زبان قوم ارتباط دارد بایسته های سخن در واژگان گویش, سجاوندی و فنون روانی و رسایی و شیوایی و فضای سخن و امثال اینهاست که قرآن چون به غالب یکی از زبان ها در آمده است, به صورت طبیعی ناگزیر از رعایت آنهاست

اما آن چه به محور دوم بازگشت دارد که غنای محتوایی می باشد معارف و حیانی و آن سویی است که هیچ گونه تاثر از فرهنگ قوم خویش ندارد آنچه به بازتاب فرهنگ هم ساز است تاثر در محور دوم است که در این راستا قرآن فرهنگ یعنی آداب و عادات و عقاید و معارف و جهان بینی مردم خویش و لو به صورت موجبه جزئیه و عالما و عامدا در درون کلام خویش راه نداده است ، تا چه رسد به این که گفته شود برخی معارف قرآن دیدگاه صاحب سخن نیست ناخود آگاه برگرفته از فرهنگ و دانش مخاطب است ! و یاهمراهی نمودن برخی از راه را (مماشات) با آنان است تا بتواند در آنها انگیزه های پذیرش وحی ایجاد کند و حد اقل این است قرآن در برخی موارد نسبت به باورهای غلط مخاطب خویش ضرورتی نمی دیده است که اظهار نظر قطعی کند بلکه به گونه دوپهلو سخن گفته است که در عین حال که باور غلط را تایید نکرده ، موجب آزردهی خاطر و جالش مخاطب نشود و چه بسا در انتخاب گونه ها و مثالها باورهای آنان را مورد عنایت قرار داده است تا روزنه نفوذ در جان ها باز شود ! حتی این مقدار پذیرش آداب و رسوم قوم نیز با ویژگی های قرآن مانند قول حق و قول فصل بودن نا هماهنگ است قرآن تنها در بایسته های سخن به صورت طبیعی از زبان قوم بهره گرفته است ، که بعد از توضیح کوتاه در مورد ویژگی های زبان قرآن برخی محورهای که در اطراف آن ایجاد شبهه شده

مانند مثال‌ها و قسم‌ها و نفرین‌های قرآن و مانند طرح آداب و رسوم قوم یا بهره‌گیری از دانش مخاطب و مورد بررسی قرار خواهیم داد، تا این نکته محوری به خوبی روشن گردد، که آنچه قرآن به صورت طبیعی به رعایت آن ملزم بوده بایسته‌های سخن است، نه پذیرش فرهنگ زمانه.

ویژگی‌های زبان قرآن

الف: واژگان عربی

رسول الله (ص) چون از میان قوم عرب برگزیده شده است، برای ایجاد انس و سازگاری با قوم، زبان دین و پیامش عربی می‌باشد قرآن که به زبان عربی مبین و واضح ریزش نموده است در گویش خویش واژه اختراع نکرده است بلکه از همان واژگان گفتاری متداول در عصر نزول بهره گرفته است که پیامبر واضح واژگان گویشی نیست، بلکه از روان‌ترین و رساترین واژه‌های متداول گفتاری بسان زیباترین سخن، که همگان را به چالش فرا می‌خواند پدید آورده است.

ب: فنون زبان عربی

قرآن که به زبان عربی تجلی یافته است، در بهره‌گیری از گرامر و قواعد صرف و نحو و معانی بیان برای رساندن پیام خویش به شیواترین و روان‌ترین سخن از همان ترازهای زیبایی این زبان بهره گرفته است منتهی چون خدای آگاه و خبیر سخن می‌گوید به تمام رموز و فنون روانی و رسایی و شیوایی آگاهی کامل دارد و توان بهره‌گیری این فنون را در هنگام سخن نیز دارد زیرا فراموشی و ناتوانی نسبت به امر ممکن در او راه ندارد لذا باین ویژگی توانسته سخنی در حد اعجاز بیورد که دیگران از همانند آوری آن عاجزبمانند ویژگی سخن قرآن نسبت

به سایر زبان ها و زبان عربی این است که برترین مرتبه فنون سخن در آن رعایت شده است که کلام خدا هم از سایر زبان ها و هم از زبان متداول عرب ممتاز شده است در عین حال که بر اساس همان قواعد و سجاوندی زبان عرب می باشد.

ج: بهره گیری صحیح از شیوهای محاوره

قرآن در سخن گفتن از شیوه های محاوره بین همه انسان ها بهره گرفته است نوع معیارهای سخن مشترک بین زبانهای می باشد مانند این که در سخن گفتن برای رساندن مقصود از برهان، موعظه، جدل، استعاره، تمثیل و تشبیه، قسم و نفرین رعایت دانش مخاطب و فضای سخن، توصیف و مبالغه، کمک گرفته می شود و در هر زبان فرهنگ جامعه انسانی این چنین است قرآن هم از این شیوه ها کاملاً بهره گرفته با یک فرق عمده و آن این که آن نوع محورها که در ساختار سخن از جهت روانی و رسایی و شیوایی و رساندن محتوا تاثیر داشته است و موجب کاستی و نقص در مقصود، یا ساختار سخن نمی شده است، آنها را به کار گرفته است اما محورهایی که سبب کاستی ها و نواقص که در ساختار ظاهر سخن یا در محتوای آن می شده به نوعی که موجب کذب مدعا یا بی تفاوتی به موضوع باطل و امثال اینها باشد از تمام این فنون فاصله گرفته است در حقیقت زیبایی های فنون سخن را در حد اعلا به کار گرفته و از تمام عوامل کاستی و نقص پرهیز نموده است از این جهت نسبت به سایر گفتارها ممتاز است قرآن مطالب

خویش را همراه با برهان القا نموده است و برای نفوذ در اعماق جان از موعظه بهره گرفته است و شیواترین نوع استعاره را مانند: ((یا ارض ابلعی مائک باسما اقلعی))، ای زمین آب خویش را فرو بر، ای آسمان آب را ریشه کن کن تنظیم کرده که در اطراف این محورها در بحث زبان طرح شبهه نیست لذا از اینها صرف نظر و به قسمت هایی که در پیرامون آنها برخی ایجاد شبهه نموده اند و آنها را متأثر از فرهنگ و زبان عصر نزول پنداشته اند یا قرآن را کتاب تسامح و مماشات معرفی نموده اند، می پردازیم .

بررسی شبهات

۱ مثال های قرآن

قرآن در تبیین معارف و مقاصد خود از تمثیل و تشبیه، فراوان کمک گرفته است و مطالب عمیق توحیدی را در قالب مثال در خور فهم همگان قرار داده است مثال ها و تشبیه های قرآن به دو گونه عینی و فرضی می باشند. الف: مثالها و تشبیه های عینی مثالهایی است که تحقق خارجی دارند مانند: (ضرب الله مثلا- کلمه طیبه کشجره طیبه اصلها ثابت وفرعها فی السما توتی اکلهاکل حین) خدای سبحان مثال می زند که کلمه طیبه همانند درخت طیبه و پاکی است که ریشه های ثابت و استوار و شاخه های آن در آسمان فراز کشیده است و همواره ثمر می دهد در این گزیده، کلمه حق به درخت استوار تشبیه شده است که درخت این چنین در خارج تحقق دارد. مقابل همین نکته مثال دیگر انتخاب می کند: (ومثل کلمه خبیثه کشجره خبیثه اجثت من فوق الارض مالها من قرار) ((۴۹۹)). مثال کلمه خبیثه و باطل همانند درختی خبیثی و بی

ریشه است که بر روی زمین نهاده شده است که ثبات و استقرار ندارد با وزش یک نسیم به چپ و راست مایل می شود در این مثال گزیده گونه ، برای تشبیه بی ثباتی باطل به چنین درختی بی ثبات بهره گرفته است که در خارج این چنین درخت ، فراوان وجود دارد و یا در مورد انسان های بی اندیشه که در اثر خود محوری حاضر به اندیشیدن نیستند این گونه مثال انتخاب می کند: (مثل الذین حملوا التوریه ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا) (۵۰۰)، ((آنان که کتاب آسمانی تورات بر آنها عرضه شد (یهود) ولی آن را نیاندیشیدند همانند چهارپایی که بارش کتاب باشد می مانند))، همانگونه که چهار پا از بار کتابش بهره نمی برد، انسانی که حق اندیش نیست و نسبت به دین دگر اندیش بهره ای از منابع وحی نمی برد این مثال نیز عینی است که در خارج چهارپایانی که بارشان کتاب باشد وجود دارد. نوع دوم از مثالهای قرآن فرضی است: (مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل اللّٰه کمثل حبه انبتت سبع سنابل فی کل سنبله ماه حبه) (۵۰۱)، ((مثال آنان که در راه خدا انفاق می کنند همانند آن حبه رویش است که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه صد عدد حبه بیار آورد))، که یک حبه هفت صد حبه شود رشد و برکت انفاق این چنین است ممکن است در خارج چنین گندمی وجود نداشته باشد که یک دانه آن هفت خوشه و هر خوشه صد حبه گندم برویاند لیکن قرآن فرض وجود نموده است گر چه امر محالی نیست ، امکان تحقق خارجی دارد. و مانند: (انها شجره

تخرج فی اصل الجحیم طلعتها کانه رؤوس الشیاطین) (۵۰۲)), ((درخت زقوم درختی است که از ریشه جهنم روید که طلع و شکوفه ها و میوه های تازه آن مانند سرهای شیطان هاست)), تلخی و منظره شوم و کریه درخت زقوم را به سرهای بدخیم شیطان ها تشبیه نموده است شکوفه ها و میوه های درخت زقوم را که در کنار هم اجتماع نموده باشند به سرهای کریه و بد خیم شیطان ها تشبیه نموده است که در یک جاجمع شده باشند این مثال انتخاب گونه فرضی است نمی خواهد بگوید در خارج چنین چیزی اجتماع کرده و تحقق دارد فرض وجود برای آنها می کند البته این گونه واهی و خیالی که واقعیت خارجی نتواند داشته باشد نیست, که بر اساس باورهای مخاطب و بازتاب فرهنگ زمانه انتخاب شده باشد, که قرآن متاثر از فرهنگ و باورهای غلط مردم نیست و حتی نخواستہ نسبت به باورهای غلط مردم بی تفاوت عبور کند زیرا باورهای فرهنگی مردم دو گونه است برخی بر اساس واقعیت هاست برخی بر اساس خیال و وهم در بین مردم انسان با پیکر مهیب را می گویند غول پیکر است که در خارج غول یک حقیقت نیست یک موجود هیولایی و وهمی است اگر قرآن مثال به غول می زد, می شد کسی بگوید انتخاب مثال, بازتاب فرهنگ زمانه است و بر اساس باور مخاطب مثال زده کاری به صحت و سقم آن ندارد! مثال قرآن به رؤوس الشیاطین است شیطان نه در نزد عرب بلکه در نزد همه جوامع و ملیت ها از شروع زندگی انسان همواره مظهر زشتی و بدخیمی است آنهم نه این

که خیال و واهی باشد حقیقت خارجی دارد اگر حقیقت هر موجودی به سیرت آن است نه به صورت دو نماد از یک موجود هر دو حقیقت دارند ((صورت و سیرت))، سیرت شیطان و حقیقت آن زشتی و کریه المنظر بودن و بد خیمی است و درخت زقوم تشبیه به سیرت شیطان شده است که امکان تحقق خارجی هم دارد همانگونه که فرشته مظهر زیبایی و جلوه گری است و انسان زیبا را به فرشته تشبیه می کنند و انسان نیک را نیز به سیرت فرشته تشبیه می کنند که فلان شخص فرشته رو است فلان شخص فرشته خوی است چنانچه وقتی جبرئیل امین (ع) به رسول الله (ص) متمثل می شد، به صورت زیباترین جوان زمان رسول الله (ص) (دحیه کلبی) ((۵۰۳)) متمثل می شد در تشبیه به فرشته گاهی صورت و گاهی سیرت در نظر سخن گو است در تشبیه به شیطان نیز گاهی سیرت مورد عنایت است و سیرت شیطان بد منظر بودن و بد خیمی است و قرآن هم این گونه مثال گزیده است که یک مثال گویا و قابل درک همگان است زیرا در نزد همگان سیرت شیطان این چنین مطرح است و اختصاص به قوم و فرهنگ خاصی هم ندارد انتخاب گونه و مثال این چنین کمک گرفتن از واقعیت های موجود برای معرفی حقیقت و سیرت ویژگی های درخت جهنم است ، که ناشی از عملکرد زشت و پیروی از شیطان نمودن جهنمی می باشد. و نیز در مثل آیه : (قل اندعوا من دون الله ما لا ینفعنا ولا یضرنا ونرد علی اعقابنا بعد اذ هداانا الله کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران له

((۵۰۴)) . بگو غیر از خدا را می خوانیم که نه نفعی و نه ضرری به ما می رساند! با این کار که به غیر خدا متوجه شدیم برگشت به عقب نمودیم بعد از آن که خدای سبحان ما را رهنمود فرموده است همانند آن کسی که شیطان ها او را در پرتگاه سقوط پرتاب نموده باشند، در بیابان حیران و سرگردان مانده باشد در این کریمه انسانی که به دنبال بتها و خدایان دروغین میباشد به انسانی که شیطان ها او را گمراه نموده اند و از صراط مستقیم به پرتگاه پرتاب و سرگردان رها نموده اند تشبیه شده است انتخاب مثال فرضی است که امکان تحقق خارجی دارد مثال فرضی واهی و موهم نیست مثالی هم نیست که اکنون عینیت خارجی داشته باشد تا کسی در بیابان به دنبال شیطان بگردد، که در بیابان شیطان کجا بوده است که موجب ره گم کردن کسی شود؟

! و اصولاً مگر راه گم کردن در بیابان به دخالت شیطان است؟

!آیه می گوید گمراهی ها موجب سرگردانی می شود، همانند انسان سرگردان در بیابان که شیطان وی را از صراط مستقیم به پرتگاه افکنده است سخن از گمراهی شیطان است نه ره گم کردن گم گشته به دیگر سخن در آیه مشبه و مشبه به گمراهی است انسان گمراه بت پرست به انسان گمراه دیگر تشبیه شده است گرچه اگر ره گم کرده نیز باشد دخالت شیطان بعدی ندارد، زیرا در نوع گرفتاری های روزمره انسان دخالت شیطان را نمی توان مردود دانست هنگامی که همراه موسی (ع) طعام خود را فراموش نمود، دخالت شیطان را مطرح کرد: (وما

انسانیه الا الشیطان ((۵۰۵)), ((شیطان باعث فراموشی من شد)). و نیز در مورد ربا خوار سرگردان که در محاسبات اقتصادی و زراندوزی و افزون طلبی حیران و سرگردان است استقرار و آرامش خویش را از دست داده, تعادل روحی ندارد و همواره در خیال تکاثر است, که مختال و فخور است این چنین کسی همانند شیطان زده متخبط است قرآن تحلیل می کند و می فرماید: ((الذین یاکلون الربا لایقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس)) ((۵۰۶)), ((ربا خواران که تعادل روحی خود را از دست داده اند نمی ایستند و قوام ندارند جز مانند کسی که شیطان زده شده است)), این گونه انتخاب مثال نه بازتاب فرهنگ زمانه است نه بی تفاوتی نسبت به واقعیت ها که با کتاب رهنمود سازگار نباشد بلکه انتخاب گونه هایی است اگر فرضی هم باشد امکان تحقق دارد و ملموس روزمره عموم مردم در هر زمان و مکان است در آیه انسان ربا خوار که تعادل اقتصادی را از دست داده به انسان مصاب که در اثر دخالت شیطان دچار صرع شده تشبیه شده است و دخالت شیطان در پیدایش صرع لزوماً به صورت مستقیم نیست چه بسا عوامل قریب دیگر در آن دخالت داشته باشد در آیه دخالت شیطان در پیدایش صرع را اشعار دارد به خصوص اگر منظور شیطان جن باشد هیچ بعدی ندارد و باوری نیست که علم در صدد طرد آن باشد زیرا علم تاثیر شیطان جنی را در پیدایش این گونه پدیده ها به صورت غیر مستقیم و حتی مستقیم نفی نمی کند بنابراین گونه مثال ها در قرآن برای تبیین

حقایق و معارف، نمی تواند تاثر از فرهنگ زمانه و یا تایید باورهای باطل یک قوم باشد.

۲ قسم و نفرین در قرآن

از شیوه های متداول سخن در بین جوامع، بهره گیری از قسم و نفرین است در مواردی برای تثبیت مدعا و یا با شکوه جلوه دادن باوری یا چیز دیگر و یا مقدس معرفی نمودن چیزی قسم یاد می کنند هر ملتی حق یا باطل بر اساس اعتقادات و باورهای خویش از این شیوه بهره می گیرد، حتی در یک فرهنگ طاغوتی ظلم و ستم این شیوه کاربرد دارد که ساحران فرعون برای بزرگ جلوه دادن سحر و پیروزی خود و با عظمت طرح نمودن شکوه فرعون به عزت فرعون قسم یاد می کنند. (وبعزه فرعون انا لنحن الغالبون) (۵۰۷)، ((قسم به شکوه فرعون که ما پیروز خواهیم بود))، این شیوه زندگی انسان است که از جان و مقدسات باورهای خویش برای نفوذ بیشتر در جان مخاطب از آن بهره می گیرد و این ویژگی اختصاص به زبان خاصی ندارد. قرآن از این اصل بهره وافر برده است برای تثبیت مدعا برای با عظمت نشان دادن مخلوقات و برای تاثیر در روح مخاطب و جلب و برانگیختن جان و عاطفه مخاطب از قسم به روز با عظمت قیامت، مقدسات، نوشتار، قلم و ابزار نوشتار ماه و خورشید و ستارگان، جان انسان ها، روز و شب و سخن دارد. و نیز از شیوه های محاوره این است که وقتی مخاطب از آرمان های سخنگو سرپیچی می کند و عناد و اصرار می ورزد، سخن گو وی را از خویش طرد می کند و محروم از عنایات و توجه خود می نماید نفرین و اعلان

انزجار در مرحله پایانی محاوره صورت می گیرد در آن هنگام که سخن گو با بهره گیری از شیوه های گوناگون نتواند مخاطب را جلب کند و مخاطب نسبت به باورهای او عنود و چه بسا چالش گر بوده و مخالف ارزش های او قدم بردارد، در این صورت نوبت به نفرین و اعلان انزجار می رسد، که شیوه متداول تمام جامعه است بخصوص در جبهه گیری های سیاسی شعار نفرین ((مرده باد)) و ((زنده باد)) زبان زد همگان است. قرآن نیز از این شیوه بهره گرفته است انسان هایی که در نهایت عناد با حق هستند هیچ گونه روزنه ای برای تابش نور حق باز نمی نهند و نسبت به نور حق اعمی و اصم هستند اعلان انزجار می کند و آنها را مورد لعن و نفرین قرار می دهد که در ضمن عبرت برای آنها هشدار برای دیگران نیز قرار گیرد. (ان الذین کفروا وماتوا وهم کفار اولئک علیهم لعنه الله) ((۵۰۸)), ((آنان که کفرورزیدند و به عناد خود ادامه دادند تا با روحیه کفر مردند از رحمت خدا دور هستند)). (ان الذین یکتُمون ما انزلنا الله من الیینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون) ((۵۰۹)), ((آنان که بینات و رهنمودهای آشکار الهی را که آشکار برای مردم بیان کرده ایم کتمان کنند، اینها مورد لعن و نفرین خدای سبحان و همه لعنت کنندگان هستند)). و مانند: (قتل الخراصون) ((۵۱۰)), ((مرگ بر پیروان گمان و معاند حق)). (قتل اصحاب الاخدود) ((۵۱۱)), ((مرگ بر اصحاب کافر اخدود که در اثر کفر مؤمنان را در کوره های آتش سوزاندند. (قتل الانسان

ما اکفراه ((۵۱۲)) ((مرگ بر انسان که تا این حد ناسپاسی و کفر می ورزد)). این همان مرگ بر اصحاب اخذود و مرگ بر انسان عنود و لجوج در کفر است و حتی در صورت نیاز شخص را با اسم لعن می کند: (تبت یدا ابی لهب) ((۵۱۳)), (بریده باد دست ابولهب)). اینها محورها و شیوه های سخن در جامعه بشری است و بهره گیری از آنها متأثر از فرهنگ جامعه نیست و قسم و نفرین قرآن بازتاب فرهنگ مردم نیست بهره گیری از شیوه ها برای نفوذ در مخاطب است همان گونه که از شیوه های و فنون فصاحت و بلاغت برای روانی و رسایی بیان خود بهره می گیرد از این شیوه ها نیز کمال بهره را می برد گرچه با قسم نفرین همای مردم این فرق را نیز دارد که قرآن به اشیا با عظمت که تقدس یا شکوه واقعی دارند قسم می خورند نه به چیزهای خیالی مانند عزت فرعون و نیز نفرین بارعایت سایر مراحل سخن در تاثیر گذاری است اگر آن مراحل تاثیر نگذاشت در نهایت مورد نفرین قرار می گیرد.

۳ طرح آداب و رسوم

هر کتاب رهنمود مانند قرآن افزون بر طرح معیارهای راهبری به صورت آغازین در زمینه های حقوقی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی و اقتصادی که با زندگی و سعادت انسان ارتباط دارد دخالت می کند کتاب رهنمود نسبت به ناهنجاری های موضوعات یاد شده نمی تواند بی تفاوت باشد، البته ادعا این نیست که دین و قرآن در تمام شؤون اجتماعی مانند قوانین راهنمایی و رانندگی و اموری مانند کشاورزی، دام داری و دخالت دارد فعلا سخن در ابعاد دخالت دین نیست، سخن

در این است، که یک کتاب انسانی ورهنمود نسبت به موضوعاتی که در سرنوشت انسان نقش دارد، نمی تواند بی تفاوت باشد که اگر بی تفاوت شد کتاب هدایت نخواهد بود. قرآن در این راستا از اعتقادات باطل اقوام گذشته و نیز مفساد اجتماعی آنها در زمینه های اقتصادی، اخلاقی، حقوقی سخن دارد قرآن از استکبار قوم نوح (ع) و تمرد قوم ابراهیم (ع) و موسی (ع) و فساد قوم لوط و کم فروشی و خیانت قوم شعیب: (وزنوا بالقسط المستقیم ولا تبخسوا الناس اشیائهم) ((۵۱۴))، ((با میزان و ترازوی دقیق وزن کنید))، در فروختن جنس، چیزی فروگذار نکنید (کم فروشی نکنید) و نیز ناهنجاریهای اعتقادی، اخلاقی و اجتماعی عصر نزول سخن دارد قرآن در این زمینه از هابیل و قابیل شروع تا عصر نزول سخن دارد زیرا باورهای غلط مانند زنجیرهایی است که انسان ها را به بند کشیده است، بدون باز کردن این زنجیرها انسان ها آزاد نمی شوند و توان حرکت در مسیر حق را نخواهند داشت پیامبران برای رهایی انسان ها از زنجیر اسارت ها مبعوث شده اند: (ویضع عنهم اصرهم والاغلال التي كانت علیهم) ((۵۱۵))، ((پیامبر سنگینی ها و غل هایی که بر گردن آنها نهاده شده بود بر می دارد))، لذا طرح آداب و رسوم و باورهای غلط اختصاص به باورهای باطل زمان نزول ندارد و افزون بر این یک کتاب رهنمود ناگزیر از طرح و تصحیح آنها میباشد که پیامبر نقش اصلاحی در این گونه بخش ها را به عهده دارند نه این که پیامبران مصلحان اجتماعی باشند پیامبران رسالت وحی و ملکوتی را به دوش دارند، البته برای هموار

نمودن راه ملکوتی باید موانع را از سر راه بردارند براین اساس این موضوع نیز تاثر از فرهنگ زمانه نمی باشد و بازتاب فرهنگ زمانه نیست بلکه ایفاد نقش در اصلاح جامعه است که کتاب رهنمودی چون قرآن هرگز نسبت به آن بی تفاوت نمی تواند باشد.

۴ دانش مخاطب

مخاطب یک سخن گو از دو نوع باورها برخوردار است برخی باورهای غلط خیالی و بی اساس و برخی باورهای بر اساس واقعیت ها نوع دوم از آگاهی مخاطب، دانش مخاطب است که منطبق با واقع می باشد یک سخنگو حکیم باورهایی غلط را اصلاح می کند اما از باورها و آگاهی های صحیح مخاطب خویش برای رسیدن به اهداف خود کمک می گیرد و مخاطب خویش را به واقعیت های جدید دانش رهنمودی سازد یک کتاب صدق و حق محض هیچ گاه باورهای باطل را نمی پذیرد، که در این صورت کتاب حق نخواهد بود و بی تفاوت هم از کنار آن عبور نمی کند، زیرا که کتاب رهنمود نخواهد شد. در زمان نزول قرآن مخاطبان قرآن باورهای نوع اول را فراوان داشتند طب جالینوس و هیئت بطلمیوس رایج عرب و عجم بود لیکن قرآن از باورهای غلط رنگ نگرفت و حتی به صورت موقت هم آنها را تایید نکرد که تاثر از دانش مخاطب گرفته باشد اصولاً- این نوع باورها دانش نیستند قرآن در این گونه مسائل مخاطب را به واقعیت گردش افلاک رهنمود کرد سخن از حرکت دوری ستارگان و ماه و خورشید وزمین با نظم خاص به میان آورد: (کل فی فلک یسبحون) (۵۱۶)، ((همه در مدار خاص شناورند))، هیچ آیه ای از آیه ها قرآن تایید هیئت بطلمیوسی

نیست برداشتهای مسلمانان و یا توجیه برخی افراد از آیه هاقرآن و سعی در تطبیق آنها با پیش فرض های خویش ربطی به آیه هاقرآن ندارد مثلا در احتجاج ابراهیم خلیل (ع) با نمرود می فرماید: ((ان الله یاتی بالشمس من المشرق فات بها من المغرب))، ((خدای سبحان خورشید را از مشرق پدیدار می کند اگر تو مدبر نظام هستی، از مغرب پدیدار کن)). واژه ((اتی)) را لغت این چنین معنا می کند: ((ات النخله والشجره، طلع ثمرها)) ((۵۱۷)) پدیدار شدن نخل یا درخت همان پدیداری میوه آن است مضمون آیه این است که خدا خورشید را از مشرق پدیدار می کند پدیدار شدن خورشید از مشرق هم با گردش زمین هماهنگ است و هم با گردش آفتاب سازگار می باشد لذا سخن قرآن در پدیدار شدن خورشید هماهنگ با هیئت بطلمیوسی نیست و یا طبقات زمین را به انواع خاک های نمناک و شن و معنا کردن، مفاد آیه های قرآن نیست، حدس و پندار مفسر است اگر مفسر این گونه تفسیر کرد دلیل برداشت صحیح از قرآن نیست، اگر اشکال متوجه باشد به برداشت های غلط متوجه است نه به آیه هاقرآن قرآن در این گونه موارد پذیرفته های قوم خود را نپذیرفته است بلکه مخاطب را به واقعیت های هستی رهنمود می باشد و چون هیئت بطلمیوسی ریشه در فرهنگ مردم حتی مسلمانان داشته برخی آیه هارا بر این باورها انطباق داده اند.

۵ رهنمود به واقعیتها

اما باورهایی در تاثیر سحر و کهنات و چشم زخم که در قرآن سخن از آنها رفته است و یا سخن از وجود فرشته و جن سخن

از سحر و کهنانت و علوم غریبه این چینی، اختصاص به فرهنگ زمانه قرآن ندارد، بلکه سابقه طولانی دارد و نیز اعتقاد به وجود ((فرشته و جن)) همزمان با زندگی بشر است و اوج برخی از این باورها به قبل از اسلام به زمان حضرت موسی (ع) و سلیمان و بازگشت دارد. افزون بر این تاثیر این نوع علوم یک حقیقت است همان گونه که وجود فرشته و جن یک حقیقت است امر پنداری و خیال نیست و تمام ملت ها هم به این واقعیت باور دارند سحر و کهنانت در ذهن طرف تاثیر واقعی دارد و در او ایجاد خیال می کند و مسحور را با همان خیال های خویش به هر سو که می خواهد حرکت می دهد سحر تاثیر در واقعیت خارجی ندارد که خارج را تغییر دهد لیکن در خیال طرف خود اثر می گذارد و خیال خود مرحله ای از واقعیت است.:: (سحروا به اعین الناس واسترهبوهم) ((۵۱۸))، ((چشمان مردم را سحر کردند و آنها را ترساندند)). (فاذا حبالهم وعصیهم یخیل الیه من سحرهم انها تسعی) ((۵۱۹))، ((از سحر ساحران آن هنگام رسن ها و عصاهای آنها در خیال او (احتمال قوی فرعون و احتمال ضعیف موسی) پدیدار شده بود که گو این که آنها در حرکت هستند))، تاثیر سحر و کهنانت در خیال مسحور است و این یک واقعیت است خدای سبحان تاثیر سحر را که یک امر حقیقی و وجودی است به لحاظ توحید افعالی در تحت سیطره اذن تکوینی خدا معرفی می کند: (یفرقون بین المر و زوجته وما هم بضارین به من احد الا باذن الله) ((۵۲۰))، ساحران با سحر بین همسران

جدایی می افکندند و هیچ گونه تاثیر سویی نمی نهند مگر به اذن تکوینی خدای سبحان با توجه به این حقایق چگونه می توان سحر را امری غیر واقعی معرفی کرد؟

!. و هم چنین نگاه و چشم زخم تاثیر نگاه و یا روح توسط نگاه نمودن امر حقیقی است: (وان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر ویقولون انه لمجنون) (۵۲۱), ((نزدیک بود هنگامی که کفار آیات قرآن را می شنیدند تو را با چشم زخم بلغزانند (منظور آسیب رساندن است نه گمراهی) و هم آنان می گویند عجیب شخص دیوانه ای است !!)), قرآن به این حقایق اشاره دارد لیکن این تاثر از باورهای مخاطب خویش نیست, اینها واقعیت هایی است که تجربه یا دسترسی ندارد و یا در صورتی که برخی ابزار آنها در دسترس علوم تجربی قرار گیرد, از ناحیه آن مردود نمی باشد.

نیازی نیست کسی نگران باشد, که اگر روزی علوم بشری این باورها را زیر سوال برداز هم اکنون بگوید قرآن اینها را نپذیرفته است, قرآن که اینها را مطرح می کند به عنوان طرح دانش و باورهای مخاطب بوده است, کاری به صحت و سقم آنها نداشته است!! که از این طریق از زمان خویش جلوتر حرکت کرده! و به آیندگان کمک کنیم در مقابل این گونه شبهات بتوانند از قرآن دفاع کنند!! شاید سکوت نمودن در همانند این موضوعات بهتر از شبهه افکنی در ذهن جوانان باشد و بهتر از این است, که کتاب رهنمود را بی تفاوت معرفی کنیم.

۶ جدال

جدال نمودن, در هنگام محاوره برای ایجاد زمینه پذیرش در مخاطب سخن, از شیوه های مؤثر و پذیرفته شده عرف

محاوره می باشد در مواردی که طرف حتی باور خویش را ارج نمی نهند، و ارزشهای پذیرفته خویش را نادیده می گیرد، با خاطر نشان نمودن باور مخاطب وی را متوجه فاصله گیری از باورها نموده و زمینه سازی برای پذیرش باورهای طرف مقابل می نماید این گونه محاوره جدال نامیده می شود که در آن از مقدمات مسلم در نزد طرف بهره گرفته می شود و لو در نزد سخن گو آن باورها اعتبار نداشته باشد. قرآن در محاوره شیوه های برهان موعظه و جدال را البته به زیباترین شکل جدال رامی پذیرد که مشتمل بر مقدمات کذب نباشد: ((ادع الی سبیل ربک بالحکمه والموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن)) ((۵۲۲))، ((به سوی پرورش دهنده خویش با برهان و سخن حکیمانه و موعظه و جلب عواطف و جدال احسن دعوت نما))، خود قرآن هر سه شیوه را به کار گرفته معارف آن برهانی و جای جای قرآن تذکر و موعظه است و نیز با مشرکان و اهل کتاب به شیوه جدال احسن سخن می گوید، به عنوان نمونه در باورهای مردم برخی فرشتگان را همانند دختر می پنداشتند آن گاه باور غلط دیگری نیز در کنار این باور وجود داشت که پسر برتری بر دختر دارد با این که در اعتقاد باطل خود پسر را برتر می پنداشتند در هنگام تقسیم برای خدای سبحان دختر بر می گزیدند و برای خویش پسر! قرآن بر این باورها اشاره دارد: ((ان الذین لا یؤمنون بالاخره لیسمون الملائکه تسمیه الانثی)) ((۵۲۳))، ((آنان که به قیامت باور ندارند فرشتگان را زن می نامند))، آن گاه در مقام تقسیم: ((ویجعلون لله البنات ولهم ما یشتهون))،

((برای خدا دختران را قرار می دهند و برای خود آنچه می خواهند)). آن گاه در تحلیل این تقسیم می فرماید شما که پسر را برتر می دانید چگونه برای خدادختر و برای خود پسر قرار می دهید؟

بر اساس باور خودتان این تقسیم غیر عادلانه و تنگ نظرانه است: ((الهم الذکر وله الاثنی تلک اذا قسمه ضیزی)), ((آیا برای خودتان پسر و برای خدا دختر قرار می دهید این تقسیم تنگ نظرانه است)). قرآن نمی خواهد باور غلط مردم را در مورد برتری مرد بر زن بپذیرد و یا از کنار آن بی تفاوت عبور کند، تا کسی بگوید متاثر از فرهنگ زمانه شده است، که مرد را برتر از زن می پنداشته اند، بلکه بر اساس باورهای خودشان قرآن اعتراض به این تقسیم دارد در واقع جدال می کند شما که خود می پذیرید پسر برتر از دختر است، چرا برای خدا دختر قرار داده اید؟

نگاهش بر اساس باور غلط آنهاست نه پذیرش باور باطل مخاطب آنگاه این باور غلط آنها را در مورد خودش نگاهش کرده و برابری زن و مرد را در ارزش های انسانی آشکارا تحلیل نموده است و این بهره گیری از شیوه جدال احسن است که از معیارهای پذیرفته شده در محاورات تمام جوامع بشری است.

۷ فضای سخن

تفاوت هایی که در زمینه های گوناگون در مخاطب سخن وجود دارد باعث ایجاد فضاهای متفاوت برای سخن گو می باشد درک مخاطب، میزان دانش وی، علاقه های طبیعی و گرایشهای شغلی وی و سن مخاطب که کودک و نوجوان، جوان، و کامل سال، و پیر و حتی زن یا مرد بودن مخاطب به لحاظ

تفاوت های ثانوی در روح و عاطفه آنها عرصه های تفاوت در مخاطب می باشد هر نوع عرصه ای سخن متناسب با خود رامی طلبد، که یک سخن گوی آگاه به این عرصه ها در طرح مقاصد خویش باید این ویژگی ها را در نظر بگیرد وجود این تفاوت ها محدودیت هایی را برای سخن گو ایجاد می کند که اگر در فضای یک دانشگاه یا حوزه سخن می گوید، با فضای یک جمع کارگری و یا کشاورزی تفاوت می کند اگر روی سخن او با نسل نو پای جامعه است با دیگر مخاطب ها تفاوت دارد لذا سخن گوی آگاه ناچار به رعایت این تناسب است و اگر این تناسب را رعایت نکند، مخاطب خویش را همراه نخواهد داشت از این سو رعایت فضای سخن از بایسته های نظام سخن گفتن است نه تاثر و بازتاب از فضا، همان گونه که رعایت فنون سخن از بایسته های نظام سخن است . قرآن چون با مخاطب های متفاوت روبرو بوده در دو فضای کاملاً متفاوت سخن گفته است که تفاوت های این دو فضا محدودیت های نظام سخن را باعث شده است . فضای سیزده سال اول بعثت در مکه یک فضای بسته ، توام با فشار و تهاجم از هر سومی باشد یک مرام نو پا با پیروان اندک لیکن با یک آرمان توحیدی و جهانی و مصمم در تحقق آن ، با انواع جالش ها روبروست و محدودیت ها از هر سو بر آنها فشار می آورد مشخص است که چنین فضایی محدودیت ایجاد می کند و سخن باید به تناسب این فضا باشد قرآن نیز به تناسب همین فضا

سخن گفته و در سوره های مکی سخن از توحید، صفات خدا، شرک زدایی مقابله با باورهای باطل اعتقادی، اصلاح ناهنجاری های اخلاقی و اجتماعی و توجه دادن انسان به ارزش های پایه ای می باشد. اما بعد از گذشت دوران مکه و هجرت به مدینه الرسول (ص) فضا کاملاً متفاوت کرده است در مدینه در اثر قدرت رسول الله (ص) و هوادارنش و تشکل و همسویی مسلمانان و استقبال تعداد چشم گیری جمعیت از اسلام افق جدیدی را باز نموده است در مدینه سخن از قدرت و توان مندی جامعه اسلامی است، سخن از تشکیل حکومت سیاسی اسلام، سخن از ترتیب یک ارتش مجهز و پرتوان برای دفاع از توحید است و سخن از ایجاد روابط بین المللی با دیگر ملیت ها و حکومت های جهان می باشد. در مدینه سخن از تشکیل میزگردهای مذاکره با صاحبان ملل و مذاهب و ادیان و دعوت به تشکل و همسویی همه پیروان ادیان آسمانی است، در مدینه سخن از فروع و فقهی و حقوقی در ابعاد گوناگون خانوادگی، اقتصادی، و اجتماعی و می باشد که از این سخن ها در مکه یا وجود نداشت، یا کمتر به گوش می رسید و این تفاوت به لحاظ تفاوت مخاطب سخن و فضای سخن است و یک سخن گوی آگاه و حکیم ناگزیر از رعایت این محدودیت است آیا اگر قرآن در فضای بسته و خفقان و زور مداری مکه سخن از نظام سیاسی، یا طرح مسائل فرعی و فقهی می نمود، می توانست سخن او حکیمانه و عالمانه باشد؟

! لذا رعایت این محورها که همگی بازگشت به بایسته های سخن دارد،

رعایت ضوابط سخن است نه پذیرش و بازتاب فکر و فرهنگ مخاطب .

۸ شان نزول و طرح سؤال

به حوادثی که در پی آنها برخی آیه های قرآن نازل شده اند، که به آنها شان نزول گفته می شود، و یا سؤالاتی که از جانب مخاطبان قرآن طرح شده و قرآن به آنها پاسخ داده است ، دو محور دیگری هستند که در ایجاد فضا نقش دارند عرب جاهلی مبتلا به انواع نابسامانی در نظام خانوادگی بود، که نوع آنها ناشی از مرد سالاری و خود محوری مرد در تصمیم گیری در تمام شؤون اجتماعی و خانوادگی شده بود آداب جاهلی مانند این که باظهار کردن همسر، همسر همانند مادر می شود یا لعان و طلاق را دست آویزی برای بازیچه قرار دادن زندگی شخصیت زن قرار داده بودند برخوردهای این چنین موجب اعتراض زنان نسبت به حقوق خویشتن و شکوه در نزد رسول الله (ص) به پیشگاه خدا می شد و فضای جدیدی پدید می آورد، آن گاه آیاتی چون سوره مجادله جهت پاسخ دادن به این خواسته ها نازل می شد: (قد سمع الله قول التي تجادلک فی زوجها وتشتکی الی الله والله یسمع تحاورکما ان الله سمیع بصیر، الذین یظاہرون من نسائهم ما هن امہاتہم) (۵۲۴) . ((خدای سبحان سخن آن زنی که با تو در مورد همسرش مجادله می نمود می شنود که آن زن در پیش تو به خدای سبحان شکوه می کرد و البته که خدا گفتگوی شما را هم می شنود زیرا که خدا شنوا و آگاه است))، آنان که همسران خود راظهار می کنند و خیال می کنند با

این عمل همسر مثل مادر می شود، این چنین نیست و همسران مادران آنها نیستند و یا حوادثی موجب می شد رسول الله (ص) برخی مباحات را بر خود ممنوع کند و سبب نزول برخی آیات شود مانند: (یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک) ((۵۲۵))، (ای پیامبر چرا برخی چیزها که خدا بر تو حلال کرده (برخی مباحات) بر خود ممنوع می کنی؟

این گونه حوادث جهت و فضای خاص به سخن قرآن می دهد)). و نیز طرح سؤالی چون (یسئلونک ماذا ینفقون) ((۵۲۶))، ((از تو سؤال می کنند چه چیز انفاق کنند))، (یسئلونک عن الالهة) ((۵۲۷))، ((از تو سؤال می کنند چگونه ماه به صورت هلال در می آید))، (یسئلونک عن الیتامی) ((۵۲۸))، ((از تو سؤال می کنند با یتیمان چگونه رفتار کنند؟

((یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه)) ((۵۲۹))، ((از تو در مورد جنگ در ماه حرام می پرسند و نظر تو را در مورد شراب و قمار جویا می شوند))، (یسئلونک عن الخمر والمیسر)، ((از تو درباره ذوالقرنین می پرسند))، (یسئلونک عن ذی القرنین) ((۵۳۰))، ((و یا از احکام بانوان در حال قاعدگی می پرسند))، (یسئلونک عن المحیض). طرح سؤال ها برای سخن گو سمت و سوی خاص ایجاد می کند و قرآن هم همانند سایرین سؤال مخاطب خویش را پاسخ می دهد پاسخ دادن به سؤال مخاطب و یا بروز حادثه ای که ایجاب کند آن حادثه تحلیل شود و حکمش روشن گردد، تاثیر از باورهای جامعه نیست که اگر این حوادث اتفاق هم نمی افتاد آن مقدار از تحلیل ها و احکام که برای رهنمود جامعه لازم بود قرآن طرح می کرد، ولو سؤالی مطرح

نمی شد یا حادثه ای اتفاق نمی افتاد و در طرح سؤال های مخاطب هم آن نوع سؤال هایی که طرح و پاسخ به آنها پیام و رهنمود برای همگان است طرح می شده این چنین نیست که هر چیزی مخاطب طرح کرد قرآن پاسخ دهد.

۹ توصیف ها

شبهه تاثر از فرهنگ زمانه در توصیف های قرآن از بهشت و نعمت های آخرت نیز مطرح شده است ، که قرآن در ترسیم نعمت ها و نیز بهشت تحت تاثیر علاقه های عرب قرار گرفته ، مخاطب قرآن ، عرب صحرائین و دور از آب و سبزه و درخت ، ساختمان و فرش فروش ، انس گرفته با بیابان کویر سوزان می باشد، وقتی می خواهد وی را دل باخته بهشت کند سخن از سرسبزی و سایه های ممتد دارد: (جنات تجری من تحتها الانهار)، نهرهای ملون و گوناگون ، درخت های زیبای پرثمر، آن هم میوه هایی مانند انگور و انار و انجیر و خرما که عرب مزه آن را چشیده است مطرح می کند (فیها فاکهه و نخل و رمان) ((۵۳۱)) در آن بهشت میوه ها و درخت خرما و انار است و مسکنهای مدرن زیبا و مفروش با زیباترین فرش ها و پستی ها با پذیرایی حور و غلمان (متکئین علی رفرف خضر و عبقری حسان) ((۵۳۲))، ((بهشتیان در حالی که بر بساطهای سبز و نادیده های زیباتکیه داده اند، ((فی سدر مخصود و طلع منضود و ظل ممدود و ما مسکوب و فاکهه کثیره)) ((۵۳۳)) در سایه درختان پرمیوه و بدون خار سدر، و در سایه درختان پر برگ سایه دار، و در سایه های کشیده شده و آب های ریزش کننده زلال و میوه های فراوان . انتخاب این گونه

ها برای عرب مخاطب قرآن جاذبه دارد و اما برای انسان هایی که در مناطق و آب و هوای سرشار از میوه و سبزه و آبشار و زندگی می کنند این توصیف ها جاذبه چندانی ندارد! به نظر می رسد زمینه شبهه در توصیف نعمت های بهشتی خیلی کم رنگ و ضعیف است زیرا این توصیف ها آن هم با آن کیفیت که قرآن طرح می کند، برای همه انسان ها کویر نشین و بیابان گرد، تا شهروند و مانوس با زندگی باغ و سبزه و آبشار و آب هوای پاک و شاداب ، برای همگان جاذب است این توصیف ها سازگار با انس و علاقه مندی همگان است ، زمینه شبهه در این گونه موارد فراهم نیست زمینه شبهه را به نوع دیگری توان طرح کرد که در بیان نعمت های دنیایی مانند میوه ها، مسکن ، مرکب ، لباس ،زراعت و از نعمت های در دسترس عرب سخن دارد مانند: (والتین والزیتون) (۵۳۴)، (قسم به انجیر و زیتون)). (ومن ثمرات النخيل والاعناب تتخذون منه سكرا ورزقا حسنا) (۵۳۵)، (ازمیوه های خرما و انگورها که از آنها نوشابه های شیرین و روزی نیکو و گوارا تهیه می کنید. (بنبت لکم به الزرع والزیتون والنخيل والاعناب) (۵۳۶)، (می رویاند برای شما زراعت و زیتون و درخت های خرما و انگور)). در مورد مرکب و وسیله نقلیه سخن از اسب و استر و حمار و است: (والخيل والبغال والحمير لتركبوها) (۵۳۷)، (برای شما اسب و استر و الاغ آفرید تا بر آنها سوار شوید)). در بهروره از فراورده های دامی مانند شیر و پشم و کرک می فرماید: (وان لکم فی الانعام

لعبه نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث ودم لبناخالصا سائغاللشاریین ((۵۳۸)). (برای شما از چهار پایان نعمتی که موجب عبرت شماست پدید آورد و آن این که از درون خون و فضولات حیوان شیر خالص گوارا برای نوشندگان پدید آورد!). (والانعام خلقها لکم فیها دف و منافع و منها تاکلون و لکم فیها جمال حین تریحون و حین تسرحون و تحمل اثقالکم الی بلد لم تکونوا بای لغیه الا بشق الانفس) ((۵۳۹)), (چهار پایان را برای انتفاع شما خلق کرد تا از پشم و کرک آنها برای دفع سرما و گرمابهره ببرید و فواید بسیاری دیگر که در آنها وجود دارد از جمله از گوشت آنها استفاده کنید), و گله های گوسفند و که شبانگاه و هنگام بازگشت و پگاه هنگام چراگاه رفتن برای شما زینت است و چهار پایان وسیله نقلیه (مانند اسب و استر) که بار شمارا حمل می کنند در مورد بهره وری از حیوانات برای ساختن خانه, و سر پناه و اساس خانه: (والله جعل لکم من بیوتکم سکنا و جعل لکم من جلود الانعام بیوتا تستخفونها یوم ظعنکم و یوم اقامتکم و من اصوافها و اوبارها و اشعارها اثاثا و متاعا الی حین) ((۵۴۰)), (خدای مهربان برای سکونت آسایش شما خانه های شما را قرار داد و از پوست چهار پایان برای شما خانه قرار داد همان خانه های سبک وزن (چادرها) که برای کوچ کردن و اسکان کردن شب آسان است و از پشم و کرک و موی آنها اثاث خانه و وسیله زندگی پدید آورد تا در زندگی دنیا از آنها بهره مند شوید). (و جعل لکم من الفلک و الانعام ما ترکیبون لتستوا علی ظهوره ثم تذکروا نعمه ربکم

اذا استویتم علیه و تقولوا سبحان الذی سخرننا هذا وما کناله مقرنین)) ((۵۴۱)). ((خدای سبحان برای شما از کشتی و چهار پایان نعمت هایی قرار داد که بر پشت آنها سوار می شوید و متذکر و متوجه نعمت های پروردگارتان شده و هنگامی که بر پشت آنها قرار گرفتید خدای سبحان را تسبیح کنید و بگویید منزه است از هر نقصی آن خدایی که این نعمت را در اختیار ما قرار داد که اگر خدا نعمت نمی داد اینها در دسترس ما قرار نمی گرفتند)). این شیوه در تبیین معارف مانند عدل الهی و تحلیل توحید افعالی نیز به وضوح به چشم می خورد. وقتی سخن از نفی ظلم از ساحت قدس الهی است می فرماید: (ولا یظلمون فتیلاً) ((۵۴۲))، ((مقدار نخ به هم پیچیده مانند داخل شیار هسته خرما هم ظلم نمی شود))، که سخن از هسته خرماست و یا سخن از قطمیر یعنی پوست روی هسته خرما: (والذین تدعون من دونه ما تملکون من قطمیر) ((۵۴۳))، ((آنان که غیر از خدای سبحان رامی خوانند، حتی صاحب اختیار پوست نازک هسته خرما هم نیستند)). در تحلیل انتخاب این نوع محورها می توان گفت که قرآن دو نوع مخاطب دارد و به همین خاطر دو نوع فضای سخن را باید رعایت کند وقتی مخاطب فعلی قرآن اعراب حجاز است، برای ایجاد انس و سازگاری با این مخاطب باید در انتخاب مثال شیوه ای درپیش گیرد که برای مخاطب ملموس باشد قرآن در این گونه موارد سخن از نعمت های دم دستی جامعه دارد می خواهد با تذکر دادن به نعمت ها، مخاطب را به ولی نعمت متوجه کند قرآن در

این گونه موارد به درون زندگی و خانه مخاطب خویش آمده و بهره‌وری‌های او را سوژه قرار داده تا او را متوجه خدای سبحان نماید در این گونه موارد یک سخن گوی آگاه و حکیم چگونه سخن می‌گوید؟

آیا گونه‌هایی انتخاب می‌کند که مخاطب خبر از آنها ندارد یا اینکه از زندگی ملموس او سخن خواهد گفت؟

آیا قرآن وقتی می‌خواهد به درون زندگی عرب بیاید می‌تواند سخن از آناناس، پرتقال، موز و امثال اینها داشته باشد آیا می‌تواند سخن از قصر کاخ که در سرزمین کویر چادر نشینی حجاز خبری از آن نیست سخن بگوید؟

آیا می‌تواند فرضاً از مرکب‌های هزار سال آینده مانند پرند‌های آهنی امروز سخن بگوید که در خیال انسان معاصر نزول قرآن نمی‌گنجید اگر چنین سخن می‌گفت ناسازگاری و بیگانگی با مخاطب خویش نبود؟

اگر این شیوه بیگانگی است برای ایجاد الفت با مخاطب از همان نعمت‌های ملموس سخن می‌گوید از خرما و انگور و انجیر، از خیمه‌های و چادر نشینی از پوست و گوشت و پشم و کرک گاو و گوسفند، سخن از اسب و استر، شتر و حمار و کشتی که قدری با آن آشنایی دارد، سخن به میان می‌آورد اگر قرآن غیر از این سخن بگوید مخاطب حاضر خویش راز دست نخواهد داد؟

سخنی که دو نوع مخاطب دارد در انتخاب گونه‌ها باید به شکلی عمل کند که هم مخاطب عصر صدور سخن را دریابد و هم مخاطبان آینده را پیام‌رسانی کند. افزون بر این، نوع این نعمت‌ها انحصاری عرب نمی‌باشد و همواره

در همه جوامع مطرح می باشد سخن گوی حکیم در انتخاب گونه نمونه ای انتخاب می کند که در عین داشتن پیام فراگیر، ملموس مخاطب نیز باشد نه این که سخن را نسبت به مخاطب کنونی کاملاً بیگانه کند قرآن در این گونه موارد گونه هایی انتخاب نموده است که در ضمن این که فراگیری می باشند و همه مردم جهان با آن نعمت ها سر کار دارند، ملموس مخاطب عصر نزول قرآن (یعنی عرب) نیز باشد و این نیست جز رعایت ضوابط سخن حکیمانه و آگاهی دقیق از فضای سخن و انتخاب راه موثر در نفوذ به اعماق جان ها. و نیز در انتخاب مثال برای تبیین معارف الهی مانند توحید، و عدل و نیز ویژگی های جهان آخرت ، از گونه هایی که ملموس مخاطب حاضر است در عین حال در دسترس همه مردم جهان قرار دارد مانند خصوصیات دانه های خرما و هسته خرما بهره می گیرد و پیام اصلی قرآن در این گونه موارد فراتر از گونه های مثالی است و آن توجه به ولی نعمت است اگر انتخاب مورد در آیه اسب و استر است پیام اصلی این است :: (سبحان الذی سخر لنا هذا وما كنا له مقرنین)، می باشد که بر هر مرکب در هر زمان وقتی مستقر شدی مستحب است این جملات را بر زبان آوری و به یاد ولی نعمت که نعمت فراهم آورده باشی .

۱۰ قرآن و فرهنگ مردگرایی

همین شبهه به گونه دیگر در خطاب های قرآن مطرح است که چون فرهنگ عصر نزول قرآن از یک سو مرد سالاری بود، زورمداری مرد در محیط خانه و جامعه تمام

حقوق خانوادگی و اجتماعی و مدنی را از زن سلب کرده بود و قرآن هم همین موضوع را تایید نموده است که دیدگاه قرآن در این راستا بازتاب باورهای فرهنگ زمانه نزول است که می فرماید: (الرجال قوامون على النساء) (۵۴۴)، ((مردان قوام بر زنان هستند تدبیر امور زنان به لحاظ سترگی مردان به عهده آنان است)). و یا برتری مرد بر زن را صریح می پذیرد (وللرجال علیهن درجه) (۵۴۵)، ((مردان درجاتی از برتری بر زنان دارند)). از سوی دیگر روی کرد سخن قرآن همواره مرد است، حتی اگر پیام آن هم مشترک بین زن و مرد باشد، زن را مخاطب قرار نمی دهد پیام رسانی قرآن به زنان از طریق خطاب به مردهاست و تعبیر (یا ایها الذین آمنوا) که در جای جای قرآن به چشم می خورد خطاب به مردها است با این که پیام آن مشترک است. و یا مانند: (ولقد خلقناکم ثم صورناکم) (۵۴۶)، ((شما را خلق کردیم آن گاه شما را صورت نگاری نمودیم)). (ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا) (۵۴۷)، اگر شما در مورد قرآنی که بر بنده خویش نازل کرده ایم در شک هستید، خطاب به مردهاست در عین حال که پیام مشترک است این همان بازتاب فرهنگ عرب است که در خطاب های سخن تنها مردها را مخاطب قرار می دادند و زن را قابل خطاب نمی دانستند و این همان تایید فرهنگ مردگرایی است که بازتاب فرهنگ زمانه نزول قرآن می باشد. در پاسخ از قسمت اول این سؤال بیان مبسوطی در گفتار کتاب ((فاطمه الگوی زندگی)) تالیف نگارنده آمده است،

که برتری مردان بر زنان در ارزش های انسانی نیست بلکه بازتاب تفاوت های میان مرد و زن است اما در مورد خطاب های قرآن می توان گفت قرآن دو نوع پیام برای مرد و زن جامعه دارد، یک پیام اختصاصی به مرد یا زن، دوم پیام مشترک در پیام های اختصاصی روی کرد قرآن به مرد و زن جداگانه است: (والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین) (۵۴۸)، (مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر بنوشانند). (للنسا نصیب مما اکتسبن) (۵۴۹)، (زنان مالک دست رنج خویش هستند). (واللاتی یاتین الفاحشه من نساءکم فاستشهدوا علیهن) (۵۵۰)، (زنانی که دچار بزهکاری می شوند بر آنان گواه بگیرید). (قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن ویحفظن فروجهن) (۵۵۱)، (بر زنان مومن بگو نگاه خویش را از نامحرمان بپوشانند و عفت و کرامت خویش را حفظ کنند). در مورد مردان (للرجال نصیب مما اکتسبوا) (۵۵۲)، (مردان مالک دست رنج خویش هستند). (وآتوا النسا صدقاتهن نحلہ) (۵۵۳)، (کابین زنان خویش را با کمال میل و بخشش پرداخت نمایید). (وان خفتن الا- تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النسا) (۵۵۴). (اگر ترس دارید که در مورد یتیمان به عدالت رفتار نکنید با زنان دیگر ازدواج کنید (با مادران یتیمان ازدواج نکنند). در پیام های مشترک نیز قرآن به سه شیوه عمل نموده است: گاهی عنوان فراگیر انتخاب نموده است مانند: (یا ایها الناس اتقوا ربکم) (۵۵۵)، (ای مردم از پروردگار خویش پروا داشته باشید). (یا ایها الناس اعبدوا ربکم) (۵۵۶)، (ای مردم پروردگار خویش را بپرستید). (یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم) (۵۵۷)، (ای انسان چه چیز تو را نسبت به پرورش

دهنده ات مغرور نموده است)). و گاهی هم هر دو را به صورت خاص مورد خطاب قرار داده: (من عمل صالحا من ذکر او انثی وهو مؤمن) (۵۵۸)), ((آن که عمل سازنده و شایسته انجام دهد مرد یا زن باشد تفاوتی ندارد)). بنابراین روی کرد سخن قرآن عموماً به مرد نیست بلکه هم خطاب خصوصی به زنان دارد و هم خطاب با عنوان فراگیر زن و مرد دارد، که انسان یا مردم را مخاطب قرار می دهد. اما نوع سوم از خطاب های قرآن در پیام مشترک فقط مرد را مستقیم مخاطب قرار می دهد، که اگر شبهه ای باشد در این گونه خطابها مطرح است مانند: (یاایها الذین آمنوا) و امثال اینها. این شیوه قرآن در سخن گفتن با زنان برگرفته از فرهنگ قرآن و نگرش آن به ارزش های انسانی و برای رعایت حرمت زنان می باشد قرآن در عین حال که در ارزش های پایه ای و انسانی زنان را مساوی مردان می داند، بلکه اصولاً در ارزش های انسانی نگرش به زن یا ویژگی های مرد ندارد، بلکه به کرامت انسانی روی کرد نموده است و زن و مرد را پدید آمده از یک حقیقت و یک فطرت و از یک نوع گرایش های فطری می داند و راه رشد و بالندگی آنها را به صورت یکسان هموار نموده است در عین حال قرآن در نگرش به زن و مرد تفاوت های روحی و جسمی آنان را نادیده گرفته است و بر اساس آن تفاوت ها مسئولیت های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی را تنظیم نموده است و حضور هر دو را در نوع مسئولیت ها پذیرفته است

، بلکه خود مشوق آن می باشد گرچه واقعیت های متفاوت موجب تفاوت در مسئولیت ها نیز می باشد و این گونه حقایق نیز از دیدگاه واقع گرای قرآن دور نبوده است همان فاصله و دوری که فرهنگ غرب، و باورهای دانش امروز آن را پدید آورده و خود نیز در پی آمدهای آن سخت گرفتار شده است. قرآن در عین پذیرفتن زنان در عرصه های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، از یک نکته اساسی غافل نبوده است و آن ارج نهادن به حرمت و کرامت زن است اگر حضور زن رادر جامعه تشویق می کند، به نوعی برنامه تنظیم می نماید که حضور زنان در این عرصه ناسازگار با کرامت و عفت آنان و نیز جامعه نباشد کدام انسان آگاه است که نپذیر حضورخانم ها در مجامع عمومی همراه با خطرهای می باشد کدام جامعه واقع بین است که این نکته را واقف نباشد، که اختلاط زن و مرد در عرصه های گوناگون پی آمدهای ناهنجار دارد مگر بسیاری از ناهنجاری های کنونی جامعه بازتاب حضور بی بند باری زنان در جامعه نمی باشد؟

. قرآن زنان را محصور در چهار دیوار خانه نمی کند، به آنان اجازه حضور در تمام عرصه ها را می دهد لیکن با حفظ حرمت و کرامت آنان زن نباید کرامتش دست آویزقانون تساوی، و یا عرصه های تبلیغاتی قرار گیرد در برخوردها و محاوره زن و مرد بایدادب و محجوب بودن هر دو طرف توجه شود و چون زن همانند جواهر و مرواریدنحیف است، باید برای ایجاد مصونیت در آن، بیش از مرد مستور و محجوب باشد در معاشرت محجوب

در محاوره مؤدبانه و عقیف در عرصه های گوناگون عمومی هم از حضور بی جا و غیر ضروری و در دست و پا قرار گرفتن زنان پرهیز می دارد به همین لحاظ خطاب به آنها را مؤدبانه انجام می دهد اگر در بسیاری از پیام های مشترک زن و مرد خطاب به مرد است برای تحقیر زنان نیست ، برای حفظ حرمت آنان است که مؤدبانه ، محجوب و مستور با آنها سخن گفته باشد و این فرهنگ عمومی انسان های نیزمی باشد صرف نظر از شعارهای فریبا و دروغین که فرهنگ غرب در اذهان ایجاد کرده است ، فرهنگ اصیل جوامع انسانی در محاورات و معاشرت عمومی این گونه محورهای رعایت می کنند و در محاوره و گفتگو مرد با زن ، زن را پیش پا قرار نمی دهد، تلاش بر مستور بودن زن و خطاب به صورت کنایه و اکتفا به حد اقل از نیاز می باشد. قرآن تابع معیارهای مردم نیست ، قرآن معلم جامعه است قرآن طراح جامعه متمدن و رشید و بالنده است از رسوم آداب مردم رنگ و خو نمی گیرد در محاورات و معاشرت های عمومی نیز پیام رسانی می کند، که برای پرهیز از ناهنجاری ها و برای هموار نمودن رشد و تعالی جامعه ، باید نکات این چنینی را در نظر گرفت این ادب سخن گفتن و معاشرت با زن و مرد است که مستور، محجوب و مؤدب بدون هر گونه تلطیف صدا و عشوه گری و حتی المقدر با خطاب غیر مستقیم باید انجام گیرد بدین سبب نوع خطاب های عمومی قرآن به زنان غیر مستقیم می باشد که این نکته بر خواسته از

یک فرهنگ مرد گرایی نیست و بازتاب فرهنگ زمانه نیز نمی باشد بلکه توجه دادن به یک محور اساسی در معاشرت های اجتماعی زنان است تا معاشرت ها و محاوره ها، پی آمدها ناهنجار به دنبال نداشته باشد.

۱۱ تسامح و مبالغه

قرآن که بر زبان مردم سخن می گوید کاستی ها و نواقص فنون سخن را نمی پذیرد معیارهای زیبایی را به کار می گیرد آنچه موجب کاستی در ظاهر سخن و یا ناسازگاری با محتوای سخن می شود، به گونه که با اهداف و ویژگی های محتوای سخن حق ناهماهنگ باشد پرهیز می کند قرآن کتاب صدق خالص و حق مدار است، هر گونه ایجاد ناسازگاری با این محورها از روش قرآن دور است پذیرفتن محاوره عرفی مردمی لزوماً به معنای پذیرفتن کاستی های آن نیست تسامح در سخن از نقص و کاستی می باشد و اگر قرآن بر اساس فرهنگ و زبان مردم سخن می گوید، بدین معنا نیست که همان گونه که در محاوره مردم تسامح و یا مبالغه وجود دارد در زبان قرآن هم تسامح و مبالغه وجود داشته باشد زیرا که مبالغه و تسامح اگر کذب هم نباشد با اهداف رهنمود قرآن ناسازگاری است زیرا رهنمود با تسامح امکان تحقق ندارد، رهنمود به صراط مستقیم باید بدون اعوجاج و انحراف و بدون کوچکترین تسامح تحلیل شود یک مهندسی که طراح یک بزرگ راه اتوبان است باید آنچنان طراحی نماید که اتوبان از هر جهت ایمن از خطر باشد نمی تواند فرضاً یک کیلو متر آن را تسامح نموده منحنی طراحی کند یا یک قسمت راه را از زیرسازی و تامین صرف نظر کند! زیرا صرف ایجاد انحراف در یک محور ولو کوچک

و یا تسامح در یک قسمت راه ولو اندک خطر جانی برای عابران آن راه دارد و در رساندن مسافران به مقصد اطمینان حاصل نمی شود و یک مهندس طراح نمی تواند خطر جانی آنان را نادیده بگیرد قرآن کتاب هدایت و رهنمود به صراط مستقیم و مقصد نهایی بدون کوچکترین کاستی است: ((ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم)) (۵۵۹)، ((به استوارترین راه رهنمود است اگر کوچکترین کاستی و اغماض و تسامح ملاحظه شود اقوم نخواهد بود))، زیرا خطر بزرگ با کوچکترین انحراف آغاز می شود رهنمود تسامح بردار نیست البته این سخن با شریعت سهله ناسازگار نیست، شریعت سهله در رهنمود نیست، در فراگیری و عمل است که بر پیروان حق سخت گیری نمی شود در یادگیری چه بسا سوال شود: ((هلا- تعلمت))، چرا دین نیاموختی، در عین حال زمینه گذشت است همان گونه که در بی توجهی در عمل، راه گذشت هموار است، سخت گیری نمی شود که دین حرج و مشقت نیست دین سازگاری با زندگی روزمره مردم است نه این که در رهنمود و تحلیل حقایق تسامح بردار باشد. اما تعبیراتی مانند: (یود احد هم لو یعمر الف سنه) (۵۶۰)، ((یهودی ها و دنیا طلبانی همانند یهود دوست دارند هزار سال زندگی کنند))، این نه تسامح است نه مبالغه بلکه بیان افزون طلبی و دنیا طلبی یهود است بیان کثرت است، فرق است بین مبالغه و تسامح با بیان کثرت در مبالغه و تسامح آن عدد به زبان آمده مقصود نیست مثلاً می گوید صد بار این سخن را گفتم در حالی که ممکن است ده بار هم نگفته باشد که عدد ((صد)) اصلاً منظور سخن گو

نیست برای زیاد و بزرگ جلوه دادن می گوید صد بار گفتم اما در جایی که سخن از بیان کثرت است چه بسا همان عدد هم منظور سخن گو باشد و فزونتر از آن نیز، مثلاً در مورد منافقین به رسول الله (ص) می فرماید برای آنها استغفار مکن که اگر هفتاد مرتبه هم استغفار کنی خدا آنها را مشمول مغفرت قرار نمی دهد. (لو استغفرت لهم سبعین مره فلن یغفر الله لهم) ((۵۶۱))، ((اگر هفتاد یا بیش از هفتاد مرتبه هم استغفار کنی بی اثر است در آیه (لو یعمر الف سنه) هم سخن از کثرت عدد است که از همین تعبیر رایج در بین مردم که می گویند هزار سال به این سال ها که در مراسم دید و بازدید عید نوروز رواج دارد این ضرب المثل در بین عرب ها هم رواج پیدا کرده که: ((عشت الف نیروز)) هزار نوروز (سال) عمر کنی در این تعبیر قرآن روحیه دنیا طلبی یهود را ترسیم می کند که می خواهد هزار سال یا بیشتر در دنیا بماند مبالغه و تسامح نیست واقعا دنیا گرایی آنها خواهان عمر هزار سال و یا حتی بیش از آن می باشد. در احتجاج ابراهیم خلیل (ع) که می گوید: (هذا ربی هذا اکبر)) ((۵۶۲))، ((این (خورشید) خدای من است این بزرگتر از دیگری (ماه) است))، تسامح در کار نیست بلکه مماشات با قوم در کنار میزگرد احتجاج است همانند: ((انا او ایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین)) ((۵۶۳))، ((یا ما بر حقیم و شما باطل و یا مادر گمراهی هستیم و شما در صراط مستقیم!))، در این برخورد حضرت با آنها مماشات

می کند یعنی برای تلطیف روحیه و برانگیختن عاطفه آنها در ظاهر قدری با آنها همراه می شود و این چشم پوشی و تسامح نیست حضرت یک لحظه در حق بودن خود یا در گمراه بودن آنها تردید ندارد و نمی خواهد حتی یک لحظه کمترین تردیدی در موضع خود راه بدهد تسامح این است که لحظه ای از حق بودن خود یا قدری در باطل بودن طرف تردید کند ابراهیم خلیل (ع) در حق بودن راه خویش و نیز باطل بودن بت پرستی تردید ندارد بلکه وقتی می بیند آنها در اثر مشاهده زیبایی های ماه و خورشید آن ها را پرستش می کنند می گوید زیبایی قابل پرستش است ، من هم در این جهت با شما همراه هستم اما کدام زیبایی ، زیبایی ناپایدار ماه و خورشید! یا زیبایی حق محض و جاویدمی خواهد از این سوژه ها برای توجه دادن طرف به مبدا هستی و زیبایی بهره گیرد، این که تسامح و اغماض در رهنمود نیست بنابراین در قرآن تسامح و مبالغه وجود ندارد با تسامح و مبالغه نمی توان جامعه را راهبری نمود تسامح و گذشت و چشم پوشی در ارتکاب خلاف ، فرضی صحیح دارد، نه در هدایت و راهبری .

پی آمدهای بازتاب فرهنگ زمانه .

از آنچه در این چند محور بررسی و نقد شد می توان نتیجه گرفت که نزول وحی به زبان قوم پیامبرش در هر زمانی به معنای سخن گفتن وحی با واژگان گویشی قوم آن پیامبر است که باعث ویژگی ها و بایسته های سخن را در پی دارد و این کاملاً مغایر با سخن گفتن بر اساس باورها و اندیشه های قوم می باشد التزام به محور اول که

در غالب لفظ در آمدن وحی ناگزیر از آن است, لزوماً به معنای تاثر از باورها قوم نیست, زیرا محور اول نقش ابزاری در رساندن پیام غنی وحی و محتوای ملکوتی آن دارد وحی تعلیم قدسی است وحی از آداب و رسوم و باورهای مردم فاصله فراوان دارد پذیرش محور اول پی آمد و ناهنجاری ندارد و با اهداف رسالت و ویژگی های قرآن که صدق و حق بودن است هم خوانی دارد. اما پذیرش محور دوم بازتاب ها و ناهنجاری های غیر قابل جبران در پی دارد زیرا پذیرش تاثر وحی از فرهنگ و رسوم قوم, با فرا بشری بودن وحی و اهداف رسالت که رهنمود بشر است, ویژگی های قرآن که لسان صدق, و حق محض و سخن فصل و حرف آخر است و صراط اقوم و مطمئن می باشد, ناسازگار است رسالت و راهبری جامعه باهمسان شدن با مردم, سازش, تسامح, و انتخاب نمودن شیوه های باطل برای رسیدن به حق همخوانی ندارد و نیز تاثر از دانش بی اساس در واقع جهل مخاطب و حتی همسان قرار دادن قرآن با سایر کتاب های بشری است, که با ملکوتی بودن و غنای قدسی آن و جاوید و همیشگی بودن آن ناسازگار است در این پذیرش ها به هر انگیزه ای که باشد تعرض به ساحت قدسی قرآن و معجزه خالده رسول الله (ص) می باشد, که همگان بویژه عزیزان محقق و قرآن پژوه باید نسبت به آن احساس خطر کنند.

نگاهی به آنچه گذشت

در این نوشتار بایسته های سخن از فرهنگ و آداب و رسوم جداگانه تحلیل شد و آنچه قرآن یا هر سخن گوی آگاه و حکیم ناگزیر از رعایت آن

است، محور اول است نه دوم در این بخش بررسی شد که قرآن برای ایجاد ارتباط و انس با مخاطبان خود، ناگزیر از سخن گفتن با آنان است و همان گونه که در سخن گفتن باید با واژگان گویشی همان زبان سخن بگوید، باید فنون ادبیات، فضای سخن را نیز رعایت کند رعایت این محورها تاثر از فرهنگ نیست، بلکه رعایت ترازهای سخن و ویژگی های زبان و ایجاد تناسب با فضای مخاطب می باشد. قرآن در رساندن پیام خویش از تمام فنون به بهترین شیوه بهره برده و از تمام روش هایی که سبب کاستی در زیبایی و یا محتوای سخن می شود، پرهیز نموده است و پذیرش زبان قوم پذیرش کاستی های آن نیست قرآن زیبایی ها و ویژگی های زبان عرب را انتخاب نموده است نه پیرایه ها و نارسایی های آن را. با توجه به جدایی فرهنگ و باورهای قوم از اسلوب و شیوه های سخن آنچه در موضوع زبان قوم، قرآن پذیرفته شیوه های سخن است، نه فرهنگ و باورهای قوم لذا قرآن بازتاب آرزوها، باورها، اندیشه ها و آداب و رسوم قوم خویش حتی در برخی موارد نیست قرآن پایه گذار معارف قدسی و اصلاح گر رسوم و ناهنجاری بوده و تصحیح گر کژراه های جامعه است. رعایت شیوه های زبان قوم پذیرش تسامح و مبالغه و بی تفاوتی به باورهای غلط قوم نیست قرآن کتاب صدق و حق و قول فصل است و با مبالغه و بی تفاوتی و تسامح سازگار نیست. عجب از برخی عزیزان است که تسامح در کتاب های علمی را نمی پذیرند، آن گاه در کتاب هدایت و رهمود و

صدق خالص تسامح روا می دارند!! قرآن همان گونه که کاستی های ظاهر سخن را پذیرا نیست، محورهایی که به اهداف رهنمودی قرآن ناسازگار است، نیز پذیرا نیست قرآن سخنی ویرایش شده و پالایش شده از هرگونه پیرایه های ساختار سخن و محتوا می باشد. قرآن در طرح آداب و رسوم اصلاح گر کثر راهه ها می باشد هیچ گاه بر اساس باورهای غلط و دانش بی اساس مخاطب خویش سخن نگفته است، که بی تفاوت وبدون نقد از کنار آن عبور کرده باشد قرآن در انتخاب مثال، در انتخاب گونه و توجه دادن به نعمت های الهی به گونه ای عمل نموده است، که هم مخاطب زمان نزول را همراه داشته باشد و هم پیام ورهنمود خویش را به آیندگان برساند. قرآن در توصیف زندگی آخرت، آرزوها و خواسته های قوم عرب را بر آورده نکرده است بلکه بر اساس خواسته ها و تمایلات عموم مردم سخن گفته است. به همین جهت پذیرش زبان قوم هیچ گونه ناسازگاری با جهانی بودن قرآن ندارد، زیرا در تمام مواردی که به لحاظ رعایت بایسته های سخن قواعد سخن را پذیرفته است، رهنمود خود را با رعایت این محورها به آیندگان رسانده است و این همان است که عترت (ع) که سخن گوی قرآن می باشد تحلیل نموده است و زبان قرآن را معرفی کرده است.

عترت (ع) و زبان قرآن

توضیحات

امام صادق (ع) قرآن را این چنین معرفی می کند: ((یجری کما یجری الشمس والقمر)) ((۵۶۴)).

قرآن همانند گردش خورشید و ماه، هر روز تازه و جدید است سخن او هر روز سخن روز

است که اگر خو گرفته از فرهنگ زمانه خویش بود با کهنه شدن فرهنگ زمانه سخن قرآن نیز کهنه می شد. ((عن الباقر (ع) : ولو ان الایه اذا نزلت فی قوم ثم مات اولئک ماتت الایه لما بقی من القرآن شیء ولیکن القرآن یجری اوله علی آخره ما دامت السموات والارض ولکل قوم آیه یتلوها)) ((۵۶۵)). (قرآن و آیه ها آن همواره زنده هستند همانند شب و روز و خورشید و ماه در گردش می باشند اگر قرآن بازتاب فرهنگ زمان نزول خویش بود با سپری شدن آن زمان عمر قرآن نیز به پایان می رسید که همان پی آمد تاثر از فرهنگ است ، لیکن پذیرش زبان قوم این نوع پس آمدها را ندارد)).

زبان دیگر قرآن

آنچه تا کنون گذشت بیان ویژگی های زبان محاوره ای قرآن بود، که قرآن در سخن گفتن با مردم این ویژگی ها را رعایت نموده است و سخنی روان و رسا و مردمی است به گونه ای که هم عالم و دانشور و هم کارگر و سایر سطوح به قدر فهم خود از آن بهره می گیرند و سفره پر نعمت گسترده است ، که هر کس به مقدار اشتیاق خویش از آن تناول می کند و هیچ انسان سلیم از کنار این سفره بی بهره بر نمی خیزد لیکن قرآن را زبان دیگری است که در پایان این بخش به آن نیز اشاره می شود این زبان با زبان محاوره ای کاملاً متفاوت است در زبان محاوره ای شرط بهره گیری درک مفهوم سخن قرآن آشنایی با قواعد محاوره بود اما در فهمیدن زبان دیگر طهارت و

تقوا شرط است سلوک و تزکیه کارساز است خطاب آن زبان به همگان بود اما پذیرای این خطاب حق باوران سالک هستند، که به حقایق این دریای ژرف دسترسی دارند و تا این شرط حاصل نشود، شایستگی خطاب فراهم نمی شود مراحل عالی از معارف قرآن را با زبان محاوره نتوان رسید با زبان نورانیت و پیروی از قرآن می توان چشید که با آن حقیقت تنها انسان های مطهر راهیابی و تماس دارد: (لایمسه الا المطهرون) ((۵۶۶))، با آن حقیقت جز انسان پاک از هر گونه آلودگی فکری و عملی دسترسی ندارد همان زبان که با اهلش به سخن می نشیند با ترجمانان وحی: ((هذا القرآن انما خط مستور بین الدفتین لا ینطق بلسان ولا ید له من ترجمان)) ((۵۶۷))، ((این قرآن نوشتار بین دو جلد است با همه سخن نمی گوید))، ترجمان می خواهد ((ذک القرآن فاستنطقوه ولن ینطق ولکن اخیر کم عنه)) ((۵۶۸))، ((این قرآن را به حرف در آورید، لیکن با شما سخن نمی گوید))، من (علی ع) از آن خبر می دهم که این زبان را عترت و پیروان خالص آنها ترجمان هستند که با اینها نه با همگان سخن می گوید درحالی که روی کرد زبان محاوره ای قرآن با همگان است .

سبک شناسی و روشها

ضرورت سبک شناسی

در پایان بحث های علوم قرآنی مناسب است برخی روش هایی که در تفسیر کار برد دارند بررسی شود، گر چه مناسب تر برای طرح این موضوع پیش گفتار تفسیر است ، لیکن به لحاظ این که آشنایی با مناهج همانند علوم قرآن پیش نیاز و راه کارهای تفسیری باشد ، بررسی آنها در اینجا نیز مناسب است . از هنگامی

که سفره پر نعمت الهی بر گستره زمین گسترده شده همه دل باختگان از هر قوم و مرام با حرص و اشتیهای بی پایان در کنار این سفره نشستند و هر کسی به قدر اشتیهای خود بهره گرفت و چون مائده، الهی بود: ((القرآن مادبه الله)) ((۵۶۹))، برای همگان یکسان گسترده شده است و تفاوت بهره وری از آن به میزان اشتها و علاقه افراد و روش ها و راه کارهای آنان بازگشت دارد قرآن کوثر معارف و آبشخور رشد و بالندگی انسان است که بر رسول الله (ص) ارزانی شده است: (انا اعطیناک الکوثر) ((۵۷۰))، ((ما به تو کوثر عطا کردیم))، که منظور همان معارف آسمانی است و رهنمود الهی است، به دو منبع قرآن و عترت که انسان تا سر منزل مقصود رهنمود است. برای رسیدن به سرچشمه کوثر این چنین نیست که هر کس از هر سو بتواند وارد شود برای نوشیدن آب زلال این چشمه همانند سایر چشمه ها باید از شریعت آن وارد شد بی گذار نمی توان ره پیمود که نه تنها موجب بهره وری و سیراب شدن نخواهد شد، چه بسا سبب غرق شدن نیز بشود به این لحاظ هر روشی به تفسیر قرآن و فهم قرآن منتهی نمی شود روی کرد به قرآن باید از شیوه صحیح آن باشد این نکته بررسی روش های گوناگون را بایسته می نماید تا منهج صحیح از بین آنها بازشناسی و انتخاب شود روش هادر این راستا بسیار متفاوت و بین افراط و تفریط قرار دارند، که به برخی از آنها که عمده ترین می باشد پرداخته می شود به این امید که از کثر راهه های خطر

مصون مانده وبتوان فرجام برخی از دام های خطر را تبیین ,و کمکی جهت انتخاب راه صحیح باشد و ازخطر تحمیل پیش داوری ها و نیز برداشت های کژ و بی راهه مصونیت حاصل شود.

روشها

الف : تفسیر به ماثور یا روایی

از روش های سابقه دار در تفسیر قرآن به روایات و آثاری که از رسول الله (ص) نقل شده است , می باشد که بسیاری از مفسرین این سبک را در پیش گرفته و اگر مفسر شیعه بوده ,افزون بر روایات نبوی (ص) روایات رسیده از عترت طاهره (ع) را اضافه کرده است این گروه از مفسران در توضیح آیات به روایات مربوطه اکتفا می کنند و از تبیین قرآن با برهان و یا روش های علمی به دلایلی که به برخی از آنها اشاره می شود, خودداری می کنند خواستگاه دیدگاه این گروه مطالب ذیل است :. تفسیر قرآن به غیر روایات در حد گمان است , در معارف گمان و ظن کار ساز نیست افزون بر این که قرآن نیز از دنباله روی گمان پرهیز می دهد: ((لاتقف ما لیس لك به علم))((۵۷۱)), ((از چیزی که علم و یقین آور نیست پیروی مکن)). ((ان الظن لا یغنی من الحق شیئا))((۵۷۲)), ((گمان انسان را به حق نمی رساند)). روایات هم از اعتماد به عقل در تفسیر قرآن و فهمیدن آن پرهیز می دهند: ((عن الصادق (ع) لیس شیء ابعده من عقول الرجال عن القرآن))((۵۷۳)), ((عقل انسان چه بسیار از فهم قرآن دور است)). نکته دیگری که این گروه به آن توجه نمودند و آنان را از توجه به غیر روایات باز

داشته است، این که تفسیر به غیر روایت و آثار رسول الله (ص) و عترت اعمال رای است و روایات بسیار نهدی از تفسیر به رای و این روش را مردود می کند که شرح این روایات خواهد آمد. افزون بر اینها روایات مخاطب قرآن را مشخص می کنند، هر کس شایستگی فهم قرآن را ندارد بلکه افراد خاص که مخاطب اصلی قرآن هستند آن را درک می کنند. ((انما يعرف القرآن من خوطب به)) ((۵۷۴))، ((قرآن را مخاطب اصلی آن درک می کند)). از جانب دیگر حدیث شریف ثقلین به گونه ای آشکار دلالت دارد که قرآن را نباید از عترت جدا کرد و تفسیرهای غیر از آثار عترت جدایی قرآن از عترت است لذا این گروه به روایات اکتفا نموده اند که تفسیر آنها تفسیر روایی یا تفسیر به ماثور نامیده می شود. از تمام این مطالب می توان پاسخ داد، اما نکته اول که تفسیر به غیر روایات تفسیر به علم و یقین نیست اولاً مگر تفسیر به روایات تفسیر به یقین است؟

! روایات رسیده از رسول الله (ص) و ائمه اطهار (ع) اگر سند هم داشته باشند، در حد خبر واحد بیش نیستند خبر متواتر در تفسیر قرآن در موارد اندک مانند آیات محوری ولایت و رهبری مانند داستان غدیر یا حدیث ثقلین، وجود دارد و این گروه از مفسران هم در کتاب های خود روایات آحاد را نقل نموده اند. افزون بر این، اگر تفسیر قرآن با تدبر و بر اساس اصول و روش محاوره قرآن یعنی زبان قرآن باشد چرا یقین آور نباشد؟

بسیاری از برداشت های اعتقادی، یقینی می باشد ولو

روایتی هم آن را دلالت نکند و آیه ها و روایاتی که اشاره شد که از پیروی ظن و گمان یا اعتماد به عقل پرهیز می دهند، آن روش های ظنی است که از اصول محاوره و برهان فاصله گرفته و موجب یقین نمی شود و یا اعتماد به عقل و فهم از راه های غیر صحیح که مورد تایید زبان قرآن نیست می باشد نه با تدبر و تفکر در فهم قرآن با اسلوب صحیح که خود قرآن دستور می دهد و نیز روایات تفسیر به رای متوجه تفسیر قرآن با روش محاوره ای قرآن و تدبر در آن را شامل نیست این روایات پرهیز از تحمیل پیش فرض ها به قرآن است ، که شرح آن خواهد آمد و تفسیر قرآن با قرآن و تدبر در آن نه تنها جدایی قرآن از عترت نیست ، بلکه سیره عترت است و قرآن و عترت هر دو مشوق آن هستند.

پی آمد این روش: در هر صورت این روش در تفسیر، روش پسندیده نمی باشد، زیرا فرجام آن جمود بر روایات است که هم قرآن و هم روایات از آن پرهیز می دهند قرآن و عترت جامعه را رشید و بالنده پرورش می دهند، که باید برای درک و فهمیدن قرآن استعداد های فطری و دفینه های عقول را به کار گیرند و با روش صحیح همواره در قرآن تدبیر نمایند اما بازدهی این روش خمودی و رکود است اصولاً- این روش تفسیر قرآن نیست ، زیرا نقل روایات در ذیل آیات تا تحلیل و بیان در کنار آن نباشد جمع آوری روایات در ذیل آیات می باشد نه تفسیر آیات پیروان این روش را اخباریون بزرگوار تشکیل می دهند، که

هم

در بین شیعه و هم اهل سنت وجود دارند، که به برخی از آنها اشاره می شود (البته تمام مؤلفان تفسیرهای روایی اخباری به معنای اصطلاحی نیستند) در بین شیعه تفسیر علی بن ابراهیم قمی (درگذشت ۳۰۷) تفسیر عیاشی سمرقندی و نیز تفسیر ابوالقاسم فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی معاصر کلینی (قدس سره) را می توان نام برد. از بین پسینیان تفسیر برهان سید هاشم بن سلیمان الحسینی بحرانی (درگذشت ۱۱۰۷) و نور الثقلین عبد العلی بن جمعه حویزی (درگذشت ۱۱۱۲) می توان نام برد ((۵۷۵)) اما تفسیر صافی مرحوم فیض کاشانی که فردی متکلم، فیلسوف، عارف و فقیه می باشد (۱۰۹۱-۱۰۰۷) چون در ضمن نقل روایات تبیین و تحلیل و اظهار نظر دارد نمی توان گفت فقط تفسیر روایی است از بین اهل سنت تفاسیر زیر را می توان نام برد: ((جامع البیان فی تفسیر القرآن)) ابو جعفر محمد بن جریر طبری شافعی (۳۱۰-۲۲۴)، ((بحر العلوم)) ابوليث نصر بن محمد بن ابراهیم سمرقندی (۳۷۵-۳۱۰)، ((معالم التزیل)) ابو محمد حسین بن مسعود بغوی (درگذشت ۵۱۰) ((البحر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز)) ابو محمد عبد الحق بن غالب (درگذشت ۵۴۶) ((زاد المسیر)) جمال الدین عبدالرحمن (۵۱۰-۵۹۷)، ((تفسیر القرآن العظیم)) اسماعیل بن کثیر القرشی (۷۷۴-۷۰۱)، ((الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن)) ابو زید بن عبد الرحمن بن محمد بن مخلوف ثعالبی (۷۸۶-۸۷۵) ((۵۷۶)) و برترین اثر اهل سنت در این راستا ((در المنثور)) سیوطی (درگذشت ۹۱۱) می باشد.

ب: بی نیازی از روایات

در مقابل تفریط که در روش اول مشاهده می شود، افراط روش دوم است که براین باور است

که در تفسیر قرآن هیچ گونه نیازی به غیر قرآن وجود ندارد، بلکه برای فهمیدن مفاهیم قرآن باید به خود آیات قرآن مراجعه نمود قرآن کتابی است که در تبیین آن در هیچ زمینه ای نیاز به روایات یا غیر روایات نمی باشد حتی در آیات الاحکام قرآن هم باید به خود قرآن اکتفا نمود فرضاً در مورد زکات قرآن اصل لزوم پرداخت آن را بیان می کند مقدار زکات به امت واگذار شده است این روش که تفسیر مانند ((الهدایه والفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن)) ((۵۷۷)) مشاهده می شود، کثر راهه ای بیش نیست، مشابه همان سخنی است در صدر اسلام گفته شد که ((کفینا کتاب الله)) و چون در مورد نیاز به روایات در بخش بعدی سخن گفته شده است، تکرار نمی شود.

ج : عرفانی و باطنی

روش دیگری که در تفسیر مشاهده می شود، روش اهل عرفان است، که بر این باورند که تمام انسان ها در معرض فیض الهی هستند و همه می توانند الهامات و مکاشفات باطنی داشته باشند فیض بشارت الهی محدود به هیچ فردی نیست و این خود مرتبه ای از مراتب نبوت است که در همگان وجود دارد ((۵۷۸)) از طرف، دیگر قرآن مشتمل بر نکات دقیق و لطیف و مشتمل بر کنایه و اشاره است، لذا در درست آوردن مقاصد قرآن نمی توان در قید و بند الفاظ بود بلکه باید خود را از این قیدها رها کنید و بر اساس الهام و اشارات تفسیر نمود تفاسیر باطنی گرچه در یک سطح نیستند، برخی خود را به ظواهر الفاظ نیز متعبد می دانند برخی از این نوع تفاسیر عبارتند از: ((لطایف الاشارات)) ابوالقاسم عبد الکریم

بن هوازن (۴۶۵۳۷۶)، ((كشف الاسرار و عده الابرار)) میدی (در گذشت ۵۲۰)، ((بیان السعاده)) سلطان محمد بن حیدر گنابادی شیعه صوفی (۱۳۲۷۱۲۵۱)، ((عرایس الیسان)) ابو محمد روز بهان، مخزن العرفان بانوی اصفهانی (۱۴۰۳۱۳۱۳)، ((تفسیر القرآن الکریم)) منسوب به محی الدین عربی البته برخی از این نوع تفاسیر از تفسیر محاوره ای فاصله بسیار دارند که برای آشنایی بهتر با این روش به نمونه هایی از تفسیر منسوب به محیی الدین می پردازیم . وی در بیان آیات مربوط به کعبه و بیت و حج می گوید: بیت یعنی قلب، مقام ابراهیم یعنی روح مصلی مشاهده و مواصله الهیه، بلد امین، سینه انسان، بیت معمور قلب عالم و حجر الاسود یعنی روح ((۵۷۹)) در تفسیر آیه (ان ناشئه اللیل اشد وطا)، می گوید ناشئه اللیل نفس منبعث از مقام طبیعت است ((۵۸۰)). در مورد آیه: (واذکر اسم ربک)، می گوید منظور خود انسان است ((الذی هوانت)) ((۵۸۱)) در آیه: (یوم ترجف الارض والجبال)، ارض را نفس، جبال را هیئت و صفات نفس معنا می کند ((۵۸۲)). در آیه: (کلا والقمر واللیل اذا ادبر والصبح اذا اسفر)، قمر را قلب، لیل را ظلمت نفس، و اسفر را نورانیت قلب معنا می کند ((۵۸۳)). و در آیه: (والارض وضعها للانام)، ارض را بدن معنا می کند ((۵۸۴)). اینها نمونه هایی از این روش تفسیری است که خود را از هر ضابطه رها می پندارد این سخنان را نمی توان تفسیر قرآن نامید اینها خارج معیارهای زبان محاوره ای قرآن است و توجیهاتی بیش نمی باشند

(البته تفسیرهای عرفانی همگی در این حداز توجیه نمی باشند).

د: تفسیر شهودی

روش دیگری در تفسیر وجود دارد و آن برداشت از قرآن بر اثر مشاهدات و مکاشفات، که بازتاب سیر و سلوک و طهارت و تقوای مفسر می باشد، است این شیوه در صورتی که با حفظ ظواهر آیه ها قرآن باشد، با رعایت معیارهای زبان قرآن صورت بگیرد برای سالک این راه می تواند مفید باشد، گرچه قابل انتقال به دیگری نیست. در حقیقت تفسیری محاوره ای نمی باشد زیرا این نوعی یافتن حقایق است، که یافته های خویش را نمی تواند به دیگر بنمایاند و بازگو کردن یافته تنها نمودی از آن خواهد بود.

ه: علم گرایی

روش دیگری که بیشتر در دو قرن اخیر مشاهده می شود ((علم گرایی)) است می توان گفت مفسران اهل سنت در این راه پیش قدم بوده اند و برخی از مفسران شیعه نیز از این روش متأثر شده اند این گروه سعی می کنند آیات قرآن را بر اساس علوم تجربی در ابعاد گوناگون فیزیکی و شیمی، جنین شناسی، هیئت، نجوم، طبیعت شناسی و تفسیر کنند طنطوی خود به این روش در مقدمه تفسیر خود افتخار می کند و می گوید: پیش رفت علوم باعث تبیین آیه ها و خدمت بزرگی برای امت اسلامی می باشد و این موضوع رانفخه رحمانی می نامد ((۵۸۵)) تفسیر ((الجواهر فی تفسیر القرآن کریم)) طنطوی (۱۳۵۸۱۲۸۷) مصداق بارز این روش است هم چنین تفسیر ((المنار)) که تقریرات درس شیخ محمد عبده (۱۳۲۳۱۲۶۶) تا اواسط سوره نسا و تا اواخر سوره یوسف هم توسط رشید رضا (۱۳۵۴۱۲۸۲) دنبال شده است ((۵۸۶)) نمونه دیگر از

این گونه روش است که عبده در تفسیر آیه: (یتخبطه الشیطان من المس)، شیطان را میکروب معنایی کند، که باعث اختلالات عصبی در انسان مصاب و مبتلا به صرع می شود ((۵۸۷)) عبده در مورد طیر ابابیل که با سنگریزه ها لشکر اصحاب فیل را نابود کردند می گوید: پاهای این پرندگان مسموم و آلوده به میکروب وبا و حصبه بوده است، وقتی بالشکریان اصحاب فیل تماس حاصل کردند باعث انتشار وبا و حصبه شده و آنها را در این مرض به هلاکت رساندند ((۵۸۸)). در مورد معجزات حضرت عیسی (ع) در ذیل آیه: (انی اخلق لکم من الطین) می گوید اینها ادعاهای پیامبر یعنی عیسی بوده است این آیه و آیه مائده دلالت بر وقوع این معجزه ها ندارد نص قطعی هم که دلالت بر وقوع این معجزات داشته باشد نرسیده است! ((۵۸۹)) این سخنان نوعی تلاش برای انکار معجزه است و این که ایشان شیطان را به میکروب معنا می کند با زبان قرآن سازگار نیست زیرا شیطان در زبان قرآن موجودی مختار است که به لحاظ سؤ استفاده از اختیار خود مورد نکوهش است و عوامل طبیعی مانند میکروب نکوهش ندارند. ((التفسیر العلمی للآیات الکونیه)) حنفی احمد که سخنان عبده را نیز عنایت می کند، و ((التفسیر الآیات اکونیه فی القرآن الکریم)) عبد المنعم و تفسیر ((بلاغی)) محمد مصطفی بلاغی (۱۳۷۱۳۰۰) از زمره این تفاسیر می باشند و تفسیر ((کشف الاسرار النورانیة القرآنیة فیما یتعلق بالاجرام السماویة و الارضیه)) اسکندرانی (درگذشت ۱۳۰۶) که درسه بخش گیاه شناسی، حیوان شناسی و هیئت و نجوم تنظیم شده است نیز نمونه دیگر از این روش

است در بین مفسرین شیعه نیز تفاسیر دوره ای و تک جلدی که به فارسی نگاشته شده است، متأثر از این روش هستند.

بررسی

قرآن کتاب انسان شناختی و رهنمود است در عین حال به برخی موضوعات علمی نیز پرداخته است کاوش های علمی تجربی اگر قطعی و برهانی باشد که در اثر علوم تجربی در زمینه های گوناگون در دسترس انسان قرار گرفته باشد که بتوان به بازدهی آن اطمینان نمود، در تحلیل آیات قرآن می تواند راه کار مطمئن باشد، لیکن اگر دیدگاه در حد فرضیه و گمان و حدس باشد و کسی بخواهد آیات قرآن را با آنها تطبیق کند، نمونه دیگری تفسیر به رای و تحمیل پیش داوری ها به قرآن خواهد بود و دام خطرناکی است که بامنتفی شدن آن فرضیه ها موجب ایجاد تردید و تضعیف روحیه پیروان قرآن خواهد شد، چه بسا موجب تردید حتی در معجزه های انبیا نیز بشود، که برخی در این دام گرفتار آمده اند، که توجیه آیات قرآن و تطبیق آن با هیئت بطلمیوسی نمونه های از این روش است که آیات قرآن مانند طبقات آسمان و زمین، پدیدار شدن خورشید از شرق و توجیح نموده اند که در واقع قرآن را می خواهند با باورهای غلط و جاهلانه تفسیر نمایند گرچه برخی در این وادی پا را از این مرحله هم فراتر گذارده اند و تلاش دارند حتی معجزات آشکار و قطعی را با فرضیات علمی! در واقع خیالی توجیه کنند.

و: روش الحادی و مادی

در کنار تفسیرهای علم گرا برخی اظهارات افراطی قرار دارد که تلاش کامل و بی ثمر در توجیه آیات قرآن دارند، حتی

در توجیحات خود فرضیه های علمی را نیز معتبر نمی دانند بلکه در اثر گرایش های مادی و الحادی به نام تفسیر و برداشت از قرآن ، تمام معارف غیبی وحی و اعجاز و احکام الهی را مورد خدشه و تردید قرار می دهند. این گونه دیدگاه ها که متأثر از علوم تجربی نیز می باشند به صورت پراکنده در مجلات و در گوشه و کنار منتشر می شود، که برخی از آنها را در ((التفسیر والمفسرون)) مورد اشاره و نقد قرار داده شده است ((۵۹۰)) نوع این دیدگاه به انکار غیبت ، فرشته ، جن و احکام الهی در حدود و تعزیرات و معجزه های انبیا منجر شده است مانند تفسیری به نام ((کتاب الهدایه و الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن)) که بدون ذکر نام مؤلف به تفصیل از آن سخن گفته است که این کتاب در دسترس نمی باشد لیکن مشابه آنرا می توان تفسیر ((القرآن و هو الهدی و الفرقان)) سید احمد خان هندی را نام برد (۱۳۱۵۱۲۳۲) این کتاب که به فارسی ترجمه شده است ((۵۹۱)) شرم آور است که نام آنرا تفسیر قرآن گذاشت به وضوح عناد و الحاد از اول تا آخر آن آشکار است و به جرات می توان گفت دست دشمن از آستین این گونه افراد بیرون می آید که چنین نوشتارهایی را می نگارند و یا ترجمه می کنند. در مقدمه ترجمه چه تمجیدهایی از این کتاب الحادی اظهار شده است ! در هر صورت مشابه کتاب آیات شیطانی فرد ملحد و مرتد، سلمان رشدی می باشد. وی در تحلیل وحی می گوید: وحی همان خود گوشه است که

کلام بی حرف و صوت خدا را می شنود، از خود دل او که ارش الهی وحی همانند فواره جوشش می کند و بعد بر خود او نازل می گردد ((۵۹۲)) این سخن همان تحلیل و درون جوشی و در واقع انکار وحی است . در مورد شکافته شدن دریا در اعجاز موسی (ع) که از درون دریا راه خشک برای بنی اسرائیل پدید آورد: (فاضرب لهم طریقا فی البحر یبسا)، از دریا راه خشک برای بنی اسرائیل پدید آور، که از معجزات انکار ناپذیر این پیامبر بزرگ است که با زدن عصا بر آب ، دریا شکافته شد، و همانند کوهی در دو طرف راه خشک روی هم انباشته شد. ((ان اضرب بعصاک البحر فانفلق فکان کل فرق کالطود العظیم))، عصای خود را بردریا بزن آن گاه دریا شکافته شد هر قسمت آب دو طرف شکاف همانند کوهی بزرگ شد وی می گوید جابجایی آب در اثر جزر و مد دریا بوده و اعجازی در کار نبوده است! ((۵۹۳)). آن گاه نقشه ای ارائه می دهد و با کمال اطمینان محل جزر و مد و عبور قوم موسی (ع) را نیز مشخص می کند! ((۵۹۴)). وی در مورد اعجاز دیگر موسی (ع) که عصای خود را بر سنگ زد و ۱۲ چشمه از آن جوشید: ((فقلنا اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا)) عصای خود را بر سنگ بزن که با زدن آن عصا ناگهان دوازده چشمه جوشیدن گرفت می گوید موسی در بیابان در میان تپه ها عصای خود را به زمین می زد و به دنبال پیدا کردن چشمه های آب شیرین که در آن منطقه

وجود داشت، راه می رفت ((۵۹۵)) اصولاً از سخن ایشان برمی آید که معجزه را برخلاف فطرت بشری می پندارد و می گوید در قرآن امری برخلاف فطرت وجود ندارد و اعجازهای پیامبر (ص) هم دلیل بر وقوع آنها نیست و پیامبر (ص) ادعای معجزه ندارد! ((۵۹۶)). اینها نمونه هایی از انکارهای این فرد است که عناد و شرارت نسبت به معارف الهی از قلمش شراره می کشد در سبک شناسی و مناهج می باید چنین روش های باطل تحلیل شود تا افرادی ناآگاه در دام آنها گرفتار نشوند اینان همان هایی هستند که با پف دهان پر شرر خویش می خواهند نور آفتاب را خاموش کنند که بسی تلاش بی ثمر: (یریدون لیطفنوا نور الله بافواهم والله متم نوره)، تصمیم بر خاموش کردن نور خدا با گفتار و دهانهای خویش دارند در صورتی که خدای سبحان نور خود را همواره درخشانده و تابان می نماید، ولو کافران را خوش آیند نباشد این افراد همانانند که عاجزانه در تلاش مقابله با قرآن هستند: (والذین سعوا فی آیاتنا معجزین) ((۵۹۷))، در هر صورت خطر این روشها همواره بزرگ است.

ز: تفسیر قرآن به قرآن

از روشهای مهم که سابقه در روایات دارد تفسیر قرآن به قرآن است چون آیات قرآن به یکدیگر متناظرند و در واقع تعاطف دارند مانند دو آجری که به صورت عمودی به یکدیگر تکیه نموده باشند مثالی هستند یعنی یکدیگر را معنا می کنند: (الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثالی) ((۵۹۸))، (خدای سبحان زیباترین سخن را نازل کرد کتابی که آیه ها آن به یکدیگر تشابه و تناظر دارند و به

هم دیگر تکیه نموده اند))، با توجه به این ویژگی آیات قرآن، برای بدست آوردن مفاهیم و مقاصد قرآن باید از آیات مشابه بهره گرفت با چنین آیات مشابه در کنار هم امکان دست یابی به مفهوم صحیح خواهد بود این روش چون در بدست آوردن مفاهیم قرآن به خود قرآن تکیه می کند تفسیر قرآن به قرآن می باشد و تکیه گاه اصلی در تفسیر آیات، خود قرآن است این روش گرچه در بدست آوردن منظور محاوره ای قرآن خود را بی نیاز از غیر قرآن می بیند، لیکن انتخاب این روش لزوماً به معنای بی نیازی قرآن از عترت نمی باشد این روش در محورهای گوناگون خود را نیاز مند عترت و روایات می بیند. در بین تفسیرها مصداق بارز این روش را در تفسیر قیم ((المیزان)) ((۵۹۹)) می تواند مشاهده کرد مفسر کبیر المیزان در مقدمه موجز آن روش ها را مورد بررسی و نقد قرار می دهد و مسلک های مانند روایی، علم گرایی، فلسفی و عرفانی را نقد می کند و شخص ایشان با این که فیلسوف مشرق زمین است و عارف و سالک نیز می باشد روش فلسفی و عرفانی را در تفسیر قرآن نقد می کند گرچه فیلسوف بودن ایشان و نیز طرح مباحث فلسفی به صورت مستقل در المیزان زمینه اتهام ایشان را از سوی برخی فراهم آورده است که، تفسیر المیزان از دید فلسفی وارد شده است لیکن هرگز این چنین نیست، زیرا روش علامه تفسیر قرآن به قرآن با بهره گیری از روایات است و بحث های فلسفی یا ادبی یا اجتماعی را از مباحث تفسیری جدا نموده است و

به صورت مستقل طرح کرده است البته ایشان بحث های روایی را نیز مستقل طرح نموده است لیکن طرح مباحث روایی به این شکل هرگز به معنای بی نیازی ایشان از عترت و روایات نمی باشد زیرا چکیده مطالب روایات را در بیان تفسیری منعکس نموده است و خود به مقام و منزلت عترت هم در مقدمه ((۶۰۰)) و هم در جای جای تفسیر خویش اعتراف دارد البته المیزان در بدست آوردن مفاهیم محاوره ای قرآن هیچ چیز را دخیل نمی داند حتی روایات را در این جهت کمک نمی گیرد، که مفهوم واژگانی و محاوره ای آیه هارا بدست آورد و به این امر تصریح هم می کند ((۶۰۱)) لیکن این سخن به معنای بی نیازی از عترت و روایات نیست که شرح آن در دیدگاه منتخب خواهد آمد.

ح : تفسیر موضوعی

تفسیر موضوعی نیز از جمله روش ها، در تبیین و تحلیل قرآن می باشد که برخی اخیرا مدعی هستند مبتکر این روش می باشند این تفسیر مقابل روش تفسیر ترتیبی است به جای این که سوره ها را آیه به آیه به ترتیب بحث کند موضوعی را که در قرآن مطرح شده است انتخاب نموده، و با بررسی تمام آیات مربوط به آن موضوع، نظر نهایی قرآن را درباره آن موضوع به دست می آورد.

پیشینه این روش

این روش رانمی توان ابتکار معاصرین دانست زیرا تفسیر موضوعی به دو گونه در کتاب های تفسیری و علوم قرآنی سابقه دار است . ۱ از ابتدا که درباره قرآن نوشتار منتشر شده کتاب های فراوانی تحت عنوان، ناسخ و منسوخ، مفردات قرآن، آیات الاحکام، محکم و متشابه، آیات و الولاية و منتشر شده است در مورد

ناسخ و منسوخ ده ها کتاب در مورد مفردات قرآن بیش از دویست جلدنوشتار ((۶۰۲)) و محکم و متشابه و نیز آیات الاحکام کتاب های متعدد آیات ولایت مانند: ((ما نزل فی القرآن فی علی (ع))) ((۶۰۳)) و تفاسیر فراوان علم گرا که در مورد هیئت و نجوم , گیاه شناسی , پدیده های جوی باد و باران و یا طب و طبیعت شناسی و امثال اینها نگاشته شده است همگی تفسیر موضوعی می باشند. ۲ نوع دوم در بحار مجلسی ((ره)) مشاهده می شود که در موضوعات اعتقادی ابتدا آیات مربوطه را طرح و شرح می کند, آن گاه به روایات می پردازد و نیز در تفسیر قیم المیزان این شیوه به وضوح مشاهده می شود که در هر موضوعی آیاتی که ارتباط به موضوع دارد تفسیر می کند تفسیر المیزان در عین حال که تفسیر قرآن به قرآن است نوعی تفسیر موضوعی نیز می باشد, که در بسیاری موارد موضوعات را مستقل و جامع بررسی می نماید به عنوان نمونه در ذیل آیه ۲۱۳ بقره بحث های گسترده در مورد پیدایش انسان , اجتماعی شدن زندگی انسان و نبوت بحث نموده است در پایان سوره آل عمران مباحث مبسوط اجتماعی و جامعه شناسی را تحت پانزده فصل بحث می کند در سر تا سر المیزان مباحث علوم قرآن به صورت موضوعی طرح شده است , که اگر جمع آوری شود یک کتاب مستقل می شود. در هر صورت این روش که اخیرا روی کرد به آن زیاده تر شده است یک امتیاز بزرگ نسبت به تفسیر ترتیبی دارد و آن جامع طرح نمودن موضوع می باشد و اگر موضوع

باهمه جوانب و سؤال‌ها و شبهات طرح شود، بهتر مخاطب را ارضاع می‌کند، و حالت انتظار یا ابهام و شبهات بدون جواب ایجاد نمی‌کند و دیدگاه نهایی قرآن رادر آن موضوع ممکن است به دست آورد. در عین حال یک مشکل بزرگ سر راه این روش وجود دارد و آن این که شرط موفقیت تفسیر موضوعی احاطه کامل به قرآن می‌باشد و چون قرآن همانند کتاب‌های متداول نیست که موضوعات را تحت عنوان مشخص در یک جا طرح نموده باشد، بلکه قرآن یک موضوع را و حتی یک روی داد را در جاهای مختلف و از زاویه‌های گوناگون طرح نموده است، به این لحاظ به دست آوردن دیدگاه قرآن در یک موضوع کار آنچنان آسانی نخواهد بود که با دیدن چند آیه کسی بگوید دیدگاه قرآن است! و یا با مطالعه کلمات هم خانواده و با استفاده از معجم المفهرس بخواند دیدگاه قرآن را دست‌یابی کند به همین جهت تفسیر موضوعی کار هر کسی نیست مفسر باید از یک سوی کاملاً محیط به کل فضای قرآن بوده، از جانب دیگر باید ژرف اندیش و عمیق باشد، تا بتواند موضوعی که انتخاب می‌کند جامع بحث نموده و بتواند مقصود قرآن را در آن رابطه به دست آورد. در هر صورت کتاب‌های ذیل را می‌توان از این گروه از تفاسیر نام برد: ((تفسیر موضوعی قرآن مجید)) حضرت آیت‌الله جوادی آملی (حفظه الله). ((سننهای تاریخ در قرآن)) شهید محمد باقر صدر (ره). ((المدرسه القرآنیه)) شهید محمد باقر صدر. ((معارف قرآن)) آیت‌الله مصباح یزدی

. ((والمدخل الى تفسير الموضوعي للقرآن الكريم)) سيد محمد باقر ابطحي . ((پیام قرآن)) آیت الله مکارم شیرازی و جمعی از نویسندگان . ((منشور جاوید)) آیت الله جعفر سبحانی .

نگاهی دیگر

منهج ها را از لحاظ انگیزه هم می توان به گروه های متفاوت تقسیم نمود برخی انگیزه اصلی آنها تبیین مفردات به خصوص واژه های مشکل قرآن است که ریشه یابی ادبی می کنند، برخی دیگر بدست آوردن احکام فقهی هدف اصلی آنهاست که بیشتر به تفسیر آیات الاحکام می پردازند برخی به مسائل کلامی مذهب خویش توجه دارند و سعی و تلاش می کنند آیات قرآن را بر مذهب خود تطبیق کنند برخی موضوعات اجتماعی و خانوادگی و نیز شناخت انسان و تربیت آن را در تفسیر پی می گیرند و برخی به صورت تند روی به دنبال نکات ادبی صرف و نحو و معانی بیان هستند در بین انگیزه های متفاوت بهترین انگیزه همان است که هدف اصلی قرآن را تامین کند قرآن کتاب رهنمود و تربیت انسان است قرآن کتاب انسان شناختی، جامعه شناختی و راه یابی در انگیزه های نظری برای انسان است و راه کارهای عملی زندگی بالنده و رشید انسان را پی ریزی نموده است انگیزه مهم و همگام با اهداف قرآن این است که در تفسیر قرآن تعلیم و آگاهی دادن به انسان، خود آگاهی جامعه نگری و طرح شناخت ابعاد وجودی انسان و سنت ها و فرجام های آن سنت ها و خلاصه قرآن را به زندگی جامعه، در ابعاد گوناگون فردی، اجتماعی، خانوادگی، سیاسی و پی ریزی حکومت داری و خلاصه آنچه

به سعادت و رشد و تعالی انسان ارتباط دارد، همسو کند قرآن کتاب یک بعدی نیست که اگر کسی آن بعد را پی گیری نمود هدف اصلی را پی گیری کرده باشد قرآن در زمینه انسان شناختی به صورت کامل و جامع راه یابهای نظری و راه کارهای عملی را تبیین و تحلیل نموده است مفسر جامع و نزدیک به اهداف قرآن آن کسی است که به تامین این هدف نزدیک باشد. قرآن کتاب آخرت گرای یک بعدی نیست، برای رساندن انسان به سعادت آخرت و معنویت طراح معماری زندگی آبادمی باشد که بآبهره وری بهینه از نعمت ها مادی و مراقبت از روح لطیف انسان، در ساختار هویت معنوی، باتامین شؤون عبادی، حقوقی، خانوادگی، اجتماعی و سیاسی انسان را رهنمود می باشد زیرا اینها محوره های اصلی زندگی دنیا و آخرت انسان است، که بدون طراحی و دخالت در آنها امکان تامین و سعادت آخرتی نیز وجود نخواهد داشت مفسر آگاه آن کسی است که اهداف محوری قرآن را صحیح تبیین و تحلیل نماید.

تفسیر به رای چیست؟

تا کنون برخی روش ها مورد بررسی و نقد قرار گرفت قبل از تحلیل دیدگاه منتخب توجه به یک کژراهه در عرصه تفسیر بایسته می باشد و آن خطری است که در پیش روی هر مفسری ممکن است قرار داشته باشد و در آثار عترت شدیداً نسبت به آن هشدار داده شده است از آن به ((تفسیر به رای)) یاد شده است قبل از طرح برخی دیدگاه هادراین راستابه چند روایت توجه می کنیم. امام سجاده (ع) از رسول الله (ص) چنین نقل می کند: ((من قال فی القرآن

بغير علم فليتبؤا مقعده من النار)) (۶۰۴)), ((كسى كه درباره قرآن سخن بى پايه و ناآگاهانه بگويد جاىگاه او آتش است)). و
نيز از رسول الله (ص) نقل شده است كه: ((من فسر القرآن برايه فقد افترى على الله الكذب)) (۶۰۵)), ((كسى كه قرآن را
تفسير به راي كند بر خدا به دروغ افترا بسته است)). وعن الباقر ((ويلك يا قتاده ان كنت انما فسرت القرآن من تلقا نفسك
فقد هلكت واهلكت)) (۶۰۶)), ((واى بر تو اى قتاده اگر قرآن را از پيش خود تفسير كردى , هم خود را به هلاكت رساندى و
هم ديگران را نابود كرده اى)). ((ما آمن بى من فسر برايه كلامى)) (۶۰۷)), ((كسى كه كلام مرا تفسير به راي كند به من
ايمان نيو رده است)).

ديدگاهها در برداشت از اين روايات متفاوت است اخباريون تفسير به راي را تفسير به غير روايات معنا كرده اند, كه هر كس
بدون روايت قرآن را تفسير كند مشمول مفاد اين روايات است و نيز برخى استحسان هاى عقلى را تفسير به راي مى دانند
(۶۰۸)) سخن جالبى فيض كاشانى دارد مى فرمايد: تفسير به راي مفهومی است كه سياق و نظم لفظی و معنوی آیه آن را
تاييد نکند (۶۰۹)). با توجه به ويژگي هاى خود روايات مى توان گفت چون قرآن بر اساس ضوابط خاصى كه همان ويژگي
ها و فنون زبان قرآن مى باشد, سخن گفته است و هر سخنى بر اساس ضوابط خودش به مخاطب پيام مى رساند تفسير به راي
عبارت از برداشتي است , كه خارج از ضوابط و فنون زبان قرآن باشد مفهومی كه بایسته های زبان , آن

را طردمی کند با سیاق و ظاهر و فضای سخن ناسازگار است . در واقع مفهومی است که از زبان قرآن به دست نمی آید، من درآوردی و ازپیش خود است در روایات اشاره شده بود که از پیش خود باشد: ((انما فسر القرآن من تلقا نفسک))، و یا می فرماید: ((من فسر القرآن برایه)) از پیش خود تحمیل کند که افترا برخداست زیرا سیاق زبان قرآن آن مفهوم را نمی رساند و مفهوم ناسازگار با فنون سخن قرآن است .

دیدگاه منتخب

با توجه به ویژگی های زبان قرآن، که واژگان گویشی عربی و ویژگی ها و زیبایی های زبان عرب است و با توجه به این که مخاطب قرآن عموم مردم هستند، روی کرد سخن قرآن گروه خاصی نمی باشد، بلکه خطاب آن به همگان است و نیز با توجه به فراخوانی قرآن برای تدبر و اندیشه نمودن در قرآن: (کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته) ((۶۱۰))، ((کتابی است که بر تو فرو فرستادیم و با برکت است برای این که مردم آیه ها آن را تدبر کنند))، اگر روی سخن، همه مردم است و اگر همه مردم را دعوت به تدبر و اندیشیدن در قرآن می کند معلوم می شود قرآن قابل درک همگان است همان گونه که خود قرآن بیان می کند: (ولقد یسرنا القرآن للذکر) ((۶۱۱))، ((قرآن را برای درک، آسان قرار دادیم))، (ویسرناه بلسانک) ((۶۱۲))، ((بازبان تو قرآن را آسان قرار دادیم)). با توجه به این ویژگی های قرآن که از خود قرآن به دست می آید زبان قرآن یک زبان مردمی و محاوره ای است و قابل دسترسی

همگان است و همگان (اهل فن و آشنایان به زبان قرآن) می توانند سخن قرآن را درک کنند و مفاهیم محاوره ای آن را با آشنایی به اصول محاوره قرآن به دست آورند لذا با رعایت این محورها اگر کسی مفهومی به دست آورد، یک مفهوم الهی و قرآنی خواهد بود آن گاه تفسیر به غیر از این روش خارج از اصول و محاوره ای قرآن و تفسیر به رای خواهد بود بنابراین روش صحیح در تفسیر قرآن این است که شخص با آشنایی به خصوصیات زبان قرآن به تدبیر و مطالعه آن بپردازد و هر مقدار که آشنایی شخص به فنون زبان قرآن بهتر و صحیح تر و بیشتر باشد، برداشت های او به مقصود قرآن، نزدیک تر خواهد بود. افزون بر این در بدست آوردن مفاهیم محاوره ای قرآن نیاز به غیر قرآن حتی روایات و عترت نمی باشد که کسی در فهمیدن مقصود واژگانی و اصول محاوره ای آن به سراغ غیر قرآن برود قرآن یک زبان سلیس و روان و قابل درک همگان است حتی یک مورد پیدا نمی شود که در فهمیدن منظور محاوره ای آن نیازی به روایات باشد، که روایت مفهوم واژگانی یا روش محاوره ای آن را تبیین کرده باشد مفاهیم محاوره ای قرآن مستقلا معتبر است و این همان نکته اساسی است که اصولیون بر آن اصرار دارند و می فرمایند: ظاهر آیات قرآن حجت و معتبر است یعنی اگر کسی براساس ویژگی های زبان قرآن مفهوم ظاهر عرفی و همگانی آن را به دست آورد، آن مفهوم صحیح و حتی اعتبار فقهی و قانونی دارد در عین حال این سخن به

معنای بی نیازی از عترت نمی باشد، گرچه در بدست آوردن مفهوم محاوره ای نیازی به غیر قرآن نیست، در به دست آوردن مفاهیم عمیق، مقاصد و تاویل قرآن و نیز ویژگی های قصص قرآن نیاز به عترت است و قرآن و عترت از یکدیگر جدایی ندارند که به لحاظ اهمیت موضوع قبل از تحلیل محورهایی که به عترت نیازمند است، دو موضوع دیگر را یکی نقش عقل در فهم قرآن، دیگر مقام و منزلت عترت را با شما عزیزان در میان می گذاریم.

نقش عقل

در میزان دخالت و اعتبار برداشتهای عقل دیدگاه ها متفاوت است برخی دخالت عقل را در عرصه دینی مردود می دانند و برای باورند که شرع را از آثار دینی مانند آیات و روایات باید به دست آورد میزان دخالت عقل در حد یک مفتاح است یعنی همان گونه که نقش یک کلید در ورود به یک منزل تنها در گشودن در است و بعد از گشودن در، کاری به کلید ندارد، نقش عقل برای ورود به دین و شریعت است که از دیدگاه اینان عقل مفتاح الشریعه است که تنها برای فهمیدن ظاهر آیات و روایات کاربرد دارد بیش از این عقل گرایی و استنباط عقلی را تفسیر به رای می دانند. برخی در مقابل این دیدگاه برای عقل نقش بسیاری می بینند به گونه ای که عقل را میزان و معیار قرار داده و داده های دینی را با آن مقایسه می کنند اگر حکمی و دستوری با عقل سازگار بود پذیرفته و اگر نا سازگار با عقل بود آن حکم را مردود می پندارد که اینها عقل را میزان الشریعه می دانند. اگر روش و دیدگاه

اول کند روی و مردود باشد، این دیدگاه نیز تند روی خواهد بود که میزان در شریعت الهی عقل بشر باشد و دستوری اگر به ظاهر ناسازگار با عقل و فهم بشری شد آن را مردود بدانند چنین سخنی از دیدگاه روایات نیز مردود است. ((عن الصادق (ع): ان السنه اذا قیست محق الدین)) ((۶۱۳)) سنت رسول الله (ص) و دین اگر قیاس در آن دخالت کند دین محق و نابود می شود: ((عن الصادق (ع): ان دین الله لا یصاب بالمقایس)) ((۶۱۴))، ((دین خدا را با دیدگاه ها و قیاس های عقلی نمی توان سنجید)). و دهها روایت دیگر که این روش را به شدت نفی می کند که منبع دین عقل و دیدگاه بشری نمی تواند باشد منبع دین وحی است بنابراین نمی توان عقل را میزان الشریعه قرار داد. طرد دیدگاه دوم موجب پدیدار شدن این سؤال می شود که نقش عقل در دین چیست؟

آیا عقل هیچ گونه نقشی در دین ندارد؟

اگر عقل مطرود دین است چرا قرآن این مقدار دعوت به تدبر و تعقل می کند؟

اگر عقل نمی تواند میزان باشد، چرا روایات عقل را یکی از دو حجت الهی معارف می کنند؟

امام صادق (ع) طبق نقل کلینی (ره) به هشام می فرماید: ((یا هشام ان لله علی الناس حجّین، حجه ظاهره و حجه باطنه فاما الظاهره فالرسل والانبیاء والائمة (ع) واما الباطنه فالعقول)) ((۶۱۵)). ((هشام خداوند سبحان دو حجت یکی آشکار، دیگری پنهان بر مردم دارد حجت آشکار خدا، پیامبران و ائمه (ع) هستند حجت پنهان خدا عقلها می باشند)). افزون بر این

در فقه اسلام یکی از دلیل های معتبره عقل شمرده می شود وقتی دلیلهای شرعی ردیف می شود کتاب و سنت و اجماع و عقل در کنار هم قرار دارند و در اصول به عنوان یک قاعده مورد تسالم فقها می باشد که آنچه را عقل حکم کند دین حکم می نماید و آنچه را که دین حکم کند عقل به رسمیت می شناسد. ((کلمه حکم العقل بحسنه حکم الشرع بوجوبه و کلمه حکم العقل بقبحه حکم الشرع بتحريمه)), ((هر چیزی را که عقل زیبایی و حسن آنرا درک کند دین انجام آن را لازم می داند و هر چیزی را که عقل زشتی آن را درک کند دین از انجام آن پرهیز می دهد)), اگر عقل اعتباری ندارد چگونه میزان و دلیل فقهی قرار می گیرد؟

!. در پاسخ به این سؤالات می توان گفت, عقل هیچ گاه مطرود دین نیست در عین حال که میزان فروع دینی هم نمی تواند باشد نقش عقل تنها مفتاح و کلید نیست که با آن در باز شود, آن گاه از تعقل صرف نظر شود زیرا تعقل اساس در فهم متون دینی است برداشت از متون دینی قرآن و سنت باید با تدبر و تعقل و عالمانه باشد نه پیروی کورکورانه و بی دلیل و حتی در برخی موارد عقل می تواند میزان قرار گیرد در جاهایی که عقل واقعا حکم صریح و درک قاطع داشته باشد. در توضیح این مطلب می توان اضافه کرد که عقل محورهای کلی و کلان را که مستقلات عقلی نامیده می شوند درک می کند مانند: حسن عدالت, قبح و حرمت ظلم, حسن امانت داری

قبیح و حرمت خیانت و امثال اینها این گونه موارد را عقل درک قاطع دارد اگر هیچ دلیل شرعی نقلی از آیات و روایات دلالت نکند که ظلم حرام است، خیانت حرام است، عقل درک بدون تردید از حسن آن دارد، حکم شرعی را به دنبال دارد عقل حکم به حرمت این موارد می دهد، و حجت خداست و میزان می تواند باشد. اما در فروع دینی چون احاطه به مصالح و مفاسد ندارد، درک قاطع ندارد و چون درک قاطع ندارد حکم هم ندارد آن چه مورد نکوهش روایات است، میزان قرار گرفتن عقل در فروع دینی است که فقه را کسی بخواهد با قیاس و رای خودش سازمان دهی کند روی سخن امام صادق (ع) با امثال ابو حنیفه و پیروان وی است، که در فروع دینی به سراغ درک عقل خودشان می روند این روایات به صورت کلی عقل و تعقل را از اعتبار ساقط نمی کند این روایات می گویند: در فروع جزئی، عقل حکم ندارد و مصالح رانمی تواند درک کند و نمی تواند حکم قاطع داشته باشد در فروع عقل یک حکم دارد آن این که چون این فروع از جانب خدای سبحان و آگاه و حکیم است باید از آنها پیروی شود اصولاً فروع حوزه دخالت عقل نمی باشد اگر فقها سخن از اعتبار عقل دارند در محورهای کلی و مواردی است که عقل حکم قاطع دارد لذا عقل را به عنوان دلیل شرعی می پذیرند. افزون بر این در فهم متون شرعی آیات و روایات، عقل نقش همیشگی دارد برای به دست آوردن مقاصد متون تدبر و تفکر و تعقل

لازم است در این گونه موارد عقل ((مصباح الشریعه)) است با چراغ عقل می توان متون دینی را فهمید دین ((صراط)) است عقل ((چراغ)) است با چراغ و روشنایی عقل صراط را می توان تشخیص داد باید صراطی و راهی باشد تا با چراغ بتوان آن را تشخیص داد نقش عقل در درک متون دینی فقط این نیست که همانند کلید در را با آن باز کنند و با عقل خدا حافظی کنند، بلکه نقش چراغ است که همواره باید همراه یک عالم و مفسر دینی باشد تعقل باید عالمانه و بر اساس اصول استدلال و استنباط باشد در معارف در فقه و فروع در تمام شؤون دینی فهم و درک دینی باید بر اساس تفکر عالمانه باشد تعقل غیر عالمانه و خارج از ضوابط و معیارهای علمی ارزش و اعتبار ندارد: (وما یعقلها الا العالمون) ((۶۱۶))، تعقل عالم ارزش و اعتبار دارد، اگر تعقل عالمانه نباشد در هیچ عرصه ای اعتبار ندارد در به دست آوردن معارف و یا فقه کسی نمی تواند بدون حفظ روش اصول استنباط وارد شود و برداشتها را محصول تعقل بنامد باید آشنا به ضوابط و قواعد استنباط باشد، تا تعقل آن عالمانه بوده و حجت و معتبر قرار گیرد با این بیان نه عقل میزان الشریعه است که کسی بگوید اگر حکمی را عقل پذیرا نبود شرع نباید صادر کند، و نه عقل مفتاح الشریعه است که فقط در بازگشایی در، از آن بهره گرفته شود، و نه عقل مطرود شریعت است، عقل در محورهای کلی میزان است و در فروع مصباح الشریعه و چراغ است در تفسیر قرآن هم روش اول

که عقل را حتی در فروعیات میزان قرار بگیرد، عقل گرایی بوده و اعتبار و ارزش ندارد با این بیان جایگاه عقل در شریعت تحلیل و تبیین شد. سؤالات مطرح شده پاسخ داده شد.

مقام رفیع عترت (ع)

توضیحات

بعد از تبیین جایگاه عقل اینک به محور دوم، مقام و جایگاه عترت (ع) می پردازیم بدون شک در حدیث شریف متواتر ثقلین عترت همتای قرآن معرفی شده است که رسول الله (ص) فرمودند: ((انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدی ابد اولن تفترقا حتی یردا علی الحوض)) ((۶۱۷)). ((من دو چیز گران قدر در بین شما امانت می گذارم که یکی کتاب خدا قرآن است دیگری عترت من است، تا زمانی که به هر دو تمسک کنید گمراه نخواهید شد و این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند)). در پیرامون این حدیث بحث های زیادی مطرح است، که در بحث علوم قرآن نمی توان به آنها پرداخت این محور حدیث که می فرماید کتاب خدا از عترت جدایی پذیر نیست باموضوع قرآن پژوهی ارتباط دارد، از این محور حدیث دو معنا شده است معنای رایج این است که موضع گیری عترت در تمام مسائل معارف و فروعیات و از موضع کتاب خدا جدایی ندارد عترت آگاهان اصلی به مفاهیم قرآن هستند و پیروان واقعی قرآن هستند در تمام موضع گیری ها قدمی از راه قرآن فراتر نمی گذارند. مفهوم دیگری از این محور حدیث این است، که اصولاً قرآن و عترت دو چیز نیستند که بخواهند از هم جدا شوند قرآن و عترت یک حقیقت

هستند که به دو صورت جلوه نموده اند، هر دو وحی هستند، یکی وحی صامت دیگری وحی ناطق هر دو متصل به عالم ملکوت و قدس هستند، که به دو صورت جلوه یافته اند در واقع یک حقیقت هستند این معنای دیگری است که از حدیث شریف شده است با توجه به ویژگی های قرآن و عترت که در خصوصیات محوری هر دو از ویژگی های همسان بهره ورنند، این معنا به حقیقت نزدیک تر است که با بررسی محورهای اتحاد این دو این نکته بهتر آشکار خواهد شد.

محورهای اتحاد قرآن و عترت (ع)

الف : حق محوری

اگر قرآن حق مدار و صدق خالص است ،باطل هیچ گونه راهی به سوی آن ندارد.:

(بالحق انزلناه وبالحق نزل) ((۶۱۸))، ((به حق قرآن را نازل کردیم و به حق هم نازل شده است)). (لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه) ((۶۱۹))، ((باطل از هیچ جانب به سوی قرآن راه ندارد))، عترت نیز از مقام عصمت بهره ور است عترت حق محض و بدون لغزش است عترت از هر باطل و آلودگی به دور است : (انما یرید اللّٰه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا) ((۶۲۰))، ((خدای سبحان اراده نموده که اهل بیت رسول اللّٰه (ص) از هر گونه آلودگی پاک و منزّه باشند (منظور از اهل بیت فاطمه زهرا(ع) و دوازده امام (ع) است)). ((علی مع الحق والحق مع علی یدور حیث ما دار)) ((۶۲۱))، ((علی حق محور است همراه حق و حق نیز همراه علی (ع) می باشد)). ((هم مع القرآن والقرآن معهم)) ((۶۲۲))، ((عترت با قرآن است و قرآن با عترت می باشد)).

ب : صراط مستقیم

اگر قرآن بزرگ راه

هدایت است و بدون هیچ گونه انحراف رهنمود به راه مطمئن است که انسان را به مقصد می رساند: (یهدیهم الی صراط مستقیم) ((۶۲۳)), (قرآن آنان را به راه راست رهنمود است: (ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم) ((۶۲۴)), (قرآن به مطمئن ترین راه رهنمود است)). عترت نیز این چنین است: ((انتم السبیل الاعظم و الصراط الاقوم)), ((شما بزرگ راه هستید و شما راه مطمئن هستید)). ((نحن الصراط المستقیم)) ((۶۲۵)), ((ما بزرگ راه رهنمود هستیم)).

ج : کوثر معارف

قرآن و عترت هر دو کوثر معارف هستند، همان گونه که قرآن دریای ژرف و بی پایان معارف الهی است: ((بحر لا یدرک قعره)) ((۶۲۶)), ((دریایی که عمق آن ناپیدا است)). عترت نیز و منبع معارف و علوم قدس می باشد: ((جعلنا خزان علمه)), ((خدای سبحان ما را خزینه علم خویش قرار داده است)). ((نحن اهل بیت النبوه و مختلف الملائکه و مهبط الوحی و معدن الرحمه و خزان العلم)) ((۶۲۷)), ((ما اهل بیت پیامبر و رسالت هستیم محل رفت و آمد فرشتگان و نزول وحی و معدن رحمت و خزینه های علوم الهی هستیم)).

د: عروه الوثقی

همان گونه که قرآن حبل الله المتین است که فرمود: ((واعتصموا بحبل الله جمیعاً)) ((۶۲۸)), ((به ریسمان محکم الهی چنگ اندازی کنید که عروه الوثقی مطمئن برای نجات است)). عترت نیز عروه الوثقی است: ((عن الرضا (ع) نحن کلمه الحق والعروه الوثقی)) ((۶۲۹)). از امام رضا (ع) نقل می کنند، ما کلمه حق و عروه الوثقی (طناب محکم) هستیم)). ((عن الباقر (ع) جعلنا العروه الوثقی)) ((۶۳۰)), ((خدای سبحان ما را عروه الوثقی قرار داد)). و دهها روایت دیگر

که در فضایل محورهای اصلی قرآن و عترت را یک حقیقت معرفی می کنند بنابراین سخن عترت همانند قرآن و وحی است و ((جعلنا خزان علمه و تراجمه و حیه)) ((۶۳۱)) ترجمان وحی الهی عترت است عترت مفاهیم عمیق وحی راسخن گواست عترت مقاصد اصلی قرآن را رهنمود است با تبیین مقام منزلت عترت اینک به محورهای نیاز به عترت در تفسیر و تبیین قرآن می پردازیم .

عترت مفسر قرآن

قرآن رسول الله (ص) را مفسر قرآن معرفی می کند: (وانزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم) ((۶۳۲))، ((قرآن را بر تو فرستادیم تا بر مردم تبیین و تفسیر نمایی))، وحی الهی ترجمان و مبین می خواهد ((لا بد له من ترجمان)) رسول الله (ص) از همگان به مقاصد قرآن آگاه تر است و مبین احکام و مفاهیم عمیق معارف می باشد بعد از رسول لله (ص) عترت که مقام رفیع آن تبیین شد مبین و مفسر قرآن می باشد وقتی عترت، عدل و همتا و سخن گوی قرآن باشد از همگان به مفاهیم و مقاصد اصلی قرآن آگاه ترند، عترت ترجمان وحی الهی می باشد البته منظور از ترجمان در مفاهیم محاوره ای قرآن نیست و زیرا همان گونه که قبلا به اثبات رسید در مفاهیم محاوره ای قرآن بی نیاز از غیر است منظور در بیان احکام و مقاصد اصلی الهی است که در محورهای گوناگون معارف و احکام به عترت نیازمند است عترت میزان و صراط مستقیم در بیان مقاصد قرآن است راه عترت اصلاح گر کثر راهه های دیگر است رسول الله (ص) و عترت همان گونه که

در احکام و معارف بسیاری از حدود و احکام را خود به عنوان وحی الهی تبیین نموده اند در بسیاری از موارد آیات الاحکام نیز آیات را آنها بیان کرده اند لذا چون اعتبار عترت به خود قرآن است که فرمود: (ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا) ((۶۳۳))، ((آنچه رسول به آن دستور می دهد انجام دهید و از آنچه که رسول پرهیز می دهد، دوری بجوید)). رسول الله (ص) به نقل حدیث شریف ثقلین عترت را همتای قرآن معرفی فرمود کسی نمی تواند پیرو قرآن باشد و خود را بی نیاز از عترت بیندارد که قرآن منهای عترت، قرآن منهای قرآن است مفسر مقاصد قرآن رسول الله (ص) و عترت می باشد که دیدگاه آنها بر همه مقدم است که چند نمونه از بیان مقاصد قرآن توسط رسول الله (ص) و عترت اشاره می شود. در آیه تطهیر از نظر اصول محاوره اهل بیت به همسر، دختر، مادر، خواهر و فرزندان اطلاق می شود اگر کسی گفت منظور از اهل بیت زنان پیامبر نیز هستند، از این نظر خلاف نگفته است، لیکن وقتی رسول الله (ص) مفسر قرآن است و آگاه به مقاصد قرآن اهل بیت را محدود می کند به علی بن ابی طالب (ع) و دختر گرامیش فاطمه زهرا (ع) و حسنین (ع) و نه فرزند پاک و مطهر از نسل حسین (ع) یعنی ائمه اطهار (ع) و حتی طبق روایات فریقین وقتی ام سلمه همسر پاک دامن و مؤمن و برجسته رسول الله (ص) خواست در جمع آنان وارد شود حضرت اجازه ندادند ((۶۳۴)). رسول الله (ص) نمی خواهد مفهوم

واژگانی اهل بیت را معنا کند آن مفهوم بر همگان روشن است وی می خواهد مقصود آیه را روشن کند، که منظور چه افرادی می باشد و مقام عصمت را چه کسانی احراز کرده اند. در آیه حد سرقت که می فرماید: (السارق والسارقه فاقطعوا یدیهما)، از لحاظ محاوره ای ((ید)) همان دست یعنی از سر انگشتان تا مچ می باشد. اگر روایت تفسیر مراد نکند، دست دزد از مچ می شد، لیکن عترت مقصود آیه را بیان می کند که تا آخر انگشتان است: ((عن ابی عبدالله (ع) : القطع من وسط الکف)) ((۶۳۵))، امام صادق (ع) قطع دست دزد از کف دست است: ((قال ابوا عبدالله (ع) : یقطع من السارق اربع اصابع)) ((۶۳۶))، ((از امام صادق (ع) نقل می کنند که چهار انگشت دزد قطع می شود)). در آیه: ((ففدیه من صیام او صدقه او نسک)) ((۶۳۷))، کسی که بیمار است و یا دردسر دارد که باید موهای خود را در حال احرام بتراشد، باید فدیه بدهد که یا روزه و یا صدقه و یا نسک که در روایت به گوسفند قربانی کردن تفسیر شده است. ((عن الصادق (ع) : فصیام ثلاثه ایام والصدقه علی عشره مساکین یشبعهم والنسک شاه یدبجها)) ((۶۳۸))، روزه سه روز، صدقه به ده فقیر که آنها را سیر کند و نسک قربانی کردن یک گوسفند مفهوم محاوره ای نسک دامن گسترده ای از اعمال عبادی انسان را شامل است، از لحاظ محاوره و گفتار واژگانی می توان گفت هر گونه کاری که عبادت به حساب آید شامل است لیکن عترت آن را به قربانی کردن یک

گوسفند برای رضای خداتفسیر می کند چنین سخنی گر چه هماهنگ با واژه نسک است زیرا مصداقی از مصداق آن می باشد، لیکن لفظ نسک هیچ گونه دلالت واژگانی بر قربانی گوسفند ندارد، لیکن عترت آگاه از مقاصد آن را تفسیر می کند و نیز معارف عمیق توحیدی و خصوصیات عالم آخرت و قیامت در آیه ها و بیان ویژگی های قصص قرآن را می توان از زبان صدیق عترت شنید البته منظور روایات جعلی و اسرائیلیات نیست که در این باره توضیح خواهد آمد در این گونه زمینه ها در بهره وری از قرآن نیاز به عترت که قرآن ناطق می باشد همان که فرمودند قرآن با شما سخن نمی گوید عترت آنرا به سخن در می آورد: ((ذلک القرآن فاستنطقوه ولن یناطق ولکن اخبرکم عنه)) ((۶۳۹))، این قرآن را به سخن در آورید لیکن با شما سخن نمی گوید، من از قرآن خبر می دهیم همان که گفته می شود قرآن را مخاطب اصلیش می فهمد: ((انما یعرف القرآن من خوطب به)) ((۶۴۰))، مقاصد اصلی قرآن را مخاطب اصلی آن، آگاه است که اهل بیت نبوت می باشد ((واهل البیت ادری بما فی البیت))، آنان که آشنا به مقاصد قرآن می باشند: ((قال ابو عبد الله (ع) انه لا یسعکم فیما ینزل بکم مما لا تعلمون الا الکف عنه والتثبت والرد الی ائمه الهدی حتی یحملوکم فیہ علی القصد ویجلو اعنکم فیہ العمی)) ((۶۴۱)). ((در جایی که منظور از ما انزل الله را نمی دانید باید بایستید اظهار نظر نکنید و مورد رابه ائمه (ع) هدایت و رشد و اهل بیت واگذار کنید، تا آنها شما

را به مقصود راهنمایی کنند و گره های کور را باز کنند)). بنابراین روش صحیح در تفسیر قرآن , این است که ابتدا با آشنایی به ویژگی های زبان قرآن مفهوم محاوره ای آیه ها را به دست آورد, لیکن خود را نباید بی نیاز از عترت دانست بعد از برداشت مفهوم محاوره ای به سراغ روایات و سیره عترت رفته از آنها بهره گرفت برداشت خود را عرضه بر مفاد روایات نمود و نیز مفاهیم عمیق را از آثار عترت بدست آورد و در بدست آوردن احکام , روایات معتبر را ملاک و میزان قرارداد, نه قیاس و دیدگاه های عقلی را! این روش از تفسیر به رای در امان خواهد ماند و این روش از کندروی و تندروی و عقل گرایی و علم گرایی مصون خواهد ماند همان راهی که مفسر کبیر المیزان در این قرن پیمود, آن هم در موقعیتی که تفاسیر اهل سنت به گرایش های علمی و اجتماعی افراطی روی آورده بودند و در فضایی که حوزه ها و مفسران شیعی نیز متأثر از روش برخی اهل سنت به علم گرایی و عرفان زدگی روی آورده بودند المیزان افق روشنی در این فضا باز نموده , و حوزه ها را عملاً به این خطر گوش زد شد, آنگاه شاگردان فرزانه علامه نیز مانند حضرت آیت الله جوادی آملی (حفظه الله) روش علامه را پی گرفتند و حوزه تفسیر را از پیرایه ها و ویرایش نموده , به روش صحیح آشنا ساختند و کثر راهه های خطر را هشدار دادند این روش در عین تفسیر قرآن به قرآن عترت را همدوش قرآن قرار می دهد و نیز از علوم

در عرصه های گوناگون، هیئت، جنین شناسی، طبیعت شناسی و گیاه شناسی و بهره می جوید این روش در بهره وری از قرآن عقل و تدبیر را همانند چراغ همواره به همراه دارد، نه همانند جمود اخباری به مفاد اخبار اکتفا می کند و نه عقل را میزان شریعت دانسته و دین را با آن می سنجد که عقل گرا باشد بلکه در فهم دین و قرآن چراغ او عقل است که صراط را راهیابی کند ولتبه مستقلات عقلی که با درک قاطع عقل حکم عقل مستقر می شود نیز، مورد پذیرش این دیدگاه است.

کدام روایت مفسر قرآن است؟

بدون شک سخن و سیره رسول الله (ص) و نیز گفتار و رفتار عترت مبین قرآن می باشد اگر گفتار و نیز روش و سیره آنها به تواتر رسیده باشد که بدون تردید ملاک تفسیر قرار می گیرد لیکن روایات متواتر بسیار اندک است به خصوص در فروع دینی کمترین بهره از روایت متواتر است از سوی دیگر جعل اکاذیب و سخنانی به عنوان سخن رسول یا امام فراوان است دست های ناپاک کعب الاخبارها همواره از آستین جعل بیرون می آید و بر مقام رفیع رسول و عترت دروغ می بیند لذا به هر عبارتی که به عنوان روایت مطرح است نمی توان اعتماد نمود. در تفسیر قرآن همانند سایر عرصه ها از اسرائیلیات در زمینه های گوناگون به خصوص در ویژگیهای قصص انبیا و قرآن، جدا باید پرهیز نمود تفسیر قرآن باید از این گونه پیرایه ها پالایش شود، که در عرصه تفسیر کنونی توجه شایانی به این موضوع شده است. بعد از

طرد این اکاذیب اگر روایتی با مضمون محاوره ای قرآن سازگار باشد، در آن صورت می تواند در تبیین و تفسیر کمک و موثر باشد و نیاز به بررسی سند در این گونه موارد نمی باشد و اما اگر روایتی بخواید توضیح و تقیید و یا تخصیص نسبت به آیه هاداشته باشد، اگر در عرصه فقهی باشد، در صورتی که سند آن معتبر و موثق باشد مورد اعتماد خواهد بود اما اگر در عرصه اعتقادی چنین روایتی وارد شود، در صورتی که از شواهد و قرائن دیگر اطمینان به آن روایت حاصل شود می توان به آن اعتماد نمود و الا عقیده با گمان و خبر واحد حاصل نمی شود بنابراین خبر غیر متواتر معتبر در عرصه فقاہت ، در میدان اعتقاد اعتبار ندارد، مگر از راه دیگر اطمینان حاصل شود.

روایت مخالف قرآن

اما اگر روایتی در عین حال که از لحاظ سند صحیح است ، با آیات قرآن تعارض و تنافی داشته باشد، چنین روایتی ارزش و اعتبار در هیچ زمینه نخواهد داشت چنین روایتی در واقع روایت نیست زخرف و باطل است که به نوعی به عترت نسبت داده شده است و آثار رسیده از عترت این گونه روایات را مطرود می داند و می فرماید روایات ما را به قرآن عرضه کنید آنچه موافق قرآن باشد معتبر و آن چه با قرآن معاند و معارض باشد، باطل است چنین روایتی را ما نگفته ایم ، باید آن را طرد کرد: ((عن ابی عبد اللہ (ع) قال رسول اللہ (ص) ان علی کل حق حقیقه و علی کل صواب نورافما وافق کتاب اللہ فخذوه و ما مخالف کتاب اللہ فدعوه))

((۶۴۲)). ((بر هر حقی حقیقتی وجود دارد بر هر کار شایسته ای نورانیت است, آنچه موافق کتاب خداست آنرا اعتماد کنید و آن چه مخالف کتاب خداست آنرا طرد کنید)). ((عن ابی عبد اللّٰه (ع) ما لم یوافق من الحدیث القرآن فهو زخرف)) ((۶۴۳)), ((از امام صادق (ع) نقل می کنند: آنچه از روایت موافق قرآن نباشد زخرف و باطل است)). و احادیث بسیار دیگری که در این رابطه رهنمود هستند.

خلاصه آنچه گذشت

در این فصل از نوشتار ضمن بیان اهمیت سبک شناسی و مناهج روش های تفسیر به ماثور و پی آمدهای آن و روش تفسیر عرفانی و باطنی مورد بررسی قرار گرفت هم چنین روش علم گرایی که در قرون اخیر دامن گیر برخی مفسران شده و خطرهای آن گوش زد شد در این قسمت از روش الحادی و عناد با قرآن که با نام تفسیر قرآن معارف قدسی را مورد تردید و خدشه قرار داده پرده برداری شده و خطر آن هشدار داده شد روش تفسیر موضوعی و امتیاز آن و نیز مشکل بزرگی که در سر راه آن وجود دارد, مطرح شد تفسیر قرآن به قرآن, بهترین روش در تفسیر قرآن معرفی شد البته توضیح کامل در این رابطه داده شده که پی آمد این روش بی نیازی از روایات و سیره رسول اللّٰه (ص) و عترت طاهره (ع) نمی باشد بلکه در مقاصد اصلی قرآن در عرصه فقه و نیز معارف عمیق قرآن و خصوصیات قصص قرآن نیاز به عترت است و عترت عدل قرآن و همتای قرآن است در این بخش مقام رفیع عترت که نه تنها همتای قرآن

است بلکه خود وحی است و از مقام عصمت بهرمنند است تبیین شد و لذا سخن, رفتار و حتی سکوت عترت معتبر و حجت شرعی است و یک مفسر اگر عترت را نادیده گرفت درحقیقت قرآن را که سند اعتبار عترت است نادیده گرفته است راه عترت راه قرآن است و تبیین و تفسیر عترت اصلاح گر کژراهه ها در عرصه تفسیر و فقه است . در بخش دیگر این فصل تفسیر به رای مورد بررسی قرار گرفت با طرح و نقد دیدگاه ها مفهوم صحیح از تفسیر به رای برداشت های خارج از ضوابط فنون محاوره ای قرآن عنوان شد این نکته نیز اشاره شده که نقش عقل در فهم قرآن نه تفسیر به رای است و نه عقل گرایی , بلکه عقل همانند چراغی است که برای یافتن صراط باید همراه یک مفسر باشد و مفسر قرآن هیچ گاه نمی تواند خود را بی نیاز از عقل و عترت پندارد, که این احساس بی نیازی کژراهه خطر است که فرجام آن گرفتار آمدن در دام تفسیر به رای و ضلالت و خطر بزرگ تر از آن اضلال و گمراه نمودن دیگران است .

فهرست منابع و مخذ.

اصول کافی .

الاتقان فی علوم القرآن سیوطی دارالعلوم انسانیه دمشق . آلا الرحمن , محمد جواد بلاغی انتشارات وجدانی . البرهان فی علوم القرآن زرکشی دارالکتب علمیه . بحار الانوار علامه مجلسی دار الاحیا التراث العربی . البیان آیه الله خویی مطبعه الادب النجف . پژوهش های قرآنی مجله شماره ۸۷ پیام قرآن آیه الله مکارم . تاریخ قرآن محمد باقر حجتی نشر فرهنگ اسلامی . تاریخ علوم قرآن زرنندی انتشارات

اسلامى . تاريخ الكوفه احد البراقى دار الاضوا بيروت . تاريخ يعقوبى احمد بن ابى يعقوب مؤسسه اعلمى . نجف العقول انتشارات اسلامى . تفسير عياشى مؤسسه اعلمى بيروت . تفسير القرآن الكريم منسوب به يحيى الدين عربى ناصر خسرو . التفسير العلمى للايات الكونيه دار المعارف مصر . تفسير فخر رازى دارالكتب العلميه تهران . تفسير برهان انتشارات اسلامى . تفسير المنير (مواهب الرحمان) . تفسير الايات الكونيه فى القرآن چاپ مصر . تفسير فرات كوفى انتشارات وزارت ارشاد . تفسير صافى . التمهيد محمد هادى معرفت انتشارات اسلامى . جامع البيان طبرى دار الكتب بيروت . جواهر الكلام محمد حسن نجفى دار الاحيا التراث العربى . حيات النبى و سيرته قوام الدين دار الاسوه . خصال صدوق انتشارات اسلامى . در المنثور سيوطى انتشارات مرعشيه . سيره حلبى دار المعرفه . سيره ابن هشام دار الجيل . صحاح اللغه جوهرى دار العلم . صحيح بخارى دار الاحيا التراث العربى . علوم القرآن عند المفسرين . فتوح ابن اعثم كوفى دار الاضوا بيروت . فصل الخطاب حسن زاده . فقه اللغه تعالى . فهرست ابن نديم چاپ تجدد . قرآن در اسلام علامه طباطبايى . القرآن و هو الهدى و الفرقان هندی چاپ آفتاب . كتاب العين للخليل انتشارات اسلامى . الكشاف زمخشرى دار الادب الحوزه . لسان العرب ابن منظور دار الاحيا التراث العربى . مباني و روشها عميد زنجانى ارشاد اسلامى . مباحث فى علوم القرآن صبحى الصالح دار العلم بيروت . مجمع البيان طبرسى مكتبه الاسلاميه . الميزان علامه طباطبايى دار الكتب الاسلاميه . المعجزه كشف اعجاز القرآن رفاعى . معرفه القرا الكبار ذهبى مؤسسه الرساله . معترك

القرآن سيوطي دار الكتب العلميه . المنجد. المفسرون و مهاجهم ايازي ارشاد اسلامي . مقدمه ابن خلدون موسسه اعلمى .
معجزه خالده هبه الدين شهرستاني . مناهل العرفان زرقاني دار الاحيا الكتب العربيه . نامه مفيد مجله شماره ۸. نور الثقلين
حويزي اسماعيليان . نهايه ابن التيراسماعيليان . وسائل الشيعه شيخ حر عاملي دار الاحيا التراث العربى . وفا الوفا سمهودى دار
الاحيا التراث العربى .

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

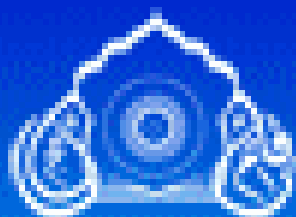
ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

